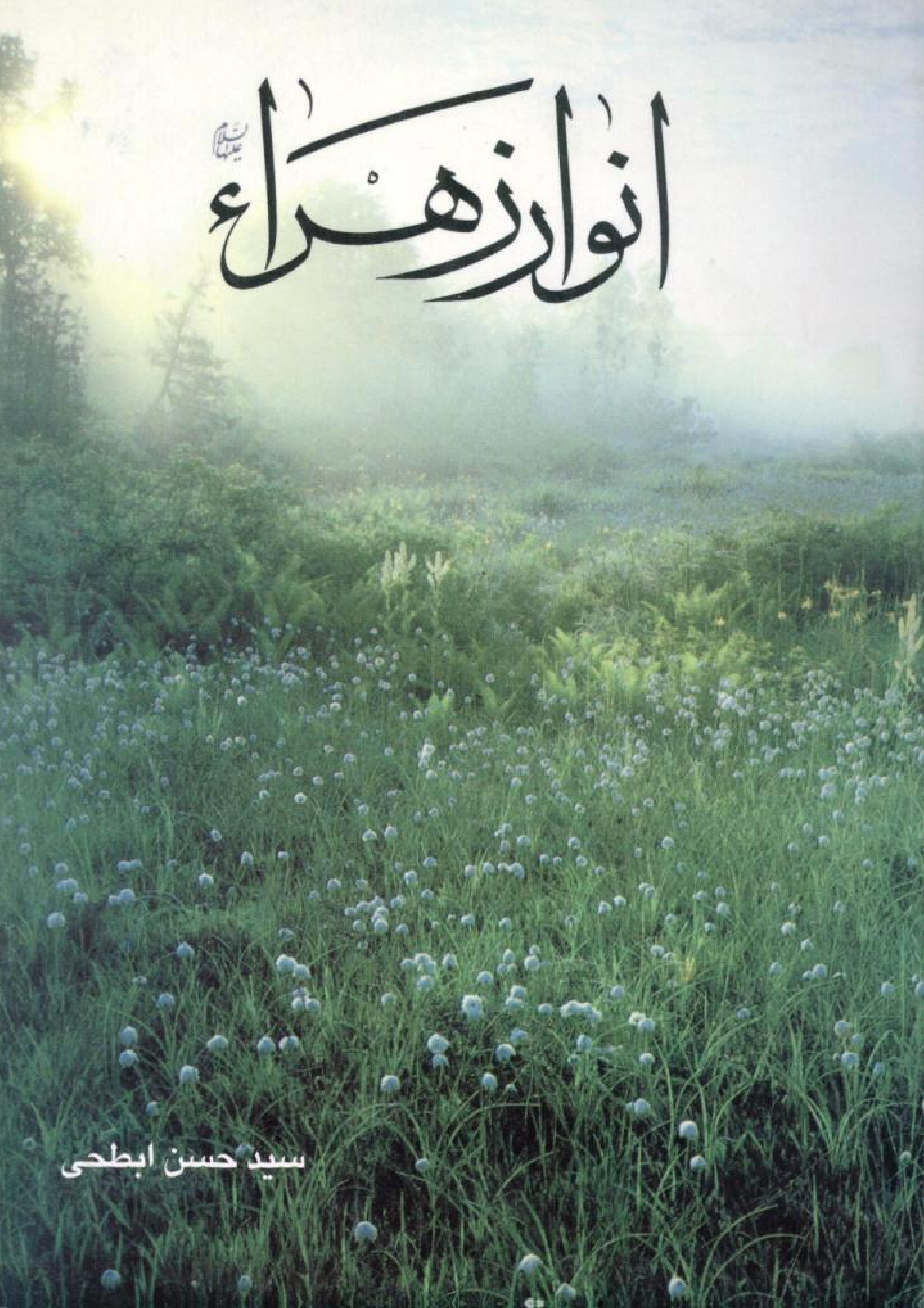


انوار زهراء علیها السلام

سید حسن ابطحی

انوار زهراءِ

(سلام اللّه علیها)

نو شتــه :

سید حسن ابطحی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

وصلى الله على سيدنا محمد وآله أجمعين

سيما الإمام المبين الحجة القائم المنتظر المهدي عجل الله تعالى فرجه

مقدّمه

کتابی در گذشته نوشته بودم که اسمش «انـوار زهـراء علیهاالسلام » بود و حدود یازده مرتبه تجدید طبع شـده بود. و این کتـاب اگـر چـه همـان کتـاب «انـوار زهـراء علیهاالسلام » است ولی چون قبل از این طبع، کـه طبعـا چاپ دوازدهم ممکن است باشد کتابی بـه نـام «رسـول اکرم صلی‌اللهعلیه‌وآله» نوشته‌ام و مـایلم کـه اگـر خـدای تعـالی توفیـق دهـد در حـالات چهـارده معـصوم علیهم‌السلامکتبی بنویسم.

لذا این کتاب را با تغییرات و اضافاتی که در حقیقـت تکمیل همان کتاب «انوار زهراء علیهاالـسلام » اسـت در حالات و امتیازات آن حضرت ارائه می‌دهم.

امید است مورد قبول حضرت زهراء علیهاالسلام واقع گردد و آن بانوی جهان اسلام از فرزند کوچکـشان ایـن اثر ناچیز را بپذیرند.

انعقاد نطفهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا ((علیهاالسِّلام))

روزی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در ابطح با امیرالمؤمنین علیه‌السلام و جمعی از اصحاب نشسته بودند که جبرئیل نازل شد و گفت: خدای تعالی سلام می‌رساند و دستور می‌دهد که چهل شبانه روز از حضرت خدیجه دوری کنی و به خانهٔ او نروی.

آن حضرت این دستور را عملی کرد در حالی که روزها روزه می‌گرفت و شبها را به عبادت در خانهٔ «فاطمهٔ بنت اسد» می‌گذراند.

یک روز عمّار یاسر را نزد حضرت خدیجه فرستادند و گفتند: به او بگو علّت نیامدن من به خانهٔ تو برای رنجشی که از تو داشته باشم نبوده است. بلکه خدای تعالی امر فرموده که من این چنین کنم و در حقّ خود جز نیکی فکر نکن و خدای تعالی در نزد ملائکه به صبر تو مباهات می‌کند. تو هر شب درب خانه را ببند و استراحت کن من هم در خانهٔ فاطمه بنت اسد هستم تا امر الهی برسد که ما بدانیم چه باید بکنیم.

بعد از چهل روز جبرئیل خدمت آن حضرت رسید و سلام خدا را به آن حضرت رساند و میکائیل مقداری خرما و خوشه‌ای از انگور و جامی از آب بهشت برای افطار آن حضرت آورد و عرض کرد که: خداوند متعال امر فرموده که باید امشب از این میوه‌ها افطار کنی.

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که عادتش این بود هر شب موقع افطار دیگران را هم دعوت می‌کرد، آن شب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام دستور فرمود که درب خانه بنشیند و نگذارد کسی وارد خانه شود. زیرا باید غذا را تنها میل کند و شاید در همان شب بوده که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«در شبی که به معراج رفتم جبرئیل در بهشت به من
گلابی یا سیبی از درختان بهشتی داد و من آن را خوردم.
وقتی به زمین آمدم با حضرت خدیجه همبستر شدم.

حضرت خدیجه به فاطمه علیهاالسلام حامله شد و لذا هر وقت من مشتاق بوی بهشت می‌شوم، فاطمه علیهاالسلام را می‌بویم و از همین جهت است که او «حوراء انسیّه» نامیده شده و هیچگاه حائض نمی‌شود و خونی و نجاستی در زایمان و غیره نمی‌بیند».

توضیح روایت؛

به طور کلّی انسان از دو بُعد به وجود آمده است: یکی بُعد مادّی و دیگری بُعد معنوی و روحانی.

یعنی انسان علاوه بر داشتن احساس و شعور انسانی، دارای بدن و جسدی می‌باشد که عبارت است از پوست و گوشت و خون و استخوان. و بدون تردید این بدن در مردم دنیا از نطفه‌ای که از موادّ همین کره‌ی خاکی یعنی زمین تشکیل شده به وجود آمده است.

ولی از این احادیث استفاده می‌شود که نطفهٔ حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام استثنائاً از موادّ این زمین نبوده بلکه از میوه‌های بهشتی بوده است، علاوه بر آنکه وجود جسمانی آن حضرت از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله خلقت شده که این خود شرافت زائدالوصفی است، بدن او از میوه‌های بهشتی خلق شده که به همین جهت یکی از اسماء او «حوراء» است، یعنی او در خلقت مانند زنهای بهشتی و «حورالعین» می‌باشد.

به این دلائل است که حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام از آلودگیهای اجسام کرهٔ خاکی پاک بوده و مانند سائر زنها مبتلا به حیض و نفاس و سائر نجاستها نمی‌شود و پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از او بوی بهشت را استشمام می‌کند.

از طرفی چون حضرت فاطمه علیهاالسلام از وجود خاتم انبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله خلق شده، شبیه‌ترین مردم به آن حضرت است، زیرا در کتب سنّی و شیعه نقل شده که همه می‌گفتند: شبیه‌ترین مردم به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام بوده است.

سخن گفتن حضرت فاطمه علیهاالسلام در رحم مادر

روزی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد خانهٔ حضرت خدیجه شدند شنیدند که حضرت خدیجه با کسی حرف می‌زند. پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: با کی حرف می‌زنی؟ خدیجه عرض کرد: این جنینی که در رحم من هست با من حرف می‌زند و مرا به صبر توصیه می‌کند.

توضیح روایت:

بدون تردید سخن گفتن هنری است که انسان به خاطر بیان مَنویّاتش انجام می‌دهد، معلوماتش را به این وسیله ظاهر می‌کند، مقاصدش را به دیگران می‌رساند و خلاصه آنچه در روح او از معلومات هست، ابراز می‌دارد و راه یاد گرفتن این هنر از طریق شنیدن و دیدن است، ولی ممکن است همان گونه که خدای تعالی به تصریح قرآن یکباره به حضرت آدم علیه‌السلام نام همه‌ی اشیاء را تعلیم داد و قدرت تکلّم را به او عنایت فرمود و به حضرت عیسی علیه‌السلام در اوّلین ساعات پس از تولّد، این علم و قدرت را تعلیم فرمود، همچنین به سائر اولیائش این قدرت و علم را در شکم مادر و وقت تولّد عنایت بفرماید که قطعا یکی از آن اولیاء خدا حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام است.

به عبارت واضح‌تر چون خدای تعالی طبق روایات صحیحه، روح حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام را قبل از خلقت بالائیها و پستیها خلق فرموده و او شاهد بر خلقت آسمانها و زمین بوده و علم هر چیزی را دانسته و احاطه‌ی علمی بر ماسوی‌الله داشته است، طبعا برای او سهل می‌باشد که در رحم مادر و یا در وقت تولّد، زبانش را به کار بیندازد و سخن بگوید.

تولّد حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام

تولّد حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام روز جمعه بیستم جمادی‌الثّانی هفت سال و هشت ماه و ده روز قبل از هجرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و سال ۶۰۳ میلادی بوده است.

وقتی حضرت «خدیجه» با پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ازدواج کرد، به خاطر آنکه زنان قریش با این ازدواج موافق نبودند با او قطع رابطه کردند.

زیرا می‌گفتند: چرا زن ثروتمندی مانند خدیجه، با آن همه خواستگار که داشت به همسری یک فرد معمولی درآمد؟

لذا وقتی حضرت خدیجه به حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام حامله شد و نزدیک وضع حملش گردید، هر چه فرستاد که زنان قریش او را کمک کنند، در جوابش گفتند: چون تو گوش به حرف ما ندادی و با «محمّد» صلی‌الله‌علیه‌وآله که فقیر و نادار بود ازدواج کردی، ما هم امروز به درخواست تو توجّهی نمی‌کنیم و جوابت را نمی‌دهیم.

حضرت «خدیجه» علیهاالسلام از این پاسخ بسیار غمناک شده بود. که ناگهان دید چهار زن زیبا و بلند قد وارد اتاقش شدند او اوّل با خود فکر کرد که آنان از زنان بنی‌هاشمند.

یکی از آنها گفت:

ای خدیجه! ما فرستادهٔ خدای تو هستیم، ما خواهران توایم، من «ساره» هستم و این «آسیه» دختر مزاحم و رفیق تو در بهشت است و آن یکی «مریم» دختر عمران است و آن یکی دیگر «کلثم» خواهر موسی است؛ ما آمده‌ایم به تو کمک کنیم.[1]

یکی از آنها در طرف راست و دیگری در طرف چپ و سوّمی پیشرو و چهارمی پشت سر آن حضرت نشستند و به او در وضع حمل حضرت فاطمه علیهاالسلام کمک کردند.

در این موقع حضرت فاطمه علیهاالسلام پاک و پاکیزه متولّد شد و وقتی به زمین رسید، از روی مبارکش نوری ساطع شد که به داخل خانه‌های مکّه وارد گردید و همه جا را روشن کرد.

در این هنگام ده نفر از «حورالعین» که با هر یک طشت و ابریقی از بهشت بود و در میان آن ابریقها آب کوثر بود، وارد شدند.

زنی که در پیشروی حضرت خدیجه نشسته بود آب را گرفت و حضرت زهراء علیهاالسلام را با آن آب شست و دو حوله که سفیدتر از شیر و خوشبوتر از مشک و عنبر بود، بیرون آورد. یکی را به بدن او پیچید و دیگری را به سر او بست و از وی خواست که سخن بگوید.

۱ـ بحارالانوار جلد ٦ صفحهٔ ٢٤٦ و روایت ٧٩ و جلد ٤٣ صفحهٔ ٣ روایت ١.

یا خدیجه انا رسل ربک الیک نحن اخواتک انا ساره و هذه آسیه بنت مزاحم و هی رفیقتک فی الجنّة و هذه مریم بنت عمران و هذه کلثم اخت موسی بعثنا اللّه الیک لنلی منک ما تلی النساء من النساء.

حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام فرمود:

شهادت می‌دهم که خدا یکی است و پدرم آقا و سرور پیغمبران است و شهادت می‌دهم که شوهرم آقا و سرور اوصیاء است و فرزندانم آقا و سرور فرزندان انبیاء علیهم‌السلام هستند.

سپس به آن چهار زن سلام کرد و نام هر یک از آنها را برد.

زنها با لبانی پر خنده دور او جمع شده بودند و حورالعین‌ها به زنها تبریک گفتند و اهل آسمانها نیز تولّد حضرت زهراء علیهاالسلام را به یکدیگر بشارت دادند و تبریک گفتند و جشن گرفتند و نور آن حضرت چشم ملائکه را خیره کرده بود.

زنها قنداقهٔ حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام را به حضرت خدیجه دادند و گفتند: بگیر فرزند پاک و پاکیزه‌ات را که خدا برکت به او و فرزندانش عنایت فرموده است.

حضرت خدیجه او را گرفت و به او شیر داد، او هر روز مطابق یک ماه کودکان دیگر رشد می‌کرد.

خلقت روح حضرت فاطمه علیهاالسلام

در احادیث متعدّده‌ای وارد شده که: روح مقدّس حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام با نور حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت علی علیه‌السلام قبل از خلقت خلق ایجاد گردیده و به این روح، حقایق و معانی قرآن تعلیم داده شده آن چنانکه به روح حضرت خاتم انبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام علوم اوّلین و آخرین یعنی همان علوم و حقایق قرآن تعلیم داده شده است.[1]

۱ـ بحارالانوار جلد ۱۵ صفحهٔ ۷ و ۹ و ۱۰ و ۲۱ و ۲۳.

اسامی حضرت فاطمۀ زهراء علیهاالسلام

اسامی حضرت فاطمۀ زهراء علیهاالسلام اینها است:

۱ـ فاطمه ۲ـ زهراء ۳ـ صدّیقه ٤ـ مبارکه ٥ـ طاهره ٦ـ زکیّه ۷ـ راضیه ۸ـ مرضیّه ۹ـ محدَّثه ۱۰ـ بتول ۱۱ـ انسیه حوراء ۱۲ـ سیّدۀ نساء العالمین ۱۳ـ حصّان ١٤ـ حرّه ۱٥ـ سیّده ١٦ـ العذراء.[1]

البتّه اسامی دیگری هم برای آن حضرت نقل کرده‌اند که معروفیّتی ندارد.

معنی «فاطمه» علیهاالسلام

در احادیث متعدّده و بلکه متواتره‌ای در کتب سنّی و شیعه نقل شده است که در فلسفه‌ی این نامگذاری، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام فرموده‌اند:

فاطمه را از این جهت «فاطمه» نامیده‌اند که دوستان و ذریّه‌اش را از آتش جهنّم نگاه می‌دارد.[2]

زیرا «فاطمه» مفرد مؤنّث اسم فاعل از «فَطَمَ» که به معنی «قطع‌کننده» و «جداکننده» و «نگهدارنده» است، می‌باشد.

۱ـ بحارالانوار جلد ٤۳ صفحۀ ١٦.

۲- بحارالانوار جلد ۸ صفحۀ ٥۰ و جلد ٤۳ صفحۀ ۱٥.**قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: انما سمیت ابنتی فاطمة لانّ اللّه عزوجل فطمها و فطم من احبها من النّار.**

شاید این عمل حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام در خصوص محبّینش برای رفع عوارض گناهان آنها باشد و شفاعت محسوب شود، ولی در خصوص ذریّه‌اش ممکن است برای اتّصال آنها به حضرت زهراء علیهاالسلام از نظر جسمانی هم باشد، زیرا وجود جسمانی حضرت فاطمه علیهاالسلام از میوه‌ی بهشتی خلق شده است و ذریّهٔ او هم از وجود آن حضرت خلق شده‌اند که در این صورت، طبعاً این نگهداری و منقطع بودن آنها از جهنّم به خاطر وجود حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام ، تکوینی است و شاید بتوان نام آن را «شفاعت تکوینی» هم گذاشت.

معنی «زهراء» علیهاالسلام

جابر از امام صادق علیه‌السلام پرسید: معنی «زهراء» چیست؟ آن حضرت فرمود:

> چون خدای عزّوجلّ فاطمه علیهاالسلام را از نور عظمت خود خلق کرده است. وقتی نور وجود آن حضرت طلوع کرد، آسمانها و زمین روشن شد و چشم ملائکه را خیره کرد. و ملائکه برای خدا به سجده افتادند و گفتند: پروردگارا، این نور چیست؟ خدای تعالی فرمود: این نوری است از نور من که او را در آسمان قرار داده‌ام و او را از عظمت خود خلق کرده‌ام. او را از صُلب پیغمبری از پیغمبرانم که برترین و افضل پیامبران است بیرون آورم و من از این نور، ائمّه و پیشوایانی که به انجام فرامینم قیام می‌کنند، خارج می‌نمایم. آنها مردم را به حقّ من هدایت می‌کنند و من آنها را خلفای خود در روی زمین بعد از قطع شدن وحی قرار می‌دهم.[1]

و ابو هاشم جعفری از حضرت امام حسن عسگری علیه‌السلام سؤال کرد که: چرا فاطمه را «زهراء» می‌نامند؟ آن حضرت در جواب فرمود:

۱ـ بحارالانوار جلد ١٦ صفحهٔ ٧٩ و جلد ٢٥ صفحهٔ ١٦ و جلد ٣٧ صفحهٔ ٨٣ و جلد ٤٣ صفحهٔ ٢١.

«چون صورت حضرت فاطمۀ زهراء علیهاالسلام برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام صبح مانند خورشید و ظهر مانند ماه و شب مانند ستاره‌ی تابان می‌درخشید».[1]

ضمناً تردیدی نیست که منظور از این نور، نور معنوی است، نه نور مادّی، آن چنانکه در حدیث فوق امام صادق علیه‌السلام از قول خدای تعالی نقل می‌کند که فرمود: «این نوری است از نور من».

بنابراین به همان دلیلی که نور خدا نور مادّی نیست، نور حضرت فاطمۀ زهراء علیهاالسلام هم نور مادّی نخواهد بود.

ضمناً ممکن است منظور امام صادق علیه‌السلام آنجا که می‌گوید: «خدای عزّ و جلّ فاطمه علیهاالسلام را از نور عظمت خود خلق کرده است»، روح مقدّس حضرت فاطمه علیهاالسلام باشد و در جائی که از قول خدای تعالی می‌فرماید: «او را از صلب پیغمبری از پیامبرانم ...»، منظور بدن مادّی آن حضرت باشد. احتمال هم دارد که منظور همان نور معنوی و روح مقدّس آن حضرت باشد که در «عالم ذر» به ذرّه‌هائی تعلّق پیدا کرد و آن ذرّه‌ها بوسیلۀ میوۀ بهشتی به صلب پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد شده باشد.

بنابراین معنی «زهراء» این است که حضرت فاطمه علیهاالسلام ، «درخشندگی مادی» داشته که خانه‌های مکه را نورانی می‌کرده و «درخشندگی معنوی» نیز داشته که هادی و راهنمای حقیقی دیگران بوده در عین آنکه خودش هدایت شده بوده است.

۱ـ بحارالانوار جلد ۴۳ صفحۀ ۱۵ روایت ۱۴.

ابوهاشم العسکری سألت صاحب العسکر علیه‌السلام لم سمیت فاطمة الزهراء علیهاالسلام فقال کان وجهها یزهر لامیرالمؤمنین علیه‌السلام من اوّل النهار کالشّمس الضاحیة و عند الزّوال کالقمر المنیر و عند غروب الشمس کالکوکب الدرّی.

معنی «بتول»

«ابن اثیر» در کتاب «النهایهٔ» می‌گوید: «بتول» به معنی «چیزی که از چیز دیگر جدا شده است» می‌باشد و حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام را از این جهت «بتول» نامیده‌اند که از نظر دیانت و فضیلت و حسب و نسب با زنهای زمان خود قابل مقایسه نبوده و جدای از آنها بوده است.

و بعضی گفته‌اند: چون او از دنیا قطع شده بود و محبّت دنیا را در دل نداشت و تمام توجّهش به خدا بود، او را «بتول» نامیده‌اند (یعنی: از دنیا جدا شده).

و «عبیدهٔ هروی» که از رجال اهل سنّت است در کتاب «غریبّن» می‌گوید:

چون حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام بی‌نظیر و جدای از سائرین بوده است او را «بتول» نامیده‌اند.

در کتاب «معانی‌الأخبار» از حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام نقل شده که فرمود:

«از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله سؤال شد که: «بتول» چیست؟ زیرا ما شنیده‌ایم که فرموده‌اید: مریم و فاطمه، بتول‌اند.

فرمود: «بتول» آن زنی است که هیچگاه خون حیض نبیند، زیرا حیض بر اولاد انبیاء علیهم‌السلام نخواهد بود».(یعنی: آن حضرت از این نجاسات و آلودگیها جدا بود).[1]

۱ـ بحارالانوار جلد ۴۳ صفحهٔ ۱۵ روایت ۱۳.

باسناد العلوی عن علی علیه‌السلام ان النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله سئل: ما البتول؟ فانا سمعناک یا رسول اللّه تقول ان مریم بتول و فاطمه بتول فقال صلی‌الله‌علیه‌وآله البتول التی لم تر حمره قط ای لم تحض فان الحیض مکروه فی بنات الانبیاء.

معنی «طاهره»

در کتاب «معانی‌الاخبار» شیخ صدوق می‌گوید:

حضرت باقر علیه‌السلام از اجدادش نقل می‌کند که: حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام را از این جهت «طاهره» گفته‌اند که او از هر ناپاکی، پاک بوده و هیچگاه خون حیض و نفاس ندیده است.[1]

معنی «محدَّثه»

«محدَّثه» به معنی زنی است که دیگری او را از وقایع و حقایق جدید و پشت پرده آگاه سازد و از احادیث متعدّده‌ای استفاده می‌شود که ملائکه از طرف پروردگار بر او نازل می‌شده و او را از حوادث و آنچه در آینده انجام می‌شود، مطّلع می‌کرده‌اند. و اینکه در احادیث وارد شده که پس از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وحی قطع شد، منظور وحی در خصوص دین و احکام و معارف آن بوده است. زیرا او خاتم انبیاء است و پس از او پیامبری نخواهد آمد و دین او کامل است و چیزی از احکام و معارف را فروگذار نکرده است تا لازم باشد به پیغمبر دیگری وحی شود.

ولی در غیر مسائل و احکام و معارف دینی هیچگاه وحی قطع نمی‌شود و هر زمان که پروردگار اراده کند می‌تواند این ارتباط مخصوص یعنی وحی را با هر کس بخواهد برقرار نماید، زیرا وحی مخصوص انبیاء نمی‌باشد و همان گونه که خدای تعالی به مادر موسی علیه‌السلام (چنانکه در قرآن آمده است) وحی کرده با آنکه از نظر فضیلت با حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام قابل مقایسه نبوده است، می‌تواند به آن حضرت هم وحی کند.

۱ـ و ذخائر العقبی صفحهٔ ٤٤.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: فاطمهٔ زهـراء را «محدَّثـه» نامیده‌اند زیرا ملائکه بر آن حـضرت فـرود مـی‌آمدنـد و آن چنانکه با حضرت مریم سخن مـی‌گفتنـد بـا او نیـز حـرف می‌زدند.[1]

و حقیقت مطلـب ایـن اسـت کـه پیـامبر اکـرم صـلی‌الله‌علیـه‌وآلـه و ائمـهٔ اطهـار علیهم‌السلام و حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام عالِم به آنچه بوده و آنچه خواهد بود می‌باشند ولی از محو و اثبات که از جانب حضرت حق در امور انجام می‌شود، اطّلاعی ندارند. زیرا آن فقط در علم الهی است و شبهای جمعه به عنوان خبر تازه و تقـدیرات، پس از قطعی شدن، بوسیلهٔ ملائکه به امام زمان علیه‌السلام خبر داده می‌شود و لذا همهٔ ائمّه در زمان خودشان «محدَّث» یعنی: گیرنده‌ی اخبار تازه از طرف پروردگار هـستند؛ چنانکه این روایت از سلیم بن قیس شاهد بر این مدّعی است.

سلیم بن قیس می‌گوید: از علی بن ابیطالب علیـه‌الـسلام شنیدم که می‌فرمود: من و اوصیائم که از فرزندان من هستند و هادی دیگران‌اند همه‌شان محدَّث می‌باشند.[2]

معنی «سیّدة نساء العالمین»

«مفضّل بن عمر» می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام سؤال کردم: کلام رسول خـدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره‌ی حـضرت فاطمـه علیهاالـسلام کـه فرمـوده: او «سـیّدة نـساء العالمین» است، آیا معنایش این اسـت کـه او سـرور و افـضل زنهـای زمـان خـودش می‌باشد؟ امام صادق علیه‌السلام فرمود:

۱ـ بحارالانوار جلد ١٤ صفحهٔ ٢٠٦ و جلد ٢٦ صفحهٔ ٧٩.

باسناده عن ابی عبداللّه علیه‌السلام قال: انّما سمیت فاطمه محدّثه لان الملائکة کانت تهبط من السّماء فتنادیها کما تنادی مریم بنت عمران.

۲ـ بحارالانوار جلد ٢٦ صفحهٔ ٧٩ روایت ٣٩.

«این فضیلت متعلّق به مریم است. او بود که بـر زنهـای زمان خود فضیلت داشـت، ولـی حـضرت فاطمـه‌ی زهـراء علیهاالسلام سرور و افضل و سیّدۀ زنهای تمام جهـان از اوّل تا به آخر بوده است، زیرا او داناتر از همـه و پاکـدامن‌تـر از همه و با فضیلت‌تر از همۀ زنهای جهان بوده اسـت و کـسی به پایه‌ی عظمت معنوی او نمی‌رسد».[1]

مقام حضرت فاطمۀ زهراء علیهاالسلام

«یونس بن ظبیان» می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام سؤال کردم که: معنی «فاطمه» چیست؟ فرمود:

«از شرور و بدی قطع شده و جدا و دور است.

سپس خودش فرمود: اگـر حـضرت علـی بـن ابیطالـب امیرالمؤمنین علیه‌السلام نبـود، از آدم گرفتـه تـا روز قیامـت کـسی لیاقـت همـسری بـا حـضرت فاطمـه علیهاالـسلام را نداشت».[2]

۱ـ بحارالانوار جلد ۳۷ صفحۀ ۸۵.

۲ـ بحارالانوار جلد ٤۳ صفحۀ ۱۰ روایت ۱.

یونس بن ظبیان قال: قال ابوعبدالله علیه‌السلام اتدری ای شیء تفسیر فاطمه قلت: اخبرنـی یا سیّدی قال: فطمت من الشر. قال ثم قال لولا ان امیرالمؤمنین علیه‌السلام تزوجها لما کان لهـا کفو الی یوم القیامة علی وجه الارض آدم فمن دونه.

از این حدیث استفاده می‌شود که حتّی پیامبران اولوالعزم نیز کفویّت برای همسری با فاطمه علیهاالسلام را نداشته‌اند.

بعلاوه فضیلت انسان مربوط به علم و تقوا است و تردیدی نیست که حضرت فاطمه علیهاالسلام در عصمت که مافوق تقوا است همگام با پیامبر اکرم صلی‌اللهعلیه‌وآله و علی علیه‌السلام بوده و آیهٔ تطهیر در شأن او و رسول اکرم صلی‌اللهعلیه‌وآله و حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام مساوی نازل شده و در علم و دانش غیر از پیغمبر صلی‌اللهعلیه‌وآله و حضرت علی بن ابیطالب و ائمّهٔ اطهار علیهم‌السلام کسی همتای او نبوده با آنکه حضرت فاطمه علیهاالسلام مسئولیّت رهبری جامعه را مستقلاً به عهده نداشته است.

معنی «اُمّ ابیها»

حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام پنج کنیه دارد که معروف‌ترین آنها «امّ الأئمّه» و «امّ ابیها» است، ولی آن حضرت را «امّ الحسن» و «امّ الحسین» و «امّ المحسن» نیز گفته‌اند.

> کتاب «مقاتل الطالبین» از امام باقر علیه‌السلام و او از آبائش نقل می‌کند که فرمود: حضرت فاطمه علیهاالسلام کنیه‌اش «امّ ابیها» است.[1]

امّا معنی «امّ ابیها» یعنی «مادر پدرش».

ممکن است منظور از این کنیه این باشد که حضرت فاطمه علیهاالسلام همیشه غمخوار پدر بوده آن چنانکه مادر همیشه غمخوار فرزند است.

و نیز ممکن است بگوئیم آن چنانکه مادر نزد فرزند محبوب‌ترین افراد باید باشد، حضرت فاطمه نیز نزد پیامبر اکرم صلی‌اللهعلیه‌وآلهمحبوب‌ترین افراد بوده است.

۱ـ بحارالانوار جلد۴۳ صفحهٔ ۱۹.

ولی شاید بهترین وجه تشبیه این باشد که بگوئیم همان گونه که باید مادر همیشه مورد احترام فرزند باشد و در مقابل او خضوع نماید و وقت مسافرت، آخرین کسی باشد که ملاقات می‌شود و وقت برگشتن، اوّلین کسی باشد که زیارت می‌گردد و او است که بهشت را زیر پا دارد که فرموده: بهشت زیر پای مادران است، همچنین پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از طرف پروردگار موظّف بود که حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام را احترام کند و در مقابل او بایستد و از او بوی بهشت را استشمام کند و هر زمان به مسافرت می‌رود آخرین کسی باشد که با او دیدار می‌کند و وقتی از مسافرت بر می‌گردد، اوّلین کسی باشد که او را زیارت می‌کند.

«محمّد بن قیس» می‌گوید که: پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی از سفر بر می‌گشت اوّل به دیدن حضرت فاطمه علیهاالسلام می‌رفت و بر آن حضرت وارد می‌شد و زیاد نزد او می‌ماند.

در کتاب «صحیح ابی داود» جلد ۲۶ از «ثوبان» غلام پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که گفت:

پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی سفر می‌کرد، آخرین کسی که از میان اهل و فامیلش ملاقات می‌فرمود و با او وداع می‌کرد، حضرت فاطمه علیهاالسلام بود و اوّل کسی که پس از مسافرت نزد او می‌رفت و با او دیدار می‌کرد، حضرت فاطمه علیهاالسلام بود.[1]

۱ـ بحارالانوار جلد ۴۳ صفحهٔ ۸۹ روایت ۱۰.

من مسند احمد بن ظبیان عن ثوبان مولی رسول اللّه قال کان رسول اللّه اذا سافر آخر عهده بانسان من اهله فاطمه و اوّل من یدخل علیه اذا قدم فاطمه علیهاالسلام.

و به این مضمون، روایات زیادی در کتب سنّی و شیعه وجود دارد.

و نیز احتمال دارد که این کنیه گذاری به خاطر این باشد که چون مادر برای رشد و بقای فرزند، حامی او است و همیشه ذکر و فکرش دوام و صحّت و سلامت فرزند است، حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام هم در سراسر زندگی خود جز به بقای دین مقدّس اسلام که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن خلاصه شده و پیشرفت و رشد آن، به چیز دیگری فکر نمی‌کرده است و همیشه می‌کوشید که این دین مقدّس را بوسیلهٔ بیان و اعمال خود و فرزندانش تقویت نموده و نگاه دارد.

لذا او را به مادر برای پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله تشبیه کرده و این کنیه را به او داده‌اند.

وفات حضرت خدیجهٔ کبری

حضرت فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام تا زمانی که مادرش حضرت خدیجه زنده بود مورد محبّت مادرانهٔ آن حضرت بود ولی در سنّ پنج سالگی مادر مهربانش را از دست داد. وقتی رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از کفن و دفن حضرت خدیجه به خانه آمد فاطمه علیهاالسلام از پدر پرسید: مادرم کجا است؟ رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله حرفی نزد تا جبرئیل نازل شد و گفت: خدای تعالی می‌فرماید: سلام مرا به فاطمه برسان و به او بگو مادرت در غرفه‌ای است که از طلای خالص ساخته شده و پایه‌هایش از یاقوت سرخ است و با آسیه و مریم همسایه است. فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام عرض کرد:

«انّ الله هو السّلام و منه السّلام و الیه السّلام».[1]

حضرت خدیجه وقتی از دار دنیا رفت شصت و پنج سال داشت ولی رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بسیار غمناک بود حتّی مدّتی، کمتر آن حضرت از خانه بیرون می‌آمد و مسلمانان نام آن سال را «عام الحزن» یعنی سال حزن و اندوه گذاشتند.

۱ـ بحارالانوار جلد۱٦ صفحهٔ ۱ روایت۱.

عن الصّادق قال: لما توفیت خدیجه رضی اللّه عنها جعلت فاطمه تلوذ برسول اللّه و تدور حوله و تقول: ابه این امّی؟ قال: فنزل جبرئیل فقال له ربّک یأمرک ان تقرء فاطمه السلام و تقول لها ان امّک فی بیت من قصب کعابه من ذهب و عمده یاقوت احمر بین آسیه و مریم بنت عمران فقالت فاطمه انّ اللّه هو السّلام و منه السّلام و الیه السّلام.

چرا اذیّت حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام مثل اذیّت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است؟

«اذیّت» انجام دادن عملی است نسبت به کسی که او از آن عمل کراهت داشته باشد و به غضب درآید و ناراحت گردد.

سنّی و شیعه در فضائل حضرت فاطمه علیهاالسلام در احادیث متواتره از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کنند که فرمود:

«فاطمه پارهٔ تن من است، مرا اذیّت کرده است کسی که او را اذیّت کند».[1]

و دهها حدیث به مضامین مختلف که اجمال آنها کوتاه‌تر از آنچه از کتاب «صحیح بخاری» نقل شد، نمی‌شود.

در کتابهای «بحارالانوار» جلد ۴۳ و «فضائل الخمسهٔ من الصّحاح الستّه» و «الغدیر» مفصّلاً این حدیث نقل شده است که برای اختصار، از ذکر آنها خودداری می‌شود.

حال چرا اذیّت حضرت فاطمه علیهاالسلام اذیّت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد؟

علّتش واضح است، زیرا حضرت فاطمه علیهاالسلام علاوه بر آنکه پارهٔ تن پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است، معصومه است، پاک است، حجّت خدا و محبوبهٔ پروردگار است و صددرصد مانند جان و خود پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآلهاست، لذا بدون مبالغه، اذیّت او اذیّت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله خواهد بود. و کسی که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را اذیّت کند، خدا را اذیّت کرده چون پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نمایندهٔ الهی و فرستادهٔ او است و از همه بالاتر آنکه او محبوب‌ترین موجودات نزد پروردگار است.

۱ـ صحیح بخاری، کتاب «نگاه».

پس اذیّت او اذیّت خدا است و خدا در قرآن فرموده:

«کسانی که خدا و رسولش را اذیّت می‌کنند، لعنت خدا در دنیا و آخرت بر آنها باد و خدا برای آنها در آخرت، عذاب سختی آماده کرده است».[1]

غضب حضرت فاطمه علیهاالسلام غضب پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

در کتب صحیحهٔ سنّی و شیعه نقل شده است که: پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«فاطمه پارهٔ تن من است، کسی که او را به غضب در آورد، مرا به غضب در آورده است».[2]

این مضمون در دهها حدیث از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد شده و به هیچ وجه در نظر محدّثین، صحیح بودن این حدیث جای تردید نیست.

امّا چرا غضب حضرت فاطمه علیهاالسلام غضب رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد؟

۱ـ ((إِنَّ ٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْـَٔاخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا))(سورهٔ احزاب آیهٔ ۵۷).

۲ـ صحیح بخاری، کتاب «ابتدای خلقت» باب فضائل نزدیکان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

فلسفه‌اش دو چیز است:

۱ـ چون فاطمه علیهاالسلام پاک از گناه و مبرّا از اشتباه و خطا است و بدون ارادۀ الهی، هیچ عکس‌العملی ندارد و پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله هم همین گونه است.

پس هر کجا که او غضب کند، رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله هم غضب می‌کند و آنها تا کاری و یا شخصی مورد غضب الهی نباشد به آن غضب نمی‌کنند.

پس غضب حضرت فاطمه علیهاالسلام با غضب رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و غضب رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله با غضب خدا مساوی است.

۲ـ چون حضرت فاطمه علیهاالسلام محبوبۀ خدا و یکی از اولیاء و حجج الهی است و اگر کسی او را ناراحت کند تا به غضب درآید، طبیعی است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را به غضب درآورده است.

از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرمود:

«ای فاطمه! خدا به غضب تو غضب می‌کند و به خشنودی تو خشنود است».[1]

و در کتاب «**الامامة و السّیاسة**» صفحۀ ١٤ «ابن قتیبه» نقل می‌کند:

«فاطمه علیهاالسلام به ابی‌بکر و عمر گفت: آیا حاضرید بشنوید حدیثی را که من از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کنم و آیا آن را خواهید شناخت و عمل به آن می‌کنید یا خیر؟

گفتند: بلی.

فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا شنیدید که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «خشنودی فاطمه از خشنودی من است و سخط فاطمه سخط من است، کسی که فاطمه را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و کسی که فاطمه را

۱ـ در کتاب «مستدرک صحیحین» جلد ٣.

خشنود کند مرا خشنود کرده و کسی که فاطمه را ناراحت کند مرا ناراحت کرده است؟»

گفتند: بله اینها را از او شنیدیم.

فرمود: خدا و ملائکه‌اش را شاهد می‌گیرم که شما دو نفر مرا به غضب درآوردید و مرا خشنود نکردید و وقتی رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را ملاقات کردم، شکایت شما را به او خواهم کرد.

ابو بکر در اینجا مشغول گریه کردن شد و نزدیک بود جان بدهد و می‌گفت: من به خدا پناه می‌برم از غضب و سخط تو و سخط رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله.

ولی حضرت فاطمه علیهاالسلام می‌گفت: من در هر نماز که بخوانم، تو را نفرین می‌کنم».

محبّت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به حضرت فاطمه علیهاالسلام برای خدا بود.

بدون تردید پیامبری که هوای نفس ندارد و جز برای خدا کاری نمی‌کند و خواست او خواست خدا است، هیچگاه حتّی به مقدار سر سوزنی تنها به خاطر آنکه حضرت فاطمه علیهاالسلام فرزند او است به او محبّت ندارد، بلکه به گفتهٔ قرآن اگر فرزندش انحرافی از اسلام می‌داشت با او دشمن هم بود، چون خدای تعالی فرموده است:

> نمی‌یابی قوم و جمعیّتی را که ایمان به خدا و روز جزا داشته باشند و دوست بدارند کسی را که از خدا و رسولش دوری کرده و از آنها روی گردانده است ولو آنکه پدرانشان و یا فرزندانشان و یا برادرانشان و یا اقوامشان باشند».[1]

بنابراین به هیچ وجه احتمال آنکه رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله حضرت فاطمه علیهاالسلام را تنها به خاطر آنکه فرزندش بوده است، او را دوست داشته وجود ندارد، بلکه به خاطر فضائل معنوی و مکارم اخلاقی و ملکوتی او است که آن حضرت را دوست می‌دارد. و در کتب اهل سنّت نیز دهها حدیث، کثرت حبّ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را نسبت به حضرت فاطمه علیهاالسلام اثبات می‌کند مثل جملهٔ:

۱ـ ((لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ يُوَآدُّونَ مَنْ حَآدَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَوْ كَانُوٓاْ ءَابَآءَهُمْ أَوْ أَبْنَآءَهُمْ أَوْ إِخْوَٰنَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ ۚ أُوْلَٰٓئِكَ كَتَبَ فِى قُلُوبِهِمُ ٱلْإِيمَٰنَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ ۖ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۚ رَضِىَ ٱللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُواْ عَنْهُ ۚ أُوْلَٰٓئِكَ حِزْبُ ٱللَّهِ ۚ أَلَآ إِنَّ حِزْبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ)) سوره‌ی مجادله آیهٔ ۲۲.

«فاطمه پارهٔ تن من است».

و اینکه دست او را می‌بوسید.

و در مقابل او قیام می‌کرد.

و از او در آخرین زمانی که می‌خواست از مدینه خارج شود دیدن می‌فرمود.

و اوّلین کسی را که پس از مراجعت ملاقات می‌کرد حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام بود.

و گفتن کلماتی مانند «کسی که او را اذیّت کند مرا اذیّت کرده».

«کسی که او را مسرور کند مرا مسرور کرده».

«کسی که او را خوشحال کند مرا خوشحال کرده».

«کسی که او را به غضب درآورد مرا به غضب درآورده است».

و مانند این کلمات که در کتب صحاح اهل سنّت هم فراوان است و همه و همه دلیل کافی بر شدّت محبّت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به پارهٔ تنش حضرت فاطمه علیهاالسلام است.

پدرش به قربانش

در کتاب «امالی» شیخ صدوق از «محمّد بن قیس» نقل می‌کند که گفت:

«برنامهٔ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله این بود که وقتی از سفر بر می‌گشت، اوّل به خانه‌ی حضرت فاطمه علیهاالسلام می‌رفت و زیاد هم می‌نشست.

ولی در یکی از مسافرتها حضرت فاطمه علیهاالسلام به مناسبت ورود و مقدم پدر و شوهر، یک جفت خلخال از نقره، یک گردن بند، یک جفت گوشواره و یک پرده برای درِ اتاق تهیّه فرموده بود و به این وسیله مقدم آنها را گرامی داشت.

وقتی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد خانهٔ حضرت فاطمه علیهاالسلام شد و اصحاب جلوی درِ خانه منتظر مراجعت آن حضرت بودند، دیدند پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله زود برگشت و آثار ناخشنودی هم از چهره‌اش ظاهر است و یکسره به مسجد رفت و کنار منبر نشست.

حضرت فاطمه علیهاالسلام دانست که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به خاطر این تغییر در وضع خانه، یعنی داشتن پرده و خلخال و گردن‌بند و گوشواره متغیّر شده است، لذا بدون فوت وقت، اوّل پرده را باز کرد و در وسط اتاق پهن نمود و سپس خلخال و گوشواره و گردن‌بند را باز کرد و در میان پرده گذاشت و پیچید و به دست یک نفر داد و گفت: به پدرم سلام برسان و بگو دخترت می‌گوید: اینها را در راه خدا انفاق کن.

وقتی که فرستادهٔ‌حضرت فاطمه علیهاالسلام خدمت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید و آن بسته را تحویل داد، پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله سه مرتبه فرمود: انجام داد، (یعنی آنچه من می‌خواستم، انجام داد.) پدرش به قربانش، پدرش به قربانش، پدرش به قربانش. دنیا برای محمّد و آل محمّد نیست و اگر دنیا به مقدار بال پشه‌ای ارزش می‌داشت، خدا به قدر جرعه‌ی آبی از آن را نصیب کافر نمی‌کرد.

سپس حرکت کرد و به خانهٔ حضرت فاطمه علیهاالسلام رفت».[1]

۱ـ بحارالانوار جلد ۴۳ صفحهٔ ۲۰ روایت ۷.

ازدواج حضرت زهراء علیهاالسلام

ازدواج حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام با علی بن ابیطالب علیه‌السلام در روز پنج شنبه اوّل **ذیحجّة** الحرام سال دوّم هجرت بوده است.

در کتاب «اقبال» از «شیخ مفید» نقل شده که او فرموده است: چون در شب پنج شنبه بیست و یکم محرّم زفاف حضرت فاطمه علیهاالسلام دختر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده مستحب است آن روز (بیست و یکم محرّم) را به خاطر شکرانه‌ی توفیقی که به بشریّت عنایت فرموده و حجّت خدا حضرت علی با حضرت فاطمه علیهماالسلام اختیار شده‌ی الهی زفاف کرده است، روزه بگیرند.

بنابراین از آنچه در بالا گفته شد استفاده می‌شود که ممکن است ازدواج آنها در اوّل ذیحجّه، ولی زفافشان در بیست و یکم محرّم الحرام بوده است.

عن محمّد بن قیس قال: کان النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله اذا قدم من سفر بدأ بفاطمة علیهاالسلام فدخل علیها فاطال عندها المکث فخرج مرّة فی سفر فصنعت فاطمة علیهاالسلام مسکتین من ورق و قلاّده و قرطین و سترا الباب البیت لقدوم ابیها و زوجها فلما قدم رسول اللّه دخل علیها فوقف اصحابه علی الباب لا یدرون یقفون او ینصرفون لطول مکثه عندها فخرج علیهم رسول اللّه و قد عرف الغضب فی وجهه حتّی جلس عند المنبر فظنت فاطمه انه انما فعل ذلک رسول اللّه لما رأی من المسکتین و القلاّده و القرطین و الستر فنزعت قلاّدتها و قرطیها و مسکتیها و نزعت الستر فبعثت به الی رسول اللّه و قالت للرسول قل له تقرأ علیک ابنتک السّلام و تقول اجعل هذا فی سبیل اللّه فلما اتاه قال فعلت فداها ابوها ثلاث مرات لیست الدنیا من محمّد و لا من آل محمّد و لو کانت الدنیا تعدل عنداللّه من الخیر جناح بعوضه ما اسقی فیها کافرا شربه ماء ثم قام فدخل علیها.

شاید گفته شود که: چرا آنها در ماه محرّم که ماه عـزا اسـت زفـاف کـرده‌انـد؟ در جواب می‌گوئیم: از روزی که شهادت حضرت سیّدالشهداء علیه‌الـسلام در مـاه محـرّم واقع گردید، این ماه، ماه عزا شناخته شد و از آن زمـان مردمـی کـه شـیفته‌ی خانـدان عصمت علیهم‌السلام بودند ازدواج و هر نوع شادی را در ماه محرّم برای خود مکـروه دانستند و ایـن معنـی در زمـانی کـه حـضرت زهـراء علیهاالـسلام بـا حـضرت علـی علیه‌السلام ازدواج کرد، نبوده است، بلکه روز اوّل محرّم را روز عید و روز پـر برکتـی می‌دانسته‌اند.

بالاخره علی بن ابیطالب علیه‌السلام فرمود:

«ابی‌بکر و عمر نزد من آمدند و گفتند که: اگر به خدمت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بروی و از آن حـضرت فاطمـه علیهاالسلام را بخواهی به تو خواهد داد.

حضرت علی علیه‌السلام فرمـود: خـدمت رسـول اکـرم صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیدم. وقتی آن حضرت مرا دید، خندید و فرمود: چرا به منزل ما آمده‌ای؟ حاجتت چیست؟

گفتم: من پسر عمـوی شـمایم و اوّل کـسی بـوده‌ام کـه اسلام آورده‌ام و همیشه اسـلام را یـاری مـی‌کـردم و جهـاد می‌نمودم.

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: راست است، درست می‌گوئی. تو بهتر از آنی که می‌گوئی.

گفتم: یا رسول اللّه! فاطمه را به ازدواج من درآور.

فرمود: قبل از تو هم چند نفـر بـه خواسـتگاری فاطمـه آمده‌اند، امّا وقتی به او گفته‌ایم، اظهار بی‌میلـی کـرده اسـت. ولی تو اینجا باش تا من برگردم.

پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به داخل اتاق فاطمه علیهاالسلام رفت. فاطمه علیهاالسلام از جا برخاست، عبای آن حـضرت را گرفت و کفش آن حضرت را از پایش درآورد و آب برای

وضو آورد و به روی دست مبارکش آب ریخت و پاهای آن حضرت را شست و نشست.

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: فاطمه جان!

فاطمه علیهاالسلام عرض کرد: بله، چه می‌خواهید؟

پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: علی کسی است که او را می‌شناسی، از نزدیکان است، با فضیلت است، اوّل کسی است که اسلام آورده و من هم از خدا خواسته‌ام که تو را همسر بهترین و محبوب‌ترین خلقش قرار دهد، او هم از تو خواستگاری کرده است، چه می‌گوئی؟

فاطمه علیهاالسلام سرش را به زیر انداخت و سکوت کرد، ولی صورتش را برنگرداند و کراهتی از خود اظهار نکرد.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از جا برخاست و فرمود: اللّه اکبر، سکوت او اقرار است.

در این موقع جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمّد! فاطمه را به ازدواج علی درآور، زیرا خدا راضی است که فاطمه برای علی باشد و علی برای فاطمه باشد.

حضرت علی علیه‌السلام فرمود: پس از این، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله عقد ازدواج مرا به فاطمه علیهاالسلام خواند و نزد من آمد و دست مرا گرفت و فرمود: برخیز به نام خدا و بگو «**علی برکة اللّه و ما شاء اللّه لاقوّة الاّ باللّه توکّلت علی اللّه**».

سپس مرا برد و در نزد فاطمه علیهاالسلام نشاند و دست به دعا برداشت و گفت:

«اللّهمّ انّهما احب خلقک الیّ فاحبّهما و بارک فی ذریّتهما واجعل علیهما منک حافظا و انّی اعیذهما بک و ذریّتهما من الشّیطان الرّجیم».

خدایا، این دو نفر محبوب‌ترین خلق تو نزد من‌اند.

خدایا، آنها را دوست بدار.

خدایا، برکت در ذریّهٔ آنها قرار بده.

خدایا، خودت حافظ آنها باش. و من آنها و ذریّهٔ آنها را از شرّ شیطان رجیم در پناه تو قرار می‌دهم.[1]

۱ـ بحارالانوار جلد ٤٣ صفحه‌ی ۹۳ روایت ٤.

علی بن ابی طالب یقول: اتانی ابوبکر و عمر فقالا لو اتیت رسول اللّه فذکرت له فاطمة قال فاتیته فلما رآنی رسول اللّه ضحک ثم قال ما جاء بک یا اباالحسن حاجتک قال فذکرت له قرابتی و قدمی فی الاسلام و نصرتی له و جهادی فقال یا علی صدقت فانت افضل ممّا تذکر فقلت یا رسول اللّه فاطمة تزوجنیها فقال یا علی انه قد ذکرها قبلک رجال فذکرت ذلک لها فرایت الکراهه فی وجهها و لکن علی رسلک حتی اخرج الیک فدخل علیها فقامت فاخذت رداءه و نزعت نعلیه و اتته بالوضوء فوضاته بیدها و غسلت رجلیه ثم قعدت فقال لها یا فاطمه فقالت لبّیک لبّیک حاجتک یا رسول اللّه قال ان علی بن ابی طالب من قد عرفت قرابته و فضله و اسلامه و انی قد سألت ربّی ان یزوجک خیر خلقه و احبهم الیه و قد ذکر من امرک شیئا فما ترین فسکتت و لم تول وجهها و لم یرفیه رسول اللّه من کراهه فقام و هو یقول اللّه اکبر سکوتها اقرارها فاتاه جبرئیل فقال یا محمّد زوجها علی بن ابی طالب فان اللّه قد رضیها له و رضیه لها قال علی فزوجنی رسول اللّه ثم اتانی فاخذ بیدی فقال قم بسم اللّه و قل علی برکة اللّه و ماشاءاللّه لا قوّة الاّ باللّه توکّلت علی اللّه ثمّ جاءنی حتی اقعدنی عندها ثمّ قال اللّهمّ انهما احب خلقک الی فاحبهما و بارک فی ذریّتهما و اجعل علیهما منک حافظا و انی اعیذهما بک و ذریّتهما من الشّیطان الرجیم.

سپس دست فاطمه را گرفت و در دست علی بن ابیطالب علیه‌السلام گذاشت و فرمود: یا علی خوب همسری است فاطمه برای تو و به فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام فرمود: ای فاطمه علی بن ابیطالب برای تو خوب شوهری است برخیزید و به خانه بروید.

علی علیه‌السلام فرمود: من و او به منزل رفتیم. ولی فاطمه علیهاالسلام از حیائی که داشت در گوشه‌ای نشست و سرش را پائین انداخت من هم گوشه‌ای نشستم و سرم را پائین انداختم و خجالت می‌کشیدم به او نگاه کنم که ناگاه دیدم رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌گوید: اینجا کیست؟ ما گفتیم بفرمائید و به آن حضرت خیر مقدم گفتیم.[1] پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«لولا ان اللّه خلق امیرالمؤمنین لفاطمه ما کان لها کفو علی الارض».[2]

سپس پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله رو به من کرد و فرمود: ای علی با همسرت باش «**بارک اللّه لک و رحمة اللّه و برکاته انّه حمید مجید**».

۱ـ بحارالانوار جلد ۴۳ صفحهٔ ۹۶ روایت ۵.

ثمّ اخذ یدها فوضعها فی ید علی علیه‌السلام و قال بارک اللّه لک فی ابنه رسول اللّه یا علی نعم الزوجة فاطمه و یا فاطمه نعم البعل علی علیه‌السلام انطلقا الی منزلکما و لا تحدثا امرا حتی آتیکما قال علی فاخذت بید فاطمة و انطلقت بها حتی جلست فی جانب الصفه و جلست فی جانبها و هی مطرقه الی الارض حیاء منی و انا مطرق الی الارض حیاء منها ثمّ جاء رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله فقال من ههنا فقلنا ادخل یا رسول اللّه مرحبا بک زائرا و داخلا.

۲ـ بحارالانوار جلد ۴۳ صفحه‌ی ۹۷ روایت ٦.

ضمناً از حدیث فوق استفاده می‌شود که کثرت نسل حضرت فاطمه علیهاالسلام به خاطر دعای پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است. و این معجزه‌ای از معجزات رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد. زیرا بدون تردید هر یک از خلفای اموی و عبّاسی به تنهائی برای از بین بردن نسل حضرت علی و حضرت فاطمه علیهماالسلامکافی بوده‌اند. چنانکه تاریخ گواه بر این مدّعی است. ولی در عین حال کمتر محلّی است که مسلمان‌نشین باشد و از اولاد حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام در آنجا جمع کثیری سکونت نداشته باشند.

خلاصه از حدیث فوق و ظاهر سورهٔ کوثر استفاده می‌شود که این کثرت نسل و این برکت در ذریّهٔ آن حضرت خواست خدا و رسول خدا است و دشمنان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که در رأس آنها بنی امیّه هستند، مقطوع‌النّسل شدند که جملهٔ: «دشمن تو ای پیامبر، مقطوع‌النّسل است» در آخر سورهٔ کوثر است، بر همین معنی دلالت دارد.

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: اگر حضرت علی علیه‌السلام نمی‌بود، برای حضرت فاطمه علیهاالسلام کفو و همسری نبود.[1]

«کفو» به معنی «همسر»، «همپایه» و «همدوش» بوده و «کفو» کامل آن کسی است که در تمام فضائل اخلاقی و نارسائیها با انسان مساوی باشد.

اسلام در ازدواج به مسألهٔ «کفویّت» بسیار اهمیّت داده و بخصوص دربارهٔ شوهر تأکید کرده است که نباید از نظر فضائل و کمالات از زن خود کمتر باشد.

اسلام «کفویّت» زن و شوهر را به دو بخش تقسیم می‌کند:

۱ـ بحارالانوار جلد ۴۳ صفحه‌ی ۱۴۵. متن روایت به مضمون دیگر و سند دیگر در همین کتاب نقل شد.

اوّل: «کفویّتی» که واجب است در زن و شوهر رعایت شود.

دوّم: «کفویّتی» که مستحب است در آنها رعایت گردد.

امّا واجب آن به دو قسم تقسیم می‌شود: اوّل: از جهت جسمی. دوّم: از جهت روحی. مثلاً اگر مرد استعداد عمل زناشوئی را دارد ولی زن به جهت مانع و یا مرضی که در بدن او هست نمی‌تواند خواسته‌ی مرد را عملی کند، این ازدواج صحیح نخواهد بود. و یا اگر مرد یا زن، کافر است ولی دیگری مسلمان است، چون آنها از نظر روحی با هم «همسر» نیستند و «کفویّت» ندارند، نمی‌توانند ازدواج کنند.

و امّا مستحب آن نیز به دو قسمت تقسیم می‌شود: اوّل، از جهت جسمی.

دوّم، از نظر روحی. مثلاً اگر مرد زیبا است و زن زشت صورت و غیر وجیه و یا به عکس و یا مثلاً یکی از آنها کور و یا کر و لال و دیگری سالم، طبعاً اگر آنها با یکدیگر ازدواج کنند، نمی‌توانند هماهنگی کاملی را در زندگی رعایت کنند و یا اگر یکی از آنها از خانوادهٔ شریف و دیگری از خانواده‌ی پست باشد، باز چون طرز فکرشان با هم تطبیق نمی‌کند و محیط تربیتشان با هم فرق می‌کند، کراهت دارد که آنها با هم ازدواج کنند و یا اگر یکی تحصیلکرده (بخصوص زن) ولی دیگری جاهل و کاملاً نادان باشد، اگر با هم ازدواج بکنند، «کفویّت» را رعایت نکرده‌اند و نمی‌توانند راحت زندگی کنند. و یا اگر یکی از نظر اخلاقیّات کاملاً تزکیه شده ولی دیگری فاسق و معصیتکار باشد، چون «کفویّت» را رعایت نکرده‌اند، کراهت شدید دارد که این ازدواج را انجام دهند. لذا در دستورات اسلامی می‌بینیم که در خصوص بعضی از معصیتکاران این کراهت تصریح شده که از جمله زن دادن به تارک الصّلاة و شارب الخمر است.

بنابراین در ازدواج دائم که نود درصد آن به خاطر تشکیل خانواده است، حتماً باید «کفویّت» و «همسری» رعایت شود تا زندگی زناشوئی دوام پیدا کند و با سرعت از هم نپاشد.

و امّا آنکه اگر حضرت علی علیه‌السلام نمی‌بود برای حضرت فاطمه علیهاالسلام همسری نبود، به خاطر همین اصل اصیل اسلامی است.

زیرا حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام دانا به گذشته و حال و آینده است.

حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام پاک از گناه و اشتباه و خطا است.

حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام دارای تمام فضائل اخلاقی و خُلق عظیم نبوی است.

حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام متخلّق به اخلاق اللّه و متّصف به صفات اللّه است.

حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام از نظر حُسن ظاهری در میان زنهای عالم بی‌نظیر است.

حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام از نظر نسب، بی‌بدیل است.

آن حضرت چگونه ممکن است «همسر» یک فرد عادی بشود و با او زندگی کند؟ مخصوصا که چون مرد (در محدودهٔ اجازهٔ شرع مقدّس اسلام) حقّ امر و نهی کردن به زن را دارد و زن موظّف است که از مردش در آن محدوده اطاعت کند.

آیا ممکن است که حجّت خدا از رعیّت خود، از فرمانبردار خود و بندهٔ خود اطاعت کند؟

و لذا اگر حضرت علی علیه‌السلام که خود حجّت خدا و امام و پیشوا بر مردم بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است، نمی‌بود و اگر او همهٔ فضائلی را که حضرت فاطمه علیهاالسلام دارد نمی‌داشت، برای آن حضرت «همسر» دیگری نبود.

چرا حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام لباس قیمتی نداشته و از غذاهای خوب استفاده نمی‌کرده است؟

روزی یکی از دوستان سؤال کرد: چرا با آنکه خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «بگو ای پیغمبر، چه کسی زینت و غذاهای خوب را که خدا برای بندگانش از زمین خارج فرموده برای شما حرام کرده است؟»[1] و در آیات دیگر می‌فرماید: «از غذاهای خوب بخورید»[2] پس چرا حضرت علی و فاطمه علیهماالسلام لباس قیمتی نداشتند و حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام زینت آلات نداشت و اگر هم یک روز آن حضرت گلو بندی داشت، پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ناراحت می‌شد. آنها فرش خوبی نداشتند و به طور کلّی زندگی بسیار متوسّطی داشتند. و از غذاهای خوب استفاده نمی‌کردند؟

من در جواب گفتم: بدون تردید این آیات و احادیث که در این خصوص نقل شده در وقتی است که در مقابل آن خوراک خوب و زینت آلات، گرسنه و یا فقیری در بین مسلمانها وجود نداشته باشد، والاّ حتّی یک فرد مسلمان چگونه ممکن است که

۱ـ ((قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِ)) سوره‌ی اعراف آیه‌ی ۳۲.

۲ـ ((كُلُواْ مِن طَيِّبَٰتِ)) سورهٔ بقره آیات ۵۷ و ۱۷۲ و سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۶۰ و سورهٔ طه آیهٔ ۸۱.

بتواند غذاهای رنگین و خوب بخورد و بداند همسایه‌اش گرسنه است؟! یا چگونه ممکن است یک زن مسلمان گردن‌بندهای قیمتی و یا دستبندهای پر ارزش داشته باشد و بداند خواهر مسلمانش محتاج است؟!

گفتن این مطلب دربارهٔ یک فرد مسلمان مشکل است تا چه رسد به حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام که قلب عالم امکان است.

بنابر این یکی از علل آنکه حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام و حضرت فاطمهٔ زهراء علیهاالسلام نمی‌توانستند از غذاهای خوب و زینت دنیا استفاده کنند، این بود که در مقابل آنها مسلمانان فقیر و گرسنه‌ای بودند که نمی‌توانستند مانند آنها در رفاه باشند. و لذا آنها به حکم اسلام و وجدان، موظّف بودند که حتّی گاهی با آب افطار کنند و نان جو خود را هم به فقیر بدهند و ایثار نمایند.

علّت دوّم آنکه آنها پیشوایان افکار مردم‌اند، آنها مربّی بشرند. آنها که می‌کوشند تا مردم را به طرف مخالفت با هوای نفس دعوت کنند، چگونه ممکن است از زینت دنیا و طعامهای خوب که اکثرا در اثر هوای نفس؛ به آنها رو آورده می‌شود، استفاده کنند و سوژه‌ای به دست مردم دنیا بدهند تا مردم به طرف خواسته‌های نفسانی خود کشیده شوند؟

علّت سوّم این است که اکثرا از زینت دنیا و غذاهای خوب، طاغوتیان استفاده می‌کنند، زیرا برای بیشتر مردم تا طغیان و تجاوز خارج از حدّ نباشد ـ به خصوص در جامعه‌ای که از نظر اقتصادی عقب مانده است ـ میسّر نیست که بتوانند به تزئینات و تهیّه‌ی غذاهای خوب بپردازند.

بنابراین، اگر چه برای حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام از عایدات فدک و غیره بدون تجاوز به حریم حقوق دیگران، تهیّه‌ی تمام تزئینات و غذاهای خوب میسّر بود، ولی در عین حال چون او با این اعمال به طاغوتیان و جبّاران شباهت پیدا می‌کرد، نمی‌توانست از آنها استفاده نماید.

حضرت امام سجّاد علیه‌السلام می‌گوید:

«اسماء بنت عمیس برای من نقل کرد که: یک روز خدمت حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام بودم، پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآلهوارد شد و دید آن حضرت گردن‌بندی از طلا که علی بن ابیطالب علیه‌السلام برای او خریده بود، به گردن دارد. پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به او فرمود: مبادا مردم بگویند که فاطمه دختر محمّد لباس جبّاران را می‌پوشد.

حضرت فاطمه علیهاالسلام بدون آنکه سخن بگوید گردن‌بند را باز کرد و آن را فروخت و یک بنده از پول آن خرید و او را در راه خدا آزاد کرد و پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را خوشحال نمود».[1]

خواصّ تسبیح حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام

در احادیث متعدّده‌ای آمده که:

حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام خدمت حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برای درخواست خدمتکار می‌رفت، آن حضرت به او دستور می‌فرمود که در موقع خواب یا بعد از نمازها سی و چهار مرتبه «**اللّه اکبر**» و سی و سه مرتبه «**الحمدللّه**» و سی و سه مرتبه «**سبحان اللّه**» بگو؛ دیگر احتیاج به خدمتکار نداری.

امّا این سؤال پیش می‌آید که این دو مطلب چه ارتباطی می‌تواند با یکدیگر داشته باشد؟

۱ـ بحارالانوار جلد ۴۳ صفحه‌ی ۲۶ روایت ۲۸ و جلد ۴۳ صفحه‌ی ۸۱ روایت ۲.

در پاسخ می‌گوییم: بدون تردید، اکثر دعاها و اذکاری که در احادیث نقل شده ولـو آنکه معصومین علیهم‌السلام خودشان هم عمل کرده باشند، برای تعلیم به دیگران گفته شده است. زیرا اگر فایده‌اش تنها مخصوص خود آنها می‌بود، لازم نبود آن را برای مـا نقل کنند.

مثلاً اگر امام سجّاد علیه‌السلام در نیمه‌های شب با خـدا مناجـات مـی‌کنـد و ایـن ارتباطی بوده که تنها او حقّ داشته است با خـدای تعـالی برقـرار کنـد و کـسی دیگـر نمی‌تواند با خدا آن طور مناجات نماید، پس چرا آن را برای ما نقل کرده‌اند؟ آیا خدای نکرده آنها خواسته‌اند ریا کنند؟!

بنابر این اگر چه پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله تسبیح حضرت زهراء علیهاالسلام را به آن حضرت تعلیم داده است، ولی همان بهـره‌ای کـه حـضرت فاطمـه علیهاالـسلام می‌برده ما هم به نحو ضعیف، آن فایده را می‌بریم و بیشتر، نقل این دستور برای تعلـیم ما بوده است.

امّا چگونه ممکن است که تسبیح حضرت زهراء علیهاالسلام بتواند جای خدمتکار را بگیرد؟! خیلی ساده است.

اوّل: آنکه با ذکر خدا مخصوصا وقتی توأم با تکبیر و شکر و تسبیح که هر یـک از آنها وسیله‌ی ازدیاد نیرو است باشد، انسان قدرتمند می‌گردد و خدای تعالی به او کمک می‌کند و دیگر در کارهای بدنی کمتر خسته می‌شود و خودش کار خـدمتکار را بـدون زحمت انجام می‌دهد.

دوّم: آنکه اکثرا خستگی در کارهای خانه مربوط به نامرتّب و نادرست انجـام دادن کارها است، ولی وقتی خدای تعالی انسان را دستگیری کند و توفیق درست و مرتّب و صحیح انجام دادن کارها را به او بدهد، لااقل پنجاه درصـد از کارهـا کـم مـی‌شـود و خودش می‌تواند کارهای خانه‌ی خود را به سهولت انجام دهد و طبیعی است کسی که مشغول ذکر خدا است، بندگی و یاد خدای او ایجاب می‌کند که کارهایش منظّم باشد.

مَهر حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام چرا بسیار کم بوده است؟

این سؤال را یکی از دوستان، با توجّه به اینکه حضرت زهراء علیهاالسلام با فضیلت‌ترین زن عالم بوده است و طبعاً باید بالاترین مَهر را داشته باشد می‌کرد.

من در جواب گفتم: اتّفاقا شاید به همین جهت که آن حضرت با فضیلت‌ترین زن عالم بوده مَهرش کمتر از همه بوده است.

زیرا زیادی و کمی مَهر مربوط به ارزش و فضیلت زن نیست، بلکه چون حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام الگو و رهبر و حجّت خدا است، طبعا اعمالش هم حجّت و دلیل است و اگر بخواهد به قول شما مطابق ارزشش مَهر داشته باشد علاوه بر آنکه اگر دنیا و آخرت را مَهر او کنند کم است، مَهر زیاد او سبب می‌شود که دیگران هم از او پیروی کنند و در نتیجه مسأله‌ی ازدواج به صورت یک موضوع غیرقابل تحمّل درآید و مشکلاتی از این طریق به وجود بیاید.

پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«بهترین زنهای امّت من کسانی هستند که زیباتر و مَهر کمتری داشته باشند».[1]

و از امام صادق علیه‌السلام نیز نقل شده است که فرمود:

«زنی که مَهرش سنگین باشد، بد است».[2]

۱ـ بحارالانوار جلد ۱۰۳ صفحه‌ی ۳۰۵.

۲ـ بحارالانوار جلد ۱۰۳ صفحه‌ی ۳۰۵.

اختلاف و نزاعی بین حضرت علی علیه‌السلام و حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام نبوده است.

یکی از دوستان می‌گفت: اهل منبر می‌گویند گاهی بین علی بن ابیطالب علیه‌السلام و حضرت فاطمه علیهاالسلام اختلافاتی به وجود می‌آمد که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را اصلاح می‌فرمود؛ آیا این با مقام عصمت آنها منافات نداشت؟ من در جواب گفتم: در این خصوص روایاتی هم نقل شده است، ولی جمعی از فقهای آنها را مجعول و غیر صحیح می‌دانند.

«شیخ صدوق» **رحمةاللّه** علیه می‌گوید:

> این روایات مورد اعتماد من نیست و من اعتقاد ندارم که بین حضرت علی علیه‌السلام و حضرت فاطمه علیهاالسلام نزاعی واقع شده باشد که احتیاج به اصلاح رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله داشته باشد. زیرا حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام سیّد وصییّن است و حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام سیّدة نساء العالمین. اینها کسانی هستند که در اخلاق به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله اقتداء کرده‌اند، بنابر این بین آنها اختلاف معنی ندارد.
>
> مرحوم «علاّمه‌ی مجلسی» رضوان اللّه علیه می‌فرماید: روایاتی که دلالت بر نزاع حضرت علی علیه‌السلام و حضرت فاطمه علیهاالسلام دارد، حمل می‌شود بر اینکه می‌خواسته‌اند به این وسیله بعضی از فضائل آنها را برای مردم بیان کنند و یا مصلحت دیگری از این قبیل داشته است که ما آن را نمی‌دانیم.

از باب نمونه ذکر یک حدیث لازم است:

در کتاب «مصباح الانوار» از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است:

«روزی حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام از حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام نزد پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شکایت کرد و گفت: که حضرت علی علیه‌السلام چیزی از طعام و آذوقه در خانه باقی نمی‌گذارد و همه را به مساکین می‌دهد. پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای فاطمه! تو مرا به خاطر مذمّتی که از برادرم و پسر عمّم «علی» کردی سخت به غضب درآوردی. مگر نمی‌دانی که ناراحتی او ناراحتی من و غضب من، غضب خدا است؟»[1]

از این حدیث (اگر حقیقت داشته باشد) کاملاً استفاده می‌شود که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت فاطمه علیهاالسلام می‌خواسته‌اند دو فضیلت از فضائل حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام را آشکار کنند:

اوّل: بذل و بخشش و سخاوت او را.

دوّم:آنکه غضب آن حضرت، غضب پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و غضب پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله غضب خدا است.

ضمنا بعید نیست که چون آنها معلّم بشرند، می‌خواسته‌اند به این وسیله «راه اصلاح ذات البین و اینکه پدر زن ولو مرد با عظمتی مثل پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد باید اقدام به اصلاح بین زن و شوهر بنماید» را، به مردم تعلیم دهند. و اگر از این فلسفه‌ها صرف نظر کنیم و آنها را برای مقصودمان کافی ندانیم و احتمال فلسفه‌ی دیگری را هم ندهیم، قطعا باید معتقد به مجعول بودن این احادیث بشویم و آنها را دست‌پرورده‌ی دشمنان حضرت فاطمه علیهاالسلام که همیشه می‌خواسته‌اند فضائل آن حضرت را لکّه‌دار کنند، بدانیم.

۱ـ بحارالانوار جلد ۴۳ صفحه‌ی ۱۵۳.

دشمنان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام وقتی دیدند که او در مقابلشان قیام کرد، می‌خواستند او را زنی احساساتی معرّفی کنند. می‌خواستند او را زنی معمولی معرّفی نمایند تا بگویند وقتی حضرت فاطمه علیهاالسلام نتواند با حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام سر سازش داشته باشد، به طریق اولی نمی‌تواند با امّت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله سازگار باشد.

علاوه بر این ممکن است آنهائی که نمی‌خواستند فضائل حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام بر بعضی از زوجات پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به هر منظوری که بود ترجیح پیدا کند، این احادیث را جعل کرده باشند.

به هر حال به تصریح قرآن و روایات متواتره، حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام از تمام گناهان و خطاها و اشتباهات پاک و معصوم می‌باشد و محال است که با معصوم دیگری کوچک‌ترین اختلاف، ولو در امور شخصی و معمولی پیدا کند، والاّ به عصمت یکی از آن دو قطعا صدمه وارد می‌شود.

چرا زنهای عالم بر علی بن ابیطالب علیه‌السلام تا وقتی حضرت فاطمه علیهاالسلام زنده بود حرام بودند؟

در کتاب «امالی شیخ صدوق» از «ابی‌بصیر» نقل شده که می‌گوید:

> «امام صادق علیه‌السلام فرمود: خدای تعالی بر حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام تا وقتی که حضرت فاطمه علیهاالسلام زنده بود، تمام زنها را حرام کرد.
>
> ابی‌بصیر گفت: این برای چه بود؟
>
> امام صادق علیه‌السلام فرمود: چون حضرت فاطمه علیهاالسلام هیچگاه حیض نمی‌شد و همیشه پاک بوده است».[1]

۱ـ بحارالانوار جلد ٤٣ صفحه‌ی ١٥٣ روایت ١٢.

تردیدی نیست که اگر اصل موضوع یعنی حرمت ازدواج با زنها برای حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام با بودن حضرت فاطمه علیهاالسلام حقیقت داشته باشد، احتمال علل دیگری هم غیر از آنچه در روایت گفته شده وجود دارد که از جمله اینها است:

اوّل: آنکه برای حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام با داشتن زوجه‌ای مثل حضرت فاطمه علیهاالسلام که تمام کمالات را دارا است، گرفتن زن دیگری تنها می‌تواند به خاطر هوای نفس باشد و این از حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام ممکن نیست.

دوّم: اینکه ازدواج با زنهای دیگر یک نوع بی‌احترامی به مقام والای حضرت صدّیقه‌ی طاهره علیهاالسلام است، زیرا کسانی که ازدواج دوّم را انجام می‌دهند، طبعا تا حدّی بی‌اعتنا به زن اوّل هستند و باید محبّت دوّمی، بیشتر در دل آنها وجود داشته باشد تا آن را انجام دهند و این عمل از حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام آن هم نسبت به حضرت فاطمه‌ی اطهر علیهاالسلام جایز نیست.

بنابراین ازدواج دوّم برای حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام ولو شرعا هم جایز باشد، از نظر اخلاقی جایز نبوده است.

چرا حضرت فاطمه علیهاالسلام زیاد گریه می‌کرد و در مصائب صبر نمی‌کرد؟

بدون تردید گریه کردن علامت کم‌صبری و ضعف نیست، بلکه علامت نداشتن قساوت و داشتن وجدانی زنده است، علامت داشتن عاطفه و انسانیّت است.

اگر حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام وقتی چشمش به بچّه یتیم می‌افتد گریه می‌کند.

اگر بر سر قبر حضرت زهراء علیهاالسلام آن قدر اشک می‌ریخت که می‌گوید: «ای کاش جان علی با اشک چشمش خارج می‌شد».

اگر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بر سر مزار فرزندش ابراهیم آنقدر می‌گرید تا آب دیدگانش خاک قبر را تر می‌کند.

اگر ثواب گریه کردن بر سیّدالشهداء علیه‌السلام بهشت است، به خاطر این نیست که آنها کم‌صبری کرده و ضعف از خود نشان داده‌اند و یا نتوانسته‌اند مقاومت خود را در مقابل بلاها حفظ کنند، بلکه همه‌ی اینها علامت محبّت و انسانیّت است.

شاید مکرّر این مطلب را در ضمن نوشته‌هایم تذکّر داده باشم که بعضی از صفات، مخصوص انسان است و حیوانات از آن سهمی ندارند و اگر کسی در آن صفات قوی باشد در انسانیّت قوی‌تر است. ولی بعضی از صفات، متعلّق به حیوانات است اگر چه انسان به خاطر داشتن جنبه‌ی حیوانی گاهی به آن متّصف باشد، جنبه‌ی حیوانیش بیشتر تقویت شده است و داشتن عاطفه یکی از صفات بسیار خوب انسانی است که حیوانات از آن سهمی ندارند.

با این مقدّمه کاملاً واضح است که قساوت و عدم تأثّر در مقابل ناراحتیهای همنوعان و عدم محبّت به دیگران، از صفات حیوانی است. ولی در مقابل، عطوفت و مهربانی و تأثّر در مصیبت برای همنوع، از علائم کمال و انسانیّت است و گریه کردن در مصائب دیگران و یا در فراق عزیزان علامت عطوفت و محبّت و وجدان بیدار می‌باشد.

بنابراین گریه‌ی حضرت زهراء علیهاالسلام لازمه‌ی کمال و عظمت روحی او بوده بخصوص که او در فقدان پدری چون رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآلهاشک می‌ریخته و در سوگ او خود را در ردیف گریه‌کننده‌ی بزرگ عالم قرار داده است.

«شیخ صدوق» رحمه اللّه و «شیخ مفید» در «امالی» نقل می‌کنند که: «عبداللّه بن عبّاس» گفت:

«وقتی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در حال احتضار بود، آن قدر گریه کرد که محاسنش تر شد. یکی از نزدیکان به آن حضرت عرض کرد که: یا رسول اللّه! چرا گریه می‌کنید؟ فرمود: برای فرزندانم گریه می‌کنم. می‌دانم که بدترین افراد

امّتم بعد از من چه بر سر آنها می‌آورند. مثل اینکه می‌بینم به فاطمه دخترم آن قدر ظلم می‌کنند که او فریاد می‌زند ای پدر و کسی از امّتم به کمک او نمی‌رود.

در این موقع حضرت فاطمه علیهاالسلام گفتار پدر را شنید و گریه کرد. پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به او فرمود: دخترم، گریه نکن.

عرض کرد: من به خاطر ظلمهائی که بعد از تو به من می‌شود گریه نمی‌کنم، ولی به خاطر فقدانت اشک می‌ریزم. فراقت برای من غیر قابل تحمّل است.

فرمود: پس به تو بشارت دهم که بعد از من توئی که فورا به من ملحق می‌شوی و تو اوّل کسی هستی که از اهل بیت من به من ملحق می‌گردد. فاطمه علیهاالسلام خوشحال شد و خندید».

این روایت را اهل سنّت هم نقل کرده‌اند.

ثروت حضرت فاطمه علیهاالسلام برای چه بوده است؟

بدون تردید ثروت حضرت فاطمه علیهاالسلام بیشتر املاکی مانند فدک[1] بوده است که جمعی از آن استرزاق می‌کرده‌اند. یعنی زارعین و عمّال بسیاری داشته است که زراعت می‌کرده‌اند و از درآمد آن هر مقدار که خود آنها احتیاج داشتند طبق مقرّراتی برداشته و بقیّه را در اختیار حضرت زهراء علیهاالسلام می‌گذاشته‌اند و آن حضرت تمام آنها را در راه خدا انفاق می‌کرده است که حتّی اگر برای خود به مقدار تهیّه‌ی یک

۱ـ حضرت زهراء علیهاالسلام باغات و مزارع بسیاری داشت که تولیت آنها را به حضرت امیرالمؤمنین و بعد از آن حضرت به امام حسن و بعد به امام حسین علیهماالسلام و بعد به اکبر اولاد خود داده است.بحارالانوار جلد ٤٣ صفحه‌ی ٢٣٥.

پرده و یا گردن‌بند بر می‌داشت، با اشاره‌ی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آنها را هم در اختیار فقرا قرار می‌داد.

اگر در روایات و تواریخ و بلکه قرآن دقّت شود، همین فاطمه‌ای که آن همه ثروت و درآمد داشت، خودش نان جو می‌خورد، خودش فرش زیر پا نداشت، خودش کارهای خانه را انجام می‌داد، هیچگاه از عمّال و زارعینش برای خدمت خانه استفاده نمی‌کرد و هر چه داشت برای مردم و فقرا می‌خواست.

و خلاصه اگر بخواهیم شرح زندگی آن حضرت را در این ارتباط با یک جمله بیان کنیم باید بگوئیم آنچه حضرت فاطمه علیهاالسلام داشت تنها در راه خدمت به مردم و مستضعفین قرار داده بود و حتّی کوچک‌ترین استفاده‌ی مادّی برای خود از این همه ثروت در نظر نداشت.

و لذا با همین توضیح، تضادّی که بعضی از کم اطّلاعها از زندگی حضرت فاطمه علیهاالسلام فکر کرده و از قول مسلمانان گاهی نقل می‌کنند که حضرت زهراء علیهاالسلام نان جو هم نداشت که بخورد و گاهی می‌گویند او بزرگترین ملاّک و زمین‌دار مدینه بوده است، رفع می‌شود.

زید بن علی بن الحسین علیهماالسلام می‌گوید:

«حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام وصیّت کرد که تمام اموال نقدینه‌اش را بین بنی هاشم و بنی عبدالمطّلب تقسیم کنند و حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام این کار را کرد و طبق وصیّت او عمل نمود».[1]

از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است که فرمود:

«حضرت فاطمه علیهاالسلام وصیّت کرد که به هر یک از زنهای پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پول زیادی بدهند و همان مقدار به تمام زنهای بنی هاشم داده شود و به «امامه» دختر «ابی‌العاص» هم چیزی بدهند».

۱ـ بحارالانوار جلد ٤٣ صفحه‌ی ٢٣٥.

بنابراین حضرت فاطمه علیهاالسلام آنچه را که داشت در راه خدمت به خلق قرار داده بود و مانند پدرش رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و مادرش حضرت خدیجه علیهاالسلام و شوهرش حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام هیچ چیز برای خود نگاه نمی‌داشت.

معنای «کوثر» و ارتباط آن با حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام

«کوثر» به معنی خوبیهای بسیار زیادی است که خدا به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله عنایت کرده و درباره‌ی آن یک سوره نازل فرموده است.

در تفسیر «کوثر» معانی بسیاری از زبان روات و مفسّرین گفته شده که از آن جمله این است:

> «منظور از «کوثر» و یا خوبیهای بسیار زیاد، کثرت نسل پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و برکتی است که خدا به این سلسله از نسب چه از نظر معنی و چه از نظر ظاهری داده است».[1]

ناگفته پیدا است که نسل پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فقط از حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام باقی مانده است و به همین جهت این کلمه با آن حضرت کاملاً ارتباط پیدا می‌کند.

توضیح آنکه اگر خوب بیندیشیم خدای تعالی به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دو معجزه‌ی باقیه عنایت فرموده که یکی از آنها ثقل اکبر (یعنی قرآن) است و دیگری فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام و برکاتی است که از این ناحیه به آن حضرت و اسلام رسیده است.

۱ـ بحارالانوار جلد ۸ صفحه‌ی ١٦.

به عبارت دیگر، از نسل حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام جمعی از ائمّه‌ی معصومین علیهم‌السلام هستند که هر یک نقش مؤثّری در بقای دین داشته‌اند و بالأخص وجود مقدّس حضرت «**بقیّةاللّه**» روحی فداه که وسیله‌ی گسترش حکومت عدل اسلامی در سراسر جهان و تا قیامت است و این بزرگترین خیر کثیری است که از این طریق نصیب اسلام و پیغمبر اکرم صلی‌اللهعلیه‌وآله شده و خدا به او عطا فرموده است.

بعلاوه از نظر ظاهر با آنکه وجود هر یک از خلفای اموی و عبّاسی برای از بین بردن نسل حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام کافی بود، خدای تعالی برکتی به این سلسله از نسب داده است که در تمام جهان کمتر نسلی یافت می‌شود که تا این حدّ از نظر تعداد و برکات و مبارزات علیه طاغوتها مفید باشند.

آنها بوده‌اند که همیشه رهبری مبارزات و دفاع از اسلام و حیثیّت قرآن را به عهده می‌گرفته و آنی از تقویت آن غفلت نمی‌کرده‌اند.

آنها بوده‌اند که علوم قرآن را به سراسر جهان منتشر می‌نموده و دستورات اخلاقی و حقیقی اسلام را صادر می‌کرده‌اند.

آنها بوده‌اند که از طریق تقویت دین و دفاع از آن و تبلیغ اسلام، خیر کثیر و منافع زیادی به لطف پروردگار به پیغمبر اسلام صلی‌اللهعلیه‌وآله رسانده و خدای تعالی این عطیّه را با آن همه برکات به آن حضرت در مقابل سرزنش بنی‌امیّه و دشمنانی که می‌گفتند او مقطوع النّسل است، عنایت فرموده است.

بنابراین ممکن است تأویل «حوض کوثر»، وجود مقدّس حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام باشد، زیرا آن چنانکه از «حوض کوثر» آب حیاتبخش و مفید «کوثر»، جگر تشنگان قیامت را تشفی می‌بخشد، همچنین از ناحیه‌ی وجود پاک و معصوم حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام آب حیات ولایت کلیّه‌ی الهیّه از طریق ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام و دفاع از حریم آنها بوسیله‌ی سایر فرزندان آن حضرت و بالأخره عدل و حکومت واحد جهانی، به دست با عظمت‌ترین و رشیدترین فرزندانش یعنی حضرت «**بقیّةاللّه**» ارواحنا فداه در عالم گسترش پیدا می‌کند.

و معنی «کوثر» و یا خوبی زیاد، بالاتر از این چیزی نمی‌تواند باشد.

«فدک» چیست؟ و در کجا بوده است؟

«فدک» اسم قریه‌ی آباد و پر درختی است که در اطراف مدینه قرار دارد و فاصله‌اش تا مدینه دو روز تا سه روز راه بوده است.

این قریه در روزگار قدیم نیز به همین نام مشخّص بوده و بدون تردید یکی از پر درآمدترین قرّاء و یا شهرستانهای آن سامان بوده است.

«فدک» در تصرّف یهودیان بود، ولی در سال هفتم هجری که مسلمانان، «خیبر» را فتح کردند، یهودیان قریه‌ی «فدک» به وحشت افتادند و شخصی را خدمت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرستادند و تقاضای صلح نمودند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تقاضای آنها را قبول کرد و با آنها صلح نمود. آنها در مقابل، نصف کلّیه‌ی اموالشان اعمّ از باغات و اراضی «فدک» را در اختیار پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله قرار دادند، یعنی به او واگذار نمودند. و چون یکی از قوانین مسلّم اسلام این است که اگر جائی بدون توسّل به جنگ برای مسلمانان فتح شود متعلّق به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خواهد بود و مسلمین در آن حقّی ندارند و چون یهودیان خودشان به حضور پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیده و «فدک» را تقدیم کرده بودند، لذا «فدک» ملک خالصه‌ی آن حضرت بود و به هیچ یک از مسلمانان تعلّق نداشته است.

آیا صحیح است که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله «فدک» را به حضرت فاطمه علیهاالسلام داده است؟

بدون تردید اسلام به هر کسی این حقّ را داده است که از ملک متعلّق به خود به هر کس بخواهد ببخشد، بخصوص اگر مصالحی در آن وجود داشته باشد و ما یقین داریم که پیغمبر معصوم صلی‌الله‌علیه‌وآله هیچ کاری را بدون مصلحت انجام نداده است.

و لذا «فدک» که در اختیار رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بود و بعلاوه خدای تعالی می‌خواست «فدک» در اختیار حضرت فاطمه علیهاالسلام قرار بگیرد، این آیه را نازل فرمود: **((وَءَاتِ ذَا ٱلْقُرْبَىٰ حَقَّهُۥ))**[1](حقّ نزدیکان را بده) پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآلهحضرت فاطمه علیهاالسلام را خواست و «فدک» را به او مرحمت فرمود و بخشید و به او گفت: از بابت مهریّه‌ی مادرت حضرت خدیجه که در گردنم هست فدک را به تو واگذار می‌کنم.

(آنچه گفته شد خلاصه‌ای از دهها حدیث در تفسیر این آیه‌ی شریفه است که حتّی بعضی از آنها را اهل سنّت هم نقل کرده‌اند.)

فلسفه‌ی واگذاری «فدک» به حضرت فاطمه علیهاالسلام

پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در نظر داشت که حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام هم مانند مادرش خدیجه‌ی کبری علیهاالسلام که بوسیله‌ی اموالش پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و دین او را یاری کرد، او هم حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام را یاری کند. زیرا درآمد فدک سالانه بیست و چهار هزار دینار طلا بود و تردیدی نیست که تنها چیزی که مردم بیسواد را ممکن است به طرف شخصی جلب کند و مزاحمت دشمنان را برطرف نماید، داشتن مال و انفاق آن میان آنها است.

هیچوقت عموم مردم، فضائل و ارزشهای معنوی افراد را نمی‌توانند کاملاً درک کنند و اکثرا بنده‌ی شکم و مُرید پول‌اند. آنها همیشه در مرحله‌ی اوّل بیشتر دور کسی جمع می‌شوند که از او بیشتر استفاده‌ی مادّی ببرند.

آنها نه از علم و دانش و تقوا اطّلاعی دارند و نه صاحبان فضیلت را می‌شناسند و نه برای صاحب علم و تقوا ارزشی قائلند. بنابراین، همیشه برنامه‌ی زمامداران الهی این

۱ـ سوره‌ی اسراء آیه‌ی ۲٦.

بوده است که در مرحله‌ی اوّل این دسته از مردم را بوسیله‌ی انفاق و کمک به آنها به خود جلب کنند و سپس سخنان علمی و مطالب حقّه را به آنها تعلیم نمایند.

پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌دانست که پس از او اگر حضرت فاطمه و حضرت علی علیهماالسلام دستشان از مال دنیا خالی باشد، مردم بیسواد و متعصّب علاوه بر آنکه آنها را کمک نمی‌کنند، مانع از رشد دیگران هم می‌شوند. لذا پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله «فدک» را به حضرت فاطمه علیهاالسلام داد تا آنکه اراضی «فدک» با سرپرستی آن حضرت آباد بماند و عایداتش وسیله‌ی تبلیغ و پیشرفت اسلام باشد. در حالی که اگر آن اراضی آباد را بین مسلمانان فقیر تقسیم می‌نمود، علاوه بر آنکه نتایج فوق از آن برده نمی‌شد، آنها در اثر نداشتن بودجه برای زراعت و کشاورزی، آن را خراب می‌کردند و دیگر نمی‌توانستند حتّی به زندگی خود ادامه دهند.

فدک بالآخره چه شد؟

فدک تا زمان حیات رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآلهدر دست حضرت فاطمه علیهاالسلام بود.

ابی‌بکر فدک را از فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام گرفت و آن را جزء اموال عمومی قرار داد.

عمر در زمان خلافتش فدک را به ورثه‌ی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآلهبرگرداند و تا زمان خلافت عثمان در دست آنها بود.

عثمان بن عفان فدک را از آنها گرفت و به مروان حکم داد.

در زمان خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آن حضرت فدک را از مروان گرفت و در اختیار فرزندان فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام گذاشت و فرزندان آن حضرت با رضایت خود منافع آن را در اختیار مسلمانان می‌گذاشتند.

معاویهٔ بن ابی‌سفیان وقتی مسلّط بر کار شد فدک را از فرزندان فاطمه علیهاالسلام گرفت و ثلث آن را به مروان حکم و یک ثلث آن را به عمر بن عثمان و یک سوّم آن

را به یزید پسر خودش بخشید ولی زمانی که مروان خلیفه شد تمام فدک را جزء اموال خالصه‌ی خود قرار داد.

عمر بن عبدالعزیز وقتی به خلافت رسید فدک را به فرزندان حضرت فاطمه علیهاالسلام برگرداند بنی‌امیّه به او اعتراض کردند. او گفت: فدک در دست مروان بود که تمام آن را به پدرم عبدالعزیز بخشید من و برادرانم فدک را از پدرم ارث بردیم من از آنها خواستم سهم خودشان را به من بفروشند. بعضی از آنها سهمشان را به من فروختند و بعضی سهمشان را به من بخشیدند تا تمام اراضی فدک مال من شد من تصمیم گرفتم که فدک را به فرزندان فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام رد کنم. این کار به هیچ وجه اشکالی ندارد.

یزید بن عبدالملک باز فدک را از اولاد فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام گرفت که تا انقراض حکومت بنی‌مروان در دست آنها باقی ماند.

ابوالعبّاس سفّاح که از خلفاء عبّاسی بود وقتی به خلافت رسید فدک را به عبداللّه بن حسن مثنّی و اولاد فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام برگرداند.

منصور دوانقی فدک را از اولاد فاطمه علیهاالسلام گرفت.

مهدی عبّاسی وقتی به خلافت رسید فدک را به فرزندان فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام برگرداند.

موسی پسر مهدی عبّاسی فدک را از دست اولاد فاطمه بیرون آورد و در اختیار خود گرفت و آن در دست بنی‌العبّاس بود تا زمان خلافت مأمون.

روزی هارون الرّشید از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام حدود فدک را پرسید حضرت فرمود یک حد به «عدن» یک حد به «سمرقند» و یک حد به «آفریقا» و حد دیگرش به سواحل دریا یعنی کشورهای «الجزایر و ارمنستان». منظور آن حضرت این بود که اگر فدک در دست ما بود امروز گسترش مالکیّت فرزندان فاطمه علیهاالسلام به این حدود می‌رسید.

بالاخره تا زمان خلافت مأمون فدک در دست بنی‌العبّاس بود.

مأمون در سال ۲۱۰ هجری آن را به فرزندان فاطمه علیهاالسلام برگرداند و به تصرّف آنها داد.

متوکّل عبّاسی آن را از بنی‌فاطمه گرفت و یازده درختی را که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله با دست مبارکشان کاشته بودند دستور داد آنها را قطع کنند و دیگر فدک به فرزندان فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام برنگشت و کم‌کم از بین رفت.

هنگام رحلت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله

حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام در سنّ حدود نوزده سالگی پدر بزرگوارش را در حالی از دست می‌داد که تنها او فرزند عزیز و مورد احترام پدر بود. او ناظر بی‌احترامیهائی که از طرف اصحاب در آن وقت حسّاس به پدرش می‌شد، بوده است.

او به چشم خود می‌دید که هنوز پدرش از دنیا نرفته ولی بین مردم مسلمان تفرقه افتاده و با یکدیگر سر مسائل جزئی نزاع می‌کنند.

او کسی است که آنچه پدر بزرگوارش درباره‌ی فرزندان و نزدیکانش سفارش کرده بود در مرحله‌ی اوّل متوجّه او شده و باید مردم تمام محبّتشان نسبت به آن حضرت باشد ولی هنوز آب غسل پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله خشک نشده بود که درب خانه‌اش را آتش زدند. در به پهلویش زدند. محسنش را سقط کردند. فدکش را غصب کردند. و بالاخره با ضربات غلاف شمشیر و غیره بازویش را شکسته و او را کشتند. و شوهرش امیرالمؤمنین را با ریسمان به طرف مسجد کشیدند و از او بیعت گرفتند.

خدا ظالمین و غاصبین حقوق آن مخدّره‌ی با عظمت را لعنت کند و آنها را نیامرزد.

فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام در کنار بستر پدر نشسته بود اشک می‌ریخت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دست او را گرفت و به سینه‌ی خود چسبانید و مدّتی بی‌حال شد فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام سرش را جلو برد و گفت: یا ابتاه، جوابی نیامد. عرض کرد:

جان من به فدایت سخنی بگو. پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله چشمش را باز کرد و فرمود: دخترم گریه مکن. زیرا همه‌ی ملائکه با تو گریه می‌کنند. سپس دست مبارکش را به صورت حضرت فاطمه علیهاالسلام کشید و اشکش را پاک کرد و به او بشارت می‌داد و می‌فرمود: اوّل کسی که از اهل بیت من به من ملحق شود تو هستی و عرض

می‌کرد: خدایا فاطمه را در دوری از من صبر بده و ای فاطمه وقتی روح مرا قبض کردند بگو: «انّا للّه و انّا الیه راجعون».

بعد از رحلت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله

پس از رحلت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام طبق بعضی از تواریخ ۳۵ روز و یا ٤٠ روز و یا ۷۵ روز و یا ۹۵ روز زنده بود.

در این مدّت مصائب و ناراحتیهای فوق‌العاده‌ای متوجّه آن حضرت شد که شرحش را در کتب تاریخ نوشته‌اند.

چرا حضرت فاطمه علیهاالسلام جانشین پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نشد؟

روزی شخصی از من سؤال کرد که: شما در جلساتتان ثابت کردید که فضائل حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام کمتر از انبیاء اولوالعزم نبوده و بلکه او همسر و همپایه با حضرت علی علیه‌السلام در فضائل بوده است، پس چرا حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام را خلیفه و وصیّ خود قرار نداد بخصوص که امروز ثابت شده زن و مرد در حقوق مساوی هستند؟

من در جواب او گفتم: فکر نمی‌کنم. در دنیا دانشمند و یا حتّی عاقلی وجود داشته باشد که زن و مرد را در جمیع جهات با هم مساوی بداند، زیرا زن بطور کلّی در خلقت با مرد فرق دارد، پس طبعا باید در صفات و کمالات هم با یکدیگر فرق داشته باشند. و لذا بر قانونگزاران هم لازم است که در قوانین، بین آنها فرق مناسبی بگذارند و حقوق آنها را با هم صددرصد مساوی ندانند.

شاید زشت‌ترین نسبتی که بعضی از نادانان به اسلام می‌دهند این باشد که می‌گویند حقوق زن و مرد در اسلام مساوی است. و ما شاید به مناسبتهائی که پیش می‌آید این موضوع را بحث کنیم و مطلب فوق را روشن‌تر از این بیان نمائیم، ولی از باب نمونه به یک مورد فرق بین مرد و زن که خدا در طبیعت و خلقت آنها قرار داده است، اشاره می‌کنیم.

زن موجودی است پر عاطفه و لطیف و مهربان و در عین حال با حوصله و دقیق که در کارهای عاطفی بردباری فوق العاده‌ای از خود ابراز می‌دارد و لذا با تحمّل مشقّات و کارهای پر زحمت، مهربانی و عاطفه‌ی خود را نسبت به دیگران بخصوص نسبت به فرزندش نشان می‌دهد. اگر این صفت در زن وجود نمی‌داشت و از کم حوصلگی فوق العاده‌ای مانند مرد برخوردار بود، حتّی یک کودک به راحتی پرورش پیدا نمی‌کرد.

ولی مرد اگر چه از این صفت بسیار خوب انسانی کمتر برخوردار است، امّا در مقابل، تحمّل و بردباری فوق العاده‌ای در کارهای سنگین و خشن و مشکل دارد که باز زن از آن عاجز و محروم است.

حال با این تفاوت واضح، روشن شد که نباید بین زن و مرد در قانون، تساوی وجود داشته باشد، یعنی نباید قانون، هر کاری را که به زن محوّل می‌کند عین آن را به مرد هم محوّل کند یا هر کاری که مرد به آسانی انجام می‌دهد از زن هم توقّع داشته باشد که انجام دهد.

مثلاً اگر مرد، با کمال قاطعیّت در پشت میز قضاوت می‌نشیند و به دلائل مدّعی، گوش می‌دهد و پرونده را مطالعه می‌کند و هیچ چیز جز دلائل، او را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد و حتّی اشک چشم و عجز و ناله‌ی متّهم کوچک‌ترین اثری در او نمی‌گذارد، نباید این توقّع را از زنی که قلبش یکپارچه عاطفه است و نمی‌تواند اشک چشمی را ببیند و خدا او را برای مهربانی و عطوفت خلق کرده است، داشت.

بنابر این قانونگزار نباید هیچگاه به زن مهربان و پر عاطفه‌ای که برای تربیت کودک خلق شده است، اجازه دهد که پشت میز قضاوت که گاهی، هم مدّعی و هم متّهم با هم اشک می‌ریزند، بنشیند و قضاوت کند.

حال که این مقدّمه واضح شد، باید بدانیم اگر چه حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام با حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام هیچ فرقی ندارد و از نواقصی که یک زن برای اداره‌ی امور اجتماعی دارد آن حضرت کاملاً مبرّا است، ولی در عین حال تنها به خاطر آنکه اگر حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام پس از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌بخصوص با تعیین آن حضرت، خلیفه و جانشین پدر بزرگوارش می‌شد و در این پست که شامل جمیع کارهای اجتماعی می‌شود قرار می‌گرفت، طبعا این عمل در اسلام معمول می‌شد و پس از آن حضرت و به استدلال عمل رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله زنها هم برای کارهای اجتماعی که تنها مردها برای آن کارها خلق شده‌اند، انتخاب می‌شدند و این سنّتی می‌شد که درباره‌ی دیگران هم همیشه ادامه می‌یافت.

لذا با آنکه حضرت صدّیقه‌ی طاهره علیهاالسلام تمام شرایط خلافت و جانشینی بعد از پدر خود را داشت و مستثنی از سائر زنها بود، تنها به خاطر آنکه این عمل، سنّتی در اسلام نشود و به خاطر آنکه در اثر دخالت زنها در کارهای اجتماعی، نظام حکومت اسلامی مختل نگردد، خدا و رسولش فاطمه‌ی اطهر علیهاالسلام را برای خلافت معرّفی نفرمودند و بلکه حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام را که از آن حضرت در علم و عصمت کمتر نبود، به خلافت تعیین فرمودند. لذا فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام هم آن حضرت را تأیید کردند و حتّی تا آخرین نفس دست از حمایت آن حضرت بر نداشتند و لذا وقتی حقّ مالی او را تضییع کردند و فدک را از او گرفتند چون می‌دانست که در حقیقت حقّ معنوی او یعنی پیشرفت اسلام و تثبیت خلافت علی بن ابیطالب علیه‌السلام هم تضییع شده، برخاست و به مسجد رفت و این خطبه را با کمال فصاحت و بلاغت خواند و از حقّ خود به عنوان اتمام حجّت دفاع کرد.

ترجمه‌ی خطبه‌ی حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام

وقتی ابی‌بکر و همکارانش دست کارمندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام را از فدک کوتاه کردند و این خبر به فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام رسید مقنعه و پوشیه و چادرش را به سر انداخت و لباس دادخواهی پوشید و با جمعی از فرزندان و خانمهای هاشمیّه و جمعی از زنان صحابه با جلالت و عظمت خاصّی که راه رفتنش مانند راه رفتن پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بود بر ابی‌بکری که در میان مهاجرین و انصار و سائر مسلمانان نشسته بود وارد شد.

مسلمانان فوراً پرده‌ای میان مردان و زنان کشیدند و آن حضرت پشت پرده نشست. سپس ناله‌ی جانسوزی از دل کشید که همه‌ی مردم زار زار گریه کردند و ضجّه‌ی آنها لرزه به مجلس و مسجد انداخت. در اینجا فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام لحظه‌ای صبر کرد تا اهل مجلس ساکت شدند. سپس سخن خود را به حمد و ثناء الهی شروع کرد که باز مردم صدا را[1] به گریه بلند کردند و ضجّه می‌زدند و به یاد

۱ـ خطبه‌ی حضرت زهراء علیهاالسلام

انّه لمّا أجمع أبوبکر علی منع فاطمة علیهاالسلام فدک، وبلغها ذلک لاثت خمارها علی رأسها واشتملت بجلبابها و أقبلت فی لُمّة من حفدتها ونساء قومها تطأذیولها، ما تخرم مشیتها مشیة رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌حتی دخلت علی أبیبکر ـ وهو فی حشد من المهاجرین والأنصار وغیرهم ـ فنیطت دونها مُلاءة، فجلست ثمّ أنَّت أنَّة أجهش القوم لها بالبکاء، فارتجّ

المجلس، ثمّ أمهلت هنيئة حتّى إذا سكن نشيج القوم وهدأت فورتهم، افتتحت الكلام بحمد اللّه والثّناء عليه والصلاة على رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله، فعاد القوم فى بكائهم فلما أمسكوا عادت فى كلامها.

فقالت عليهاالسلام : «اَلْحَمْدُ لِلّهِ عَلى ما أنْعَمَ، وَلَهُ الشُّكْرُ عَلى ما أَلْهَمَ، وَالثَّناءُ بِما قَدَّمَ مِنْ عُمُومِ نِعَمٍ اِبْتَدَأَها وَسُبُوغِ الاءٍ اَسْداها وَتَمامِ مِنَنٍ والاها جَمَّ عَنِ الاِحْصاءِ عَدَدُها وَنَأى عَنِ الْجَزآءِ أَمَدُها وَتَفاوَتَ عَنِ الاِدْراكِ أَبَدُها وَنَدَبَهُمْ لاِسْتِزادَتِها بِالشُّكْرِ لاِتِّصالِها وَاسْتَحْمَدَ اِلَى الْخَلائِقِ بِاِجْزالِها وَثَنّى بِالنَّدْبِ اِلى اَمْثالِها، وَاَشْهَدُ اَنْ لااِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَحْدَهُ لا شَريكَ لَهُ، كَلِمَةٌ جَعَلَ الاِخْلاصَ تَأْويلَها، وَضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَها، وَاَنارَ فِي الْفِكْرِ مَعْقُولَها، اَلْمُمْتَنِعُ مِنَ الاَبْصارِ رُؤْيَتُهُ، وَمِنَ الاَلْسُنِ صِفَتُهُ، وَمِنَ الاَوْهامِ كَيْفِيَّتُهُ، اِبْتَدَعَ الاَشْياءَ لا مِنْ شَيْءٍ كانَ قَبْلَها، وَاَنْشَأَها بِلا اِحْتِذاءِ اَمْثِلَةٍ اِمْتَثَلَها. كَوَّنَها بِقُدْرَتِهِ وَ ذَرَأَها بِمَشِيَّتِهِ مِنْ غَيْرِ حاجَةٍ مِنْهُ اِلى تَكْوينِها وَ لا فائِدَةٍ لَهُ فى تَصْويرِها اِلاّ تَثْبيتًا لِحِكْمَتِهِ وَ تَنْبيهًا عَلى طاعَتِهِ وَ اِظْهارًا لِقُدْرَتِهِ وَ تَعَبُّدًا لِبَرِيَّتِهِ وَ اِعْزازًا لِدَعْوَتِهِ ثُمَّ جَعَلَ الثَّوابَ عَلى طاعَتِهِ وَ وَضَعَ الْعِقابَ عَلى مَعْصِيَتِهِ زِيادَةً لِعِبادِهِ عَنْ نِقْمَتِهِ وَحِياشَةً مِنْهُ اِلى جَنَّتِهِ وَ اَشْهَدُ اَنَّ اَبى مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اِخْتارَهُ وَ انْتَجَبَهُ قَبْلَ اَنْ اَرْسَلَهُ وَ سَمّاهُ قَبْلَ اَنِ اجْتَبَلَهُ وَ اصْطَفاهُ قَبْلَ اَنْ اِبْتَعَثَهُ. اِذِ الْخَلائِقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةٌ وَ بِسَتْرِ الاَهاويلِ مَصُونَةٌ وَ بِنِهايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ عِلْمًا مِنَ اللّهِ تَعالى بِمَآيِلِ الاُمُورِ وَ اِحاطَةً بِحَوادِثِ الدُّهُورِ وَ مَعْرِفَةً بِمَواقِعِ الْمَقْدُورِ. اِبْتَعَثَهُ اللّهُ اِتْمامًا لاَمْرِهِ وَ عَزيمَةً عَلى اِمْضاءِ حُكْمِهِ وَ اِنْفاذًا لِمَقاديرِ حَتْمِهِ.

فَرَأَى الاُمَمَ فِرَقًا فى اَدْيانِها عُكَّفًا عَلى نيرانِها وَ عابِدَةً لاَوْثانِها مُنْكِرَةً لِلّهِ مَعَ عِرْفانِها. فَأَنارَ اللّهُ بِمُحَمَّدٍ صلى اللّه عليه و آله ظُلَمَها وَ كَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهَمَها وَ جَلّى عَنِ الاَبْصارِ غُمَمَها وَ قامَ فِي النّاسِ بِالْهِدايَةِ وَ أَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغِوايَةِ وَ بَصَّرَهُمْ مِنَ الْعِمايَةِ وَ هَداهُمْ اِلَى الدّينِ الْقَويمِ وَ دَعاهُمْ اِلَى الطَّريقِ الْمُسْتَقيمِ. ثُمَّ قَبَضَهُ اللّهُ اِلَيْهِ قَبْضَ رَأْفَةٍ وَ اخْتِيارٍ وَ رَغْبَةٍ وَ ايثارٍ فَمُحَمَّدٌ صلى اللّه عليه وآله عَنْ تَعَبِ هذِهِ الدّارُ فى راحَةٍ، قَدْ حُفَّ بِالْمَلائِكَةِ الاَبْرارِ وَرِضْوانِ الرَّبِّ الْغَفّارِ وَمُجاوَرَةِ الْمَلِكِ الْجَبّارِ، صَلَّى اللّهُ عَلى اَبى نَبِيِّهِ وَ اَمينِهِ عَلَى الْوَحْيِ وَ صَفِيِّهِ وَ خِيَرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ رَضِيِّهِ، وَالسَّلامُ عَلَيْهِ وَ رَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَكاتُهُ.

ثُمَّ الْتَفَتَتْ اِلى اَهْلِ الْمَجْلِسِ وَقالَتْ:

اَنْتُمْ عِبادُ اللّهِ نُصُبُ اَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ، وَحَمَلَةُ دينِهِ وَ وَحْيِهِ وَ اُمَنآءُ اللّهِ عَلى اَنْفُسِكُمْ وَ بُلَغآئُهُ اِلَى الأُمَمِ. وَ زَعيمُ حَقٍّ لَهُ فيكُمْ وَ عَهْدٍ قَدَّمَهُ اِلَيْكُمْ وَ بَقِيَّةٍ اسْتَخْلَفَها عَلَيْكُمْ. كِتابُ اللّهِ النّاطِقُ وَ الْقُرْآنُ الصّادِقُ وَ النُّورُ السّاطِعُ وَ الضِّيآءُ اللاّمِعُ بَيِّنَةٌ بَصائِرُهُ مُنْكَشِفَةٌ سَرآئِرُهُ مُتَجَلِّيَةٌ ظَواهِرُهُ مُغْتَبِطٌ بِهِ اَشْياعُهُ، قآئِدٌ اِلَى الرِّضْوانِ اِتِّباعُهُ، مُؤَدٍّ اِلَى النَّجاةِ اِسْتِماعُهُ، بِهِ تُنالُ حُجَجُ اللّهِ الْمُنَوَّرَةُ وَ عَزآئِمُهُ الْمُفَسَّرَةُ وَ مَحارِمُهُ الْمُحَذَّرَةُ وَ بَيِّناتُهُ الْجالِيَةُ وَ بَراهينُهُ الْكافِيَةُ وَ فَضآئِلُهُ الْمَنْدُوبَةُ وَ رُخَصُهُ الْمَوْهُوبَةُ وَ شُرائِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ، فَجَعَلَ اللّهُ الاْيمانَ تَطْهيراً لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ، وَالصَّلاةَ تَنْزيهًا لَكُمْ مِنَ الْكِبْرِ وَ الزَّكوةَ تَزْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَ نِمآءً فِى الرِّزْقِ وَ الصِّيامَ تَثْبيتًا لِلاْخْلاصِ وَ الْحَجَّ تَشْييدًا لِلدّينِ وَ الْعَدْلَ تَنْسيقًا لِلْقُلُوبِ وَ طاعَتَنا نِظامًا لِلْمِلَّةِ وَ اِمامَتَنا اَمانًا لِلْفُرْقَةِ وَ الْجِهادَ عِزًّا لِلاْسْلامِ وَ الصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى اسْتيجابِ الأَجْرِ وَالاْمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعامَّةِ وَ بِرَّ الْوالِدَيْنِ وِقايَةً مِنَ السُّخْطِ وَ صِلَةَ الأَرْحامِ مَنْماةً لِلْعَدَدِ وَ الْقِصاصَ حِقْنًا لِلدِّمآءِ وَ الْوَفآءَ بِالنَّذْرِ تَعْريضًا لِلْمَغْفِرَةِ وَ تَوْفِيَةَ الْمَكائيلِ وَ الْمَوازينِ تَغْييراً لِلْبَخْسِ وَ النَّهْيَ عَنْ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزيهًا عَنِ الرِّجْسِ وَ اجْتِنابَ الْقَذْفِ حِجابًا عَنِ اللَّعْنَةِ وَ تَرْكَ السِّرْقَةِ ايجابًا لِلْعِفَّةِ وَ حَرَّمَ الشِّرْكَ اِخْلاصًا لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ. فَاتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لا تَمُوتُنَّ اِلاّ وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ. وَ اَطيعُوا اللّهَ فيما اَمَرَكُمْ بِهِ وَ نَهاكُمْ عَنْهُ. فَاِنَّهُ اِنَّما يَخْشَى اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَمآءُ.

ثمّ قالت: اَيُّهَا النّاسُ، اِعْلَمُوا اَنّى فاطِمَةُ وَ اَبى مُحَمَّدٌ صلى‌الله‌عليه‌وآله اَقُولُ عَوْدًا وَ بَدْءًا وَ لا اَقُولُ ما اَقُولُ غَلَطًا وَ لا اَفْعَلُ ما اَفْعَلُ شَطَطًا. لَقَدْ جآئَكُمْ رَسُولٌ مِنْ اَنْفُسِكُمْ عَزيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ حَريصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنينَ رَؤُفٌ رَحيمٌ، فَاِنْ تَعْزُوهُ وَتَعْرِفُوهُ تَجِدُوهُ اَبى دُونَ نِسآئِكُمْ وَاَخَا ابْنَ عَمّى دُونَ رِجالِكُمْ وَ لَنِعْمَ الْمَعْزِىُّ اِلَيْهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله فَبَلَّغَ الرِّسالَةَ صادِعًا بِالنِّذارَةِ مائِلاً عَلى مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكينَ ضارِبًا ثَبَجَهُمْ اخِذاً بِاَكْظامِهِمْ داعِيًا اِلى سَبيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ يَكْسِرُ الأَصْنامَ وَ يَنْكِثُ الْهامَ حَتّى اِنْهَزَمَ الْجَمْعُ وَ وَلَّوُا الدُّبُرَ حَتّى تَفَرَّى اللَّيْلُ عَنْ صُبْحِهِ وَ اَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَ نَطَقَ زَعيمُ الدّينِ وَ خُرِسَتْ شَقاشِقُ الشَّياطينِ وَ طاحَ وَ شيظُ النِّفاقِ وَ انْحَلَّتْ عُقَدُ الْكُفْرِ وَ الشِّقاقِ وَ فُهْتُمْ بِكَلِمَةِ الاْخْلاصِ فى نَفَرٍ مِنَ الْبيضِ الْخِماصِ وَ كُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النّارِ مُذْقَةَ الشّارِبِ وَ نُهْزَةَ الطّامِعِ وَ قُبْسَةَ الْعَجْلانِ وَ مَوْطِىءَ الأَقْدامِ تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ وَ تَقْتاتُونَ الْوَرَقَ اَذِلَّةً خاسِئينَ تَخافُونَ اَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ فَاَنْقَذَكُمُ اللّهُ تَبارَكَ وَتَعالى بِمُحَمَّدٍ

صلی اللّه علیه و آله بَعْدَ اللَّتَیّا وَالَّتی بَعْدَ اَنْ مُنِیَ بِبُهَمِ الرِّجالِ وَ ذُؤْبانِ الْعَرَبِ وَ مَرَدَةِ اَهْلِ الْکِتابِ. کُلَّما اَوْقَدُوا نارًا لِلْحَرْبِ اَطْفَأَهَا اللّهُ اَوْ نَجَمَ قَرْنٌ لِلشَّیْطانِ اَوْ فَغَرَتْ فاغِرَةٌ مِنَ الْمُشْرِکینَ قَذَفَ اَخاهُ فی لَهَواتِها فَلایَنْکَفِیءُ حَتّی یَطَأَ صِماخَها بِأَخْمَصِهِ وَ یُخْمِدَ لَهَبَها بِسَیْفِهِ مَکْدُودًا فی ذاتِ اللّهِ مُجْتَهِدًا فی اَمْرِ اللّهِ قَریبًا مِنْ رَسُولِ اللّهِ سَیِّدًا فی اَوْلِیآءِ اللّهِ مُشَمِّرًا ناصِحًا مُجِدًّا کادِحًا وَ اَنْتُمْ فی رِفاهِیَّةٍ مِنَ الْعَیْشِ وادِعُونَ فاکِهُونَ امِنُونَ تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوائِرَ وَ تَتَوَکَّفُونَ الاَخْبارَ وَ تَنْکُصُونَ عِنْدَ النِّزالِ وَ تَفِرُّونَ مِنَ الْقِتالِ.

فَلَمَّا اخْتارَ اللّهُ لِنَبِیِّهِ دارَ اَنْبِیآئِهِ وَ مَأْوی اَصْفِیآئِهِ ظَهَرَتْ فیکُمْ حَسیکَةُ النِّفاقِ وَ سَمَلَ جِلْبابُ الدّینِ وَ نَطَقَ کاظِمُ الْغاوینَ وَ نَبَغَ خامِلُ الاَقَلّینَ وَ هَدَرَ فَنیقُ الْمُبْطِلینَ فَخَطَرَ فی عَرَصاتِکُمْ وَ اَطْلَعَ الشَّیْطانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ هاتِفًا بِکُمْ فَأَلْفاکُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجیبینَ وَ لِلْغِرَّةِ فیهِ مُلاحِظینَ ثُمَّ اسْتَنْهَضَکُمْ فَوَجَدَکُمْ خِفافًا وَ اَحْمَشَکُمْ فَأَلْفاکُمْ غِضابًا فَوَسَمْتُمْ غَیْرَ اِبِلِکُمْ وَ اَوْرَدْتُمْ غَیْرَ شِرْبِکُمْ هذا وَ الْعَهْدُ قَریبٌ وَ الْکَلْمُ رَحیبٌ وَ الْجُرْحُ لَمّا یَنْدَمِلْ وَ الرَّسُولُ لَمّا یُقْبَرْ اِبْتِدارًا زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ أَلا فِی الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحیطَةٌ بِالْکافِرینَ فَهَیْهاتَ مِنْکُمْ! وَ کَیْفَ بِکُمْ؟ وَ أَنّی تُؤْفَکُونَ وَ کِتابُ اللّهِ بَیْنَ اَظْهُرِکُمْ اُمُورُهُ ظاهِرَةٌ وَاَحْکامُهُ زاهِرَةٌ وَاَعْلامُهُ باهِرَةٌ وَزَواجِرُهُ لائِحَةٌ وَاَوامِرُهُ واضِحَةٌ وَقَدْ خَلَّفْتُمُوهُ وَرآءَ ظُهُورِکُمْ أَرَغْبَةً عَنْهُ تُریدُونَ؟ اَمْ بِغَیْرِهِ تَحْکُمُونَ؟ بِئْسَ لِلظّالِمینَ بَدَلاً وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الاِسْلامِ دینًا فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الاخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینَ ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا اِلی رَیْثَ اَنْ تَسْکُنَ نَفْرَتُها وَ یَسْلَسَ قِیادُها ثُمَّ اَخَذْتُمْ تُورُونَ وَقْدَتَها وَ تُهَیِّجُونَ جَمْرَتَها وَ تَسْتَجیبُونَ لِهِتافِ الشَّیْطانِ الْغَوِیِّ وَ اِطْفاءِ اَنْوارِ الدّینِ الْجَلِیِّ وَ اِهْمادِ سُنَنِ النَّبِیِّ الصَّفِیِّ تُسِرُّونَ حَسْوًا فِی ارْتِغآءٍ وَ تَمْشُونَ لاَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ فِی الْخَمَرِ وَ الضَّرّآءِ وَ نَصْبِرُ مِنْکُمْ عَلی مِثْلِ حَزِّ الْمَدی وَ وَخْزِ السِّنانِ فِی الْحِشی وَ اَنْتُمُ الانَ تَزْعَمُونَ اَنْ لا اِرْثَ لَنا اَفَحُکْمَ الْجاهِلِیَّةِ یَبْغُونَ؟ وَ مَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللّهِ حُکْمًا لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ؟ اَفَلا تَعْلَمُونَ؟ بَلی تَجَلّی لَکُمْ کَالشَّمْسِ الضّاحِیَةِ أَنّی اِبْنَتُهُ اَیُّهَا الْمُسْلِمُونَ، ءَأُغْلَبُ عَلی اِرْثی.

یَابْنَ اَبی قَحافَةَ، اَفی کِتابِ اللّهِ اَنْ تَرِثَ اَباکَ وَ لا اَرِثُ اَبی؟ لَقَدْ جِئْتُ شَیْئًا فَرِیًّا اَفَعَلی عَمْدٍ تَرَکْتُمْ کِتابَ اللّهِ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَرآءَ ظُهُورِکُمْ اِذْ یَقُولُ: وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ وَ قالَ فیما اقْتَصَّ مِنْ خَبَرِ زَکَرِیّا اِذْ قالَ: فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ الِ یَعْقُوبَ وَ قالَ: وَ اُولُوا الاَرْحامِ

بَعْضُهُمْ اَوْلى بِبعْض فى كِتابِ اللّهِ وَ قالَ: يُوصيكُمُ اللّهُ فى اَوْلادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنْثَيَيْنِ وَ قالَ: اِنْ تَرَکَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوالِدَيْنِ وَ الاَقْرَبينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقينَ وَ زَعَمْتُمْ اَنْ لا حَظْوَةَ لى وَ لا اَرِثُ مِنْ اَبى؟ ولا رحم بيننا، اَفَخَصَّكُمُ اللّهُ بِايَةٍ اَخْرَجَ مِنْها اَبى صلى‌الله‌عليه‌وآله؟! اَمْ هَلْ تَقُولُونَ: اِنَّ اَهْلَ مِلَّتَيْنِ لا يَتَوارَثانِ؟ اَوَلَسْتُ اَنَا وَ اَبى اَهْلِ مِلَّةٍ واحِدَةٍ؟! اَمْ اَنْتُمْ اَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْانِ وَ عُمُومِهِ مِنْ اَبى وَ ابْنِ عَمّى؟! فَدُونَكَها مَخْطُومَةً مَرْحُولَةً تَلْقاکَ يَوْمَ حَشْرِکَ فَنِعْمَ الْحَكَمُ اللّهُ وَ الزَّعيمُ مُحَمَّدٌ وَ الْمَوْعِدُ الْقِيامَةِ وَ عِنْدَ السّاعَةِ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ وَ لا يَنْفَعُكُمْ اِذْ تَنْدِمُونَ وَ لِكُلِّ نَبَأٍ مُسْتَقَرٌّ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتيهِ عَذابٌ يُخْزيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذابٌ مُقيمٌ.

ثُمَّ رَمَتْ بِطَرْفِها نَحْوَ الاَنْصارِ فَقالَتْ: يا مَعْشَرَ النَّقيبَةِ وَ اَعْضادَ الْمِلَّةِ وَ حَضَنَةَ الاِسْلامِ ما هذِهِ الْغَميزَةُ فى حَقّى؟! وَ السِّنَةُ عَنْ ظُلامَتى؟! اَما كانَ رَسُولُ اللّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله اَبى يَقُولُ: «اَلْمَرْءُ يُحْفَظُ فى وُلْدِهِ»؟ سَرْعانَ ما اَحْدَثْتُم وَ عَجْلانَ ذا اِهالَةً وَ لَكُمْ طاقَةٌ بِما اُحاوِلُ وَ قُوَّةٌ عَلى ما اَطْلُبُ وَ اُزاوِلُ اَتَقُولُونَ ماتَ مُحَمَّدٌ صلى‌الله‌عليه‌وآله فَخَطْبٌ جَليلٌ اِسْتَوْسَعَ وَهْنُهُ وَاسْتَنْهَرَ فَتْقُهُ وَانْفَتَقَ رَتْقُهُ وَاُظْلِمَتِ الاَرْضُ لِغَيْبَتِهِ وَكُسِفَتِ النُّجُومُ لِمُصيبَتِهِ وَاَكْدَتِ الاٰمالُ وَ خَشَعَتِ الْجِبالُ وَ اُضيعَ الْحَريمُ وَ اُزيلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَماتِهِ فَتِلْکَ وَاللّهِ النّازِلَةُ الْكُبْرى وَ الْمُصيبَةُ الْعُظْمى لا مِثْلُها نازِلَةٌ وَ لا بائِقَةٌ عاجِلَةٌ اَعْلَنَ بِها كِتابُ اللّهِ جَلَّ ثَنائُهُ فى اَفْنِيَتِكُمْ فى مُمْساكُمْ وَ مُصْبِحِكُمْ هُتافًا وَ صُراخًا وَ تِلاوَةً وَ اَلْحانًا وَ لَقَبْلَهُ ما حَلَّ بِاَنْبِيائِهِ وَ رُسُلِهِ حُكْمٌ فَصْلٌ وَ قَضاءٌ حَتْمٌ وَ ما مُحَمَّدٌ اِلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ اَفَاِنْ ماتَ اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى اَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللّهَ شَيْئًا وَ سَيَجْزِى اللّهُ الشّاكِرينَ.

إيْها بَنى قَيْلَةَ، ءَاُهْضَمُ تُراثَ اَبى؟ وَاَنْتُمْ بِمَرْئًى مِنّى وَمَسْمَعٍ وَمُنْتَدىً وَمَجْمَعٍ؟ تَلْبَسُكُمُ الدَّعْوَةُ وَتَشْمَلُكُمُ الْخَبْرَةُ وَاَنْتُمْ ذَوُو الْعَدَدِ وَالْعُدَّةِ وَالاَداةِ وَالْقُوَّةِ وَعِنْدَكُمُ السِّلاحُ وَالْجُنَّةُ تُوافيكُمُ الدَّعْوَةُ فَلا تُجيبُونَ، وَ تَأْتيكُمُ الصَّرْخَةُ فَلا تُغيثُونَ، وَ اَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْكِفاحِ مَعْرُوفُونَ بِالْخَيْرِ وَالصَّلاحِ وَالنُّجْبَةُ الَّتِى انْتُجِبَتْ وَ الْخِيَرَةُ الَّتِى اخْتيرَتْ قاتَلْتُمُ الْعَرَبَ وَ تَحَمَّلْتُمُ الْكَدَّ وَ التَّعَبَ وَ ناطَحْتُمُ الاُمَمَ وَ كافَحْتُمُ الْبُهَمَ لا نَبْرَحُ اَوْ تَبْرَحُونَ نَأْمُرُكُمْ فَتَأْتَمِرُونَ حَتّى اِذا دارَتْ بِنا رَحَى الاِسْلامِ وَ دَرَّ حَلَبُ الاَيّامِ وَ خَضَعَتْ ثُغَرَةُ الشِّرْکِ وَ سَكَنَتْ فَوْرَةُ الاِفْکِ وَ خَمُدَتْ نيرانُ الْكُفْرِ وَ هَدَأَتْ دَعْوَةُ الْهَرْجِ وَاسْتَوْسَقَ نِظامُ الدّينِ فَأَنّى حِرْتُمْ بَعْدَ الْبَيانِ وَاَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الاِعْلانِ، وَنَكَصْتُمْ بَعْدَ الاِقْدامِ وَ اَشْرَكْتُمْ

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله افتاده بودند ولی آن حضرت باز سکوت فرموده تا مردم آرام گرفتند او سخن خـود را چنـین شروع فرمود:

ستایش خدا را بر نعمتهایش، شکر پروردگار را بر الهاماتش. و ثناء و مدح بر آنچه پیشاپیش از نعمتهای عامّه‌ای که عنایت کرده و برکـات فراوانـی کـه اعطـاء فرمـوده و الطافی که مایه‌ی منّت او بر ما است پیاپی بر ما فرستاده که شـمارش آن از حوصـله‌ی احصاء خارج است. و حدّ آن از جزا و پاداش بیـرون اسـت. و دامنـه‌ی اهمیّـت آن از ادراک بالاتر است. او است که از مردمان می‌طلبد که بوسیله‌ی شکر نعمتهایش برکاتش را بر آنها بیفزاید. و حمد مردم را از راه زیاد کردن نعمتهایش به خود جلب کنـد. و بـا دعوت به این نعمتها انعامش را دوچندان نماید.

شهادت می‌دهم که خدائی جز خدای واحـدی کـه شـریک نـدارد وجـود نـدارد، کلمه‌ی بزرگی که اخلاص را اصل آن قرار داده و دلها را ضامن وصل آن ساخته است و در تفکّر و اندیشه، معنی آن را معقول و روشن کرده است. آن خـدائی کـه دیـدنش برای چشمها و توصیفش برای زبانها و کیفیّتش برای اوهام ممتنع است.

بَعْدَ الْأیمانِ اَلا تُقاتِلُونُ قَوْمًا نَكَثُوا اَيْمانَهُمْ وَ هَمُّوا بِاِخْراجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَؤُكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ اَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللّهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشَوْهُ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. اَلا قَدْ اَرى اَنْ قَدْ اَخْلَدْتُمْ اِلَى الْخَفْضِ وَ اَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ اَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَ الْقَبْضِ وَ خَلَوْتُمْ بِالدَّعَةِ وَ نَجَوْتُمْ مِنَ الضّيقِ بِالسَّعَةِ فَمَجَجْتُمْ ما وَعَيْتُمْ وَ دَسَعْتُمُ الَّذى تَسَوَّغْتُمْ فَاِنْ تَكْفُرُوا اَنْتُمْ وَ مَنْ فِى الْأَرْضِ جَميعًا فَاِنَّ اللّهَ لَغَنِىٌّ حَميدٌ اَلا وَ قَدْ قُلْتُ ما قُلْتُ عَلى مَعْرِفَةٍ مِنّى بِالْخَذْلَةِ الَّتى خامَرَتْكُمْ وَ الْغَدْرَةِ الَّتِى اسْتَشْعَرَتْها قُلُوبُكُمْ وَ لكِنَّها فَيْضَةُ النَّفْسِ وَ نَفْثَةُ الْغَيْظِ وَ خَوَرُ الْقَنا وَ بَثَّةُ الصَّدْرِ وَ تَقْدِمَةُ الْحُجَّةِ فَدُونَكُمُوها فَاحْتَقِبُوها دَبِرَةَ الظَّهْرِ نَقِبَةَ الْخُفِّ باقِيَةَ الْعارِ مَوْسُومَةً بِغَضَبِ اللّهِ وَ شَنارِ الْأَبَدِ مَوْصُولَةً بِنارِ اللّهِ الْمَوْقَدَةِ الَّتى تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ فَبِعَيْنِ اللّهِ ما تَفْعَلُونَ وَ سَيَعْلَمُ الَّذينَ ظَلَمُوا اَىَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ وَ اَنَا اِبْنَةُ نَذيرٍ لَكُمْ بَيْنَ يَدَىْ عَذابٍ شَديدٍ فَاعْمَلُوا اِنّا عامِلُونَ وَ انْتَظِرُوا اِنّا مُنْتَظِرُونَ.

اشیاء را خلق کرده نه از چیزی که قبلاً بوده و نه از قالبی که اندازه‌گیری کرده باشد. بلکه آنها را به قدرت و مشیّت خود ایجاد فرموده نه به خاطر نیازی که به ایجادشان داشته و نه به خاطر فائده‌ای که به صورت‌بندی آنها داشته باشد. بلکه به خاطر ثابت کردن حکمتش و آگاه نمودن مردم را به طاعتش و اظهار قدرتش و وادار نمودن خلائق را به عبودیّتش، و عزّت بخشیدن به دعوتش بوده است.

سپس مزد مردم را بر اساس اطاعتش و عقابشان را بر معصیتش، به خاطر نگهداری بندگانش از پستیها و سوق دادن آنان را به سوی رضوان و بهشتش مقرّر فرموده است.

و شهادت می‌دهم که پدرم «محمّد» صلی‌الله‌علیه‌وآله بنده‌ی او و رسول او است. خدای تعالی او را اختیار کرد و او را برگزید قبل از آنکه او را بفرستد، او را نامگذاری کرد قبل از آنکه او را بیافریند، او را از میان انبیاء انتخابش کرد قبل از آنکه مبعوثش کند آن وقتی که خلائق در عوالم پنهانی مستور بودند و در تاریکیهای آن بسر می‌بردند و دیوار به دیوار آخرین سر حدّ نیستی بودند. و چون خدای تعالی دانا به عاقبت امور بود و به حوادث زمانها احاطه داشت و می‌دانست موقعیّتهای مخلوقات و مقدورات خود را. پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را مبعوث فرمود. به خاطر آنکه دستورات و معارف و حکمتش را بر مردم تمام کند و قطعیّت دستوراتش را به امضاء برساند و تقدیرات حتمیّه‌اش را تنفیذ نماید.

امّا وقتی آن حضرت مبعوث شد امّتها را فرقه فرقه در دینشان دید جمعی به آتش معتکف بودند و جمعی بتها را می‌پرستیدند و جمعی با آنکه خدا را می‌شناختند ولی به خاطر منافعشان منکر او بودند.

در این زمان خدای تعالی بوسیله‌ی حضرت «محمّد» صلی‌الله‌علیه‌وآلهتاریکیها را روشن کرد، مشکلات قلوب را برطرف فرمود. ابرها را از مقابل چشمهای آنان دور نمود. و برای هدایت مردم قیام فرمود و آنها را از گمراهی بیدار نمود، از کوری به بینائی واردشان کرد، به دین استوار و محکمی هدایتشان فرمود. و همه را به راه راست دعوت نمود.

سپس خدای تعالی رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را با رأفت و مهربانی در حالی که راغب به دیدار او و خود را سزاوارتر از دیگران بر او می‌دانست روح مقدّس او را قبض نمود و پدرم حضرت «محمّد» صلی‌الله‌علیه‌وآله را از رنج دنیا راحت فرمود، در حالی که ملائکه ابرار گرداگرد او را گرفته و رضوان و خشنودی پروردگار بخشنده او را احاطه کرده و در جوار خدای مالک جبّار آرمیده است.

صلوات خدا بر پدرم که پیامبر او و امین او بر وحی او و برگزیده‌ی او و انتخاب شده‌ی او از میان خلقش و مورد رضای پروردگارش بود سلام و رحمت و برکات خدا بر او باد.

سپس متوجّه اهل مجلس شد و فرمود:

شما، بندگان خدا، امروز پرچمدار امر و نهی او هستید و حاملان دین او و آنچه وحی کرده است می‌باشید و امین خدا بر خودتان و راه و روشتان می‌باشید و آنچه را از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و دین و وحی دریافت کرده‌اید به امّتهای دیگر می‌رسانید.

شما عهده‌دار و زمامدار حقّی که مال او است در میان شما و عهدی که از قبل با شما بسته است و باقی مانده‌ای که در میان شما برای شما گذاشته است می‌باشید.

آن کتاب ناطق خدا است. و قرآن صادق است. و نور فروزان است. و شعاع درخشنده است. مطالبش روشن. و اسرار خفیّه‌اش آشکار. و ظواهرش جلوه‌گر است.

پیروان قرآن مورد غبطه‌ی جهانیانند کسی که از قرآن تبعیّت کند به رضوان الهی می‌رسد. و هر که از قرآن شنوائی داشته باشد نجات پیدا می‌کند. بوسیله‌ی قرآن به دلائل نورانی الهی و به واجبات و محرّماتی که خدای تعالی ارتکاب آن را نهی کرده آشنا می‌شود و به بیّنات جلوه‌گرش و به براهین کافیه‌اش و به فضائل و دستورات مستحبّه‌اش و رخصتهای واگذار شده‌اش و به قوانین و معارف نوشته شده‌اش نائل می‌گردد.

سپس فرمود: خدای تعالی ایمان را برای پاک شدن شما از شرک، نماز را برای پاک شدن شما از کبر، زکات را برای تزکیه‌ی نفس و رشد و زیادی روزی شما، روزه را

برای پا برجا نمودن اخلاص، حج را برای محکم نمـودن دیـن، عـدل و دوری از هـر گونه افراط و تفریط را برای تنظیم نمودن دل و روح، اطاعت ما (خاندان عـصمت) را برای نظام صحیح ملّتها، پیشوائی ما را برای جلوگیری از هر گونه تفرقه، جهاد را برای عزّت اسلام، صبر را برای کمک به جلب اجر و مزد، امر به معـروف را بـرای اصـلاح عموم مردم، نیکی به پدر و مادر را نگه دارندەی از خشم الهی، صلەی رحم را وسیلەی حفظ و نموّ تعداد اقوام، قصاص را وسیلەی حفظ خون جامعه، وفاء به نذر را برای در معرض مغفرت الهی قرار گرفتن، درست انجام دادن کیل و وزن را برای تغییر روحیەی کم‌فروشی، نهی از شرب خمر را برای پاکی از نجسی و کثافت، اجتنـاب از تهمـت را برای مانع شدن از لعنت، ترک سرقت و دزدی را برای به وجود آوردن عفّت، حرمـت شرک را برای پاک شدن ربوبیّتش قرار داده است.

پس ای بندگان خدا برای خدا کاملاً از گناه بپرهیزید و نمیرید مگر آنکه مسلمان و مطیع خدا در آنچه امر و نهیتان کرده، باشید. زیرا جز این نیـست کـه از روی معرفـت نمی‌ترسند از خدا مگر علماء و دانشمندان.

سپس فرمود: ای مردم بدانید که من «فاطمه‌ام» و پدرم «محمّد» است. حرفی را کـه اوّل گفته‌ام در آخر هم همان را می‌گویم و آنچه می‌گویم غلط نیست و آنچه می‌کنم بر اساس حق و عدالت است و ظلم و ستم نیست. پیغمبری از خودتان برای شما آمده که بر او سخت است ناراحتی شما را ببیند دلسوز است بـر شـما و بـه مـؤمنین رئـوف و مهربان است.

اگر پدرم را می‌شناسید خواهید دانست که او پدر من است نـه پـدر هـیچ یـک از زنهای شما و برادر پسر عمویم بود نه برادر مردان شما و چقدر انتـساب بـه او خـوب است.

آری او رسالت خود را رساند و شروع نبوّتش را به «انذار» و ترسـاندن انجـام داد. راه خود را از پرتگاه مشرکین جدا کرد. شمشیر بر فرق آنان فرود آورد و گلوی آنان را گرفت و فشرد و با حکمت و موعظه مردم را به سوی راه خـدا دعـوت کـرد. بتهـا را درهم شکست و سروران و شخصیّتهای آنها را منکوب نمود تا آنکه اجتماعشان منهزم

شد. و همه‌شان از میدان مقابله گریختند. و صبح صادق از زیر پرده‌ی شب. و چهـره‌ی حق از زیر نقاب بیرون آمد و زمامدار دین نطق کرد و مفسدین و شیاطین خفه شـدند. و خوشحالی آنها پایان پذیرفت. و نفاق از درجه‌ی اعتبار افتـاد. و از سـر راه مـسلمین این خار برداشته شد. و گره‌های کفر و نفاق باز شد و از بین رفت. و دهانهای شما بـه کلمه‌ی «لا اله الاّ اللّه» گشوده شد. و همه‌ی اینها در زیر سـایه‌ی زحمـات کـسانی کـه نورانی بودند و متحمّل گرسنگی شده و زحمت اسلام را می‌کشیدند بود. و شـما لـب گودی آتش بودید. و شما مثل آبی نوشیده می‌شدید. و شما مورد طمع دیگران بودیـد. و شما جرقّه‌ای بودید که فورا خاموش می‌شدید. و شما لگدکوب می‌شدید.

شما برگ درخت می‌خوردید و آب گندیده‌ی کنار راه را می‌آشامیدید، شما ذلیل و درمانده بودید، می‌ترسیدید مبادا مردم ممالک اطرافتان شما را نابود کنند. ولـی خـدای تعالی بوسیله‌ی «محمّد» صلی‌الله‌علیه‌وآله شما را نجاتتان داد.

ولی بعد از چنین و چنان بعد از آنکه پیغمبـر اکـرم صـلی‌الله‌علیـه‌وآلهناراحتیهـا و بلاهائی از مردم دید. بعد از آنکه گرگهای عرب به جانش افتادند، بعد از آنکه سرکشان یهود و نصارا را سرکوب کرد، که هر زمان آتشی برای جنگ می‌افروختند خدای تعالی آن را خاموش می‌کرد یا اگر شیطان شاخش را بیـرون مـی‌آورد و یـا اگـر اژدهـائی از مشرکین دهان باز می‌کرد، رسول خدا صلی‌الله‌علیـه‌وآلـه بـرادرش (علـی بـن ابیطالـب علیه‌السلام) را در کام آن اژدها می‌افکند و او هم می‌رفت و بر نمی‌گشت مگـر آنکـه گوشمالی سختی به آنها می‌داد و با شمشیرش آتش آنها را خاموش می‌کرد در حالی که این اعمالش برای خدا و در ذات خدا بود خود را به زحمت مـی‌انـداخت. و او کوشـا بود که امر الهی را اجرا کند.

او نزدیک به رسول خدا در اخلاق و رفتار بود.

(علی بن ابیطالب علیه‌السلام) آقای اولیاء خدا بود و بـرای نـصیحت و جـدیّت و تلاش در راه دین دامن به کمر زده بود.

امّا شما در خوشی و رفاه زندگی می‌کردید در مهد امنیّت متنعّم بودید و منتظر بودید که روزگار علیه ما برگردد و گوش به زنگ اخبار وحشتناکی علیه ما بودید و در موقع جنگ خود را کنار می‌کشیدید. و در وقت نبرد و کشتار فرار می‌کردید.

امّا وقتی خدای تعالی پیامبرش را به منزلگاه سائر انبیائش و مأوای سائر اصفیائش برد در شما خار نفاق ظاهر شد. و لباس دین و تقوا کهنه و بی‌اهمیّت شد، آنکه همیشه ساکت بود به حرف آمد و ناطق شد، آن بی‌ارزشها و گمنامها نابغه معرّفی شدند، نازپروردگان و تن‌پروران کبکشان به خواندن افتاد و در میان شما با تبختر قدم زدند، شیطان سرش را از مخفیگاه خود بیرون آورد و شما را صدا زد. دید شما دعوتش را اجابت کردید و عزّت برای او را لحاظ نمودید پس شما را به حرکت درآورد دید آسان دستورش را عمل کردید. گرم و غضبناکتان کرد. دید غضبناک شدید. تا آنجا که داغ مالکیّت بر شتر غیر نهادید و در آبی که سهم شما نبود وارد شدید. این همه اشتباه در زمانی صورت گرفت که از تعهّد شما با رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله چیزی نگذشته بود و هنوز فاصله خیلی وسیع نبود و زخم هنوز التیام پیدا نکرده بود. و پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله هنوز به قبر سپرده نشده بود. به وسوسه‌ی شیطان بهانه آوردید که از فتنه می‌ترسید و حال آنکه شما در فتنه افتاده بودید و جهنّم بر کفّار احاطه دارد.

پس هیهات از شما و بعید بود این کار از شما. چطور این کار را کردید و به کجا روی می‌آورید؟ در حالی که قرآن ـ کتاب خدا ـ در میان شما است مطالبش ظاهر است، احکامش درخشان است، نشانه‌هایش روشن است، نواهیش باز است و اوامرش واضح است ولی شما قرآن را پشت سر انداختید آیا بی‌اعتنائی به آن می‌کنید یا به غیر قرآن حکم می‌کنید این تبدیل برای ظالمین بد است و کسی که غیر از اسلام دینی را بپذیرد خدای تعالی از او قبول نمی‌کند و در آخرت از زیانکاران خواهد بود.

ای مردم شما بعد از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آن قدر صبر نکردید که این دل محزون آرام شود و کشیدن افسار شتر خلافت آسان گردد، گرفتید آتش‌گیره‌ها را و به آتش دامن زدید تا آتش شعله‌ور شد. و ندای شیطان گول‌زننده را اجابت کردید. انوار دین خدا را خاموش کردید. و سنن اختیار شده‌ی پیامبر خدا را از بین بردید. و شیر را

به بهانه‌ی خوردن سر شیر آشامیدید. و برای نابودی اهل و فرزندان پیغمبر اکرم پشت تپّه‌ها و درختان موضع گرفته‌اید. و ما صبر می‌کنیم در اذیّتهای شما مانند کسی که خنجر برّان یا نیزه‌ای در شکمش فرو رفته باشد.

و شما الآن گمان می‌کنید که برای ما ارثی از پدرمان نیست. آیا مثل زمان جاهلیّت فکر می‌کنید؟! آیا چه کسی بهتر از خدا در حکم برای کسانی که یقین دارند می‌باشد؟ آیا شما نمی‌دانید که من دختر پیغمبرم؟ چرا می‌دانید بلکه از خورشید درخشان برای شما مطلب واضح‌تر است.

ای مردم مسلمان آیا سزاوار است که مرا از ارث پدرم محروم کنید و شما آن را بگیرید.

ای پسر «ابی‌قحافه» آیا در کتاب خدا است که تو از پدرت ارث ببری ولی من از پدرم ارث نبرم؟! آیا شما عمدا کتاب خدا را ترک کرده و از او رو گردانده‌اید خدا در قرآن می‌گوید: «سلیمان از داود ارث برد».

و در قصّه‌ی زکریّا می‌فرماید: «زکریّا عرض کرد: پروردگارا به من فرزندی عنایت فرما تا از من و آل‌یعقوب ارث برد». و فرموده: «خویشاوندان که با یکدیگر رحم هستند اولی به یکدیگرند» و فرموده: «خدای تعالی به شما درباره‌ی اولاد وصیّت می‌فرماید که برای پسر دو برابر ارث دختر است». و می‌فرماید: «هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد بر شما نوشته شده است که وصیّت کنید برای والدین و نزدیکان خود، این حکم حقّی است برای متّقیان».

شما گمان می‌برید که من بهره‌ای و سهمی از ارث پدرم ندارم؟ آیا خدا بر شما آیه‌ای مخصوص نازل فرموده که پدرم از آن اطّلاعی نداشته و از آن خارج است؟ یا آنکه می‌گوئید اهل دو کیش از یکدیگر ارث نمی‌برند؟ آیا من و پدرم اهل یک مذهب و دین نیستیم؟ و یا شما به خصوص و عموم قرآن از پدر و عموزاده‌ام داناترید؟ اینک این تو ای ابی‌بکر و این شتر خلافت. مهار زده و با تمام وسائل بگیر و سوار شو. با تو در روز قیامت ملاقات خواهد شد. چه نیکو داوری است خدای تعالی و نیکو دادخواهی است «محمّد» صلی‌الله‌علیه‌وآله و چه خوب وعده‌گاهی است قیامت، در روز

قیامت اهل باطل ضرر می‌کنند و دیگر ندامت و پشیمانی سودی ندارد. و برای هر خبری قرارگاهی است پس خواهید دانست که عذاب خوارکننده بر سر چه کسی فرود خواهد آمد و عذاب همیشگی بر چه کسی حلول خواهد نمود.

آنگاه رو به انصار کرده و چنین فرمود:

ای یاوران جوانمرد اسلام ! ای بازوان ملّت مسلمان ! ای حافظان دین! این ضعف و غفلت و چشم‌پوشی در مورد حقّ من از چیست؟

این سهل‌انگاری شما در مورد دادخواهی از ظلمی که بر من روا داشته‌اند برای چیست؟

آیا پدرم رسول خدا نمی‌فرمود: باید حرمت هر کسی در احترام به فرزندان او حفظ شود. چه به سرعت مرتکب این اعمال زشت شدید و چه با عجله این بُز لاغر شد و آب از دهان و دماغ او ریخت. در صورتی که شما را طاقت و توان بر آنچه من می‌خواهم هست و شما برای حمایت من نیرو دارید. آیا می‌گوئید که محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآلهمُرد، درست است این مصیبتی است بزرگ. مصیبتی است در نهایت وسعت. شکاف آن عمیق است و پارگی دوخته شده دوباره شکافته شد. زمین سراسرش بر اثر وفات او تاریک گردید و ستارگان بی‌فروغ شدند. آرزوها به ناامیدی منتهی شد. کوهها از جا فرو ریخت. حرمتها پایمال شد و احترامی برای کسی پس از وفات او باقی نماند. پس این مصیبت به خدا قسم بزرگترین پیشآمدی بود که انجام شد و مصیبت بزرگی بود که هیچ بلیّه و پیشآمدی مانند آن نیست و بلای جانگدازی در این دنیا به پایه‌ی آن نمی‌رسد.

کتاب خدا آن را آشکار کرده همان قرآنی که در خانه‌هاتان، در مجالس شبانه‌روزتان، آرام و یا بلند، با صوت یا با تلاوت می‌خوانید. این مصیبت به سائر انبیاء و رسل هم وارد شده بود. مرگ حکمی حتمی است و قضائی است قطعی.

قرآن فرموده: «محمّد» صلی‌الله‌علیه‌وآلهنیست مگر پیامبری که پیش از او پیامبران دیگری بوده و همه درگذشته‌اند پس اگر او بمیرد و یا کشته شود به همان رذائل

اخلاقی قبل بر می‌گردید و آن کس که به عقب برگردد به خدای تعالی ضرری نمی‌زند و خدا شکرکنندگان را پاداش خواهد داد.

ای پسران قیله[1] آیا من نسبت به میراث پدرم محروم شوم؟ در حالی که مرا می‌بینید و سخن مرا می‌شنوید و دارای اتّحاد و اجتماعید. صدای دعوت مرا همه‌تان می‌شنوید از هر جهت اطّلاع از حال من دارید و دارای نفرات و ذخیره‌اید، دارای ابزار و قوّه‌اید، نزد شما اسلحه و زره و سپر هست. صدای دعوت من به شما می‌رسد ولی جواب نمی‌دهید؟ ناله‌ی فریادخواهی من به گوشتان می‌رسد ولی پناهم نمی‌دهید و یاریم نمی‌کنید؟ در حالی که شما به شجاعت و جنگ‌جوئی مشهورید. و به خیر و صلاح معروفید. شما شخصیّتهائی بودید که انتخاب می‌شدید و انتخاب‌شوندگانی بودید که برگزیده می‌شدید. با عرب پیکار می‌کردید و تحمّل رنج و زحمت می‌نمودید. با قبائل مختلف به رزم می‌پرداختید. با پهلوانان به نبرد برمی‌خاستید. ما قدم بر نمی‌داشتیم تا شما قدم بردارید به شما امر می‌کردیم، شما هم اطاعت می‌نمودید. تا چرخ اسلام بوسیله‌ی ما به گردش افتاد. پستان روزگار به شیر آمد و نعره‌های شرک‌آمیز خاموش شد، تهمت و نسبت بد از فوران افتاد. و آتش کفر خاموش شد. و دعوت و ندای هرج و مرج آرام گرفت. و نظام دین کاملاً استوار گردید.

پس چرا بعد از اقرارتان به ایمان متحیّر شده‌اید؟ و چرا پس از آن همّت عالی همکاری خود را با ما فراموش کرده‌اید؟ و چرا بعد از آن پیشقدمی که داشتید، عقب‌نشینی کرده‌اید؟ و بعد از آن ایمان شرک آورده‌اید؟ در حالی که قرآن می‌فرماید: «آیا نمی‌جنگید با گروهی که عهد شکستند و خواستند رسول خدا را اخراج کنند با آنکه آنان جنگ را آغاز نمودند، آیا از آنان هراس دارید در حالی که خدای تعالی سزاوارتر است که از او بترسید، اگر مؤمنید».

آگاه باشید که من می‌بینم شما به تنبلی و تن‌پروری دل بسته‌اید و آن کس را که سزاوار به قبض و بسط امور بود از زمامداری دور کرده‌اید. با راحت باش خلوت

۱ـ قیله مادربزرگ قبیله‌ی اوس و خزرج بود.

کرده‌اید و از تنگنای سخت زندگی به راحتی آن رسیده‌اید. در اثر آن آنچه را که نگه داشته بودید بیرون افکندید و آنچه را که فرو برده بودید استفراغ کردید. پس بدانید اگر شما و هر که در زمین است کافر شوید خدای تعالی بی‌نیاز از همگان و او ستوده است.

بدانید آنچه من گفتم درباره‌ی شما با شناخت کاملی در سستی که در خوی شما پدید آمده و آشنائی که قلب شما با بی‌وفائی و خیانت حاصل نموده است، بود. ولی اینها جوشش دل اندوهگین من است و برای بیرون ریختن خشم و غضب و آنچه که نمی‌توانم تحمّلش را بکنم، بود. و برای آنکه حجّت را بر شما تمام کنم بود.

پس خلافت را بگیرید ولی بدانید که پشت این شتر خلافت زخم است و پای آن تاول کرده و سوراخ است به شما سواری نمی‌دهد عار و ننگ آن برای شما باقی است و نشان از غضب خدای تعالی و ننگ ابدی دارد و هر که آن را سوار شود فردای قیامت به آتش برافروخته الهی که بر قلبها احاطه می‌یابد، مبتلا خواهد شد. و آنچه می‌کنید در برابر چشم خدا است. و به همین زودی ستمکاران خواهند دانست که به کدام بازگشتی باز خواهند گشت.

و من دختر آن کسی هستم که شما را از در مقابل داشتن عذاب دردناک خبر داده است. پس شما هر چه می‌خواهید بکنید و ما هم کار خود را می‌کنیم و شما منتظر بمانید که ما هم منتظر خواهیم بود.

در اینجا طبق روایات ابی‌بکر به حضرت فاطمه علیهاالسلام جوابی می‌دهد و حضرت زهراء پاسخی می‌فرماید که ما به خاطر اختصار آن را حذف می‌کنیم ضمناً خطبه در همین جا پایان می‌پذیرد و بقیه‌ی آنچه نقل شده جزء خطبه‌ی حضرت زهراء علیهاالسلام نیست.[1]

۱ـ اسناد این خطبه عبارتند از: «بحارالانوار» علامّه مجلسی جلد ۲۹ صفحه‌ی ۲۲۰ و «مروّج الذهب» مسعودی جلد ۲ صفحه‌ی ۳۱۱ و «شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید» جلد ۱۶ صفحه‌ی ۲۳٤ و «نهایة ابن اثیر» جلد ٤ صفحه‌ی ۲۷۳ و «تاریخ بغداد» خطیب

بالاخره حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام در مدّت نود و پنج روز بعد از پدر بزرگوارش مصائب بسیاری دید و صبر کرد اشک زیادی ریخت و تحمّل کرد در کنار قبر پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرزندانش را دور خودش جمع می‌کرد و شکایت از مسلمانان ضعیف الایمان می‌نمود.

خدا ظالمین به حقّ آن مخدّره‌ی بزرگوار را لعنت کند.

حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام پنج فرزند داشته است

حضرت زهراء علیهاالسلام اوّل فرزندش حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام است که تولّدشان در سال دوّم هجرت نیمه‌ی ماه مبارک رمضان روز سه‌شنبه بوده است.

دوّم حضرت امام حسین علیه‌السلام که تولّدشان در سال سوّم هجرت روز سه‌شنبه سوّم شعبان بوده است و حضرت زینب کبری علیهاالسلام و حضرت زینب صغری علیهاالسلام که معروف به امّ کلثوم بوده‌اند و حضرت محسن علیه‌السلام که سقط شده و شهید شده است.

بغدادی و «تذکرة الخواص» سبط بن الجوزی صفحه‌ی ۱۷۹ و کتاب «لئالی» جلال‌الدین سیوطی و «مقاتل الطّالبین» ابوالفرج اصفهانی و «**الامامة و السیاسة**» ابن **قتیبة** جلد ۲ صفحه‌ی ١٤ و «**اسد الغابة**» ابن اثیر جزری جلد ۲ صفحه‌ی ۵۲۲ و «**الاصابة**» ابن حجر صفحه‌ی ٦١ و «تاریخ ابن کثیر» جلد ۱۲ صفحه‌ی ٤٤١ و «تاریخ ابن اعثم کوفی» صفحه‌ی ٤٤١ و «تفسیر کشّاف» زمخشری جلد ۱ در آیه‌ی ذی‌القربی و «مسند احمد» احمد بن حنبل جلد ۱ صفحه‌ی ٦٠ و «سنن ابن ماجه» محمّد بن یزید و «مستدرک» حاکم نیشابوری جلد ۳ صفحه‌ی ۱۵۳ و «مطالب السؤل» ابن طلحه‌ی شافعی صفحه‌ی ۱۱.

روزی دوستی از من سؤال کرد: در احادیث وارد شده که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «من پدر حسن و حسینم». آیا برای حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهماالسلام خصوصیّتی بوده یا آنکه مطابق معمول که پدر بزرگ، خود را پدر فرزند دختر خود می‌داند، می‌باشد؟

من در جواب گفتم: در زمانی که پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله مبعوث شد و حتّی تا صدها سال بعد از آن، دانشمندان در اثر عدم توانائی بر تحقیق بعضی از مطالب علمی معتقد بودند که زن در انعقاد نطفه‌ی فرزند نقشی ندارد، بلکه او تنها ظرفی برای پرورش نطفه‌ی مرد است.

ولی اسلام در ضمن دهها حکم و مطلبی که هر یک بیان کننده‌ی این حقیقت بوده، اثبات کرده است که پدر و مادر در انعقاد نطفه‌ی فرزند به طور مساوی مؤثّرند و بلکه مادر بعدا در پرورش فرزند به تنهائی مؤثّر است که پدر در آن حقّی ندارد و لذا حقوق مادر بر فرزند بیشتر از پدر است.

(این بحث را ما در کتاب «پاسخ ما» و کتاب «دو مقاله» مفصّلاً توضیح داده‌ایم و دوباره هم در همین کتاب به مناسبتهائی تکرار می‌کنیم و فعلاً از اطاله‌ی کلام صرف‌نظر می‌نمائیم).

بنابراین طبق همین قانون طبیعی، حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله حقیقتاً حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهماالسلام را فرزندان خود می‌داند.

ولی چون در آن زمان مردم هنوز این رشد علمی را نداشتند و نمی‌توانستند آن را به عنوان قانون کلّی بپذیرند، پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که می‌فرمود: «من پدر فرزندان حضرت فاطمه علیهاالسلام هستم» شاید بعضی از علمای گذشته از این جمله استفاده‌ی حصر کرده و معتقد شده‌اند که این خصوصیّتی است برای حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهماالسلام.

شهادت حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام

شهادت حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام روز سه‌شنبه سوّم جمادی‌الثّانی سال یازدهم هجرت بوده است و بنابر اصحّ اقوال آن حضرت بین مغرب و عشاء یعنی اوّل شب از دنیا رفته‌اند.

علّت وفات آن حضرت را اکثرا بوسیله‌ی ضرباتی که بر پهلو و بازوی آن حضرت، دشمنان وارد کرده بودند دانسته و آن حضرت شهید شده‌اند.

در کتاب دلائل الامامه‌ی طبری، ابی‌بصیر از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام در سه‌شنبه سوّم جمادی الثّانی سال یازدهم هجری شهید شد. و سبب وفاتش این بود که «قنفذ» فرمانبردار «عمر» با غلاف شمشیر به امر عمر او را زد و آنچنان ضربات محکم بود که جنینش سقط شد و سخت مریض شد و به هیچ یک از کسانی که او را اذیّت کرده بودند اجازه نداد از او دیدن کنند و آن دو نفر از اصحاب پیغمبر، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را شفیع قرار دادند که برای آنها اجازه بگیرد تا آنها از آن حضرت عیادت کنند ولی زمانی که آنها به خدمت حضرت فاطمه علیهاالسلام رسیدند و گفتند: حالتان چگونه است؟ حضرت زهراء علیهاالسلام فرمود: الحمدللّه خوب است. سپس آن حضرت فرمود:

شما از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نشنیدید که فرمود: «فاطمه پاره‌ی تن من است کسی که او را اذیّت کند مرا اذیّت کرده و کسی که مرا اذیّت کند خدا را اذیّت کرده

است». گفتند: بلی شنیدیم. فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام فرمود: به خدا قسم شما دو نفر مرا اذیّت کردید آن دو نفر از منزل فاطمه بیرون رفتند در حالی که فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام از آنها نفرت داشت.[1]

محلّ دفن فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام

محلّ دفن حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام اگر چه معلوم نیست و مخفی بودن قبر آن حضرت علّتی دارد که باید همچنان بماند ولی از بعضی روایات استفاده می‌شود که برای بعضی از اصحاب و خواص محلّ دفن آن حضرت را تعیین می‌کرده‌اند و می‌گفتند: «دفنت فی بیتها» یعنی در خانه‌اش دفنش کردند.

ابی‌بصیر می‌گوید: از امام سجّاد علیه‌السلام سؤال کردم که: قبر فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام کجا است؟ فرمود: در خانه‌اش او را دفن کردند.[2]

۱ـ بحارالانوار جلد ۴۳ صفحه‌ی ۱۷۰ روایت ۱۱.

عن ابی‌بصیر عن ابی‌عبداللّه علیه‌السلام قال: قبضت فاطمة علیهاالسلام فی جمادی الاخرة یوم الثلثاء لثلاث خلون منه سنة إحدی عشر من الهجرة، و کان سبب وفاتها انّ قنفذا مولی عمر لکزها بنعل السیف بأمره، فأسقطت محسنا و مرضت من ذلک مرضا شدیدا و لم تدع أحدا ممّن آذاها یدخل علیها. و کان الرّجلان من أصحاب النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله سألا أمیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه أن یشفع لهما إلیها، فسألها أمیرالمؤمنین علیه‌السلام فلمّا دخلا علیها قالا لها: کیف أنت یا بنت رسول اللّه؟ قالت: بخیر بحمداللّه، ثمّ قالت لهما: ما سمعتما النبیّ یقول: فاطمة بضعة منّی فمن آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی اللّه؟ قالا: بلی، قالت: فواللّه لقد آذیتمانی، قال: فخرجا من عندها علیهاالسلام و هی ساخطة علیهما.

۲ـ بحارالانوار جلد ۴۳ صفحه‌ی ۱۸۵.**احمد بن محمّد بن ابی‌نصر قال: سألت ابا الحسن علیه‌السلام عن قبر فاطمة فقال: دفنت فی بیتها.**

بزنطی از امام هشتم علیه‌السلام نقل کرده که فرمود: فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام را در خانه‌اش دفن کردند.[1]

و آنچه به نظر می‌رسد این است که آن حضرت را در خانه‌ی خودش که متّصل به مسجد پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و کنار خانه‌ی رسول مکرّم است دفن کرده‌اند به نشانی آنکه وقتی وارد حرم مطهّر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از درب جبرئیل می‌شویم طرف پائین ضریح حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دری است که معروف است به در خانه‌ی فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام که اگر از آن در به داخل ضریح نگاه کنید قبر حضرت زهراء علیهاالسلام دیده می‌شود.

و امّا چرا باید قبر حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام مخفی باشد؟ و چرا ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام آن را برای همه ظاهر نکرده‌اند؟

مختصراً می‌توانیم فلسفه‌ی مخفی بودن قبر مقدّس آن حضرت را اینگونه توضیح دهیم که:

چون حضرت فاطمه علیهاالسلام با زمامداران زمان خود سخت مخالف بود، از حضرت علی علیه‌السلام درخواست کرد که او را شب دفن کند، زیرا نمی‌خواست کسانی که او را اذیّت کرده‌اند از محلّ دفنش مطّلع شوند.

و چون ممکن بود عدّه‌ای به دستور حکومت وقت به بهانه‌ی آنکه مردم نباید از فیض نماز و تشییع جنازه‌ی آن حضرت محروم بمانند، قبر آن حضرت را نبش کنند، حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام قبر مقدّس حضرت فاطمه علیهاالسلام را مخفی نگاه داشت و نگذاشت کسی آن را بشناسد.

در کتاب بحارالانوار نقل شده که: وقتی علی بن ابیطالب علیه‌السلام به بالین حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام نشست و پرده را از روی صورت آن حضرت برداشت دید وصیّتنامه‌ای آن حضرت نوشته است به این مضمون:

۱ـ بحارالانوار جلد ۱۰۰ صفحه‌ی ۱۹۱ روایت ۱ باب ۵. **عن البزنطی قال: سألت الرضا علیه‌السلام عن قبر فاطمة علیهاالسلام فقال: دفنت فی بیتها.**

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

این آن چیزی است که فاطمه دختر پیغمبر خدا وصیّت می‌کند او شهادت به وحدانیّت خدای تعالی می‌دهد و شهادت می‌دهد که پیغمبر اکرم بنده‌ی خدا و فرستاده‌ی او است و اینکه بهشت حقّ است و جهنّم حقّ است و قیامت که شکّی در آن نیست خواهد آمد و خدای تعالی مردم را از قبرها در روز قیامت زنده می‌کند.

ای علی من فاطمه دختر محمّدم خدای تعالی مرا با تو همسر قرار داد تا در دنیا و آخرت مال تو باشم، تو به من از دیگران سزاوارتری که امور مرا عهده‌دار باشی، مرا در شب حنوط کن و در شب غسلم بده و کفن کن و نماز بخوان و مرا در شب دفن کن و به احدی جریان را نگو و با تو وداع می‌کنم و تو را به خدا می‌سپارم و به فرزندان من تا روز قیامت سلام مرا برسان.[1]

و امّا اینکه چرا ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام آن چنانکه قبر حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام را ظاهر کردند، مرقد پاک حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام را ظاهر نکردند؟ شاید فلسفه‌اش این باشد که:

۱ـ بحارالانوار جلد ۴۳ صفحه‌ی ۲۱٤.

فکشف علی وجهها فاذا برقعة عند رأسها فنظر فیها فاذا فیها بسم اللّه الرّحمن الرّحیم هذا ما اوصت به فاطمة بنت رسول اللّه اوصت و هی تشهد ان لااله الاّ اللّه و انّ محمّدا عبده و رسوله و ان الجنّة حق و النّار حق و ان الساعة آتیه لا ریب فیها و ان اللّه یبعث من القبور یا علی انا فاطمة بنت محمّد زوجنی اللّه منک لاکون لک فی الدنیا و الاخرة انت اولی بی من غیری حنطنی و غسلنی و کفنی باللیل و صل علی و ادفنی باللیل و لا تعلم احدا و استودعک اللّه و اقرء علی ولدی السّلام الی یوم القیامة.

از نظر مسلمانان محبّت به نزدیکان پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله اجر رسالت بوده و واجب است. و یقیناً اگر درباره‌ی هر کس از نزدیکان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شامل شدن این حکم مورد تردید واقع شود درباره‌ی حضرت فاطمه علیهاالسلام تردیدی نخواهد بود، زیرا او تنها فرزندی است که از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله باقی مانده است و از فرزند، کسی نزدیکتر به انسان نمی‌باشد و بدون تردید، یکی از کارهائی که در اظهار محبّت به کسی باید اظهار شود این است که پس از مرگش او را تشییع کنند و به سر قبر او بروند و او را فراموش نکنند.

بنابراین، حال که قبر حضرت فاطمه علیهاالسلام مخفی است یا آن گونه که در کتب تاریخ نوشته شده و شیعه معتقد است آن حضرت خودش وصیّت کرده و نمی‌خواسته عمّال حکومت در تشییع جنازه‌اش حاضر شوند، که در این صورت چون حضرت فاطمه علیهاالسلام ، معصومه است و خطا و اشتباه و هوای نفس ندارد، قطعاً آنها به قدری ظالم و ستمگر و مورد تنفّر آن حضرت بوده‌اند که لیاقت تشییع جنازه‌ی او را نداشته‌اند.

و یا آنکه برخلاف آنچه تواریخ گفته معتقد شویم که تشییع جنازه‌ی حضرت فاطمه علیهاالسلام برای همه کس آزاد بوده است، ولی عمّال حکومت آن قدر بی‌محبّت و بی‌علاقه به آن حضرت بوده‌اند که در تشییع جنازه‌ی او حاضر نشده و محلّ قبر او را محفوظ نگاه نداشته‌اند، که در هر صورت، آنها نباید خود را محبّ پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بدانند، زیرا خلیفه‌ی آن حضرت کسی است که به دستورات پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بیشتر عمل کند و حقوق او را بهتر حفظ نماید.

و اینکه می‌بینید ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام برای عموم مردم، محلّ قبر مطهّر حضرت فاطمه علیهاالسلام را ظاهر نکرده‌اند برای این است که یکی دیگر از دلائل ابطال حاکمیّت حکّام آن زمان را ثابت نگاه دارند.

زن در جاهلیّت

قرآن مجید و کلیه‌ی تواریخ به صراحت می‌گویند که زن در عصر جاهلیّت به هیچ عنوان اعتباری نداشته بلکه زن را تنها برای ارضاء تمایلات جنسی و کار کـردن ماننـد حیوانات نگه می‌داشتند. ولی اسلام بت‌شکن، اسلام رسومات غلط‌شکن، اسـلام نـاب فطری محمّدی صلی‌الله‌علیه‌وآله علاوه بر آنکه این مسأله را از بین بـرد و بـه مقـام زن توجّه کاملی فرمود خدای تعالی به پیـامبر اسـلام یـک دختـر عنایـت کـرد کـه ماننـد خورشید به عالم بشریّت نورافشانی کند و همه از نور او استفاده نمایند و زمین از نـور او روشن شود و حتّی رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و دیـن اسـلام بوسـیله‌ی او پایـدار بمانند و او کوثری باشد که خیر کثیرش به همه‌ی عوالم وجود برسد.

تشعشعات انوار فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام

تشعشعات وجودی فاطمه‌ی زهـراء علیهاالـسلام در مرحلـه‌ی اوّل شـامل ذریّـه و آنهائی که به او اتّصال روحی و بدنی دارند می‌شود و کسانی که صددرصد مانند او در عصمت و علم هستند مانند ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام از نـور او صددرصـد برخـوردار باشند و صددرصد دارای خیر کثیر و کوثر باشند و هر کس هر چه از ارتباط روحـی و بدنی نسبت به آن حضرت ضـعیفتر باشـد بـه همـان مناسـبت از خیـر کثیـر او کمتـر برخوردار است.

بنابر این مردم دنیا به پنج بخش طبق این محاسبه تقسیم می‌شوند:

اوّل آنهائی که صددرصد قلوبشان از حکمت و خیر کثیر و کوثر مالامال است آنهـا از عصمت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام و هم از علوم او و هم از انوار آن حضرت کاملاً برخوردار و گوی سبقت را در عالم وجود در خیرات و خوبیها برده‌اند که خدای تعالی

در قرآن می‌فرماید: ((وَمِنۡهُمۡ سَابِقُۢ بِٱلۡخَیۡرَٰتِ))[1] یعنی جمعی از افراد بشر هستند که در همه‌ی خوبیها بر دیگران سبقت گرفته‌اند و آنها ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام می‌باشند.

دوّم سادات و فرزندان فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام که اهل تقوی و تزکیه‌ی نفس باشد و خود را به مقام اولیاء خدا رسانده باشند، اینها از این کوثر و خیر کثیر بعد از ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام بیشتر از دیگران تشریعا و تکوینا استفاده کرده که خدای تعالی در مرحله‌ی اوّل به خاطر تقوایشان و در مرحله‌ی دوّم به خاطر انتسابشان به فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام بیش از دیگران آنها را دوست دارد و مورد لطف خود قرار می‌دهد.

سوّم اولیاء خدا از غیر سادات که چون آنها انتساب روحی به آن حضرت دارند و قطعا انتساب روحی مقدّم بر انتساب بدنی است خدای تعالی به خاطر این انتساب و این تقوی آنها را مورد لطف و عنایت خود قرار می‌دهد و بدون تردید عقلاً و نقلاً آنها اهل نجات و اهل بهشت‌اند و خدای تعالی در قرآن به آنها به خاطر اعمال و عقائدشان وعده‌ی بهشت داده و خدا وعده‌ی خود را تخلّف نمی‌کند.

چهارم کفّار و مشرکین و فسّاق غیر سادات که بدون تردید اگر مشمول عفو و شفاعت نشوند اهل عذاب خواهند بود.

پنجم سادات و ذراری حضرت زهراء علیهاالسلام که اهل تقوی نیستند و بلکه کافر و یا مشرک و فاسق هستند و تنها امتیازی که دارند این است که آنها ذریّه‌ی فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام می‌باشند آیا اینها تنها به خاطر این امتیاز ممکن است اهل نجات باشند یا آنکه خدای تعالی به این امتیاز توجّهی نفرموده و آنها مانند سائر مردم در عذاب خواهند بود؟

جمعی گفته‌اند که به هیچ وجه این امتیاز موجب نجات آنها نمی‌شود زیرا اسلام امتیازات نژادی را از بین برده و معنی ندارد که خود او برای نژاد خاصّی امتیازی قائل شود.

۱ـ سوره‌ی فاطر آیه‌ی ۳۲.

جواب این عدّه به دلائل عقلی و نقلی واضح است زیرا هیچ یک از مراجع تقلید اجازه نمی‌دهند که به این چنین سیّدی زکات داده شود زیرا زکات چرک دست مردم است و ذریّه‌ی فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام نباید از چنین مالی استفاده کند پس به وضوح می‌بینیم که اسلام این امتیاز را لااقل برای آنها قائل شده است حالا آیا سائر امتیازات ممکن است برای آنها باشد یا نباشد مورد بحث است که در این کتاب به یک‌یک آنها انشاءاللّه اشاره می‌شود.

سؤالی که ممکن است پیش بیاید این است که: چرا اسلام برای سادات امتیازی قائل شده است؟ تقاضا می‌کنم قبل از آنکه جواب قانع‌کننده‌ای به شما بدهم این مباحثه و گفتگو را که در مسجد اموی دمشق انجام داده‌ام بخوانید اگر قانع نشدید بیشتر توضیح خواهیم داد.

فضائل ذریّه‌ی فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام

در تاریخ ۲۰ / ۱ / ٥٦ در مسجد بزرگ اموی که در وسط شهر شام واقع شده است، در حدود یک ساعت به ظهر کنار قبر مطهّر حضرت یحیی بن زکریّا علیه‌السلام نشسته بودم که یک جوان عرب سنّی نزد من آمد و گفت: سؤالی دارم.

گفتم: بپرسید.

گفت: از آیه‌ی: **((إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ))**[1] (گرامیترین شما در نزد خدا باتقوی‌ترین شما است) استفاده می‌شود که اسلام کلیّه‌ی امتیازات را الغاء کرده و فقط تقوی را مایه‌ی امتیاز قرار داده است.

گفتم: پس تمام امتیازات را الغاء نکرده و بلکه امتیاز تقوی را اثبات کرده است.

در این بین دو نفر از علمای اهل سنّت نزدیک ما آمدند و آنها هم در بحث ما شرکت نمودند.

بعدها معلوم شد که یکی از آنها اسمش «ولید بن محمّد» و دیگری اسمش «حافظ بن عمر» است.

«ولید» که مردی جا افتاده و نسبتا دارای فضل و علم، بخصوص در تحلیل روایات صحیح بخاری بود، اجازه گرفت که در گفتگوی ما شرکت کند.

من گفتم: مانعی ندارد؛ و رو به آن جوان کردم و گفتم: چرا شما در گوشه‌ی مسجد اموی مقام و محلّی را به عنوان مشهد رأس الحسین ساخته‌اید و از آن احترام می‌کنید؟

۱ـ سوره‌ی حجرات آیه‌ی ۱۳.

گفت: حضرت حسین علیه‌السلام از مجاهدین راه اسلام بوده و خدای تعالی بـرای او فضیلت قائل شده و ما هم او را احترام می‌کنیم و چون احتمال دارد سر مقـدّس آن حضرت اینجا دفن شده باشد، این بقعه و مقام را برای او ساخته‌ایم.

گفتم: پروردگار متعال هم در قرآن عمل شما را تأیید فرموده و می‌گوید:

((وَفَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ عَلَى ٱلۡقَٰعِدِينَ أَجۡرًا عَظِيمًا))[1]

خدا مردان مجاهد را بر خانه‌نشینان و تن‌پروران برتـری داده است.

بنابراین، امتیاز دوّم هم جهاد است که خدای تعالی در قرآن به صراحت از آن یـاد کرده است.

«ولید» گفت: امتیازات دیگری هم در قرآن برای بعضی از افراد بشر وجود دارد.

من سخنش را قطع کردم و گفتم: بعضی گمان کرده‌انـد کـه اسـلام بـه طـور کلّـی امتیازات را الغاء کرده ولی باید بگوئیم که اسلام بـرای الغـای امتیـازات بـی‌واقعیّـت و اعتباری و ساخته‌ی دست استعمارگران آمده تا افرادی را که در عالم عزیـز بـی‌جهتنـد سرکوب کند و نگذارد هر که زر و زورش بیشتر است بر مردم مسلّط‌تر گردد. ولی در مقابل، امتیازات واقعی و حقیقی را تأیید کرده و بلکه مثل امتیاز تقوی و علم و جهاد را از پر ارزش‌ترین صفات انسانی شمرده است.

ما در آیات قرآن می‌خوانیم:

((هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ))[2]

آیا دانا با نادان مساوی است؟

۱ـ سوره‌ی نساء آیه‌ی ۹۵.

۲ـ سوره‌ی زمر آیه‌ی ۹.

آیا بینا و نابینا مساوی است؟

آیا مرد مجاهد با یک فرد تن‌پرور و خانه‌نشین مساوی است؟!

آیا می‌توان امتیاز یک فرد مجاهد و پاکدامن و دانشمند را که تمام وجودش وقف خدمت به مردم است بر دیگران منکر شد؟!

آیا ممکن است شخصی را که تمام صفات انسانی در وجودش به حدّ کمال رسیده با کسی که خدا درباره‌اش فرموده است: «اینها از حیوانات هم بدترند»، مساوی دانست؟

اگر فردی به خاطر خدا به مردم محبّت کند و آنها را از بدبختی و هلاکت حتمی نجات دهد، مورد محبّت و اکرام مردم واقع نمی‌شود؟

آیا مردم از او تشکّر نمی‌کنند و برای او امتیاز قائل نیستند؟

«ولید» و «حافظ» گفتند: مطلب کاملاً صحیح است و جای تردید نیست.

من گفتم: بنابراین بعضی از امتیازات، ثابت است و باید وجود داشته باشد، والاّ ارزشها نادیده گرفته می‌شود و اگر در جامعه‌ای امتیاز برای مردان پاک و دانشمند و مجاهد و غیره منظور نشود، آن جامعه موفقیّت و پیشرفت خوبی نخواهد داشت.

«ولید» گفت: آیا برای بعضی از نژادهای بشری، اسلام امتیازی قائل شده است یا خیر؟

گفتم: نژادها بر دو قسمند:

قسم اوّل:

نژادهائی که از نظر جسمی تفاوتی با یکدیگر دارند مثل سیاه و سرخ و سفید و یا تفاوتهای دیگر که مربوط به خلقت است و خدای تعالی در این خصوص می‌فرماید:

((إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْ))[1]

۱ـ سوره‌ی حجرات آیه‌ی ۱۳.

ما شما را از زن و مردی خلق کردیم و شعبه شعبه و دسته دسته قرارتان دادیم تا یکدیگر را بشناسید.

که در حقیقت، نژادهای مختلف و رنگها و حتّی شکلها و قیافه‌ها تنها برای این است که شناخته شوند و با یکدیگر تفاوت داشته باشند.

قسم دوّم:

نژادهای اصیلی که دارای امتیازات معنوی هستند. مثلاً اگر یک سلسله‌ی نسبی همه از علماء و دانشمندان باشند و یا همه از مجاهدین و سلحشوران باشند و یا اگر همه از پاکان و مؤمنین و موحّدین باشند، مسلّما آنها دارای امتیاز اصیلی هستند.

و یا نژادی به خاطر آنکه انتسابی به اهل تقوی و علم و مجاهدین اسلام دارند، دارای امتیازند و این قسم از امتیاز نیز مورد تأیید اسلام است.

مثلاً اسلام برای نژاد سادات و ذریّه‌ی حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام به دو جهت امتیاز قائل شده است:

اوّل:

آنکه این سلسله از نسب، از حضرت آدم علیه‌السلام تا حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله همه انبیاء و رسولان و پاکان بوده‌اند. زیرا در زیارتها خطاب به ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام می‌خوانیم که:

شهادت می‌دهم تو در صلبهای پاک و شامخ بوده‌ای، مثل آنکه در زیارت وارث خطاب به حضرت سیّدالشّهداء حسین بن علی علیه‌السلام می‌خوانیم: «**اشهد انّک کنت نورا فی الاصلاب الشّامخة و الارحام المطهّره**».

و از زمان حضرت رسول اکرم و علی بن ابیطالب علیهماالسلام تا این زمان این نژاد، همه مسلمان و موحّد و اکثرا حتّی دارای مذهب حقّه بوده‌اند.

سادات اکثرا در هر زمان علیه طاغوتهای زمان خود قیام می‌کرده و همیشه ظالمان و ستمگران را در وحشت و اضطراب قرار می‌داده و تا حدّی آنها را کنترل می‌کرده و بهترین نمونه‌های مجاهدین واقعی اسلام بوده‌اند.

تردیدی نیست که اگر یک فرد به خاطر جهاد و تقوی و شناخت و علمش بر سایرین فضیلت داشته باشد، به طریق اولی نسلی و نژادی هم اگر دارای این خصوصیّات باشد، بر سایر نژادها مزیّت و امتیاز خواهد داشت.

در قرآن مجید به خاطر آنکه بنی اسرائیل از نژاد انبیاء بوده‌اند، با همه‌ی اعمال زشتشان خدا آنها را بر دیگران برتری داده است و برای آنها امتیاز قائل شده است. چنانکه آیات زیر بر این مطلب کاملاً گواهی می‌دهد.

((وَجَٰوَزۡنَا بِبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱلۡبَحۡرَ فَأَتَوۡاْ عَلَىٰ قَوۡمٖ يَعۡكُفُونَ عَلَىٰٓ أَصۡنَامٖ لَّهُمۡۚ قَالُواْ يَٰمُوسَى ٱجۡعَل لَّنَآ إِلَٰهٗا كَمَا لَهُمۡ ءَالِهَةٞۚ قَالَ إِنَّكُمۡ قَوۡمٞ تَجۡهَلُونَ ﴿١٣٨﴾ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ مُتَبَّرٞ مَّا هُمۡ فِيهِ وَبَٰطِلٞ مَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿١٣٩﴾ قَالَ أَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَبۡغِيكُمۡ إِلَٰهٗا وَهُوَ فَضَّلَكُمۡ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ))[1]

((وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحُكۡمَ وَٱلنُّبُوَّةَ وَرَزَقۡنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَفَضَّلۡنَٰهُمۡ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ))[2]

((يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتِيَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ وَأَنِّي فَضَّلۡتُكُمۡ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ))[3]

که در تمام این آیات، خدای تعالی تصریح کرده که آنها را بر تمام مردم زمان خودشان فضیلت داده است.

۱ـ سوره‌ی اعراف آیات ۱۳۸ تا ۱۴۰.

۲ـ سوره‌ی جاثیه آیه‌ی ۱۶.

۳ـ سوره‌ی بقره آیه‌ی ۴۷.

بنابراين بنى‌اسرائيل بخاطر انتسابشان به انبياء عليهم‌السلام داراى فضيلت شده‌اند همچنين سادات به خاطر انتسابشان به انبياء و ائمّه اطهار عليهم‌السلام داراى فضيلت‌اند.

دوّم:

آنكه نژاد سادات به خاطر انتسابشان به پيغمبر اكرم و حضرت على بن ابيطالب و حضرت فاطمه‌ى زهراء عليهم‌السلام برترى و فضيلت دارند.

وليد گفت: آيا اين هم جزء امتيازاتى است كه اسلام بر آن صحّه گذاشته است؟

گفتم: به دلائل فطرى و نقلى، اين امتياز هم از امتيازات واقعى و اصيل اسلامى است.

براى توضيح به اين سرگذشت توجّه كنيد:

در مشهد مقدّس دوستى داشتم كه مى‌گفت: در خردسالى پدر و مادرم را از دست دادم. ما فقير بوديم و در يكى از دهات اطراف مشهد زندگى مى‌كرديم. پس از فوت آنها فقر و تنگدستى بيشترى به ما فشار آورد كه باعث شد من از ده‌مان فرار كنم و به شهر بيايم. از حُسن اتّفاق، در مشهد يكى از تجّار محترم مرا تحت تكفّل خود گرفت و بهتر از پدر به من رسيدگى مى‌كرد، تا آنكه وسائل ازدواج مرا فراهم نمود و خانه‌اى براى من خريد و سرمايه‌اى به من داد و من توانستم مشغول تجارت شوم و خلاصه تمام ثروت و هستى‌ام مرهون محبّتهاى او بود.

او فوت كرد ــ خدا رحمتش كند ــ پسرى داشت كه پس از مرگ پدر اموالش را از بين برد و مدّتى هم ديده نمى‌شد. من سالها بود در جستجوى او بودم از او خبرى نداشتم. يک روز جوان فقيرى را ديدم، بدون آنكه با او آشنا باشم روى حسّ نوعدوستى او را به منزل آوردم و به او غذا دادم و مقدارى هم پول در اختيارش گذاشتم و رفت.

پسرم كه اين جريان را ديد خوشحال بود كه من به يک جوان فقير كمک خوبى كرده‌ام.

تقریباً دو روز بعد در کنار خیابان جوان دیگری گدائی می‌کرد. من و پسرم از آنجا عبور می‌کردیم، ابتدا او را نشناختم و تصمیم داشتم که به او کمک کنم. ولی وقتی به آن جوان نزدیک شدم، او مرا شناخت و می‌خواست فرار کند که خودم را به وی رساندم، دیدم پسر آن تاجری است که به من همه چیز داده و زندگی من مرهون محبّتهای او بوده و چون خجالت می‌کشیده می‌خواسته فرار کند. من با خواهش و تمنّا او را به منزل بردم. پسرم خیال می‌کرد او هم مثل جوان قبلی یک فقیر معمولی است، ولی من به وی فهماندم که این، پسر آن تاجری است که به من زندگی بخشیده و آنچه دارم از او بوده است.

به هر حال از آن جوان در منزل پذیرائی کردم و لباس و پول زیادی به او دادم. پسرم به من گفت: پدر، هر چه به او بدهی کم داده‌ای، چون اموال تو، وجود تو، بلکه همه‌ی زندگی تو مال او است.

من برای آنکه مطلبی را به او تعلیم داده باشم گفتم: این جوان که به من چیزی نداده است.

گفت: درست است، ولی به خاطر پدرش ما اگر بخواهیم الآن ادای شکر پدرش را بکنیم، جز این راهی نداریم. روح پدرش هم جز این توقّع دیگری از ما ندارد. اصلاً پاداشی که پدرش از ما دریافت می‌کند همین است. شما باید همان گونه که پدر او همه چیز به شما داده، شما هم همه چیز به او بدهید و بلکه شما هر چه دارید باید در طَبَق اخلاص بگذارید و تقدیم او کنید.

گفتم: راست می‌گوئی پسرم، من هم با او همین گونه معامله می‌کنم.

لذا آن جوان را در خلوت خواستم و به وی گفتم: من هر چه دارم از پدر تو است. زندگی من مرهون محبّتهای پدر تو است. تمام اموالم متعلّق به تو است و هر چه می‌خواهی از اینها را انتخاب کن و بقیّه را اگر خواستی به من ببخش.

و خلاصه آنچه پدرش نسبت به من محبّت کرده بود، من نسبت به او همان محبّتها را انجام دادم تا فکرم آسوده شود.

وقتی این قضیّه را من برای «ولید» توضیح دادم، «ولید» گفت: قضیّه‌ی آموزنده‌ای بود. فطرت انسان حکم می‌کند که باید برای این فقیر که فرزند یک چنین فردی بوده امتیاز قائل شد. و همچنین فرزندان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که ما هر چه داریم از اجداد آنها است، آنها هم دارای امتیازند و باید ما همه‌ی زندگی خود را مرهون آنها بدانیم.

من گفتم: پروردگار متعال می‌فرماید:

> به یاد بیاورید نعمت خدا را زمانی که با هم دشمن بودید، پس خدا دلهای شما را با هم مهربان نمود و شما بودید که در زیر سایه‌ی اسلام به نعمت خدا برادروار زندگی کردید و شما بودید که بر لب گودی آتش جهل و نادانی و بدبختی قرار داشتید و خدا شما را بوسیله‌ی پیامبر اسلام نجات داد.[1]

شما می‌دانید که اگر خدا بوسیله‌ی پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله مردم را از آن پرتگاه نجات نمی‌داد، آنها در آتش بدبختی می‌سوختند و اگر زحمات بیست و سه ساله‌ی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نبود، مردم هیچ چیز نداشتند و هر چه امروز از نظر معنوی و حتّی مادّی دارند، مربوط به بعثت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

بنابراین در مرحله‌ی اوّل به خاطر زحمات پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و آنچه او به ما بخشیده است باید برای فرزندانش امتیاز قائل شویم و در مرحله‌ی دوّم به خاطر علم و تقوی و جهاد و فضائل عظیمه‌ی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی بن ابیطالب و فاطمه‌ی زهراء علیهماالسلام باید برای آنها فضیلت قائل شویم.

۱ـ سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۱۰۳: ((وَٱذْكُرُواْ نِعْمَتَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَآءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِۦٓ إِخْوَٰنًا وَكُنتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا ۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمْ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ))

این موضوع در حکایت حضرت خضر و حضرت موسی علیهماالسلامدر قرآن کریم توضیح داده شده و تأیید گردیده است.

زیرا وقتی حضرت خضر علیه‌السلام دیواری را که در آن قریه در حال خراب شدن بود، بر پا داشت و می‌خواست فلسفه‌ی عملش را برای حضرت موسی علیه‌السلام نقل کند، چنین گفت:

امّا دیوار به دو پسربچّه‌ی یتیمی تعلّق داشت و گنجی زیر آن دیوار برای آنها نهفته بود و پدرشان مرد صالحی بود. پروردگارت اراده کرد که آنها بزرگ شوند و گنج خود را استخراج کنند. این به خاطر مهربانی پروردگارت نسبت به آنها بوده است.[1]

در حدیث معتبر از امام باقر و امام صادق علیهماالسلام نقل شده است که فرمودند:

«اطفال به خاطر اعمال پدرانشان حفظ می‌شوند، چنانکه خدای تعالی حقوق دو پسری را (که در قصّه‌ی حضرت خضر و حضرت موسی علیهماالسلام است) به خاطر نیکوکاری پدرشان حفظ فرمود».[2]

و در روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود:

«پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده: خدای تعالی به جای بنده‌ی صالحش بعد از مرگ، حافظ اهل و عیال و

۱ــ سوره‌ی کهف آیه‌ی ۸۲: ((وَأَمَّا ٱلْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَٰمَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِى ٱلْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُۥ كَنزٌ لَّهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَٰلِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَن يَبْلُغَآ أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنزَهُمَا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ))

۲ـ تفسیر برهان ذیل همین آیه.

فرزند و اموال او خواهد بود اگر چه اهل او اهل بدی باشند.

سپس این آیه را تلاوت فرمود: ((وَكَانَ أَبُوهُمَا صَـٰلِحًا))[1]

و در روایت دیگری از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمود:

«خدای تعالی حافظ حقوق فرزند مؤمن است به خاطر ایمان پدرش تا هزار سال و دو پسری که خدا (بوسیله‌ی حضرت خضر و موسی علیهماالسلام) حقوقشان را حفظ کرد، بین آن دو و بین پدرشان که صالح بود هفتصد سال فاصله بود».[2]

ملاحظه فرمودید که اسلام به خاطر نیکوکاری و تقوای پدر، برای فرزندان امتیاز قائل است همان گونه که فطرت و وجدان انسان بر این موضوع گواه است.

«ولید» گفت: استفاده کردیم، امید است بتوانیم از این به بعد نسبت به سادات و فرزندان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله کمال احترام را انجام دهیم.

معنای واژه‌ها

برای آنکه بتوانیم بعضی از فضائل ذریّه‌ی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را که به خاطر حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام نصیبشان شده توضیح دهیم ناگزیریم معانی لغوی بعضی از واژه‌ها را در این ارتباط مقدّمتا شرح دهیم.

۱ـ سوره‌ی کهف آیه‌ی ۸۲.تفسیر برهان ذیل همین آیه.
بحارالانوار جلد ۷۱ صفحه‌ی ۲۳٦ روایت ٤.

۲ـ تفسیر برهان ذیل همین آیه.

معنی «عترت»

در جلسه‌ای که جمعی از علماء و فضلاء و اهل منبر جمع بودند، یکی از وعّاظ از من سؤال کرد که: معنی «عترت» چیست؟

من به او گفتم: در گذشته در کتابهای لغتی که در اختیارم بود تحقیق کردم و از خلاصه‌ی همه‌ی آنها به این نتیجه رسیدم که معنی «عترت» در لغت، نسل انسان و ذریّه‌ی او را می‌گویند و عرب از کلمه‌ی «عترت» چیزی جز این نمی‌شناسد و عترت پیغمبر اکرم صلی‌اللّه‌علیه‌وآله ذریّه‌ی او از فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام است.[1]

ولی از سخنان بعضی از اهل لسان استفاده می‌شود که کلمه‌ی «عترت» علاوه بر ذریّه، به اقوام و نزدیکان هم اطلاق می‌گردد.

۱ـ فی مصباح المنیر: العترة نسل الانسان قال الازهری: و روی تغلب عن ابی الاعرابی ان العترة ولد الرجل و ذریّته و عقبه من صلبه و لاتعرف العرب من العترة غیر ذلک.

و فی القاموس قال العترة نسل الرجل و رهطه و عشیرته الادنون و قال ابن اثیر فی النهایه و المعروف المشهور ان عترته یعنی رسول اللّه اهل بیته الّذین حرمت علیهم الزکات.

و فی تذکره الفقهاء للعلامه فی بحث الوصیه ما هذا لفظه و لو اوصی لعترته قال ابن اعرابی و تغلب انّهم ذریته و قال ابن قتیبه انّهم عشیرته و فیه للشافعیه و جهان اصحها عندهم الثانی و به قال زید بن ارقم.

و فی کتاب ضوء الشهاب عتره الرجل اولاده و اولاد اولاده و نسله و رهطه.

و فی کتاب اکمال الدین و العتره ولد الرجل و ذریّته من صلبه فلذلک سمیت محمّد من علی و فاطمه صلوات اللّه علیهم عترت محمّد (صلی اللّه علیه و آله).

و فی معانی الاخبار قال محمّد بن علی بن الحسین مصنف هذا الکتاب: العترة، علی بن ابیطالب و ذریّته من فاطمه.

و فی اقرب الموارد العتره بالکسر ولد الرجل و ذریّته و عقبه من صلبه.

در «امالی» شیخ صدوق در احوال فرزندان مسلم بن عقیل آمده که آنها به زنـدانبان گفتند: «ما عترت پیامبر تو حضرت محمّد بن عبداللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله هستیم.» و حـال آنکه آنها از نسل پیامبر اکرم نبودند.

کلمه‌ی عترت پیغمبر در بسیاری از موارد به فرزندان غیر معصوم آن حضرت مانند زید بن علی بن الحسین علیهماالسلام گفته شده (که در کتب اخبار به این معنی بـسیار برخورد می‌کنیم و این حقیقت بر کسی پوشیده نیست).

بحث و گفتگو در مکّه

روزی در مکّه با جمعی از اهل علم و حجّاج در معنی حدیث ثقلین که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«من در میان شما دو چیز بـزرگ و سـنگین مـی‌گـذارم:
یکی کتاب خدا و دیگری عترت من است».[1]

بحثها و گفتگوهائی بود. من که در گوشه‌ای ساکت نشسته بودم و می‌خواسـتم بـه عللی در آن بحث وارد نشوم دیدم یک جوان دانشجوی ایرانـی ولـی سـنّی و محـصّل دانشگاه اسلامی مدینه در آن جمع حضور دارد، زبان فارسی را بـه خـاطر آنکـه زبـان مادریش هست، می‌فهمد و عربی را هم به خاطر آنکه در دانشگاه مدینـه بـوده اسـت، می‌داند، ولی بحثهای آن جمع را نمی‌پسندد. لذا من رو به آن جوان کردم و گفتم: شما حدیث «ثقلین» را قبول دارید؟

گفت: چون حدیث متواتری است قبول دارم. ولی اینها می‌گویند منظـور از عتـرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حضرت علی و حضرت فاطمه علیهماالسلام و فرزندان معصوم آنهـا هـستند و حـال آنکـه منظـور از عتـرت، همـان گفتـار و سـخنان پیـامبر اکـرم

۱ـ بحارالانوار جلد ۲۳ صفحه‌ی ۱۳۳ و ۱۴۵ و جلد ۳۵ صفحه‌ی ۱۸۴ و جلـد ۳۶ صفحه‌ی ۳۳۱.

«انّی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی».

صلی‌الله‌علیه‌وآله که به عنوان روایات و سنّت نقل شده و در شرح و تفسیر آیات قـرآن است، می‌باشد. لذا در بعضی روایات هم نقل شده که فرموده است:

«انّی تارک فیکم الثّقلین کتاب اللّه و سنّتی».

من در میان شما دو چیز گرانقیمت می‌گذارم: آنها کتاب و سنّت من‌اند.

من گفتم: شما با چه میزانی «عترت» را به معنی سنّت تأویل مـی‌کنیـد؟ شـما اگـر کتب لغت را قبول دارید، همه‌ی آنها متّفقا می‌گویند: منظور از «عترت» انسان، ذریّـه و نـسل او اسـت و حتّـی کلمـه‌ی «عتـرت» بـر غیـر معـصومین از ذریّـه‌ی پیـامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هم گفته شده است.

گفت: شما می‌خواهید بگوئید اطلاق کلمه‌ی عترت بر ذریّـه‌ی آن حـضرت کـه در زمان ما هم هستند، صحیح است؟

گفتم: بله.

گفت: با این فرض، معنی این حدیث چیست؟

گفتم: اوّلاً من نمی‌خواهم بگویم معنی «عترت» حتّی در این روایت هم شامل تمام ذریّه‌ی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌شود، زیرا در احادیثی پیشوایان اسلام فرموده‌اند که «عترت» در این روایت فقط شامل معصومین علیهم‌السلام می‌شود.

شاید هم منظورشان این بوده که مردم عقب سر هر سیّد نااهلی که مدّعی خلافـت و امامت است، نیافتند. و به خاطر آنکه معنی کلام پیامبر اکرم صـلی‌الله‌علیـه‌وآلـه را در این حدیث بدون جنبه‌های علمی توجیه و با صراحت بیان کنند، اینگونه آن را خلاصه فرموده و بیان نموده‌اند.

ولی اگر بخواهیم بدون توجّه به آن احادیث، معنی این حدیث را توضـیح دهـیم و این کلام پر ارزش حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را تحلیل کنـیم، بایـد بگـوئیم «عترت» که به معنی ذریّه و یا اقربای آن حضرت است، شامل حضرت علی و حضرت فاطمه علیهماالسلام و ذریّه‌ی آنها تا روز قیامت خواهد شد و این روایت آنها را عدیل قرآن قرار داده است، پس هر خصوصیّتی که در قرآن هست در عترت هم باید باشد.

خصوصيّات قرآن كه با عترت تطبيق مى‌كند به شرح زير است:

۱ـ قرآن داراى آيات محكم و متشابه است.

به ظاهر آيات محكم قرآن مى‌شود تمسّک نمود، ولى به ظاهر آيات متشابه قرآن نمى‌شود تمسّک كرد.

عترت و ذريّه‌ى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله هم معصوم و غير معصوم دارد كه به گفتار و كردار و حتّى سكوت معصومين آنها بايد اقتداء كرد، ولى نمى‌توان به غير معصوم از ذريّه‌ى پيامبر اقتداء نمود و مطلقاً كلمات آنها را حجّت دانست.

۲ـ همان گونه كه در قرآن كلماتى از قبيل «كلب» و «شيطان» وجود دارد، همچنين در ميان ذريّه‌ى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله افراد فاسق و كافر ممكن است وجود داشته باشند.

۳ـ همان گونه كه تمام قرآن بايد احترام شود و كسى نمى‌تواند دست بى‌وضو حتّى به كلمه‌ى «كلب» و «شيطان» آن بزند، همچنين تمام ذريّه‌ى پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله بايد احترام و اكرام شوند و حتّى به فسّاق و كفّار آنها هم نمى‌توان با توجّه به سيادتشان بى‌احترامى كرد. (در احاديثى كه بعدا خواهد آمد اين حقيقت تثبيت مى‌شود).

٤ـ همان گونه كه كلمه‌ى «شيطان» و «كلب» و كلمات ديگرى از اين قبيل در قرآن به خاطر آنكه منتسب به قرآن و پروردگار است احترام دارد، همچنين سادات و ذريّه‌ى غير معصوم پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله و بلكه فسّاق و كفّار آنها بايد به خاطر آن حضرت احترام شوند، چنانكه تمام كتب حديث از سنّى و شيعه به عبارات مختلف از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل كرده‌اند كه فرمود:

«اولاد مرا اكرام كنيد و دوست داشته باشيد خوبان آنها را به خاطر خدا و خوبى آنها و گناهكاران آنها را به خاطر من».[1]

۱ـ بحارالانوار جلد ۱۷ صفحه‌ى ١٤ و جلد ۲۷ صفحه‌ى ٧٦ و ٨٦ و جلد ٤٤ صفحه‌ى ۷۵ و كتاب فضائل السّادات صفحه‌ى ۲۵۹ و صفحه‌ى ٢٦٠ نقل از كنزالعرفان و جامع الأخبار

۵- همان گونه که قرآن به خاطر بلاغت و فصاحت و مطالب علمی و پیشگوئیهایش معجزه‌ی باقیه‌ی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است، همچنین کثرت نسل پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله با آنکه عداوت و هجوم هر یک از خلفای اموی و عبّاسی بر آنها کافی بود که نسل و ذریّه‌ی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را از زمین بردارد، ولی در هر کجا که مسلمانان جمع‌اند، در میان آنها عدّه‌ی زیادی از سادات و ذریّه‌ی حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام دیده می‌شوند، ولی از بنی امیّه حتّی یک فرد نیست که خود را به آنها منتسب کند. پس این هم معجزه‌ی باقیه‌ی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

بنابراین هیچ منافاتی ندارد که منظور از عترت در این حدیث هم تمام ذریّه‌ی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله (اعمّ از صالح یا طالح آنها) باشد.

ولی در احادیث متعدّده‌ای که خلاصه‌ی آنها نقل می‌شود، امام علیه‌السلام می‌فرماید: منظور از عترت در حدیث ثقلین دوازده امام علیهم‌السلام هستند که از جمله‌ی آنها روایتی است که در «مجمع البحرین» در زیر معنی واژه‌ی «عترت» می‌گوید:

«از حسن بن علی نقل شده که فرمود: از امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه سؤالی شد که معنی قول رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرموده من در میان شما دو چیز بزرگ می‌گذارم، یکی کتاب خدا و دیگری عترت من است، عترت کیست؟

حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام فرمود: عترت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، من و حسن و حسین و نُه امام

و مستدرک الوسائل جلد ۱۲ صفحه‌ی ۳۷۶**قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: اکرموا اولادی و حسنوا آدابی و قال صلی‌الله‌علیه‌وآله: احبّوا اولادی الصالحون للّه و الطالحون لی و قال صلی‌الله‌علیه‌وآله: من اکرم اولادی فقد اکرمنی.**

از فرزندان حسین است که نهم آنها مهدی و قائم آنها است که از قرآن جدا نمی‌شوند و قرآن هم از آنها جدا نخواهد شد تا بر پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در کنار حوض کوثر وارد شوند».

بنابراین معنی «عترت» پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در هر کجا که بدون قرینه ذکر شده باشد شامل جمیع ذریّه تا روز قیامت و حتّی اقوام نزدیک آن حضرت از گذشتگان می‌شود.[1]

ولی در حدیث ثقلین به احتمال قوی از کلمه‌ی عام، معنی خاص منظور شده و تنها ائمّه‌ی اثنی عشر مقصود بوده‌اند.

عمامه‌ی سیاه و سبز

روزی در شهر عمان پایتخت اردن جوان عربی را دیدم که مرا به دوستش نشان می‌داد و می‌گفت: چرا عمّامه‌ی این شخص سیاه است؟ دوستش جواب داد که من هم نمی‌دانم، خوب است از خود او سؤال کنیم.

نزد من آمدند و مؤدّبانه سلام کردند و گفتند: چرا بعضی از روحانیّین شیعه عمّامه‌ی سفید و بعضی دیگر مثل شما عمّامه‌ی سیاه دارند؟

گفتم: در ایران و عراق و بین شیعیان سایر ممالک مثل هندوستان و پاکستان و افغانستان رسم است که روحانیّین شیعه اگر از عترت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله باشند، عمّامه‌ی سیاه به سر می‌بندند و اگر غیر سیّد باشند، عمّامه‌ی سفید می‌بندند.

گفت: مگر بین عترت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و سایر مردم باید امتیازی باشد؟

رفیقش به او گفت: مگر آن روز استاد در دانشگاه روایتی را که در کتب اهل سنّت از حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام نقل شده برای تو در فضیلت عترت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نخواند که آن حضرت در دعاها می‌خوانده است:

۱ـ فی المنجد العتره ولد الرجل و ذریّته او عشیرته ممن مضی.

«**اللّهمّ انّهم عترت نبیّک فهب مسیئهم لمحسنهم و هبهم لی**».[1]

خدایا اینها (اشاره به بنی‌هاشم) عترت پیامبر تو هستند، گناهکارانشان را به ثوابکارانشان ببخش و همه‌ی آنها را به من ببخش.

گفت: چرا، یادم آمد. بله، این بزرگترین امتیازی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای آنها درخواست کرده است.

این بود معنی عترت از کتب لغت و کتب حدیث.

معنی «آل محمّد» چیست؟

در سالهای ۱۳۳۳ تا ۱۳٤۰ که در قم از درس فقه استاد بزرگوارمان مرحوم آیةاللّه العظمی بروجردی رحمةاللّه علیه استفاده می‌کردم، روزی ایشان در درس فقه فرمودند: منظور از «آل محمّد» در صلوات و در تشهّد، ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام هستند.

من شب که به منزل رفتم، مطالب زیر را نوشتم و به محضر معظّم له تقدیم نمودم.

ایشان سر درس فرمودند: یکی از آقایان مطالبی را در معنی آل پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نوشته و فرستاده که البتّه ما هم قبول می‌کنیم که آل محمّد شامل جمیع ذریّه‌ی حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهم‌السلام می‌شود. و همان گونه که در نامه نوشته‌اند، آل محمّد کسانی هستند که خمس، مال آنها است و زکات بر آنها حرام است.

متن نامه این بود:

محضر مبارک حضرت آیةاللّه العظمی آقای بروجردی دامت برکاته.

به عرض مبارک می‌رساند:

روز گذشته در درس فرمودید: آل محمّد در صلوات، ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام هستند. اگر دلیل خاصّی در این

۱ـ کتاب ذخائر صفحه‌ی ۲۰.

موضوع دارید بفرمائید تا استفاده کنیم والاّ از نظر لغت و روایات متعدّده، آل محمّد شامل جمیع ذریّه‌ی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و بلکه شامل جمیع بنی‌هاشم یعنی کسانی که زکات بر آنها حرام است، می‌شود.

(در آن نامه برای مرحوم استاد متن سه حدیث را به عربی نوشته بودم، ولی اینجا به ترجمه‌ی آن اکتفا می‌کنم).

در کتاب «وسائل الشیعه» از رساله‌ی «محکم و متشابه» که او نقل می‌کند از «تفسیر نعمانی» از حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام که فرمود:

«خمس به شش جزء تجزیه می‌شود: سه سهم را یعنی سهم خدا و سهم رسول اللّه و سهم ذوی القربی را امام علیه‌السلام می‌گیرد، سه سهم باقیمانده بین یتیمها و مسکینها و ابناء سبیل از آل محمّد صلوات اللّه علیه و آله تقسیم می‌شود».[1]

و در روایت دیگر در همان کتاب «وسائل الشیعه» امام علیه‌السلام فرمود:

«نصف دیگر از خمس متعلّق به یتیمها و مسکینها و ابناء سبیل از آل محمّد می‌باشد که صدقه و زکات بر آنها حلال نیست و در عوض به آنها خمس داده می‌شود».[2]

از این دو حدیث و احادیث دیگر در باب خمس و زکات کاملاً استفاده می‌شود که آل محمّد کسانی هستند که زکات بر آنها حرام است و می‌توانند خمس بگیرند که آنها بنی‌هاشم‌اند.

۱ـ وسائل الشیعه جلد ۹ صفحه‌ی ٥١٦.

۲ـ وسائل الشیعه جلد ۹ صفحه‌ی ٥١٤ و ٥٢١.

بعلاوه، شیخ صدوق در «معانی الأخبار» به سند صحیح نقل می‌کند که عبداللّه بن میسره به امام صادق علیه‌السلام عرض کرد که ما می‌گوئیم:

«اللّهمّ صلّ علی محمّد و اهل بیته» زیرا بعضی می‌گویند: ما آل محمّدیم. حضرت فرمود: «آل محمّد» کسی است که بر پیامبر نکاحش حرام است، یعنی ذریّه‌ی آن حضرت، آل محمّدند».[1]

و نیز در «معانی الأخبار» از محمّد بن سلیمان دیلمی نقل شده که گفت:

«به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: قربانت گردم، «آل» به چه کسی می‌گویند؟ فرمود: به ذریّه‌ی حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله».[2]

و اهل لغت قدر مسلّم، کلمه‌ی «آل محمّد» را ذریّه‌ی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌دانند.

و بعضی معنی آن را توسعه به تمام اقوام نسبی آن حضرت داده‌اند.

با تقدیم احترامات

(پایان نامه)

۱ـ بحارالانوار جلد ۲۵ صفحه‌ی ۲۱٦ روایت ۱۱ و کتاب معانی الاخبار باب معنی «آل».

عن عبد اللّه بن میسره قال: قلت لابی عبد اللّه علیه‌السلام : انا تقول: «اللّهمّ صلّ علی محمّد و اهل بیته» فیقول قوم نحن آل محمّد فقال انّما آل محمّد من حرّم اللّه عزّوجل علی محمّد علیه‌السلام نکاحه.

۲ـ بحارالانوار جلد ۲۵ صفحه‌ی ۲۱٦ روایت ۱۲ و کتاب معانی الاخبار باب معنی «آل».

روزی به کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی برای دیدن بعضی از کتب کمیاب آن کتابخانه رفته بودم. مدیر کتابخانه در حالی که تبسّم تعجّب آمیزی می‌کرد کتابی به نام «سعادهٔ الدارین فی الصلوات علی سیّد الکونین» را به من نشان داد و گفت: ملاحظه بفرمائید این مرد در این کتاب می‌گوید: اگر کسی صلوات بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بفرستد و «آل» آن حضرت را اسم نبرد و بر آنها صلوات نفرستد، عملی برخلاف رضایت آن حضرت کرده و مورد نهی واقع شده است، ولی خود او هر کجا اسم پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را می‌برد می‌گوید: «صلی اللّه علیه و سلّم» و نامی از آل آن حضرت نمی‌برد.

من گفتم: این روی عادت بوده، زیرا آقای «نبهائی» صاحب این کتاب اهل سنّت است و آنها عادت کرده‌اند که وقتی نام آن حضرت را می‌برند می‌گویند: «صلی اللّه علیه و سلّم».

سپس کتاب را باز کردم، اتّفاقاً این جملات را در اوّلین برخورد به مطالب آن کتاب دیدم:

> اختلاف شده در معنی و مراد از «آل محمّد». آنچه که نزد من رجحان دارد این است که بگوئیم آنها کسانی هستند که صدقه بر آنها حرام است.
>
> این مطلبی است که محمّد بن ادریس شافعی و جمهور علمای اهل سنّت برآنند. و تأیید می‌کند مطلب ما را حدیث ابوهریره که حسن بن علی علیه‌السلام فرمود:
>
> «ما آل محمّدیم که صدقه بر ما حرام است. و در حدیث دیگر فرمود: این صدقه چرک دست مردم است و آن بر محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و آلش حرام می‌باشد».

سپس از آقای کتابدار کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی تقاضا کردم که آن کتاب را به من بدهد تا مطالعه کنم. ایشان هم تقاضای مرا قبول کردند و چند روزی که آن را مطالعه می‌کردم دیدم نسبتاً کتاب خوبی است و چنانکه از اسمش

پیـــدا اســـت در موضـــوع صـــلوات بـــر پیغمبـــر اکـــرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نوشته شده و چنانکه آقای کتابـدار گفتنـد، در فصل مفصّلی لزوم ضمیمه کردن آل محمّد را در صلواتها اثبات می‌کند، ولی خودش در هـیچ کجـا آل را در صـلواتها ضمیمه ننموده است.

عمّار السیوفی العنصری می‌گوید:

«شبی در خواب حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را دیدم که در محضرش جلسه‌ی علمی بـا عظمتـی بـود و آن حضرت در موضوعات مختلف علمی سخن می‌گفـت. مـن فرصت را مغتنم شمردم و از آن حـضرت سـؤال کـردم: آل شما چه کسانی هستند؟ در پاسخ من فرمود: آل من فرزندان علی بـن ابیطالـب علیـه‌الـسلام و فرزنـدان جعفـر و عقیـل می‌باشند. از خواب بیدار شدم و مطلب را کاملاً با کتب لغت مطابق دیدم».

روزی در خانه‌ی یکی از علمـای لبنـان در اطـراف شـهر بعلبـک نشـسته بـودم و صاحبخانه از اتاق بیرون رفته بود تا وسائل پذیرائی را تهیّه کند. کتابی آنجا بود به نـام «نهایه‌ی ابن اثیر». من وقتی آن کتاب را باز کردم دیدم این بحث را مطرح کرده است:

روایتی هست که فرموده‌اند: صدقه بر محمّد و آل محمّد حلال نیست. سپس می‌گویـد: اخـتلاف شـده در معنـی «آل محمّد». بیشتر لغویّن و علماء مـی‌گوینـد: آل محمّـد همـان اهل بیت او هستند.

شافعی می‌گوید: این حدیث دلالت می‌کند بر اینکه آل محمّد همان کسانی هـستند که صدقه بر آنها حرام است و در عوض باید از خمس به آنها داده شود.

در سال ۱۳۳۰ در منزل یکی از علمای بزرگ قم کتابی دیدم به نام «مقدّمه‌ی تفسیر مرآت الانوار» و چون بعدها با «تفسیر برهان» چاپ شد و آن را مثل مقدّمه‌ای برای این

تفسیر قرار دادند و منتشر کردند، احتیاجی به نقل خصوصیّات اوّلین برخوردم بـه ایـن کتاب نیست.

مطلبی را که در آن کتاب در معنی آل مطالعه کردم، خلاصه می‌کنم و ترجمه‌اش را می‌نویسم:

مرحوم ابوالحسن شریف عاملی پـس از آنکـه در معنـی کلمه‌ی «آل» روایاتی نقل می‌کند و معتقد است کـه «آل» بـه معنی رَجْعَ است، می‌گوید: بعضی از محقّقین در اینجا سخن خوبی دارند که خلاصه‌اش این است: کلمـه‌ی آل بـه معنـی رَجْعَ (برگشت) است.

بنابراین کسی که از یک جهت ــ چه از حیث نـسب و یا حسب و یا علم و یا گفتار و اخلاق و خلقت ــ برگـشتی به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دارد، حقیقتا آل پیغمبـر اکـرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است (تا آنکه می‌گوید:)

از ابی بصیر نقل شده که گفت:

«به امـام صـادق علیـه‌الـسلام عـرض کـردم آل محمّـد کیست؟ فرمود: ذریّه‌ی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند.

گفتم: اهل بیت او کیست؟

فرمود: ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام و اوصیای آنها هستند.

گفتم: عترت او کیست؟

فرمود: اصحاب عبا می‌باشند».[1]

اگر کسی به این روایت دقیق شود متوجّه می‌گردد که بدون تردید وقتـی سـؤال از «آل محمّد» در این روایت می‌شود، منظور آل محمّدی است که در صلوات است و یـا به طور کلّی معنی آن را می‌پرسد و امّا وقتی از کلمه‌ی اهل بیت سؤال می‌شود، منظـور معصومینی هستند که در آیه‌ی شریفه‌ی تطهیر ذکر شـده اسـت و امّـا وقتـی از عتـرت

۱ـ معانی الاخبار باب معنی آل.

سؤال می‌شود منظور آن عدّه از عترتی است که در زمان وفات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله زنده بوده‌اند و حاضر از آنهائی که در حدیث ثقلین ذکر شده است می‌باشند.

در کتاب «عمدة الطالب» نوشته است:

> «ابوعلی عمر» که از سادات و اشراف است و سبب جنگ بین علویّین و عبّاسیّین شده بود، وقتی خدمت سیّد مرتضی رضوان اللّه تعالی علیه می‌رسید، ایشان او را احترام و اکرام می‌کرد و می‌فرمود: وقتی می‌گوئیم: «اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد» شامل ابوعلی می‌شود، ولی اگر گفتیم: «اللّهمّ صلّ علی محمّد و آله الطّاهرین» شامل ابوعلی نمی‌شود، زیرا او از طاهرین و پاکان آنها نیست.

روزی در قم منزل یکی از علمای بزرگ و مراجعی که معروف به جمع‌آوری کتاب و تشکیل کتابخانه است،[1] بودم. سخن از معنی آل محمّد به میان آمد، معظّم له فرمودند: فکر نمی‌کنم حتّی یک نفر از اهل لغت و کسانی که در معنی آل، روایاتی را دیده‌اند وجود داشته باشد که معتقد به اینکه «آل محمّد» همان بنی‌هاشم و یا لااقل تمام ذریّه‌ی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از نسل حضرت فاطمه علیهاالسلام هستند، نباشد.

سپس به من فرمودند: شما ممکن است در کتابخانه از معنی آل تحقیق کنید و نتیجه را به من بگوئید؟

من دو روز هر روز سه ساعت متجاوز از صد جلد کتاب در معنی آل از جهت لغت و احادیث را دقیقا مطالعه کردم و نتیجه را این چنین به عرض آن مرد بزرگ رساندم:

> از بسیاری احادیث استفاده می‌شود که آل پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تمام بنی‌هاشم تا روز قیامتند. و در لغت، آل

۱ـ منظور مرحوم آیه‌اللّه العظمی نجفی مرعشی رضوان اللّه تعالی علیه است.

را به معنی اهل گفته‌اند با این فرق که در معنی آل، داشتن شرافت لحاظ شده ولی در معنی اهل، این قید ذکر نشده است.

و چون صلوات و بعضی از فضائل که مزایای خاصّ است و ممکن نیست شامل مثل بعضی از بنی‌العبّاس بشود فرموده‌اند: در این گونه از فضائل معنی آل تنها شامل ذریّه‌ی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌شود که لفظ عام گفته شده و معنی خاص اراده گردیده است.

در اینجا آنچه را در بالا از معنی آل گفتیم، خلاصه می‌کنیم و سپس فهرست فوائد این بحث را یادآور می‌شویم:

به طور خلاصه در تمام کتب لغت معنی آل محمّد به معنی ذریّه‌ی آن حضرت تا روز قیامت و اقوام نزدیک آن وجود مقدّس از کسانی که صدقه بر آنها حرام بوده و می‌شود خمس به آنها داد، می‌باشد.

و امّا در روایات (که برای اهل علم و دانش فهرست می‌شود) نیز به همین معنی آمده است، زیرا در باب زکات در احادیثی مکرّر گفته شده که زکات بر «آل محمّد» حرام است و در باب خمس نیز در روایاتی تصریح شده که نیمی از خمس را باید به آل محمّد داد که طبق این دو دسته از احادیث در کتب فقه تصریح شده که «آل محمّد» شامل جمیع بنی‌هاشم تا روز قیامت می‌گردد.

در باب معنی و تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی ((ثُمَّ أَوْرَثْنَا ٱلْكِتَـٰبَ))[1] که در همین کتاب خواهد آمد در بیش از سی روایت تصریح شده که منظور از مصطفین، آل محمّدند. و بدون تردید معنی آل محمّد در آن آیه‌ی شریفه اولاد حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام اعمّ از معصوم و غیر معصوم آنها است که انشاءاللّه در باب خودش شرح داده خواهد شد و دسته‌ی چهارم از روایات همان احادیثی است که از حضرات ائمّه‌ی

۱ـ سوره‌ی فاطر آیه‌ی ۳۲.

اطهار علیهم‌السلام از معنی «آل محمّد» سؤال می‌شود و آنها در جواب می‌گویند که آل محمّد، ذریّه‌ی آن حضرت از اولاد حضرت فاطمه علیهاالسلام اند.

بنابراین «آل محمّد» شامل جمیع بنی‌هاشم می‌گردد و یا لااقل در مثل صلواتها منظور اولاد و ذراری حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام تا روز قیامت هستند.

معنی «ذریّه»

از آیات قرآن و روایات و کتب لغت و تبادر ذهنی و فکری استفاده می‌شود که «ذریّه» به معنی فرزندان انسان نسلاً بعد نسل تا روز قیامت می‌باشد و چون این معنی حتّی برای فارسی زبانان بسیار واضح است احتیاجی به توضیح ندارد لذا هر کجا در روایات گفته می‌شود «ذریّه‌ی پیغمبر» شامل فرزندان آن حضرت از نسل فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام می‌گردد.

معنی «ابن»

بدون تردید کلمه‌ی «ابن» از نظر قرآن و روایات بر اولاد انسان و اولادِ اولاد او تا روز قیامت گفته می‌شود زیرا قرآن به مردم زمان بعثت خاتم انبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله و بعد تا روز قیامت فرموده است: «یا بنی آدم» و بدون تردید به فرزندان دختر انسان فرزند گفته شده و کلمه‌ی «ابن» در قرآن به آنها هم اطلاق گردیده است. بنابراین بر اولاد فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام «ابن رسول اللّه» گفته می‌شود چنانکه در زیارتهای ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام و حتّی در زیارت امامزاده‌ها کلمه‌ی: «یا ابن رسول اللّه» به فرزندان فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام گفته شده که طبعاً اگر هیچ دلیلی بر اثبات این ادّعا جز همین زیارتها نبود کافی بود ولی بد نیست بحثی را که با جمعی از دوستان درباره‌ی سیّد بودن کسانی که مادرشان از اولاد پیغمبرند داشتیم و ارتباط به مطلب دارد مطالعه کنید.

آیا کسی که مادرش سیّده است جزء سادات محسوب می‌شود؟

روزی در بین جمعی از علما و طلاّب که از حوزه‌ی علمیّه‌ی قم به مشهد در منزل ما آمده بودند جوانی بود که ادب و انسانیّتش بسیار جلب توجّه می‌کرد.

از اسم و خصوصیّات او سؤال کردم، معلوم شد طلبه‌ی فاضلی است که در قم مشغول تحصیل است و چون کتابهای مرا خوانده علاقمند شده که با این جمع به دیدن من بیاید.

از او سؤال کردم که: آیا تو سیّد و از اولاد پیغمبری؟

گفت: نه، ولی مادرم سیّده است.

گفتم: اگر تو که مادرت از فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام است انتسابت به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بیشتر از کسی که تنها پدرش از اولاد حضرت زهراء علیهاالسلام است نباشی قطعاً کمتر نخواهی بود.

اینجا بود که جنجالی بین حاضرین در جلسه در گرفت.

یکی گفت: شما معتقدید که او هم سیّد است؟

گفتم: اگر کسی معتقد نباشد که او هم مانند سایر فرزندان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از شرافت سیادت برخوردار است، ضرورت مذهب تشیّع را انکار کرده است.

دیگری گفت: یعنی او فرزند پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است؟

گفتم: اگر او فرزند پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نباشد، حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهماالسلام و سایر ائمّه علیهم‌السلام هم فرزندان پیغمبر نیستند و گفتن کلمه‌ی «یا بن رسول اللّه» به آنها غلط است.

سوّمی رو به آن جوان کرد و گفت: پس از این به بعد عمّامه‌ات را سیاه ببند.

چهارمی گفت: پس چرا خمس به آنها داده نمی‌شود؟

پنجمی گفت: مادر جز ظرفی برای انعقاد نطفه‌ی فرزند چیزی نیست.

ششمی گفت: اگر مادر به فرزند حقّ بیشتری دارد باید در وقت جدا شدن زن و شوهر فرزند را به مادر بدهند.

هفتمی گفت: پس شعر معروف قدیمی چه می‌شود که شاعر عرب می‌گوید:

«**بنونا بنوا ابنائنا و بناتنا بنوهنّ ابناء الرجال الاباعد**».

فرزندان ما فرزندان پسران ما هستند، ولی فرزندان دختران ما فرزندان مردان دوری می‌باشند.

خلاصه متأسّفانه سر و صدائی بر پا شد. من بعد از این اعتراضات ساکت نشسته بودم و نمی‌خواستم مطالب خود را با جنجال و سروصدا هدر بدهم، امّا یکی از آقایان فرمود: پس چرا جواب این همه اشکال را نمی‌دهید؟

گفتم: همه‌ی این اشکالات برگشتش به یک موضوع بیشتر نیست و آن بی‌اطّلاعی آقایان از علم جدید و آیات قرآن و روایات و احادیث اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام است. و لذا اگر تصمیم بگیرید که عرایضم را تا آخر دقیقا گوش دهید و جنجال نکنید، جواب همه‌ی این اشکالات را می‌دهم و نمی‌گذارم بدون اثبات مدّعای خودم شما این مجلس را ترک کنید.

در این بین یکی از آقایان که متأسّفانه از اخلاق اسلامی کمتر استفاده کرده بود، گفت: آقا، این حرفها چیست؟ تا بحال کسی نگفته که فرزند دختر انتسابش به پدربزرگ بیشتر از فرزند پسر به پدربزرگ است.

باز من ساکت نشستم و چیزی نگفتم، امّا سایر آقایان از او تقاضا کردند که دیگر حرف نزند تا من شاید بتوانم مدّعای خود را اثبات کنم و لذا از من تقاضا کردند که بحث را ادامه دهم.

من گفتم: اصل ادّعا این است که؛ انتساب فرزند به مادر و پدر مساوی است و بلکه باید انتساب فرزند به مادر بیشتر باشد؟ به عبارت دیگر آیا پدر و مادر هر دو در انعقاد فرزند نقش دارند یا پدر به تنهائی مؤثّر است؟

سپس اضافه کردم و گفتم: این ادّعا یعنی انتساب کامل فرزند دختر به پدر بزرگ، از چهار طریق اثبات می‌شود:

اوّل ـ از طریق علم جدید و تحقیقاتی در علم ژنتیک و جنین‌شناسی.

دوّم ـ از راه آیات قرآنی.

سوّم ـ از نظر احادیث و روایات صحیحه و زیارات مأثوره.

چهارم ـ از طریق احکام و قوانینی که در اسلام هست و مطلب ما را اثبات می‌کند.

در اینجا با آنکه از آن آقا تقاضا شده بود که دیگر حرف نزند تا من مدّعای خود را اثبات کنم، دوباره سری تکان داد و گفت: شما لازم نیست از چهار طریق مطلب را اثبات کنید، فقط بگوئید کجای قرآن نوشته که فرزند دختر مثل فرزند پسر به پدربزرگ مساوی منتسب است.

من دوباره ساکت شدم و نگاه پر معنائی به سایر آقایان کردم یعنی نمی‌گذارد من حرف بزنم.

آقایان حاضر در جلسه دوباره خواهش کردند که او چیزی نگوید و از من تقاضا کردند که سخنم را ادامه دهم.

گفتم: امّا از نظر علم جدید شما می‌دانید که انعقاد فرزند از «اسپرماتوزئید» که نطفه‌ی مرد است و «اوول» که نطفه‌ی زن است تشکیل می‌شود. یعنی «اسپرماتوزئید» که مانند زالوئی است سرش را وارد شکم «اوول» که شبیه به لوبیائی است می‌کند، سپس دُم «اسپرماتوزئید» قطع می‌شود و این مجموعه مایه‌ی اوّلیّه‌ی نطفه انسان است.

(در اینجا شرح مفصّلی درباره‌ی ژنها و علم ژنتیک و مسأله‌ی وراثت و اینکه انسان بدون نطفه‌ی مادر ممکن نیست بوجود بیاید بیان کردیم که چون در کتاب «سؤالاتی از تفسیر قرآن» و کتاب «پاسخ ما» و کتاب «دو مقاله» مفصّلاً آنها را نوشته‌ام، دوست ندارم دوباره در اینجا تکرار کنم).

ولی این مقدار جای تردید نیست که اگر نطفه‌ی مادر نبود، نطفه‌ی پدر به هیچ وجه نمی‌توانست به تنهائی منعقد شده و فرزند بوجود بیاید، بلکه به تصدیق علمای علم فیزیولوژی، نطفه‌ی مادر در انعقاد فرزند عینا مثل نطفه‌ی مرد مؤثّر است.

بالأخره وقتی این موضوع مورد تصدیق آقایان واقع شد همه گفتند: تردیدی نیست که در سرمایه‌ی اوّلیّه و در ایجاد فرزند، مادر و پدر حقّ مساوی دارند و هر دو به طور مساوی در ایجاد نطفه مؤثّرند.

گفتم: از آن به بعد مادر به تنهائی در رشد فرزند تا خاتمه‌ی دوران شیرخوارگی مؤثّر است. بنابراین از شما سؤال می‌کنم که اگر دو نفر هر کدام سرمایه‌ی اندکی بگذارند و بعد تمام کوشش و فعّالیّت برای میلیونها برابر شدن آن، به عهده‌ی یکی از آن دو نفر باشد، باز هم می‌گوئیم که حقّ فردی که فقط نیمی از سرمایه‌ی اوّلیّه را گذاشته بیشتر از حقّ فردی است که نیم دیگر سرمایه را داده و هم برای میلیونها برابر شدن آن به تنهائی فعّالیّت کرده است؟ قطعاً جواب منفی است.

بنابراین چگونه ممکن است پدر که از سرمایه‌ی اوّلیّه‌ی وجود فرزند تنها نیمی را داده بر مادری که علاوه بر آنکه نیم دیگر را داده، میلیاردها برابر بر سرمایه‌ی اوّلیّه اضافه کرده است، حقّش بیشتر باشد.

در اینجا باز همان آقا که مکرّر از او تقاضا شده بود که حرف نزند گفت: من به شما عرض کردم که از قرآن دلیل بیاورید. اینها که می‌گوئید مطالبی است که از حواس ما خارج است. ما فقط می‌بینیم که از مرد نطفه‌ای به رحم زن می‌ریزد و زن آن را پرورش می‌دهد و بعد به عنوان کودک از او متولّد می‌شود.

آقایان علمای حاضر در جلسه همه به او گفتند: مطالبی که ایشان گفتند از نظر علمی به قدری مسلّم است که برای ما جای تردید باقی نگذاشته و در این زمان، انسان یا خودش با چشم مسلّح این حقایق را مشاهده می‌کند و یا آن قدر این گونه مطالب به تواتر نقل شده که انسان یقین به واقعیّتش می‌نماید.

من گفتم: امّا از نظر قرآن و روایات و کلمات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام.

ابن بابویه در کتاب «عیون اخبار الرّضا علیه‌السلام » از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود:

«وقتی بـر هـارون الرّشـید وارد شـدم، سـلام کـردم، او جواب داد. (تا آنکه می‌فرماید:) هارون الرّشید از مـن سـؤال کرد و گفت: چطور شما می‌گوئید کـه مـا فرزنـد و ذریّـه‌ی پیغمبریم و حال آنکه پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نـسل و عقـب نداشت. زیرا نسل انسان مربوط بـه پـسر اسـت و از دختـر برای انسان نسل باقی نمی‌ماند و شما که فرزنـدان دختـر او هستید، نمی‌توانید خود را منتسب به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بدانید.

من گفتم: از تو خواهش می‌کنم ای امیرالمؤمنین، به حقّ قرابتی که بین من و تو هست و به حقّ این قبر مطهّر (یعنـی قبر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله) و به حقّ کـسی کـه در آن دفن است، مرا از جواب این مسأله معاف بدار.

گفت: ممکن نیست مگر آنکه دلیلتان را ای پسران علـی علیه‌السلام برای من بگوئید و تو رئیس و رهبر آنهـا و امـام زمان آنها هستی. این طور به من گفته‌انـد. نـه، هرگـز تـو را معاف نمی‌کنم تا دلیلتان را از قرآن در هر مسأله‌ای که از تـو سؤال می‌کنم بیاوری و شما فرزندان علی علیه‌السلام مـدّعی هستید که تأویل و علم قرآن که همه چیز در آن هست نـزد شما است، حتّی واو و الفی هم از علوم قـرآن از علـم شـما ساقط نشده و همه را شما می‌دانید و استدلال می‌کنید به این آیه که خدای تعالی فرموده ما در قـرآن چیـزی را فروگـذار نکرده‌ایم[1] و شما خودتان را به این جهت از رأی و فتـاوی و قیاس علماء بی‌نیاز می‌دانید.

من گفتم: اجازه می‌دهی جوابت را بدهم؟

۱ـ سوره‌ی انعام آیه‌ی ۳۸.

گفت: بله.

گفتم: خدای تعالی می‌فرماید: از ذریّه‌ی ابـراهیم، داود و سلیمان و ایّوب و یوسف و موسی و هارون است و ما ایـن چنـین جـزا مـی‌دهـیم نیکوکـاران را و همچنـین از ذریّـه‌ی ابراهیم، زکریّا و یحیی و عیسی است.[1]

(حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام فرمود:) من گفتم: پدر عیسی که بود ای امیرالمؤمنین؟

هارون گفت: عیسی پدر نداشت.

گفتم: خدا او را به ذریّه‌ی انبیاء از طریق مـادرش مـریم ملحـق کـرده و همچنـین مـا را بـه پیغمبـر اکـرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌از طریق مادرمان فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام ملحقّ فرموده است. می‌خواهی زیادتر برایت دلیل بیاورم؟

گفت: بیاور.

گفتم: کلام خدا که فرموده: پس کسی که با تـو محاجّـه می‌کند درباره‌ی اسلام بعد از آنکه برای تو علم آمـده اسـت بگو بیائید مباهله کنید ما پـسرانمان را مـی‌آوریـم شـما هـم پسرانتان را بیاورید.[2](تا آخر آیه که مفصّل است).

۱ـ سوره‌ی انعام آیه‌ی ٨٤:

«اَعُوذُ بِاللّهِ مِـنَ الـشَّیْطانِ الـرَّجیمِ. بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ وَمِن ذُرِّيَّتِهِۦ دَاوُۥدَ وَسُلَيْمَٰنَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ۚ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُحْسِنِينَ زَکَرِیّـا وَ یَحْیی وَ عیسی».

۲ـ سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ٦١:

(سپس حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام فرمود:) احدی ادّعا نکرده که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز مباهله با نصاری کسی را جز علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام زیر کساء داخل کرده باشد. (تا آخر روایت))».[1]

((فَمَنْ حَآجَّكَ فِيهِ مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا۟ نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَكُمْ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ ٱللَّهِ عَلَى ٱلْكَـٰذِبِينَ))

۱ـ بحارالانوار جلد ٤٨ صفحه‌ی ١٢٥ و جلد ٩٦ صفحه‌ی ٢٤٠.

ابو احمد هانی بن محمّد بن محمود العبدی رضی اللّه عنه عن ابیه باسناده رفعه الی موسی بن جعفر علیه‌السلام قال لما ادخلت علی الرشید سلمت علیه فرد علی السّلام ثمّ قال یا موسی بن جعفر خلیفتین یجبی الیهما الخراج فقلت یا امیرالمؤمنین اعیذک باللّه ان تبوء باثمی و اثمک و تقبل الباطل من اعدائنا علینا فقد علمت انه قد کذب علینا منذ قبض رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله ان تأذن لی احدثک بحدیث اخبرنی به ابی عن آبائه عن جدی رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله فقال قد اذنت لک فقلت اخبرنی ابی عن آبائه عن جدی رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله قال ان الرحم اذا مست الرحم تحرکت و اضطربت فناولنی یدک جعلنی اللّه فداک فقال اذن فدنوت منه فاخذ بیدی ثمّ جذبنی الی نفسه و عانقنی طویلاً ثمّ ترکنی و قال اجلس یا موسی فلیس علیک باس فنظرت الیه فاذا انه قد دمعت عیناه فرجعت الی نفسی فقال صدقت و صدق جدک صلی‌الله‌علیه‌وآله لقد تحرک دمی و اضطربت عروقی حتی غلبت علی الرقه و فاضت عینای و انا ارید ان اسالک عن اشیاء تتلجلج فی صدری منذ حین لم اسأل عنها احدا فان انت اجبتنی عنها خلیت عنک و لم اقبل قول احد فیک و قد بلغنی انک لم تکذب قط فاصدقنی عما اسألک مما فی قلبی فقلت ما کان علمه عندی فانی مخبرک به ان انت آمنتنی قال لک الامان ان صدقتنی و ترکت التقیه التی تعرفون بها معشر بنی فاطمه فقلت لیسال

امیرالمؤمنین عما شاء قال اخبرنی لم فضلتم علینا و نحن و انتم من شجرة واحدة و بنو عبدالمطلب و نحن و انتم واحد انا بنو العباس و انتم ولد ابی‌طالب و هما عما رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و قرابتهما منه سواء فقلت نحن اقرب قال و کیف ذلک قلت لان عبد اللّه و ابا طالب لاب و ام و ابوکم العباس لیس هو من ام عبد اللّه و لا من ام ابی‌طالب قال فلم ادعیتم انکم ورثتم النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله و العم یحجب ابن العم و قبض رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و قد توفی ابو طالب قبله و العباس عمه حی فقلت له ان رای امیرالمؤمنین ان یعفینی من هذه المسأله و یسألنی عن کل باب سواء یریده فقال لا أ و تجیب فقلت فامنی قال قد آمنتک قبل الکلام فقلت ان فی قول علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام اذ لیس مع ولد الصلب ذکرا کان او انثی لاحد سهم الا للابوین و الزوج و الزوجة و لم یثبت للعم مع ولد الصلب میراث و لم ینطق به الکتاب الا ان تیما و عدیا و بنی امیه قالوا العم والد رایا منهم بلا حقیقة و لا اثر عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله و من قال بقول علی علیه‌السلام من العلماء قضایاهم خلاف قضایا هؤلاء هذا نوح بن دراج یقول فی هذه المسأله بقول علی علیه‌السلام و قد حکم به و قد ولاه امیرالمؤمنین المصرین الکوفه و البصره و قد قضی به فانهی الی امیرالمؤمنین فامر باحضاره و احضار من یقول بخلاف قوله منهم سفیان الثوری و ابراهیم المدنی و الفضیل بن عیاض فشهدوا انه قول علی علیه‌السلام فی هذه المسألة فقال لهم فیما ابلغنی بعض العلماء من اهل الحجاز فلم لاتفتون به و قد قضی به نوح بن دراج فقالوا جسر نوح وجبنا و قد امضی امیرالمؤمنین قضیته بقول قد ماء العامه عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله انه قال علی اقضاکم و کذلک قال عمر بن الخطاب علی اقضانا و هو اسم جامع لان جمیع ما مدح به النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله اصحابه من القراءة و الفرائض و العلم داخل فی القضاء قال زدنی یا موسی قلت المجالس بالامانات و خاصه مجلسک فقال لا بأس علیک فقلت ان النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله لم یورث من لم یهاجر و لا اثبت له ولایة حتی یهاجر فقال ما حجتک فیه قلت قول اللّه تبارک و تعالی و الّذین آمنوا و لم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا و ان عمی العباس لم یهاجر فقال لی اسألک یا موسی هل افتیت بذلک احدا من اعدائنا ام اخبرت احدا من الفقهاء فی هذه المسألة بشیء فقلت اللّهم لا و ما سألنی عنها الا امیرالمؤمنین ثمّ قال لم جوزتم للعامه و الخاصه ان ینسبوکم الی رسول اللّه

صلی‌الله‌علیه‌وآله و یقولون لکم یا بنی رسول اللّه و انتم بنو علی و انما ینسب المرء الی ابیه و فاطمة انما هی وعاء و النبی جدکم من قبل امّکم فقلت یا امیرالمؤمنین لو ان النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله نشر فخطب الیک کریمتک هل کنت تجیبه فقال سبحان اللّه و لم لا اجیبه بل افتخر علی العرب و العجم و قریش بذلک فقلت لکنه علیه‌السلام لا یخطب الی و لا ازوجه فقال و لم. فقلت لانه ولدنی و لم یلدک فقال احسنت یا موسی ثمّ قال کیف قلتم انا ذریّة النبیّ و النبیّ لم یعقب و انما العقب للذکر لا للانثی و انتم ولد الابنه و لا یکون لها عقب فقلت اسألک بحق القرابة و القبر و من فیه الا ما اعفیتنی عن هذه المسألة فقال لا أ و تخبرنی بحجّتکم فیه یا ولد علی و انت یا موسی یعسوبهم و امام زمانهم کذا انهی الی و لست اعفیک فی کل ما اسألک عنه حتی تأتینی فیه بحجّة من کتاب اللّه فانتم تدعون معشر ولد علی انه لا یسقط عنکم منه شیء الف و لا و ا و الا و تأویله عندکم و احتججتم بقوله عزّوجل ما فرطنا فی الکتاب من شیء و قد استغنیتم عن رای العلماء و قیاسهم فقلت تأذن لی فی الجواب قال هات فقلت اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرّحمن الرّحیم و من ذریّته داود و سلیمان و ایّوب و یوسف و موسی و هارون و کذلک نجزی المحسنین و زکریّا و یحیی و عیسی من ابو عیسی یا امیرالمؤمنین فقال لیس لعیسی اب فقلت انّما الحقناه بذراری الانبیاء من طریق مریم علیهاالسلام و کذلک الحقنا بذراری النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله من قبل امنا فاطمة علیهاالسلام ازیدک یا امیرالمؤمنین قال هات قلت قول اللّه عزّ وجل فمن حاجّک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثمّ نبتهل فنجعل لعنه اللّه علی الکاذبین و لم یدع احد انه ادخل النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله تحت الکساء عند مباهله النصاری الا علی بن ابیطالب و فاطمة و الحسن و الحسین علیهم‌السلام فکان تأویل قوله عزّ وجل ابناءنا الحسن و الحسین و نساءنا فاطمة و انفسنا علی بن ابیطالب ان العلماء. فقال احسنت یا موسی ارفع الینا حوائجک فقلت له اول حاجة ان تأذن لابن عمّک ان یرجع الی حرم جده علیه‌السلام و الی عیاله فقال ننظر ان شاء اللّه فروی انه انزله عند السندی بن شاهک.

بنابراین از کلمه‌ی «ابنائنا» حضرت امام حسن و امام حسین که فرزندان حضرت فاطمه علیهم‌السلام هستند و پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آنها را به خود نسبت داده استفاده می‌شود که فرزند دختر عینا مانند فرزند پسر است.

من خود در مجموعه‌ی عربی که سالهای قبل جمع‌آوری کرده‌ام و مفصّل است، متجاوز از صد حدیث نقل نموده‌ام که به هر یک از ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام مکرّر کلمه‌ی «ابن» و ذریّه‌ی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اطلاق گردیده و صدها مرتبه در زیارتهای ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام جمله‌ی: «یابن رسول اللّه» به فرزندان حضرت فاطمه علیهاالسلام گفته شده است.

آیا همینها کافی نیست که در مقابل شعری که منسوب به عمر بن خطّاب است که گفته «فرزندان ما فرزندان پسران ما هستند و فرزندان دختران ما فرزندان مردان دور از ما می‌باشند» معتقد شویم کسی که از طرف مادر به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌رسد مثل کسی است که از طرف پدر به آن حضرت می‌رسد.

نبهائی صاحب کتاب «سعادةالدّارین» که یکی از علمای متعصّب اهل سنّت است می‌گوید:

> «امّا ذریّه‌ی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که در بسیاری از احادیث دستور داده شده بر آنها صلوات بفرستیم چه کسانی هستند؟ (خود او در جواب می‌گوید:) بدون تردید فرزندان آن حضرت و فرزندان فرزندان او تا روز قیامت خواهند بود.
>
> حال آیا کلمه‌ی ذریّه بر اولاد دختر هم اطلاق می‌شود؟ مذهب امام شافعی و امام مالک همین بوده و از امام احمد بن حنبل هم همین اعتقاد و نظریّه نقل شده است.
>
> اینها گفته‌اند که کلمه‌ی ذریّه بر فرزندان دختر هم اطلاق می‌شود چون همه‌ی مسلمانان معتقدند که اولاد حضرت فاطمه علیهاالسلام فرزندان و ذریّه‌ی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند».

یکی از آقایان علمای حاضر در جلسه گفت: فکر می‌کنم استدلال شما برای اثبات مطلب کافی بود. حالا اگر مانعی ندارد اشکالات آقایان را هم جواب بگوئید.

من گفتم: اگر اجازه بفرمائید یک دلیل دیگر هنوز باقی مانده آن را هم بیان کنم.

همه گفتند: برای کسب معلومات اشکالی ندارد آن را می‌شنویم، ولی بعد از آنکه علم جدید آن را تأیید کرده و قرآن و صدها حدیث و روایت به این حقیقت تصریح نموده است، چه احتیاجی به دلیل دیگری داریم؟

من گفتم: این هم دلیل قرآنی و اسلامی است، همان طوری که شما می‌گوئید برای اطّلاعتان بد نیست بشنوید.

گفتند: بفرمائید استفاده می‌کنیم.

گفتم: مسأله، فقهی است. آیا کسی از فقهای سنّی و یا شیعه احتمال داده است که ممکن باشد انسان بتواند با دختر دخترش و یا با زن پسر دخترش ازدواج کند؟

همه گفتند: خیر، این مسأله، اجماعی است و کسی نسبت به آن اشکالی ندارد.

گفتم: تأیید فرمایشتان روایت صحیحه‌ی مفصّلی است که از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام نقل شده که من همان مقدار از مورد احتیاج را نقل می‌کنم.[1]

حضرت امام کاظم علیه‌السلام فرمود:

«در آن مجلس مفصّل، هارون گفت: چرا به مردم اجازه می‌دهید که شما را منتسب به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بدانند و به شما بگویند: «یابن رسول اللّه»؟ و حال آنکه شما فرزندان علی بن ابیطالب علیه‌السلام هستید و باید انسان را به پدر نسبت دهند نه به مادر و حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام مادر شما مانند ظرفی بوده است و پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از طرف مادر جدّ شما بوده نه از طرف پدر.

۱ـ متن حدیث در پاورقی صفحات قبل گذشت.

گفتم: ای امیرمؤمنان (یعنی هارون الرّشید)، اگـر پیغمبـر اکرم صلی‌اللهعلیه‌وآله زنده شـود و از تـو دختـرت را بـرای ازدواج خواستگاری کند، به او می‌دهی؟

گفت: چرا ندهم؟ بلکه به عرب و عجم افتخار مـی‌کـنم که دامادی مانند پیغمبر صلی‌اللهعلیه‌وآله داشته باشم.

گفتم: ولی پیغمبـر اکـرم صـلی‌اللهعلیـه‌وآلـه دختـر مـرا خواستگاری نمی‌کند و من هم به او دختر نمی‌دهم.

گفت: چرا؟ (توضیح آنکه منظور هارون از اینکه گفـت: چرا باید حکم نوه‌ی دختری در اسلام این باشد و حال آنکه دخترِ دختر انسان طبق عقیده‌ی اوماننـد یـک دختـر بیگانـه است).

لذا حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام فرمـود: علّـتش این است که من از او بوجود آمده و تولید شده از او هستم، ولی وجود تو از او نیست.[1]

هارون گفت: نیکو گفتی (احسنت)».[2]

۱ـ در اینجا امام علیه‌السلام اشاره به مسأله‌ی مهمّ جنین‌شناسی می‌کند کـه آن روز هـیچ کس به حقیقتش پی نبرده بود و امروز علم آن را اثبات کرده است.

۲ـ بحارالانوار جلد ٤٨ صفحه‌ی ١٢٥ و جلد ٩٦ صفحه‌ی ٢٤٠.

قال لم جوزتم للعامه و الخاصه ان ینسبوکم الی رسول اللّه صلی‌اللهعلیه‌وآله و یقولون لکـم یا بنی رسول اللّه و انتم بنو علی و انما ینسب المرء الی ابیه و فاطمـة انمـا هـی وعـاء و النبـی جدکم من قبل امّکم فقلت یا امیرالمؤمنین لو ان النبی صـلی‌اللهعلیـه‌وآلـه نـشر فخطـب الیـک کریمتک هل کنت تجیبه فقال سبحان اللّه و لم لا اجیبه بل افتخر علی العرب و العجـم و قـریش بذلک فقلت لکنه علیه‌السلام لا یخطب الی و لا ازوجه فقال و لم. فقلت لانه ولدنی و لم یلـدک فقال احسنت یا موسی.

مرحوم کلینی در کتاب «روضه‌ی کافی» حدیث مفصّلی از امام باقر علیه‌السلام در اثبات این مطلب نقل می‌کند و در آخر حدیث، آن حضرت به «ابی‌جارود» خطاب می‌کند و می‌فرماید:

«ای ابا جارود! الآن یک دلیل محکم دیگر از قرآن برای اثبات اینکه حضرت امام حسن و امام حسین علیهماالسلام اولاد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و از صلب آن حضرت هستند برایت می‌آورم که جز کافر کسی دیگر نتواند آن را منکر شود.

ابی جارود می‌گوید: گفتم فدایت شوم، آن دلیل چیست؟

فرمود: از همین جا که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿حُرِّمَتۡ عَلَيۡكُمۡ أُمَّهَٰتُكُمۡ وَبَنَاتُكُمۡ وَأَخَوَٰتُكُمۡ﴾، تا می‌رسی به این کلمات:

﴿وَحَلَٰٓئِلُ أَبۡنَآئِكُمُ ٱلَّذِينَ مِنۡ أَصۡلَٰبِكُمۡ﴾[1]

از زنانی که بر مردان حرامند زن پسران آنها هستند که از صلبشان باشند.

ای ابا جارود، از این مردم بپرس آیا حلال است زنی را که حضرت امام حسن و امام حسین علیهماالسلام گرفته و بعد طلاق داده‌اند، پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بگیرد؟

اگر بگویند بله جایز است، (چون آنها بر خلاف قانون مسلّم اسلام سخن گفته‌اند) دورغگو و فاجر هستند. و اگر بگویند نه جایز نیست، پس باید معتقد شوند که حضرت

۱ـ سوره‌ی نساء آیه‌ی ۲۳.

امـام حـسن و امـام حـسین علیهماالـسلام فرزنـدان پیغمبـر صلی‌الله‌علیه‌وآله اند». [1]

روایت دیگری که مطلب ما را ثابت می‌کند.

شعبی می‌گوید: من روز عید اضحی در شهر واسط بودم وقت نماز عید شد و لازم بود که با حَجّـاج نمـاز بخـوانیم. (تا آنکه می‌گوید:)

حجّاج، یحیی بن یعمر را احضار کرد و به او گفت: تـو گمان می‌کنی که رهبر عراقی؟ یحیی گفت: نه من فقیهـی از فقهاء عراقم.

۱ـ بحارالانوار جلد ٤٣ صفحه‌ی ۲۳۳ روایت ۹.

عن ظریف بن ناصح عن عبدالصمد بن بشیر عن ابی‌الجارود عن ابی‌جعفر علیه‌الـسلام قـال: قال لی ابوجعفر علیه‌السلام : یا ابا الجارود ما یقولون فی الحسن و الحسین علیهماالـسلام قلـت ینکرون علینا انّهما ابنا رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌قال فبأیّ شیء احتججتم علیهم قلت بقول اللّه عزّ وجل فی عیسی بن مریم و من ذریّته داود و سلیمان الی قوله و کذلک نجـزی المحـسنین و جعل عیسی من ذریّة ابراهیم قال فأیّ شیء قالوا: لکم قلت قالوا قد یکون ولد الابنه من الولـد و لایکون من الصلب قال فبأیّ شیء احتججتم علیهم قال قلت احتججنا علیهم بقول اللّه تعالی «قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم» قال فأیّ شیء قالوا لکم قلت قالوا قد یکون فی کلام العرب ابنی رجل واحد فیقول ابناءنا و انما هما ابن واحد قـال فقـال ابـوجعفر علیـه‌الـسلام واللّه یا ابا الجارود لاعطینکها من کتاب اللّه تسمّی لصلب رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله لا یردها الاّ کافر قال قلت جعلت فداک و این قال حیث قال اللّه حرمت علیکم امّهاتکم و بنـاتکم الـی ان ینتهی الی قوله و حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم فسلهم یا ابا الجارود هـل حـل لرسـول اللّـه صلی‌الله‌علیه‌وآله نکاح حلیلتهما فان قالوا نعم فکذبوا واللّه و فجـروا و ان قـالوا لا فهمـا و اللّـه ابناه لصلبه و ما حرمتا علیه الاّ للصلب.

حجّاج گفت: از کجای فقهت گمان می‌بری که حسن و حسین فرزندان پیغمبرند؟ یحیی گفت: من گمان نمی‌کنم بلکه می‌گویم و معتقدم و مطلب را حق می‌دانم.

حجّاج گفت: به چه حقّی این مطلب را می‌گوئی؟ یحیی گفت: از کتاب خدا ـ قرآن ـ این مطلب را اعتقاد پیدا کرده‌ام.

حجّاج به من رو کرد و گفت: می‌شنوی چه می‌گوید آیا تو از کتاب خدا یک چنین مطلبی را دیده‌ای؟ من که تا به حال از کتاب خدا یک چنین مطلبی را نشنیده‌ام.

شعبی می‌گوید: من هم هر چه فکر کردم چیزی در این خصوص یادم نیامد. حجّاج هم سرش را پائین انداخته بود و فکر می‌کرد سپس سرش را بلند کرد و گفت: شاید آیه‌ی مباهله را می‌گوئی که خدای تعالی فرموده: **((فَمَنْ حَآجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَكُمْ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ ٱللَّهِ عَلَى ٱلْكَـٰذِبِينَ))**[1]

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برای مباهله که رفت، با خود، حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین را برد.

شعبی می‌گوید: من خوشحال شدم و با خود گفتم یحیی نجات پیدا کرد و حجّاج حافظ قرآن بود ولی یحیی گفت: اگر چه این آیه کاملاً بر مطلب دلالت دارد و دلیل بالغی بر مدّعی است ولی منظورم این آیه نبود حجّاج متغیّر شد سرش را پائین انداخت و دوباره سرش را بلند کرد و گفت:

۱ـ سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ٦١.

اگر از قرآن غیر از این آیه چیزی که بر مطلب دلالت کند داشته باشی من به تو ده هزار درهم می‌دهم و اگر نیاوردی خونت بر من حلال باشد.

یحیی گفت: مانعی ندارد. (تا آن شخص می‌گوید:)

یحیی به حجّاج گفت: کلام خدا که می‌گوید: **((وَمِن ذُرِّيَّتِهِۦ دَاوُۥدَ وَسُلَيۡمَـٰنَ))**[1]

یحیی رو به حجّاج کرد و گفت: چه کسی را خدای تعالی از این آیه منظور فرموده است؟

حجّاج گفت: ابراهیم را.

یحیی گفت: پس داوود و سلیمان از فرزندان حضرت ابراهیم‌اند.

حجّاج گفت: بله.

یحیی گفت: بعد از آن چه کسی را خدای تعالی به فرزندی حضرت ابراهیم تعیین کرده حجّاج بقیّه‌ی آیه را خواند و گفت: و ایّوب و یوسف و موسی و هارون و این چنین ما به محسنین پاداش می‌دهیم. یحیی گفت: دیگر چه کسی را از اولاد حضرت ابراهیم در این آیات ذکر فرموده؟ حجّاج گفت: زکریّا و یحیی و عیسی. یحیی گفت: از چه راهی حضرت عیسی از ذریّه‌ی حضرت ابراهیم است او که پدر نداشت؟

حجّاج گفت: از طرف مادرش حضرت مریم. یحیی گفت: آیا حضرت عیسی به حضرت ابراهیم از طرف حضرت مریم نزدیکتر بود یا حسن و حسین به پیغمبر اکرم

۱ـ سوره‌ی انعام آیه‌ی ۸٤.

از طرف حضرت فاطمه علیهاالسلام حجّاج ناراحت شد و تصدیق کرد و گفت: ده هزار درهم را به او بدهید.[1]

۱ـ بحارالانوار جلد ۱۰ صفحه‌ی ۱۴۷ و ۲۴۲.

قال الشعبی کنت بواسط و کان یوم اضحی فحضرت صلاة العید مع الحجّاج فخطب خطبة بلیغة فلما انصرف جاءنی رسوله فاتیته فوجدته جالسا مستوفزا قال: یا شعبی هذا یوم اضحی و قد اردت ان اضحی فیه برجل من اهل العراق و احببت ان تستمع قوله فتعلم انی قد اصبت الرای فیما افعل به فقلت ایّها الامیر ا و تری ان تسنن بسنة رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و تضحی بما امر ان یضحی به و تفعل مثل فعله و تدع ما اردت ان تفعله به فی هذا الیوم العظیم الی غیره فقال یا شعبی انّک اذا سمعت ما یقول صوبت رایی فیه لکذبه علی اللّه و علی رسوله و ادخال الشبهه فی الاسلام قلت ا فیری الامیر ان یعفینی من ذلک قال لا بدّ منه ثمّ امر بنطع فبسط و بالسیاف فاحضر و قال احضروا الشیخ فاتوا به فاذا هو یحیی بن یعمر فاغتممت غما شدیدا و قلت فی نفسی و ایّ شیء یقوله یحیی مما یوجب قتله فقال له الحجّاج انت تزعم انّک زعیم العراق قال یحیی انا فقیه من فقهاء العراق قال فمن ایّ فقهک زعمت ان الحسن و الحسین من ذریة رسول اللّه؟ قال: ما انا زاعم ذلک بل قائله بحقّ. قال: و بأیّ حقّ قلته؟ قال بکتاب اللّه عزّ وجل فنظر الی الحجّاج و قال اسمع ما یقول فان هذا مما لم اکن سمعته عنه اتعرف انت فی کتاب اللّه عزّ وجل ان الحسن و الحسین من ذریّة محمّد رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله فجعلت افکر فی ذلک فلم اجد فی القرآن شیئا یدلّ علی ذلک و فکر الحجّاج ملیا ثمّ قال لیحیی لعلّک ترید قول اللّه تعالی: «فمن حاجّک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثمّ نبتهل فنجعل لعنة اللّه علی الکاذبین» و ان رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله خرج للمباهله و معه علی و فاطمة و الحسن و الحسین قال الشعبی فکانّما اهدی الی قلبی سرورا و قلت فی نفسی قد خلص یحیی و کان الحجاج حافظا للقرآن فقال له یحیی و اللّه انها لحجة فی ذلک بلیغة و لکن لیس منها احتج لما قلت فاصفر وجه الحجّاج و اطرق ملیا ثمّ رفع رأسه الی یحیی و قال له ان انت جئت من کتاب اللّه بغیرها فی ذلک فلک عشرة الف درهم و ان لم تأت فانا فی حل من دمک قال: نعم قال الشعبی فغمنی قوله و قلت أ

مانند این سه روایت، احادیث بسیاری در کتب اخبار وارد شده که اگر چه در آنها مطالب به صورت تحقیقاتی در علم جنین شناسی مطرح نشده بلکه تنها به صورت مذهبی و مسألهی دینی مطرح گردیده است، ولی در حقیقت، پیشوایان دین علیهم‌السلام معجزه‌آسا به مسألهی مهمّ علم جنین‌شناسی که تا یک قرن قبل حتّی از دید علمی جهان دانش مخفی بود، اشاره فرموده و بلکه تصریح کرده‌اند، آن چنانکه دخترِ پسر و یا زن پسرِ پسر، بر انسان حرام است، همچنین دخترِ دختر و یا زن پسرِ دختر نیز بر پدربزرگ حرام است و این موضوع طبعا بدون علّت نیست و قطعی است که علّت آن مؤثّر بودن مادر در انعقاد نطفهی فرزند است، و الاّ اگر مادر (آن چنانکه هارون الرّشید گفت) فقط ظرفی برای رشد فرزند می‌بود، لازم نبود این حکم بر او بار شود.

ما کان فی الذی نزع به الحجّاج ما یحتج به یحیی و یرضیه بانه قد عرفه و سبقه الیه و یتخلص منه حتی رد علیه و افحمه فان جاءه بعد هذا بشیء لم آمن ان یدخل علیه فیه من القول ما یبطل به حجّته لئلاّ یقال انّه قد علم ما قد جهله هو فقال یحیی للحجّاج: قول اللّه تعالی و من ذریّته داود و سلیمان من عنی بذلک قال الحجّاج: ابراهیم علیه‌السلام قال: فداود و سلیمان من ذریّته قال: نعم قال: یحیی و من نصّ اللّه علیه بعد هذا انّه من ذریّته فقرا الحجاج و ایّوب و یوسف و موسی و هارون و کذلک نجزی المحسنین. قال یحیی: و من؟ قال: و زکریّا و یحیی و عیسی قال یحیی: و من این کان عیسی من ذریّة ابراهیم علیه‌السلام و لا اب له؟ قال من امّه مریم علیهاالسلام قال یحیی فمن اقرب مریم من ابراهیم علیه‌السلام ام فاطمة من محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و عیسی من ابراهیم و الحسن و الحسین علیهماالسلام من رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله قال الشعبی فکانّما القمه حجرا فقال اطلقوه قبحه اللّه و ادفعوا الیه عشرة الف درهم لا بارک اللّه له فیهما ثمّ اقبل علی فقال قد کان رایک صوابا و لکنا ابیناه و دعا بجزور فنحره و قام فدعا بالطعام فاکل و اکلنا معه و ما تکلّم بکلمة حتّی انصرفنا و لم یزل ممّا احتجّ به یحیی بن یعمر واجما.

امّا جواب اشکالات:

شما فرمودید: این آقا که تنها مادرش سیّده است، عمّامه‌ی سبز یا سیاه ببندد.

من هم می‌گویم که رنگ عمّامه یک قرارداد است و مربوط به مذهب شیعه می‌باشد و الاّ در میان اهل سنّت این قرارداد وجود ندارد، یعنی سادات آنها با سایرین در لباس تفاوتی ندارند.

بنابراین اگر قرار شد که این بخش از فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام هم عمّامه‌ی سیاه و یا سبز بپوشند می‌پوشند و الاّ از فضیلت آنها سر سوزنی کم نمی‌شود.

امّا شما که فرمودید: پس چرا خمس به آنها داده نمی‌شود، در جواب عرض می‌کنم که اوّلاً جمعی از علماء معتقدند که به آنها هم می‌توان خمس داد، زیرا آنها هم فرزندان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند و با سائرین فرقی ندارند. ولی جمعی که خمس را به آنها نمی‌دهند، به خاطر روایت مرسله[1]ای است که از امام نقل شده و در کتب فقهی ذکر شده است و چون مشهور علماء به آن عمل کرده‌اند، تقویت گردیده است و الاّ به خاطر ضعف سند و اینکه امکان دارد آنهائی که می‌خواسته‌اند بین بنی‌العبّاس و بنی‌فاطمه فرقی نباشد، این روایت را جعل کرده‌اند و به خاطر آنکه این فرق، خلاف صریح قرآن است و به ما گفته‌اند آنچه از احادیث که برخلاف قرآن بود به آن اعتنا نکنید، از نظر من این حدیث اعتباری ندارد، بخصوص که عمل مشهور در زمانی بوده که هنوز از نظر علمی مطلب تا این حدّ روشن نشده بود و اکثرا فکر می‌کرده‌اند که «مادر» هیچ نقشی در انعقاد نطفه‌ی فرزند ندارد و لذا این عمل مشهور که بخصوص معلّل به علّت غیر صحیحی است، اعتبار ندارد.

(بعلاوه در باب خمس در همین کتاب در معتبر نبودن این حدیث مطالب دیگری بیان نموده‌ایم که مطرود بودن این روایت را کاملاً ثابت می‌کند).

۱ـ روایت «مرسله» آن روایتی است که یا سند ندارد و یا بعضی از روات از سند اسقاط شده و یا نام امام علیه‌السلام در آن روایت برده نشده است.

و امّا شما که فرمودید: «مادر» جز ظرفی برای انعقاد نطفه‌ی پدر چیزی نیست، طبعا در ضمن بحث آن را پس گرفته‌اید.

اهل جلسه همه گفتند: اگر پس نگرفته باشد خدمتی به عمر و هارون الرّشید کـرده است.

خود آن مرد محترم هم فرمود: نه، من پس گرفتم و خدا نیاورد آن روزی را که من بخواهم کوچکترین حقّی از حقوق فرزندان حـضرت فاطمـه‌ی زهـراء علیهاالـسلام را نادیده بگیرم.

من گفتم: و امّا شما که به عقیده‌ی من مهم‌ترین اشکال را عنوان کردید و فرمودید: اگر مادر به فرزند حقّ مساوی و یا بیشتری دارد، باید در وقت جدا شدن و طـلاق زن و شوهر، فرزند را به مادر بدهند و یا هر دو به فرزند حقّ مساوی داشته باشند.

در جواب عرض می‌کنم: اینکه فرزند را به پدر می‌دهند از جهت این است که نفقه و مخارج فرزند به عهده‌ی پدر است و باید او زندگی فرزند را تأمین کند نه آنکه چون مادر حقّی به فرزند ندارد، این عمل انجام می‌شود. بلکه مادر پس از جدا شدن از پدر، یا شوهر دیگری می‌کند و یا شوهر نمی‌کند که در هر دو صورت اگر مقـرّر شـود کـه فرزند را به مادر بدهند، نفقه‌ی فرزند بار سنگینی است که بر دوش مادر و یا بـر دوش شوهر جدید او قرار می‌گیرد و طبعا این قانون ظالمانه اسـت و اسـلام هیچگـاه بـه آن دستور نمی‌دهد. لذا فرزند را به خاطر نفقه و تربیت، تحت اختیار پدر گذاشته با آنکـه در عین حال حقوق مادری را سلب نکرده است.

و امّا جواب شما را هم که استناد به شعر معروف کردید ضمن مطالبمـان دادیـم و بطلان این شعر واضح شد، دیگر فکر نمی‌کنم که احتیـاج بـه توضـیح بیـشتری داشـته باشد.

در اینجا این بحث در این موضوع و بلکه اصل جلسه خاتمه یافت.

ضمنا تذکّر این نکته لازم است که بدون شکّ طبق آنچه در بالا تحقیق شـد گفـتن کلمات:

یابن رسول اللّه.

یا بنت رسول اللّه.

ذریّة رسول اللّه.

و ولد رسول اللّه.

بر اولاد حضرت فاطمه علیهاالسلام تا روز قیامت جایز است، زیرا قرآن بـه مـردم زمان پیغمبر اکرم صلی‌اللهعلیه‌وآله خطاب می‌کند و می‌گوید: «یا بنی آدم»[1] با آنکه بیشتر از ده هزار سال از هبوط آدم علیه‌السلام مـی‌گـذرد و ضـمنا کلمـه‌ی «اب» و پـدر را فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهـراء علیهاالسلام تـا قیامـت مـی‌تواننـد بـه رسـول اللّـه صلی‌اللهعلیه‌وآله بگویند و او را حقیقتا پدر خود بدانند، چنانکه ما می‌گوئیم: «ابونا آدم» یعنی پدرمان حضرت آدم علیه‌السلام است.

معنی ذوی القربی

سالها در قم برای کشف چند مسأله‌ی مهمّ شرعی و فقهـی کـه لازمـه‌اش دانـستن معنی «ذی القربی» بود، گاه وبیگاه بـا علمـاء و فـضلای حـوزه‌ی علمیّـه‌ی قـم بحـث می‌کردم. گاهی هم به کتابخانـه مـی‌رفـتم و کتابهـای لغـت و تفـسیر را دقیقـاً مطالعـه می‌نمودم و خلاصه‌ای از نتائج بحث و مطالعه‌ام را ارائه می‌دادم.

آنچه در این موضوع باید گفته شود این است که:

معنی «ذی القربی» تقریباً واضح است، ولی علماء برای آنکه مسائل زیـادی در فقـه مبتنی بر شناخت کامل معنی این واژه است، درباره‌ی اینکه تا کجا معنی آن دامنـه دارد و چه افرادی را شامل می‌شود، مقداری بحث می‌کنند.

بدون تردید در تبادر اوّلیه، معنی «ذی القربی» به اقوام نَسَبی انسان گفتـه مـی‌شـود. زیرا اگر کسی به دیگری هر مقدار از نظر معنوی نزدیک باشد نمی‌گویند که او با ایـن

۱ـ سوره‌ی اعراف آیات ۲۶ و ۲۷ و ۳۱ و ۳۵ و سوره‌ی یس آیه‌ی ٦٠.

فرد قرابت دارد، ولی اگر دیگری هر مقدار هم که از نظر روحی و معنوی دور باشد امّا از نظر نَسَبی مختصر ارتباطی داشته باشد، می‌گویند او با این قرابت دارد.

خلاصه از دهها کتاب لغت و صدها حدیث و روایت استفاده می‌شود که «ذی القربی» تنها به کسانی که قرابت نسبی با دیگری دارند گفته می‌شود.

به همین جهت است که به فرزندان حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام و حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام «ذوی القربی» پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، می‌گویند.

شیخ طوسی (**رحمة** اللّه علیه) در تهذیب[1] می‌گوید: «ذوی القربی» پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، حضرت علی علیه‌السلام و اولاد و ذریّه‌ی آن حضرتند.

ثعلبی در تفسیر آیه‌ی **((قُل لَّآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰ))**[2] می‌گوید: ذی‌القربی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حضرت علی و حضرت فاطمه (سلام اللّه علیهما) و ذریّه‌ی این دو هستند.[3]

صاحب کتاب «مجمع البحرین» معتقد است که «ذی القربی» پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کسانی هستند که به آنها خمس داده می‌شود، یعنی تمام بنی‌هاشم منظورند.

و خلاصه قدر مسلّم از «ذی القربی» پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که صدها حدیث پشتوانه دارد، حضرت فاطمه علیهاالسلام و فرزندانش تا روز قیامت می‌باشند.

۱ـ تهذیب جلد ٤ صفحه‌ی ۱۲۵.

۲ـ سوره‌ی شوری آیه‌ی ۲۳.

۳ـ تفسیر ثعلبی ذیل همین آیه.

معنی اهل بیت

اگر کسی به کتاب لغت مراجعه کند، به خوبی می‌یابد که معنی «اهل» اگر وسیع‌تر از معنی «آل» نباشد کمتر نیست.

بنابراین لااقل اهل پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بدون کم و زیاد همان آل پیغمبرند.

در کتاب «مجمع البحرین» می‌گوید: اهل، همان آل است.

و در کتاب «المنجد» در قسمت ادب و علوم می‌گوید: مسلمانها اختلاف کرده‌اند در معنی اهل بیت. سنّیها معتقدند که اهل بیت، بنی‌هاشمند و آنها زنهای پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را هم داخل کرده‌اند، ولی شیعیان می‌گویند: اهل بیت، تنها حضرت علی و حضرت فاطمه علیهماالسلام و فرزندان و نسل آنها هستند.

روزی در مجلس باشکوهی که از طرف بعضی از علمای قم به مناسبت شهادت حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام تشکیل شده بود، من به یکی از سادات که از اولیای خدا هم بود گفتم: «**السّلام علیکم یا اهل بیت النّبوّة**».[1]

بعضی که این جمله را شنیدند بنای اعتراض را بر من گذاشتند.

یکی گفت: اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تنها کسانی هستند که در خانه‌ی آن حضرت بوده‌اند.

دیگری گفت: اهل بیت تنها اصحاب کساء یعنی همان پنج نور مقدّسند.

سوّمی گفت: خوب شد زیارت جامعه را تا آخر برای ایشان نخواندید.

۱ـ مفاتیح الجنان ـ اوّلین جمله‌ی زیارت جامعه‌ی کبیره.

چهارمی گفت: منظور از اهل بیت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام و دوازده امامند که معصومند.

پنجمی گفت: فکر می‌کنم اهل بیت شامل زنهای پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هم بشود.

ششمی گفت: اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حتّی شامل افراد متّقی نیز می‌گردد، زیرا به سلمان گفته‌اند: «**هو منّا اهل البیت**»[1](او از ما اهل بیت است).

من در اینجا بحث جامعی کردم که جواب هر شش نفر و یا بهتر بگویم جواب هر شش نظریّه را که بین دانشمندان اسلامی مطرح است، دادم.

گفتم: آقایان توجّه دارند که کلمه‌ی «اهل» به معنی «آل» است، با این تفاوت که «آل» تنها بر صاحبان شرف گفته می‌شود، ولی «اهل» اعمّ است، توضیح آنکه مثلاً گفته می‌شود اهل فلان ده و اهل فلان شهر، امّا نمی‌گویند آل فلان شهر و یا آل فلان مملکت.

ولی از آن طرف همان گونه که می‌گویند «آل محمّد»، همچنان جایز است که بگویند «اهل محمّد» چنانکه در قرآن، خدای تعالی از قول حضرت نوح علیه‌السلام می‌گوید: **((إِنَّ ٱبۡنِي مِنۡ أَهۡلِي))**[2] (پسر من از اهل من است).

و امّا منظور از کلمه‌ی «بیت» تنها چهار دیواری منزل پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نبوده، زیرا اگر بگوئیم معنی «بیت» تنها خانه‌ی پیغمبر است، تمام زنهای پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را شامل می‌شود ولی حضرت علی بن ابیطالب و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم‌السلام را شامل نمی‌شود، که بدون تردید احدی این را نگفته است.

بنابراین بدون تردید منظور از کلمه‌ی «بیت»، محدوده‌ی وابستگان به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است و طبق این اصل، کلمه‌ی «اهل بیت» شامل همه‌ی وابستگان به

۱ـ بحارالانوار جلد ۲۲ صفحه‌ی ۳۱۸ و ۳۷۳ و ۳۹۱.

۲ـ سوره‌ی هود آیه‌ی ۴۵.

آن حضرت می‌شود و احدی از آنها استثناء نمی‌شود، مگر آنکه قرینه‌ای برای استثنای بعضی از آنها در خصوص فضیلتی و یا آیه‌ای و یا روایتی وجود داشته باشد، مثل قرینه‌ای که در آیه‌ی تطهیر است که در تفسیر گفته شده منظور حضرت علی بن ابیطالب و حضرت فاطمه‌ی زهراء و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم‌السلام است و در بعضی روایات گفته‌اند که شامل سایر ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام هم می‌شود.

ولی اگر قرینه‌ای نبود اطلاق کلمه‌ی «اهل بیت» شامل جمیع وابستگان و اقوام و خویشاوندان که قدر مسلّم آنها ذریّه‌ی حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام است، می‌شود.

امّا جواب شما که فرمودید: خوب شد زیارت جامعه را تا آخرش برای ایشان نخواندید.

در جواب عرض می‌کنم: بدون تردید هیچ مانعی هم نداشت که به مناسبت اینکه ایشان و یا هر سیّد دیگری چون جزئی از مجموعه‌ی وابستگان و اهل بیتی هستند که این خصوصیّات در جمع آنها هست (حال می‌خواهد در این فرد بخصوص آن خصوصیّات وجود داشته باشد یا نداشته باشد) زیارت جامعه به آنها که یکی از آنها این سیّدی است که در مقابل من ایستاده است، خطاب نمود.

مثلاً وقتی در زیارت جامعه می‌گوئیم: «**بکم فتح اللّه و بکم یختم**» یعنی: بوسیله‌ی شما خاندان، خدا فتح کرده و یا خاتمه داده است و خطاب به فردی که از آن خاندان است بشود و لو آنکه او بخصوص فتح و ختمی نکرده باشد، صحیح است.

یکی از حاضرین در جلسه گفت: به عنوان تأیید شما اجازه می‌خواهم جمله‌ای را که دیروز به فردی که خود را از نسل «بنی‌اسد» می‌دانست و حتّی فامیل او بنی‌اسدی بود گفتم، نقل کنم.

گفتم: بفرمائید.

گفت: خود من به او گفتم ما برای شما احترام خاصّی قائلیم، زیرا بوسیله‌ی شما بدن حضرت سیّدالشّهداء علیه‌السلام در کربلا دفن شده است.

گفتم: بله، این گونه خطابات بین مردم معمول است و هیچ اشکالی ندارد و لذا من شنیده‌ام بعضی از علماء در امامزاده‌ها زیارت جامعه را می‌خوانند. و از مرحوم شیخ انصاری نقل می‌کنند که گاهی به درِ خانه‌ی یکی از سادات در خارج شهر نجف می‌رفت و زیارت جامعه را می‌خواند و گاهی که حضرت **بقیّة**اللّه علیه‌السلام آنجا تشریف داشتند، به او اجازه‌ی ورود می‌دادند.

امّا جواب شما که فرمودید: فکر می‌کنم اهل بیت شامل زنهای پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هم بشود.

در جواب عرض می‌کنم که: کلمه‌ی «اهل» بدون اضافه شدن به «بیت» قطعا شامل زنهای آن حضرت می‌شود، زیرا کلمه‌ی «اهل» در قرآن به زنهای پیامبران دیگر گفته شده است، چنانکه پروردگار متعال در قرآن در قصّه‌ی حضرت موسی علیه‌السلام می‌فرماید:

((فَقَالَ لِأَهۡلِهِ ٱمۡكُثُوٓاْ إِنِّيٓ ءَانَسۡتُ نَارًا))[1]

(حضرت موسی) علیه‌السلام به زنش فرمود: در اینجا مکث کنید که من از دور آتشی می‌بینم.

که بدون تردید قدر مسلّم از اهلش در اینجا زنش بوده است.

و از این آیه در این خصوص واضحتر قصّه‌ی حضرت «یوسف» علیه‌السلام است که وقتی «زلیخا» با او گلاویز شده بود و می‌خواست وی را به آن عمل گناه وارد کند و پیراهن حضرت یوسف را پاره کرده بود، ناگهان شوهرش را دید که درِ اتاق ایستاده است. زلیخا گفت:

((مَا جَزَآءُ مَنۡ أَرَادَ بِأَهۡلِكَ سُوٓءًا))[2]

جزای کسی که اراده‌ی بدی به اهل تو کرده چیست؟

۱ـ سوره‌ی طه آیه‌ی ۱۰.

۲ـ سوره‌ی یوسف آیه‌ی ۲۵.

از این آیه صریحاً استفاده می‌شود که کلمه‌ی «اهل» در قرآن به زوجه و همسر انسان گفته شده است.

ولی اگر این کلمه به چیزی اضافه شد، باید ببینیم آن کسی که این اضافه را ابتدا انجام داده چه افرادی را منظور کرده و چه خصوصیّاتی را در نظر گرفته است.

مثلاً وقتی کلمه‌ی اهل را به شهر و یا به قریه‌ای اضافه می‌کنند و می‌گویند اهل فلان شهر، باید دید اگر کسی به مجرّد آنکه چند روزی در یک شهر زندگی کند، اهل آن شهر می‌شود. مسلّماً نه، یا آنکه اگر در آن شهر زندگی نکند ولی در آنجا متولّد شده و نشو و نما کرده باشد، اهل آن شهر است. مسلّماً بله.

و خلاصه خصوصیّات و شرائطی را عرف و یا کسی که آن اضافه را انجام می‌دهد برای آن اهل قائل می‌شوند که اگر بخواهیم معنی آن را به طور صحیح متوجّه شویم باید آن شرائط و خصوصیّات منظوره را درک کنیم.

همچنین کلمه‌ی «اهل» وقتی به «بیت» اضافه شود آن هم وقتی که بدانیم قطعا منظور از آن، چهار دیواری منزل معیّنی نبوده و بلکه محدوده‌ی معنوی خاصّی است که اهل آن دارای شرائط و خصوصیّاتی هستند که ممکن است از محدوده‌ی فکر ما خارج باشد، مثلاً باید ببینیم که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله«اهل بیت» را چگونه تفسیر می‌کند و چه افرادی را جزء آن می‌داند و چه کسانی از محدوده‌ی آن بیرون هستند و چه شرائطی برای آنها قائل است.

بنابراین برای شناختن معنی حقیقی «اهل بیت» لازم است به روایاتی که در تفسیر آیه‌ی تطهیر و مواردی که این کلمه در لسان خاندان عصمت ذکر شده مراجعه کنیم.

ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام پس از آنکه مکرّر فرموده‌اند زنهای پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآلهاز اهل بیت آن حضرت نیستند، مطلبی را اضافه می‌کنند که مضمونش این است:

زن با یک جمله صیغه‌ی نکاح منتسب به انسان می‌شود و با یک جمله صیغه‌ی طلاق رها می‌گردد.

بنابراین زنها مانند مسافری هستند که وارد شهری می‌شوند و قصد اقامت می‌کنند و یا نمی‌کنند که به هر حال اهل آن شهر محسوب نمی‌گردند.

لذا وقتی «امّ السلمه» می‌خواهد زیر کساء داخل شود و به اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ضمیمه گردد، رسول خدا می‌فرماید: «ای امّ‌السلمه، در جای خود باش. تو زن خوبی هستی، ولی از اهل بیت محسوب نمی‌شوی».[1]

حضرت امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه علیهماالسلام و فرزندانشان تا قیامت از اهل بیت‌اند.

جمعی ممکن است تصوّر کنند که اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تنها شامل ائمّه‌ی معصومین علیهم‌السلام می‌شود، ولی در دهها حدیث و روایت، این کلمه بر ذراری غیر معصوم فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام هم گفته شده که این روایات تواتر اجمالی دارد و به چند دسته تقسیم می‌شود.

در دسته‌ای از این روایات کلمه‌ی «اهل بیت» به افرادی مانند زید بن علی بن الحسین علیهم‌السلام و جمعی از سادات که معصوم نبوده‌اند گفته شده است، چنانکه ابن ادریس در «سرائر» نقل می‌کند که حذیفه‌ی یمانی گفت: پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به زید بن حارثه نگاه کرد و فرمود:

> کشته شده در راه خدا؛ و به دار آویخته شده در میان امّت من؛ و مظلوم از «اهل بیت» من؛ همنام این؛ و اشاره به زید بن حارثه کرد و فرمود: ای زید، نزدیک من بیا که اسمت محبّت تو را نزد من بیشتر کرد. تو همنام محبوبی از«اهل بیت» من هستی.

۱ـ بحارالأنوار جلد ۱۰ صفحه‌ی ۱٤۲.

ملاحظه فرمودید که کلمه‌ی «اهل بیت» در این روایت بر «زید بن علی بن الحسین» علیهم‌السلام گفته شده است.

دسته‌ی دوّم روایاتی است که در تقسیم خمس وارد شده که نصف آن را به خدا و رسول و امام علیهم‌السلام اختصاص می‌دهد، سپس می‌گوید و امّا نصف باقیمانده‌ی خمس متعلّق به یتیمان و مساکین و ابناء السبیل از «اهل بیت» پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآلهاست، که این دسته از روایات در کتاب «وسائل الشیعه» باب خمس نقل شده است.

دسته‌ی سوّم روایاتی است که در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی **((ثُم أَوْرَثْنَا ٱلْكِتَٰبَ))**[1] (که مشروحاً در این کتاب انشاءاللّه بحث خواهد شد) نقل شده که امام علیه‌السلام مکرّر می‌فرماید: به خدا قسم این آیه در شأن ما «اهل بیت» نازل شده با آنکه دو دسته از آنهائی که در این آیه ذکر شده‌اند غیر معصوم و بلکه یک دسته از آنها «ظلم به نفس» یعنی آنهائی که امام زمانشان را نمی‌شناسند، هستند.

دسته‌ی چهارم، روایاتی هستند که می‌گویند زکات بر «اهل بیت» پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حرام است که طبیعی است اگر کسی بخواهد در معنی «اهل بیت» مفصّلاً تحقیق کند، باید به این ابواب در کتب روایات مراجعه نماید و ما برای اختصار به فهرست آنها اکتفا کردیم.

بنابراین تا حدّی مرز و حدود «اهل بیت» پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآلهمعلوم شد و دانستیم که تمام فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام تا قیامت از اهل بیت پیغمبرند، امّا زنهای آن حضرت اهل و عیال او محسوب می‌شوند ولی از «اهل بیت» او نیستند.

۱ـ سوره‌ی فاطر آیه‌ی ۳۲.

مطلبی که در اینجا باقی مانده پاسخ شما است که فرمودید: اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حتّی شامل افراد متّقی و پرهیزگار هم می‌شود، زیرا به سلمان فارسی گفته‌اند: «منّا اهل البیت».[1]

در پاسخ عرض می‌کنم: اوّلاً از کلمه‌ی «منّا اهل البیت» استفاده نمی‌شود که منظور این است که سلمان فردی از افراد اهل بیت پیغمبر است، بلکه ظاهر کلام این است که سلمان از ما است، یعنی متعلّق به ما است، یعنی در خطّ ما است، یعنی جزء دوستان ما است و از دشمنان ما نیست.

ثانیاً بدون تردید بر فرض آنکه بخواهند بگویند سلمان فردی از افراد اهل بیت است، منظور معنی حقیقی نبوده و بلکه اعتباراً و مجازاً او را جزء اهل بیت قرار داده‌اند، آن چنانکه در عرف مکرّر گفته می‌شود فلانی پسر من است چون با من مثل فرزند رفتار می‌کند و فلانی پسر من نیست به جهت آنکه مطیع من نیست. ولی حقیقتاً اوّلی پسر این شخص نیست و دوّمی پسر او است.

بنابراین در هر کجا کلمه‌ی «اهل بیت» بدون قرینه ذکر شود، شامل جمیع فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام می‌گردد، ولی اگر قرینه‌ای وجود داشت بر همان مورد خاصّ این کلمه گفته می‌شود.

سبب و نسب پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله تا روز قیامت منقطع نمی‌شود.

در محضر یکی از مراجع تقلید بودم، بحثی پیش آمد که خلاصه‌اش این است:

شخصی از معظّم له سؤال کرد: شما معتقدید که سادات این زمان هم فرزندان و آل و اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند؟

۱ـ بحارالانوار جلد ۲۲ صفحه‌ی ۳۲٦.

فرمود: من معتقدم که آنها این چنین‌اند و این کلمات بر آنها گفته می‌شود. ولی بسیاری از دانشمندان هستند که می‌گویند در زمان ما به خاطر دوری زمان، آنها دیگر از اولاد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و یا آل و یا اهل بیت آن حضرت محسوب نمی‌شوند.

یکی از اهل مجلس که از علماء هم بود گفت: این مطلب صحیح است، زیرا اگر دوری زمانی مانع نبود می‌خواست همه‌ی مردم اولاد پیغمبر باشند، چون همه فرزندان حضرت آدم‌اند و حضرت آدم علیه‌السلام هم پیغمبر بوده است.

من گفتم: آیا زمان ما تا عصر پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فاصله‌اش بیشتر است یا از زمان بعثت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله تا زمان هبوط حضرت آدم علیه‌السلام ؟

گفت: تردیدی نیست که عصر بعثت حضرت خاتم انبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله تا هبوط حضرت آدم علیه‌السلام بیشتر بوده است.

گفتم: ولی خدا در قرآن به مردم زمان پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و کسانی که بعدا می‌خواهند بیایند، با کلمه‌ی «یا بنی‌آدم» (ای پسران آدم) خطاب کرده است. بعلاوه سفارش شده که خمس را به مساکین از آل پیغمبر بدهند و همچنین دادن زکات به آنها حرام است، ولی می‌بینیم که علماء و مراجع تقلید خمس را به مساکین از سادات زمان ما می‌دهند و زکات را هم به آنها نمی‌دهند.

از اینجا معلوم می‌شود که دوری زمانی در این گونه نسبتها ضرری ندارد.

از همه بالاتر در خصوص نسل حضرت خاتم انبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله تصریح شده که اگر هر سبب و نسبی منقطع گردد، سبب و نسب پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله منقطع نمی‌گردد.

در این خصوص روایات به حدّ تواتر است و این فضیلتی است که مخصوص اولاد و اقربای پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد.

در احادیث سنّی و شیعه در ضمن روایات متعدّده نقل شده که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«الا کل سبب و نسب منقطع یوم القیامة الاّ سببی و نسبی».[1]

همه بدانند که هر سبب و نسبی در روز قیامت قطع می‌شود مگر سبب و نسب من.

و تردیدی نیست که اگر نسبی در روز قیامت قطع نشده باشد دیگر به طریق اولی در دنیا هم قطع نشده است، یعنی سبب و نسبی که در روز قیامت با پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله متّصل است، مربوط به اتّصال و یا عدم انقطاع آن در عالم دنیا می‌باشد.

شاید سؤال شود که: چه خصوصیّتی دارد که همه‌ی سبب و نسبها تا روز قیامت قطع می‌شود مگر سبب و نسب پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله؟

در جواب می‌گوئیم: چون زمان ما تا روز قیامت بسیار طولانی است، هر که در این دنیا باشد فانی شدنی است.

در این دنیا روزگاری می‌رسد که نامی از هیچ یک از انسانها باقی نمانده باشد تا چه رسد سبب و نسبهای آنها.

لذا بدون تردید در همین دنیا و قبل از قیامت، تمام سبب و نسبها به سلسله مراتب قطع می‌شود، یعنی بعضی از نسبها تا یکی دو پشت بیشتر قوّت ندارد باقی بماند.

مثلاً مرد ثروتمندی که معروفیّتی در یک شهری دارد، طبعا ممکن است نام او بر روی فرزندانش تا یکی دو پشت باقی بماند و یا یک فرد عالمی که شاید معروفیّتش قوّت بیشتری داشته باشد، تا ده پشت نام او بر روی فرزندانش باقی باشد و فرزندانش

۱ـ در چهارده مورد در بحارالأنوار این حدیث نقل شده؛ جلد ۵ صفحه‌ی ۲۰۸ و جلد ۷ صفحه‌ی ۲۳۷ جلد ۱٦ صفحه‌ی ۳۸۹ و ٤۰۱ و جلد ۲۳ صفحه‌ی ۲٦۹ و جلد ۲٤ صفحه‌ی ۲٤۵ و جلد ۲۵ صفحه‌ی ۲٤۷ و ۲٤۸ جلد ۳٦ صفحه‌ی ١٤ و جلد ٤۳ صفحه‌ی ۱۰۸ و جلد ٦۳ صفحه‌ی ۱۸ و جلد ٦۵ صفحه‌ی ۸۷ و جلد ۹۳ صفحه‌ی ١٤.

به نام نیک او افتخار کنند. و بالأخره هر چه نام و عظمت یک فرد قوّت داشته باشد، عاقبت از بین می‌رود و از او علامت و نشانی باقی نمی‌ماند.

ولی در خصوص پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله همان طور که:

خدا دین او را تا روز قیامت باقی نگه می‌دارد،

قرآن او را تا روز قیامت باقی نگه می‌دارد،

نام او را تا روز قیامت باقی نگه می‌دارد،

عظمت و شخصیّت او را تا روز قیامت باقی نگه می‌دارد،

همچنین خدای تعالی به خاطر عظمت شخصی او و به خاطر عظمت کار و خدمت و دین او، سبب و نسب او را تا روز قیامت باقی نگاه می‌دارد. و همچنانکه در روز قیامت او و خلفای معصومش میزان اعمال و محور جمیع سرنوشتها هستند، همچنین سبب و نسب او در روز قیامت مورد توجّه خلایق و بلکه جنّ و انس خواهد بود.

بنابراین منقطع نشدن حسب و نسب آن حضرت یک امر کاملاً طبیعی و عادی است و پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در این جمله که در دهها روایت آمده یک حقیقت واقعی را بیان کرده است.

و لذا با کمال جرأت باید معتقد شد که آخرین افراد از سادات قبل از قیامت و در روز قیامت و بعد از قیامت با اوّلین فرزندان غیر معصوم حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام در فضائل فرقی ندارند.

یعنی آن چنانکه به آنها خمس داده می‌شود و آن چنانکه به آنها محبّت و اکرام می‌شود و آن چنانکه زکات بر آنها حرام است و سائر فضائل در حقّ اینها یعنی ساداتی که قبل از قیامت یعنی صدها پشت با پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فاصله دارند وجود دارد یعنی باید به آنها خمس داده شود و به آنها محبّت و اکرام گردد و زکات بر آنها حرام است و سائر فضائل در حقّ آنها هم ثابت است.

محبّت و اکرام اولاد حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام واجب است

یکی از برتریها و امتیازاتی که خدای تعالی برای فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء به خاطر حضرت زهراء علیهاالسلام و به خاطر اجر زحمات بیست و سه ساله‌ی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله قرار داده این است که هر مسلمانی باید آنها را دوست داشته باشد و این یکی از واجبات دینی است.

مرحوم شیخ صدوق رحمه‌الله آن را از اعتقادات مسلّمه‌ی شیعه و از ضروریات مذهب امامیّه می‌داند و در کتاب «اعتقادات» خود می‌گوید:

> «اعتقاد ما درباره‌ی فرزندان علی و فاطمه علیهماالسلامتا روز قیامت این است که آنها آل پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند. و اظهار علاقه و محبّت به آنها واجب است، زیرا آن اجر رسالت است».[1]

تمام فقهاء و علمای اهل سنّت نیز محبّت سادات را واجب می‌دانند و بالأخره بدون تردید، وجوب محبّت به حضرت فاطمه علیهاالسلام و فرزندانش یکی از ضروریّات دین مقدّس اسلام است که منکر آن کافر می‌باشد.

ادّعای فوق چند آیه از قرآن و صدها روایت و دهها فتوا پشتوانه دارد.

ما برای آنکه این بحث را تا حدّی روشن کنیم، ناگزیریم قبلاً به چند مقدّمه اشاره نمائیم:

۱ـ کتاب اعتقادات باب چهل و یکم. قال ابن بابویه: «**اعتقادنا فی العلویه انّهم آل رسول اللّه و ان موتهم واجبه لانها اجر الرسالة**».

مقدّمه‌ی اوّل:

روزی در اصفهان در جلسه‌ای که جمعی از رجال سیاسی جمع بودند، نسبت به یکی از علماء و سادات عالیقدر که قدری محافظه‌کار بود توهین می‌شد. در این میان یکی از آنها گفت: من از روز اوّل از او بدم می‌آمده و همیشه او را دشمن می‌داشته‌ام.

من گفتم: لابد می‌دانید که او سیّد صحیح النّسبی است و باید او را دوست داشته باشید، زیرا این اجر رسالت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

گفت: نه، هیچ وقت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از ما نخواسته که سیّد گناهکاری را دوست داشته باشیم.

گفتم: اتّفاقا پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله اصرار داشته که ما به طور کلّی همه‌ی سادات را دوست بداریم و بلکه درباره‌ی گناهکاران آنها بخصوص سفارش کرده که آنها را به خاطر پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دوست داشته باشیم و شاید آنچه از ما خواسته و تکلیف است و بیشتر سفارش شده و اجر رسالت او است، دوست داشتن گناهکاران آنها است.

گفت: حرف جالبی است! آیا پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به ما تکلیف می‌کند که گناهکار را دوست بداریم؟!

گفتم: اتّفاقا تعجّب‌آورتر این است که بگوئیم به خاطر اجر رسالت و به خاطر زحمات بیست و سه ساله‌ی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و به خاطر گل روی آن حضرت، معصومین و متّقین و مراکز علم و تقوی آنها را دوست داشته باشیم.

دوست داشتن اینها که به خاطر فضیلت و تقوی و عصمت آنها است، حالا اگر به خاطر پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نبود، ممکن بود که آنها را دوست نداشته باشیم؟!

اگر به خاطر حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نبود ممکن بود وجدان ما حاضر بشود که حضرت علی علیه‌السلام و یازده فرزند معصومش علیهم‌السلام را بشناسیم و آنها را دوست نداشته باشیم؟!

روز قیامت هم به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بگوئیم یا رسول اللّه، ما به خاطر تو حضرت علی و حضرت فاطمه و ائمّه‌ی معصومین علیهم‌السلام را دوست داشته‌ایم و الاّ اگر برای خاطر تو نبود آنها را دوست نمی‌داشتیم!!

این کلام بیشتر تعجّب دارد یا آنکه بگوئیم فرزندان غیر معصوم و غیر متّقی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را به خاطر آن حضرت دوست بداریم؟

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در حدیثی که سنّی و شیعه آن را نقل کرده‌اند می‌فرماید:

«احبّوا اولادی الصالحون للّه و الطالحون لی».[1]

یعنی: اولاد مرا دوست داشته باشید، صالح آنها را برای خدا، یعنی چون خدای تعالی در وجدانتان، در فطرتتان گذاشته که مردان پاک و دانشمند را (هر که باشد و فرزند هر کسی که باشد) دوست داشته باشید، بعلاوه چون آنها خوبند و خوبان دوست داشتنی هستند، انسان نمی‌تواند آنها را دوست نداشته باشد. اولاد صالح مرا هم مثل همه دوست داشته باشید. و همچنین فرزندان غیر صالح و معصیتکار و بد مرا به خاطر انتسابشان به من دوست داشته باشید.

۱ـ مستدرک الوسائل جلد ۱۲ باب ۱۷ صفحه‌ی ۳۷٦.

عن رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله انّه قال: حقت شفاعتی لمن اعان ذریّتی بیده و لسانه و ماله و قال اکرموا اولادی و حسنوا آدابی و قال «احبوا اولادی الصالحون للّه و الطالحون لی».

الشهید فی الدرر الباهره عنه صلی‌الله‌علیه‌وآله مثله و عنه قال من اکرم اولادی فقد اکرمنی.

یعنی به خاطر مزد زحمات بیست و سه سالهی من، به خاطر عصمت و علم من، به خاطر خوبیهائی که من به شما کردهام و شما را از بدبختیها و شقاوت نجات داده و به سعادت رساندهام، فرزندان گناهکار مرا هم دوست داشته باشید.

بنابراین اگر نگوئیم که تنها دوست داشتن گناهکاران از فرزندان حضرت فاطمه علیهاالسلام اجر رسالت است، لااقل باید معتقد شویم که آنها را هم باید دوست داشت و الاّ اجر رسالت پیغمبر اکرم صلیاللهعلیهوآله را نپرداختهایم.

گفت: بنابراین شما معتقدید که باید سادات فاسق را بیشتر از سادات متّقی و پرهیزگار دوست داشته باشیم؟!

گفتم: خیر، من معتقدم که سادات متّقی و پرهیزگار را به دو جهت باید دوست داشت:

یکی به خاطر تقوی و کمالاتشان که خدا دستور داده و فرموده:

«گرامیترین شما نزد خدا با تقواترین شما است».[1]

و دیگر به خاطر سیادت و انتسابشان به حضرت رسول اکرم صلیاللهعلیهوآله. ولی سادات غیر متّقی را تنها به یک جهت باید دوست داشت و آن به خاطر انتسابشان به پیغمبر اکرم صلیاللهعلیهوآله است.

بنابراین کسی نمیتواند بگوید که باید سادات غیر متّقی را بیشتر از سادات متّقی و پرهیزگار دوست بداریم. ولی منظور من از اینکه گفتم دستور دوست داشتن که از طرف پیغمبر اکرم صلیاللهعلیهوآله صادر شده در مرحلهی اوّل متوجّه سادات معصیتکار میباشد، این است که بگوئیم این دستور جنبهی تکلیف و حکم نمودن و یا درخواست مزد زحمات بیست و سه ساله را اداکردن است.

طبیعی است که این جنبه در مرحلهی اوّل متوجّه وقتی میشود که اگر این تکلیف و حکم نبود مردم خودبخود آن کار را انجام نمیدادند و در مرحلهی ثانی متوجّه به جهتی است که فطرت و عقل انسان هم به آن حکم میکند.

۱ـ ((إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ)) سورهی حجرات آیهی ۱۳.

بنابراین اگر گفتیم دستور محبّت بـه ذی القربـی در مرحلـه‌ی اوّل متوجّـه سـادات معصیتکار می‌شود با آنکه بگوئیم باید سادات پرهیزگار و متّقی را بیشتر دوست داشت، منافات ندارد.

در اینجا روایاتی نقل می‌کنم تا متوجّه شوید سادات با غیر سادات در فضیلت فرق می‌کنند.

قضیّه‌ی سیّد ابوالحسن

در تاریخ «**مدینةالمؤمنین**» آمده که مشایخ قم روایت کرده‌اند کـه شخـصی بـه نـام ابوالحسن حسین بن الحسن بن الحسین بن جعفر بن محمّد بـن اسـماعیل بـن جعفـر الصادق علیه‌السلام که در قم زندگی می‌کرد و علناً شراب می‌خورد.

روزی برای کاری به در خانه‌ی «احمـد بـن اسـحاق اشـعری» وکیـل امـام حـسن عسگری علیه‌السلام بر اوقاف قم رفت. احمد بن اسحاق به او اجازه‌ی ملاقات نداد، او با حال غم و اندوه به خانه‌ی خود رفت احمد بن اسحاق عازم حج شد وقتی به سامرا رسید و به در خانه‌ی حضرت امام حسن عسگری علیه‌السلام رفـت و از آن حـضرت اجازه‌ی ملاقات خواست آن حضرت به او اجازه ندادند او پشت در نشـست و زار زار گریه کرد و بالاخره هر طوری بود اجازه‌ی ملاقات گرفت وقتی خـدمت آن حـضرت رسید سؤال کرد که چرا به من اجازه‌ی ملاقات ندادید؟ آیا از من گناهی سر زده است؟ من از شیعیان و دوستان شمایم.

امام علیه‌السلام فرمود: این کار بخاطر آن بود که تو پسرعموی ما را از در خانـه‌ات طرد کردی و او را راه ندادی.

احمد بن اسحاق گریه کرد و گفت: به خدا قسم من این کار را نکردم مگـر بـرای آنکه او شاید توبه کند و شراب نخورد.

امام علیه‌السلام فرمود: راست می‌گوئی ولی این را بدان که در هـر حـال تـو بایـد «سادات را احترام و اکرام کنی و به آنها اهانت نکنی و آنها را تحقیـر ننمـائی» بخـاطر

آنکه آنها به ما منتسب‌اند. زیرا اگر این چنین نکنی از خاسرین خواهی بـود لـذا وقتـی احمد بن اسحاق به قم برگشت و اشراف قم به دیدنش آمدند و سیّد حسین هم با آنها به دیدن احمد بن اسحاق رفت وقتی احمد بن اسحاق چشمش به سیّد حسین افتـاد از او استقبال کرد و احترام نمود و او را در بالای مجلس نشاند.

سیّد حسین از این کار تعجّب کرد و از سبب این احترام از او سؤال کرد احمد بن اسحاق جریان خودش را با حضرت امام عسگری علیه‌السلام برای او نقل نمود وقتـی متوجّه شد که خدای تعالی چه احترامی بخاطر اجدادش برای او قائل است توبه کرد و از کارهای بدش دست کشید و به خانه برگـشت و تمـام وسـائل گنـاه و شیـشه‌هـای شرابش را آتش زد و از خوبان و اهل تقوی گردید و در مسجد معتکف می‌شد تا وقتی از دار دنیا رفت و در کنار قبر حضرت فاطمه‌ی معصومه او را دفن کردند.[1]

دوّم در کتاب کافی سلیمان بن جعفر گفت که از امام هشتم شنیدم می‌فرمـود علـی بن عبیداللّه بن حسن بن علی السّجاد علیه‌السلام و زنش و فرزندانش اهل بهـشت‌انـد سپس فرمود کسی که از اولاد علی و فاطمه علیهاالـسلام مـسأله‌ی امامـت را بـشناسد مانند مردم عادی نیست.[2]

در کتاب رجال کشی می‌گوید که سلیمان بن جعفر گفت: علی بن عبیداللّـه روزی به من گفت که من دوست دارم خدمت امام هشتم حـضرت علـی بـن موسـی الرّضـا علیه‌السلام برسم من به او گفتم چرا به خـدمتش نمـی‌روی؟ گفـت: بخـاطر هیبـت و عظمتی که دارد خجالت می‌کشم به خدمتش مشرّف شوم چیزی نگذشت که حـضرت علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام مختصر کسالتی پیدا کرد و مردم دسته دسته به دیدنش

۱ـ فضائل السّادات صفحه‌ی ۱۶۱.

۲ـ اصول کافی جلد ۱ صفحه‌ی ۳۷۷.

عن سلیمان بن جعفر قال سمعت الرّضا علیه‌السلام یقول ان علی بن عبیداللّه بن الحسین بـن علی الحسین بن علی بن ابیطالب و امرأته و بنیه من اهل الجنّة ثمّ قال من عرف هذا لامـر مـن ولد علی و فاطمة لم یکن کالنّاس.

می‌رفتند من علی بن عبیداللّه را دیدم و به او گفتم آنچه می‌خواستی وقتش رسیده است حضرت رضا علیه‌السلام کسالت دارد و مردم به دیدنش می‌روند او حرکت کرد و به خدمت حضرت رضا علیه‌السلام مشرّف شد آن حضرت او را زیاد احترام کرد که علی بن عبیداللّه خیلی خوشحال شد امّا بعد از مدّتی علی بن عبیداللّه مریض شد حضرت رضا علیه‌السلام از او عیادت کرد و من هم با آن حضرت بودم آن حضرت آن قدر نشست تا هر که در خانه بود بیرون رفت زنی با ما بود او می‌گفت وقتی حضرت رضا علیه‌السلام نشسته بودند امّ‌سلمه زن علی بن عبیداللّه از پشت پرده به حضرت رضا نگاه می‌کرد وقتی آن حضرت از منزل بیرون رفت امّ‌سلمه خود را در محلّی که آن حضرت نشسته بودند انداخت و می‌بوسید و دست می‌کشید و به صورت می‌مالید.

سلیمان بن جعفر می‌گوید: من این موضوع را به امام هشتم گفتم آن حضرت علی بن عبیداللّه بن حسن بن علی السجاد و زن و فرزندانش اهل بهشت‌اند.

در آن مجلس این بحث خاتمه یافت و دوستان متوجّه شدند که دیگر نباید به سادات اظهار دشمنی کنند، بلکه واجب است همه‌ی آنها را دوست بدارند.

مقدّمه‌ی دوّم:

دانشمند پُر توانی که کمتر در مطالب علمی اشتباه می‌کرد، یک روز به من گفت: از طرفی یکی از دستورات اسلام این است که باید فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام را دوست داشت و از طرف دیگر نمی‌دانم چه شده که به هیچ وجه نمی‌توانم فلانی را که قطعا سیّد خوبی است، دوست داشته باشم.

من در جواب گفتم: فکر نمی‌کنم انسان مکلّف باشد که در قلب، کسی را دوست داشته باشد و یا دیگری را دوست نداشته باشد، زیرا حالات نفس تا حدّی در اختیار انسان نیست. بلکه آنچه تکلیف می‌باشد این است که با شناختن و تلقین و حدیث نفس، محبّت آنها را به مرور در قلب ایجاد کند و یا اظهار دوستی و محبّت بوسیله‌ی کمک به آنها و اکرام آنها و احترام از آنها و عدم دشمنی با آنها بنماید.

آن دوست دانشمندم گفت: این علامت نفاق است که انسان قلبا کسی را دوست نداشته باشد ولی دوستی با او را تظاهر کند.

گفتم: تصادفاً این عمل از نظر جوامع مختلف انسانی که منکر هم نـدارد، وسـیله‌ی اتّحاد و اتّفاق و برادری است. اگر بنا باشد انسان وقتی که از کسی بدش می‌آیـد آن را اظهار کند یا نسبت به کسی که حسادت دارد حسادتش را ظاهر کند و یا اگر از کـسی گناهی دید آن را آشکار سازد و بگوید اگر این اسرار قلبی را اظهار نکنم نفـاق اسـت، عملاً نفاق بیشتر در بین مردم و خودش ایجاد کرده که ضررش زیادتر است.

و اساسا آنچه را که شما فرمودید اگر لغتا نفاق باشد، اصطلاحا دانشمندان و علمای اخلاق آن را نفاق نمی‌دانند و بلکه وسیله‌ی اتّحاد و دوستی هم می‌دانند.

لذا در اکثر روایاتی که در خصوص وجوب دوست داشـتن سـادات وارد شـده در حقیقت منظور، وجوب اظهار دوستی به آنها بوده است.

بنابراین آنچه را که ما در مرحله‌ی اوّل مکلّفیم این است که اگر در قلب نمی‌توانیم نسبت به سادات محبّت داشته باشیم، در ظاهر یا زبانی و یا عملی به آنها اظهار محبّت کنیم و کم‌کم قلب خود را آماده برای پذیرفتن محبّت قلبی به آنها بنمائیم.

مقدّمه‌ی سوّم:

روزی در خیابانی می‌رفتم، شخصی که نسبتاً معلوماتی هم داشت بـه مـن رسـید و گفت: شنیده‌ام که شما گفته‌اید یکی از واجبات اسلام دوست داشتن فرزندان حـضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام است. آیا این موضوع فلسفه‌ای هم دارد؟

من در جواب گفتم: البتّه هیچ یک از دستورات اسلام بدون علّت و بـدون در نظـر گرفتن مصلحتی صادر نشده است و شاید فلسفه‌ی این دستور هم واضـح باشـد. زیـرا اظهار دوستی سبب اتّحاد می‌شود و طبیعی است که اتّحاد بـا اهـل بیـت پیغمبـر اکـرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وسیله‌ی نجات از بدبختی و سبب خوشبختی دنیا و آخرت است.

او گفت: این فرمایش شما در صورتی صحیح است که بگوئیم تنها دوست داشـتن معصومین و صلحاء از فرزندان حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله واجب است. ولی اگر گفتیم که باید حتّی فسّاق آنها را هم دوسـت بـداریم، دیگـر ایـن فلـسفه صـحیح نیست.

گفتم: آن کسی که آن قدر مقیّد به انجام وظیفه است که به خاطر زحمات پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله حتّی فسّاق از فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام را دوست می‌دارد، هیچ گاه در اثر دوستی و اتّحاد با آنها تحت تأثیر اعمال فسّاق آنها قرار نمی‌گیرد، بلکه اظهار محبّت می‌کند و آنها را که می‌بیند در راه گناه قدم بر می‌دارند و تیشه به ریشه‌ی سعادت خود می‌زنند، با نصایح و ملاطفت مانع گناه آنها می‌گردد.

بعلاوه وقتی سادات و فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام ببینند که خدا یک چنین ابراز لطفی به آنها فرموده و مردم را وادار کرده که نسبت به آنها محبّت کنند، آنها هم به طرف خدا بر می‌گردند و طبعاً اعمال صالح و نیکی انجام می‌دهند.

از همه‌ی اینها گذشته منظور از این اظهار محبّت، یک شعار الهی است که بگوئیم ما مسلمانها خدمات پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را ارج می‌گذاریم، همیشه به یاد او هستیم و حتّی منتسبین به آن حضرت را با آنکه فاسق‌اند و اعمالشان را دوست نمی‌داریم، ولی خود آنها را به خاطر انتسابشان به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دوست داشته و به این وسیله همیشه یاد آن حضرت را زنده نگاه می‌داریم.

او گفت: بسیار ممنون و مخصوصاً از این دلیل آخری که بسیار قانع کننده و قابل توجّه بود متشکّرم.

مقدّمه‌ی چهارم:

بعضی گمان کرده‌اند که چون واجبات، تکلیف است خدای تعالی در مقابلش اجر و ثوابی قرار نداده و حال آنکه لطف عمیم و عنایات حضرت احدیّت ایجاب کرده است که حتّی در مقابل واجبات هم ثوابهای بی‌حسابی قرار داده باشد.

لذا می‌بینیم با آنکه اظهار محبّت به فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام از واجبات بوده و بعلاوه اجر رسالت است (یعنی مزد این اظهار محبّت را قبلاً دریافت کرده‌ایم)، در عین حال خدای تعالی در مقابل این عمل، ثوابهای فوق‌العاده‌ای تعیین کرده که در صفحات آینده‌ی این کتاب به گوشه‌ای از آن اشاره خواهیم کرد.

مقدّمه‌ی پنجم:

بدون تردید اگر کسی بخواهد به فردی اظهار محبّت کند، باید اعمال زیر را نسبت به او انجام دهد:

اوّل: او را قلبا دوست بدارد و هر خدمتی که از دستش بر می‌آید برای او انجام دهد.

دوّم: به او کمکهای معنوی کند و اگر برایش میسّر است او را به سوی کمالات و حقایق و معنویّات ارشاد نماید و دعا کند.

سوّم: به او کمک مادّی کند و گرفتاریهایش را رفع نماید.

چهارم: اگر حاجتی داشت فورا حاجتش را بر آورد.

پنجم: او را احترام کند و گرامی بدارد.

ششم: به او بگوید که من تو را دوست می‌دارم و با زبان هم به او اظهار محبّت کند.

هفتم: دشمنان او را دشمن بدارد و اگر می‌تواند نسبت به آنها ابراز دشمنی کند.

هشتم: دوستان و یا به طور کلّی متعلّقات او را دوست بدارد و به آنها اظهار محبّت نماید.

بنابراین کسانی که بخواهند به فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام محبّت کنند، باید تمام این کارها را انجام دهند و اگر عمل به هر یک از آنها به خاطر عذری ممکن نشود، باید هر مقداری که میسّر است از آنها را انجام دهند.

امّا اثبات وجوب مودّت اهل بیت از قرآن

اوّلین آیه‌ای که اکثر دانشمندان سنّی و شیعه در این باره استدلال کرده‌اند این آیه‌ی شریفه است:

((وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فِي رَوۡضَاتِ ٱلۡجَنَّاتِۖ لَهُم مَّا يَشَآءُونَ عِندَ رَبِّهِمۡۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَضۡلُ ٱلۡكَبِيرُ ذَٰلِكَ ٱلَّذِي يُبَشِّرُ ٱللَّهُ عِبَادَهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِۗ قُل لَّآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰ))[1]

کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌انـد. در غرفه‌های بهشتها ساکن شوند. و برای آنها هر چـه بخواهنـد نزد پروردگارشان هست، این است فضیلت بزرگ.

همین است آنچه خدا به بندگانی که ایمان آورده و عمل صالح کرده‌اند، بشارت داده است.

بگو ای پیامبر، من از شما در مقابل ایـن همـه زحمـات چیزی سؤال نمی‌کنم مگر مودّت و اظهار محبّت با اقربـاء و نزدیکانم.

در اینجا ناگزیریم دوباره به معنائی که در اکثر کتب و تألیفاتمـان در تفـسیر قـرآن داریم، اشاره‌ی مختصری بکنیم.

دوستی سؤال کرد که: شما در میان روشهای مختلفی که در تفسیر قرآن به کار رفته است، بیشتر به کدام یک معتقدید؟

۱ـ سوره‌ی شوری آیات ۲۲ و۲۳.

من در جواب گفتم: با دلیل محکمی که عقل بیان می‌کند، تنها و تنها به یـک روش در تفسیر قرآن معتقدم و آن روش ضمیمه کردن روایات و احادیـث معتبـره بـه آیـات قرآن در موضوعات مختلف و تفقّه در مجموع آنها نمودن، چنانکه فقهاء در خـصوص احکام اسلام انجام می‌دهند، می‌باشد.

توضیح آنکه: همه می‌دانیم قرآن بیان کننده‌ی همه‌ی احکام و علوم و مبیّن همـه‌ی اسرار و رموز عالم خلقت است. و بدون تردید، آنها در ظاهر آیات قرآن ذکر نـشده و باید بوسیله‌ی تأویل و تفسیر توضیح داده شود. و از طرفی مـی‌دانـیم تفـسیر و تأویـل قرآن منحصرا نزد خدا است و آنها را در اختیار کسی جز پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآلـه نگذاشته است.

و چون مردم زمان آن حضرت و همچنین زمانهای بعد تا ظهور حضرت بقیّـه‌اللّـه ارواحنا فداه، لیاقت و استعداد فهمیدن تمام علوم قرآن را ندارند، خدای تعالی برای هر زمانی امام و هادی که به مقتضای پذیرش و رشد فکری بشریّت آنهـا را پخـش کننـد، قرار داده و تمام علوم قرآن را در اختیار آنها گذاشته است.

و لذا تفسیر و تأویل قرآن اگر از هر مقامی جز از ناحیه‌ی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآلـه و ائمّه علیهم‌السلام و حجج الهی اظهار شود، غلـط و تـوهین بـه ذات مقـدّس متعـال است.

لذا ما در این کتاب هم هر کجا به آیات قرآن برخورد می‌کنـیم، بـا همـان روش و برنامه، آن را تفسیر و تأویل می‌نمائیم و به یاری خدا از فکر و ذوق خود به هیچ وجـه در این خصوص استفاده نخواهیم کرد.

سؤال و جواب

روزی برادری در «کانون بحث و انتقاد دینی» سؤال کرد که: تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی **((قُل لَّآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰ))**[1] چیست؟

در پاسخ این سؤال که خوشبختانه در میان انبوهی از متفکّرین جوان مطرح شده بود چنین گفتم:

در دعای ندبه که سند صحیحی دارد و قطعاً از ناحیه‌ی امام معصومی صادر شده است، این آیه را با ضمیمه‌ی دو آیه‌ی دیگر از قرآن ذکر کرده که شاید تا حدّی معنی و تفسیر این آیه را بیان کند:

تو ای خدا، اجر زحمات پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را در قرآنت محبّت به اهل بیت آن حضرت قراردادی و گفتی بگو ای پیغمبر، من از شما اجر و مزدی نمی‌خواهم مگر محبّت به خویشاوندانم. و باز گفتی آن اجری را که خواستم، به نفع شما خواستم. و باز فرمودی که من از شما اجری نمی‌خواهم مگر کسی که بخواهد به سوی خدا راهی پیدا کند. پس اهل بیت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله راه به سوی تو بودند و طریق وصول به بهشت و رضوان توأند.[2]

از جملات فوق که از دعای ندبه ترجمه شده است، چند موضوع استفاده می‌شود:

۱ـ کلمه‌ی «قربی» در آیه به اهل بیت ترجمه و تفسیر شده است.

۲ـ محبّت آنها را خدا اجر رسالت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله قرار داده است.

۱ـ سوره‌ی شوری آیه‌ی ۲۳.

۲ـ مفاتیح الجنان ـ دعای ندبه و بحارالانوار جلد ۱۰۲ صفحه‌ی ۱۰۵.«**ثمّ جعلت اجر محمّد صلواتک علیه و آله مودّتهم فی کتابک فقلت لا اسألکم علیه اجرا الاّ المودّة فی القربی و قلت ما سألتکم من اجر فهو لکم و قلت ما اسألکم علیه من اجر الاّ من شاء ان یتّخذ الی ربّه سبیلاً فکانوا هم السبیل الیک و المسلک الی رضوانک**».

۳ـ محبّت اهل بیت به نفع آن کسی است که آنها را دوست داشته است، نـه آنکـه محبّت آنها تنها فایده‌اش به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و یا به اهل بیت برسد.

٤ـ محبّت به اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله راهی بـه سـوی خـدا اسـت، یعنـی ثواب محبّت به آنها این است که انسان را خدا به خود راه می‌دهد و بـه رضـوان الهـی می‌رساند و بلکه پیروی از آنها که در اثر محبّت انجام می‌شود راه خدا و صراط مستقیم است.

٥ـ طبق این آیات اگر کسی به اهل بیت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیـه‌وآلهمحبّـت کنـد علاوه بر آنکه وظیفه‌ای را انجام داده و اجر رسالت را پرداخته است، به نفع خـود کـار کرده و ثوابی برای خود اندوخته و بهترین اجر و مزدها را که رسـیدن بـه مقـام قـرب پروردگار می‌باشد، دریافت نموده است.

روزی در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی کتاب «لوامع الیهیه» که از دانشمند و عالم جلیل معروف «شیخ مقداد» شارح باب حادی عـشر و صـاحب «کنـز العرفـان» اسـت مطالعه می‌کردم، این قسمت را یادداشت نمودم:

«واجب است تعظیم ذریّه‌ی پیغمبر صلی‌الله‌علیـه‌وآلـه و دوست داشتن آنها به خاطر کلام خدا که فرمـود: «بگـو (ای پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله من از شما اجری نمـی‌خـواهم مگـر محبّت بـه خویـشاوندانم». و بـه خـاطر کـلام پیغمبـر اکـرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمود:

«**اکرموا اولادی صالحهم للّه و طالحهم لی**».

اکرام کنید اولاد مرا، خوبانشان را برای خداونـد و غیـر صالحین آنها را به خاطر من.

و به خاطر سخن دیگر پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله کـه فرمود: چهار دسـته هـستند کـه خـودم روز قیامـت آنهـا را شفاعت می‌کنم:

اوّل: کسی که ذریّه‌ی مرا اکرام کند.

دوّم: کسی که برای قضاء حوائج آنها فعّالیّت کند.

سوّم: کسی که از اموال خود در راه آنها بذل کند.
چهارم: کسی که با دل و زبان، آنها را دوست داشته باشد».[1]

این قسمت از مطالب کتاب مذکور به قدری موضوع مورد بحث را روشن می‌کند که دیگر احتیاج به بقیّه‌ی روایات در این خصوص نمی‌باشد، مخصوصا که از قلم دانشمند و فقیهی چون «شیخ مقداد» صاحب کتاب «کنز العرفان» صادر شده باشد.

همچنین سیّد فضل اللّه راوندی (که درباره‌اش شیخ منتخب الدّین در کتاب «فهرست» می‌نویسد: او علاّمه و استاد علمای زمانش بود) در کتاب «ضوء الشهاب» در شرح حدیث معروف «**مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجا و من تخلّف عنها غرق**»[2](مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است؛ کسی که سوار کشتی شد، نجات پیدا کرد و کسی که تخلّف نمود، غرق گردید) بعد از آنکه شرح مفصّلی در معنی «مَثَل» می‌نویسد، می‌گوید:

«گفته شده که اهل بیت همان کسانی هستند که زکات بر آنها حرام است و اهل بیت هر کسی آن فردی است که نسبتی با آن کس داشته باشد. و زمانی که می‌گوئیم اهلبیت پیغمبر علیهم‌السلام منظور اولاد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و خویشاوندان آن حضرت است و اینکه آنها را به کشتی نوح تشبیه کرده به این جهت است که اگر کسی به کشتی نوح سوار نمی‌شد بوسیله‌ی طوفان غرق می‌شد. همچنین اگر کسی به دوستی آنها متمسّک نشود، در آتش جهنّم می‌سوزد.

و همان طوری که در اوّل خلقت پناهگاهی برای نجات از غرق و هلاکت جز کشتی نوح نبود، همچنین در آخر هم

۱ـ کتاب لوامع الیهیه صفحه‌ی ۱۲۰.

۲ـ بحارالانوار جلد ۹۰ صفحه‌ی ۲۱ و جلد ٤٧ صفحه‌ی ۳۹۹ و جلد ۲۷ صفحه‌ی ۱۱۳ و جلد ۲۳ صفحه‌ی ۱۵۵ و ۱۲٤ و ۱۲۳ و ۱۱۹ و ۱۰۵.

پناهگاهی برای نجات از مهالک جز محبّت و مودّت اهل بیت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وجود ندارد. و از همینجا است که خدای تعالی فرموده: «بگو ای پیغمبر، من از شما اجری نمی‌خواهم مگر محبّت به خویشاوندانم».

بنابراین حبّ آنها ثمن تبلیغات پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به سوی ایمان و اسلام و بغض آنها علامت ورشکستگی و ضرر است. (تا آنکه آن بزرگوار می‌گوید) و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «دوست داشته باشید فرزندانم را، صالح آنها را برای خدا و غیر صالح آنها را به خاطر من.» این فضیلت و هزارها هزار فضیلت از این قبیل برای فرزندان حضرت زهراء علیهاالسلام و اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و سادات عظام وجود دارد که اگر من منتسب به این خاندان نبودم بیشتر می‌گفتم و می‌نوشتم، ولی می‌ترسم بگویند می‌خواهد خودش را مدح کند».[1]

در تفسیر علی بن ابراهیم بعد از آنکه اجر رسالت را محبّت به اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تفسیر می‌کند، از کلام امام باقر علیه‌السلام نقل کرده که فرموده است:

آیا نمی‌بینی وقتی برای کسی دوستی باشد ولی او بعضی از منسوبین آن کس را دوست نمی‌دارد، صددرصد قلب آن کس نسبت به آن دوست انعطاف پیدا نمی‌کند؟ همچنین خدا نخواسته در قلب پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله کدورتی از امّتش پیدا شود و لذا خدا محبّت خویشاوندان آن حضرت را بر مردم مسلمان واجب کرده که اگر به آن عمل

۱ـ ضوء الشهاب در معنی «مثل» و کتاب فضائل السّادات صفحه‌ی ۲۶.

کنند، به واجبی عمل کرده‌اند و اگر آن را ترک کنند، واجبی را ترک نموده‌اند».[1]

سپس علی بن ابراهیم می‌گوید:

«پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: کسی که اجر و مزد اجیرش را ندهد، لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم بر او باد و خدا روز قیامت توبه و آنچه را که در راه خدا داده باشد از او قبول نمی‌کند. و این اجر اجیری که ندادنش این همه گناه دارد، محبّت آل محمّد می‌باشد که اجر رسالت است».

در «اصول کافی» باب «فصل بین محقّ و مبطل در امر امامت» امام باقر علیه‌السلام در احترام و اکرام آل پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام مطالبی فرموده تا آنکه می‌فرماید:

«وجوب اطاعت در هر زمان برای یک نفر از ما خاندان، خدا قرار داده ولی وجوب مودّت برای همه‌ی اقارب و اولاد حضرت فاطمه علیهاالسلام است».[2]

۱ـ بحارالانوار جلد ۲۳ صفحه‌ی ۲۳۸ و ضوء الشهاب صفحه‌ی ۱۲۰.**ثمّ قال الا ترى ان الرجل يكون له صديق و فى نفس ذلک الرجل شىء على اهل بيته فلا يسلم صدره فاراد اللّه ان لا يكون فى نفس رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله شىء على امّته ففرض عليهم المودّة فى القربى فان اخذوا اخذوا مفروضا و ان تركوا تركوا مفروضا.**

۲ـ اصول کافی جلد ۱ صفحه‌ی ۳۵۶.**ان زيد بن على بن الحسين دخل على ابى جعفر محمّد بن على و معه كتب من اهل الكوفه يدعونه فيها الى انفسهم و يخبرونه باجتماعهم و يأمرونه بالخروج فقال له ابو جعفر: هذه الكتب ابتداء منهم او جواب ما كتبت به اليهم و دعوتهم اليه فقال بل ابتداء من القوم لمعرفتهم بحقّنا و بقرابتنا من رسول اللّه و لما يجدون فى كتاب اللّه عزّ وجل من وجوب مودّتنا و فرض طاعتنا و لما نحن فيه من الضيق و الضنک و البلاء فقال له**

باز در «اصول کافی» از امام باقر علیه‌السلام نقل شده که آن حضرت از جدّش امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود:

«پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به من امر کرد که در میان مردم بروم و فریاد بزنم و بگویم: ای مردم، آگاه باشید:

کسی که به اجیرش به خاطر ندادن مزدش ظلم کند لعنت خدا بر او باد.

و کسی که غیر مولای خود را دوست بدارد و اطاعت از او کند لعنت خدا بر او باد.

و کسی که پدران خود را سب کند لعنت خدا بر او باد.

من این کار را کردم. از میان مردم عمر بن خطّاب و جمعی از صحابه برخاستند و به نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رفتند و عرض کردند: یا رسول اللّه، برای این اعلامیّه‌ای که علی بن ابیطالب علیه‌السلام از طرف شما داده تفسیری هم هست؟

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: بلی، من خودم او را امر کردم که این اطّلاعیه را به مردم بدهد. سپس فرمود: معنی آنکه گفته کسی که اجر اجیرش را ندهد و به او ظلم از این جهت کند بر او لعنت خدا باد، خدا در قرآن فرموده: «بگو ای پیغمبر من از شما در مقابل زحماتم اجری نمی‌خواهم مگر محبّت به خویشاوندانم». و کسی که به من ظلم کند و اجر مرا ندهد لعنت خدا بر او باد.

و امّا معنی آنکه گفته: کسی که اطاعت کند و دوست داشته باشد غیر مولای خودش را بر او لعنت خدا باد، خدا

ابوجعفر ان الطاعة مفروضة من اللّه عزّ وجل و سنة امضاها فی الاوّلین و کذلک یجریها فی الاخرین و الطاعة لواحد منا و المودّة للجمیع.

در قرآن می‌فرماید: «پیغمبر ولایت بر مؤمنین دارد و او مقدّم بر آنها است از خودشان». و کسی که من مولای اویـم علـی بن ابیطالب علیه‌السلام هم مولای او است کسی که اطاعـت غیر ما را بکند لعنت خدا بر او باد.

و امّا معنی اینکه گفته کسی که به والـدینش سـب کنـد خدا لعنتش کند، من و علی علیه‌السلام دو پدر این امّتیم».[1]

به مضمون این حدیث شریف روایات متعدّده‌ای هست که بـه منظـور اختـصار از نقل آنها خودداری می‌شود.

روزی من این بحث را در بین جمعی عنوان کـرده بـودم. وقتـی سـخنم بـه اینجـا رسید، شخصی از من سؤال کرد: معنی این جملات که امام سجّاد علیه‌السلام در ضمن

۱ـ بحارالأنوار جلد ۲۲ صـفحه‌ی ٤٨٩.**عـن موسـی بـن جعفـر عـن ابیـه عـن جـده ان امیرالمؤمنین قال امرنی رسول اللّه ان اخرج فانادی فی النّاس الاّ من ظلم اجیرا اجره فعلیه لعنـه اللّه الا من توالی غیر موالیه فعلیه لعنه اللّه الا و من سب ابویه فعلیه لعنـه اللّـه قـال علـی بـن ابی‌طالب فخرجت فنادیت فی النّاس کما امرنی النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله فقال لی عمر بن الخطّـاب هل لما نادیت به من تفسیر فقلت اللّه و رسوله اعلم قال فقام عمر و جماعة مـن اصـحاب النبـی صلی‌الله‌علیه‌وآله فدخلوا علیه فقال عمر یا رسول اللّه هل لما نادی علی من تفسیر قال نعم امرته ان ینادی الا من ظلم اجیرا اجره فعلیه لعنه اللّه و اللّه یقول قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی فمن ظلمنا فعلیه لعنه اللّه و امرته ان ینادی من توالی غیر موالیه فعلیه لعنـه اللّـه و اللّـه یقول النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و من کنت مولاه فعلی مولاه فمن توالی غیر علـی فعلیـه لعنه اللّه و امرته ان ینادی من سب ابویه فعلیه لعنه اللّه و انا اشهد اللّه و اشـهدکم انـی و علیـا ابوا المؤمنین فمن سب احدنا فعلیه لعنه اللّه فلما خرجوا قال عمر یا اصحاب محمد ما آکد النبـی لعلی فی الولایة فی غدیر خم و لا فی غیره اشد من تأکیده فی یومنا هذا قال خبـاب بـن الارت کان هذا الحدیث قبل وفاه النبی بتسعة عشر یوما.**

دعا بر پدر و مادر خود در کتاب صحیفه‌ی سجّادیّه می‌فرماید: «**و صلّ علی محمّد و آله کما اوجبت لنا الحقّ علی الخلق بسببه**» چیست؟

من در جواب گفتم: حضرت امام سجّاد علیه‌السلام در ضمن این دعا، می‌فرماید:

«پروردگارا، درود و صلوات بفرست بر محمّد و آل محمّد آن چنانکه ما را بوسیله‌ی او بر سائرین شرافت و برتری دادی و صلوات و درود بفرست بر محمّد و آل محمّد آن چنانکه واجب کرده‌ای بر مردم حقّی را برای ما به سبب آن حضرت».[1]

بدون تردید این حقّ همان مودّت و محبّتی است که خدا به خاطر زحمات پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بر مردم واجب کرده است که نسبت به فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام و خویشاوندان آن حضرت داشته باشند.

شخص دیگری سؤال کرد: مگر پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله تبلیغ رسالتش را برای خدا انجام نداده بود که از مردم مزد طلب می‌کرد و خود را اجیر مردم به حساب می‌آورد؟!

من در جواب گفتم: اوّلاً پروردگار متعال دستور فرموده که حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله این اجر را از مردم مسلمان مطالبه کند.

ثانیا آن چنانکه از آیات دیگر استفاده می‌شود نفع این کار به خود مردم بر می‌گردد، زیرا محبّت سبب اتّحاد می‌شود و اگر مردم مسلمان با آنها اتّحاد پیدا کنند، سعادت دنیا و آخرت را کسب می‌نمایند.

دوست ادیب و اهل ذوقمان که در مجلس نشسته بود سؤال کرد: معنی اینکه کمیت شاعر گفته: «**وجدنا لکم فی آل حم آیة؟**» چیست؟

من در جواب گفتم: منظور از «آل حم» سوره‌هائی است که اوّلش «حم» است و در اینجا منظور سوره‌ی «حمعسق» است که در آن آیه‌ای است در فضیلت خویشاوندان

۱ـ صحیفه‌ی سجّادیه، دعاء برای والدین.

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که می‌فرماید: **((قُل لَّآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰ))**[1]

حضرت علی علیه‌السلام فرمود:

«در شأن و فضیلت ما در سوره‌ی «آل حم» آیه‌ای است که آن مودّت را که خدا دستور فرموده کسی حفظ نمی‌کند مگر مردمان با ایمان».[2]

سپس این آیه را خواند:

((قُل لَّآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰ))

ابن عبّاس می‌گوید:

«وقتی این آیه نازل شد، اصحاب رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ازآن حضرت سؤال کردند خویشاوندان شما که خدا ما را امر کرده که آنها را دوست بداریم چه کسانی هستند؟ فرمود: علی و فاطمه علیهماالسلام و فرزندان آنها است».[3]

۱ـ سوره‌ی شوری آیه‌ی ۲۳.

۲ـ بحارالانوار جلد ۲۳ صفحه‌ی ۲۲۹. **روی زاذان عن علی علیه‌السلام قال: فینا فی آل حم آیة لا یحفظ مودّتنا الاّ کل مؤمن ثم قرأ هذه الایة ((قُل لَّآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰ))**

۳ـ بحارالانوار جلد ۲۳ صفحه‌ی ۲۲۹.**عن ابن عبّاس قال: لما نزلت «قل لا اسألکم علیه اجرا» قالوا یا رسول اللّه من هؤلاء الذین امرنا بمودّتهم قال علی و فاطمة و ولدهما.**

چهل حدیث در ثواب محبّت به سادات

«روایت اوّل»

در کتاب «اصول کافی» از عبداللّه بن سنان نقل شده که امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«زنی از انصار، ما اهل بیت و وابستگان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را دوست می‌داشت و محبّتش را با زیاد ملاقات و تجدید عهد کردن با ما تازه می‌کرد. یک روز وقتی به طرف منزل آل محمّد می‌رفت، عمر او را در راه دید و گفت: ای پیرزن انصاری، کجا می‌روی؟ پیرزن گفت: من به درِ خانه‌ی آل محمّد می‌روم تا به آنها سلام و تجدید عهدی کنم و ادای حقّ آنها را نمایم.

عمر گفت: وای بر تو، بعد از فوت رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله دیگر آنها حقّی بر تو و بر ما ندارند. حقّ آنها همان وقتی بود که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله زنده بود. برگرد!

پیرزن هم برگشت تا اینکه یک روز خدمت امّ سلمه رسید. او فرمود: چرا دیگر پیش ما نیامدی؟ چه چیز تو را از ما سرد کرده است؟

پیرزن جریان را نقل کرد.

امّ سلمه گفت: عمر دروغ گفته، حقّ دوستی با آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله بر مسلمانان تا روز قیامت واجب است».[1]

و به مضمون این حدیث در کتاب «قرب الاسناد» حمیری نقل شده که منظور از این دو حدیث وجوب حقّی است که خدا برای «آل محمّد» تعیین کرده و آن، محبّت و مودّت آنها تا روز قیامت است.

«روایت دوّم»

سنّی و شیعه نقل کرده‌اند و در کتاب معتبر «منهاج الکرامهٔ» نیز مرحوم علاّمه‌ی حلّی از ابن مسعود نقل می‌کند که گفت:

«یک روز دوستی با آل محمّد و سادات، بهتر از عبادت یکسال است و اگر کسی به دوستی آنها بمیرد، داخل بهشت می‌شود».[2]

۱ـ اصول کافی جلد ۸ صفحه‌ی ١٥٦. **عن عبداللّه بن سنان قال سمعت اباعبداللّه علیه‌السلام یقول کانت امرأة من الانصار تودّنا اهل البیت و تکثر التعاهد لنا و ان عمر بن الخطاب لقیها ذات یوم و هی تریدنا فقال لها این تذهبین یا عجوز الانصار فقالت اذهب الی آل محمّد اسلم علیهم و اجدد بهم عهدا و اقضی حقهم فقال لها عمر ویلک لیس لهم الیوم حق علیک و لا علینا انما کان لهم حق علی عهد رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله فاما الیوم فلیس لهم حق فانصرفی، فانصرفت حتی اتت ام سلمه فقالت لها ام سلمه ماذا ابطا لک عنا فقالت انی لقیت عمر بن الخطاب و اخبرتها بما قالت لعمر و ما قال لها عمر فقالت لها ام سلمه کذب لایزال حق آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله واجبا علی المسلمین الی یوم القیامة.**

۲ـ فضائل السّادات و بحارالأنوار جلد ۲۷ صفحه‌ی ١٠٤. **عن ابن مسعود عن النّبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله قال: حبّ آل محمّد خیر من عباده سنة و من مات علیه دخل الجنّة.**

«روایت سوّم»

سنّی و شیعه نقل کرده‌اند و از جمله کتاب «**صواعق المحرّقة**» نیز نقل می‌کنند که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«کسی که با محبّت آل محمّد و سادات بمیرد، شهید و تائب و با ایمان کامل مرده است.

ملک الموت او را به بهشت بشارت می‌دهد.

نکیر و منکر او را با تشریفاتی مانند تشریفاتی که برای عروس وقتی می‌خواهد به خانه‌ی شوهر برود قائل می‌شوند، استقبال می‌کنند و برای او دو در از بهشت باز می‌شود.

و کسی که با بغض آل محمّد بمیرد، روز قیامت نوشته‌ای در مقابل چشمش باشد که روی آن نوشته شده این فرد باید ناامید از رحمت خدا باشد».[1]

«روایت چهارم»

در کتاب «**کامل الزّیارة**» ابن قولویه از ابی‌ذر الغفّاری رحمه‌اللّه علیه نقل شده که گفت:

۱ـ بحارالأنوار جلد ۲۷ صفحه‌ی ۱۱۱. **قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: من مات علی حبّ آل محمّد مات شهیدا الا و من مات علی حبّ آل محمّد مات مغفورا له الا و من مات علی حبّ آل محمّد مات تائبا الا و من مات علی حبّ آل محمّد مات مؤمنا مستکمل الایمان الا و من مات علی حبّ آل محمّد مات بشره ملک الموت بالجنّة ثمّ منکر و نکیر الا و من مات علی حبّ آل محمّد مات یزف الی الجنّة کما تزف العروس الی بیت زوجها الا و من مات علی حبّ آل محمّد مات جعل اللّه زوار قبره الملائکة بالرحمة الا و من مات علی حبّ آل محمّد مات علی السنّة و الجماعة الا و من مات علی بغض آل محمّد جاء یوم القیامة مکتوبا بین عینیه آیس من رحمة اللّه الا و من مات علی بغض آل محمّد لم یشم رائحة الجنّة.**

«پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را دیدم که حسین بن علی علیه‌السلام را می‌بوسید و می‌فرمود: کسی که حسن و حسین و ذریّه‌ی آنها را با اخلاص دوست داشته باشد، آتش جهنّم صورت او را نمی‌سوزاند و لو آنکه گناهانش به عدد ریگ بیابان باشد مگر آنکه دارای گناهی باشد که او را از ایمان بیرون ببرد».[1]

«روایت پنجم»

از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در حدیث طولانی نقل شده که فرمود:

«کسی که آل محمّد را دوست داشته باشد از حساب و میزان و صراط راحت و در امان است و کسی که بمیرد با دوستی آل محمّد من کفیل اویم برای ورود به بهشت با انبیاء و کسی که بمیرد با بغض آل محمّد بوی بهشت را استشمام نمی‌کند».[2]

«روایت ششم»

سنّی و شیعه نقل کرده‌اند و در «صواعق محرّقه» نقل شده است که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

۱ـ بحارالأنوار جلد ۲۷ صفحه‌ی ۱۱۲. **قال: رأیت رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله یقبل الحسین بن علی و هو یقول من احبّ الحسن و الحسین و ذریّتهما مخلصا لم تلفح النار وجهه و لو کانت ذنوبه بعدد رمل عالج الا ان یکون ذنبا یخرجه من الایمان.**

۲ـ بحارالانوار جلد ۷ صفحه‌ی ۲۲۱. **قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: الا و من احبّ آل محمّد امن من الحساب و المیزان و الصراط الا و من مات علی حبّ آل محمّد فانا کفیله بالجنّة مع الانبیاء الا و من مات علی بغض آل محمّد لم یشم رائحة الجنّة.**

«همیشه با دوستی ما خاندان ملازم باشید، زیرا اگر کسی با دوستی ما از دنیا برود، بوسیله‌ی شفاعت ما وارد بهشت می‌شود و قسم به خدائی که جان من به دست او است، عمل هیچ کسی او را فائده نمی‌دهد مگر آنکه حقّ ما را بشناسد».[1]

«روایت هفتم»

در کتاب «اصول کافی» نقل شده است که:

«روزی زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام بر امام باقر علیه‌السلام وارد شد و نامه‌های اهل کوفه که او را به کوفه دعوت کرده بودند و نوشته بودند: «ما همه با هم متّحد و آماده‌ی خروج هستیم»، همراهش بود.

امام باقر علیه‌السلام فرمود: آیا این نامه‌ها را آنها ابتدائا برای تو نوشته‌اند یا آنکه تو قبلاً نامه به آنها نوشته‌ای و از آنها خواسته‌ای که برایت نامه بنویسند؟

گفت: خیر، آنها ابتدا برای من نامه نوشته‌اند، زیرا حقّ ما را می‌شناسند و می‌دانند که ما از خویشاوندان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هستیم و در قرآن دیده‌اند که خدا محبّت ما را واجب کرده و اطاعت ما را فرض دانسته و می‌بینند که ما در فشار و اختناق و بلائیم.

امام باقر علیه‌السلام فرمود: اطاعت از خدا واجب است. این سنّتی است که در اوّلین و آخرین ثبت شده است. و به

۱ـ فضائل السّادات و بحارالانوار جلد ۲۷ صفحه‌ی ۹۰ و صفحه‌ی ۱۷۰ و جلد ٦٨ صفحه‌ی ۱۰۱. قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: **الزموا مودّتنا اهل البیت فانه من لقی اللّه یوم القیامة و هو یودّنا دخل الجنّة بشفاعتنا و الّذی نفسی بیده لا ینفع عبدا عمله الاّ بمعرفة حقّنا.**

همین مناسبت اطاعت از یک نفر ما (که نماینده‌ی الهی است) واجب است، ولی محبّت باید برای همه‌ی خویشاوندان پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد».[1]

«روایت هشتم»

در کتاب سنن ابی داود از ابن عبّاس نقل می‌کند که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«مرا بخاطر خدای تعالی و خویشاوندان مرا بخاطر من دوست داشته باشید».[2]

«روایت نهم»

در کتاب «عیون اخبار الرّضا» شیخ صدوق از حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نقل می‌کند که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

۱ـ بحارالأنوار جلد ٤٦ صفحه‌ی ٢٠٣.**ان زید بن علی بن الحسین دخل علی ابی جعفر محمّد بن علی و معه کتب من اهل الکوفه یدعونه فیها الی انفسهم و یخبرونه باجتماعهم و یأمرونه بالخروج فقال له ابو جعفر: هذه الکتب ابتداء منهم او جواب ما کتبت به الیهم و دعوتهم الیه فقال بل ابتداء من القوم لمعرفتهم بحقّنا و بقرابتنا من رسول اللّه و لما یجدون فی کتاب اللّه عزّ وجل من وجوب مودّتنا و فرض طاعتنا و لما نحن فیه من الضیق و الضنک و البلاء فقال له ابوجعفر ان الطاعة مفروضة من اللّه عزّ وجل و سنة امضاها فی الاوّلین و کذلک یجریها فی الاخرین و الطاعة لواحد منا و المودّة للجمیع.**

۲ـ بحارالانوار جلد ٢٧ صفحه‌ی ١٤٢.**سنن ابی داود عن ابن عبّاس ان رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله قال احبوا اللّه لما یغذوکم به من نعمة و لها هو اهله احبونی لحب اللّه تعالی و احبوا اهل بیتی لحبی.**

«اوّل چیزی که روز قیامت از بندگان سؤال می‌شود حبّ ما خاندان است».[1]

«روایت دهم»

در کتاب «کشی» از ابن مسهّر عبدی نقل شده که گفت:

«از حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام شنیدم که فرمود: دوست بدار دوستان سادات را تا زمانی که آنها سادات را دوست دارند و دشمن بدار دشمنان آل محمّد را تا زمانی که آنها را دشمن می‌دارند و وقتی که آنها دوست شدند آنها را هم دوست بدار. اگر چنین کردی «من به تو بشارت می‌دهم» و این جمله را سه مرتبه فرمود».[2]

«روایت یازدهم»

در کتاب «من لا یحضره الفقیه» از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که فرمود:

«کسی که به یکی از اهل بیت من کمکی از روی محبّت بکند من او را روز قیامت کفایت می‌کنم».[3]

۱ـ فضائل السّادات و بحارالانوار جلد ۲۷ صفحه‌ی ۷۹.**قال النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله: اوّل ما یسئل عنه العبد حبّنا اهل البیت.**

۲ـ فضائل السّادات صفحه‌ی ۲۰۲.

۳ـ من لایحضره الفقیه جلد ۲ صفحه‌ی ۶۵.**من صنع الی احد من اهل بیتی یدا کافیة یوم القیامة.**

«روایت دوازدهم»

شهید در کتاب «**الدرر الباهرة**» از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که فرمود:

«کسی که اولاد مرا گرامی بدارد مرا اکرام کرده است».[1]

«روایت سیزدهم»

در کتاب «جامع الاخبار و کنزالعمان» از ابی‌بکر بن ابی قحافه و عمر بن خطّاب و انس نقل شده که گفت:

«شنیدم از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که می‌فرمود: خدا از نور صورت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام هفتاد هزار هزار ملائکه خلق کرده که آنها خدا را تسبیح و تقدیس می‌کنند و ثوابش را برای دوستان علی علیه‌السلام و دوستان فرزندان و ذریّه‌ی او قرار می‌دهند».[2]

«روایت چهاردهم»

در کتاب «علل الشرایع» از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

۱ـ مستدرک الوسائل جلد ۱۲ باب ۱۷ صفحه‌ی ۳۷٦.

قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: **من اکرم اولادی فقد اکرمنی.**

۲ـ بحارالأنوار جلد ۲۷ صفحه‌ی ۱۱۸.**عن عمر بن خطّاب قال سمعت رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآلهیقول: ان اللّه تعالی خلق من نور وجه علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام سبعین الف الف ملک یسبحونه و یقدسونه و یکتبون ذلک لمحبّیه و محبّی ولده.**

«هیچ بنده‌ی خدائی ایمان حقیقی نیاورده مگر آنکه من نزد او محبوبتر از خودش باشم و عترت من نزد او محبوبتر از عترت خودش باشد و وابستگان من نزد او محبوبتر از وابستگان خودش باشند».[1]

«روایت پانزدهم»

در کتاب «ذخائر» از جابر بن عبداللّه انصاری نقل شده که گفت: پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«ایمان کامل نمی‌شود مگر با محبّت ما خاندان».[2]

«روایت شانزدهم»

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«کسی که ما خاندان را دوست بدارد خدای تعالی آن دوستی را به نفع او قرار می‌دهد».[3]

۱ـ بحارالانوار جلد ۱۷ صفحه‌ی ۱۳ روایت ۲۷.**قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: لا یؤمن عبد حتّی اکون احبّ الیه من نفسه ویکون عترتی احب الیه من عترته ویکون اهلی احبّ الیه من اهله.**

۲ـ بحارالأنوار جلد ۳۶ صفحه‌ی ۳۲۲ روایت ۱۷۸.**قال رسول اللّه: «لایتم الایمان الاّ بمحبّتنا اهل البیت».**

۳ـ بحارالانوار جلد ۲۷ صفحه‌ی ۷۷.

قال الصّادق علیه‌السلام : من احبنا نفعه اللّه بذالک و لو کان اسیرا فی ید الدیلم و من احبنا لغیر اللّه فان اللّه یفعل به ما یشاء ان حبنا اهل البیت لیحط الذنوب عن العباد کما تحط الریح الشدید الورق عن الشجرة.

«روایت هفدهم»

در کتاب «ذخائر» از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرمود:

«خویشاوندان من و کسی که آنها را دوست داشته باشد با هم وارد بهشت می‌شوند مثل این دو انگشتم که بهم چسبیده است».[1]

«روایت هیجدهم»

در کتاب «ذخائر» و کتاب «علل الشرایع» به اسناد مختلف و عبارات متفاوت از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرمود:

«خدا را به خاطر آنکه به شما نعمت فراوان از غذا و روزی عنایت فرموده است دوست داشته باشید و مرا به خاطر خدا دوست بدارید و سادات و خویشاوندان مرا به خاطر من دوست بدارید».[2]

۱ـ بحارالأنوار جلد ٤٤ صفحه‌ی ٥٩. **قال علی علیه‌السلام یقول سمعت رسول اللّه یقول یرد علی الحوض اهل بیتی و من احبّهم من امّتی کهاتین یعنی السبابه و الوسطی».**

۲ـ بحارالأنوار جلد ١٧ صفحه‌ی ١٤ و جلد ٢٧ صفحه‌ی ٧٦ و ٨٦ و ١٠٥ و ١١١ و ١٤٢ و جلد ٧٠ صفحه‌ی ١٤ و ١٦. **قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: للناس و هم مجتمعون عنده: احبّوا اللّه لما یغذوکم به من نعمة و احبونی للّه عزّوجلّ و احبّوا قرابتی لی.**

«روایت نوزدهم»

در کتاب «ذخائر» نقل شده که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«کسی که فرزندان فاطمه را دوست بدارد خدا او را دوست داشته و کسی که آنها را دشمن بدارد خدا او را دشمن می‌دارد».[1]

«روایت بیستم»

در کتب سنّی و شیعه از ابن عبّاس نقل شده که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«روز قیامت نمی‌گذارند که بندگان خدا قدم از قدم بردارند تا آنکه از چهار چیز از آنها سؤال شود:

اوّل: از عمرش، که در چه راهی آن را صرف کرده.

دوّم: از جسدش، که در چه راهی آن را پیر کرده.

سوّم: از مالش، که در چه راهی آن را خرج کرده و از چه راهی درآورده است.

چهارم: از محبّتش به ما خاندان، که آیا آنها را دوست داشته است یا خیر؟»[2]

۱ـ بحارالأنوار جلد ۲۳ صفحه‌ی ۱۰٤. **قال رسول اللّه: من احبّهم ولد فاطمه احبه اللّه و من ابغضهم ابغضه اللّه.**

۲ـ بحارالأنوار جلد ۷ صفحه‌ی ۲۵۸ و ۲٦۱ و جلد ۲۷ صفحه‌ی ۱۳٤ و جلد ۱۰۳ صفحه‌ی ۱۱. **قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: لا تزول قد ما عبد یوم القیامة حتّی یسأل عن اربع عن عمره فیما افناه و شبابه فیما ابلاه و عن ماله من این کسبه و فیما انفقه و عن حبّنا اهل البیت.**

«روایت بیست و یکم»

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«اگر یکی از شما در قلب خود محبّت ما را احساس کرد به اوّل نعمتی که خدای تعالی به او داده شکر کند. راوی می‌گوید: گفتم منظورتان فطرت اسلام است؟ فرمود: نه منظورم پاکی ولادت است زیرا جز حلالزاده، دیگری ما را دوست نمی‌دارد».[۱]

«روایت بیست و دوّم»

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«ابراز دوستی به اهل بیت من بر هر زن و مرد مسلمان واجب است».[۲]

«روایت بیست و سوّم»

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«محبّت به آل محمّد یک روزش بهتر است از عبادت یک سال و اگر کسی با محبّت به آنها بمیرد وارد بهشت می‌شود».[۳]

۱ـ بحارالانوار جلد ۲۷ صفحه‌ی ۱۵۲.**قال ابوعبداللّٰه علیه‌السلام : اذا برد علی قلب احدکم حبّنا فلیحمد اللّٰه علی اولی النعم قلت: علی فطرة الاسلام قال: لا و لکن علی طیب المولد انه لایحبنا الاّ من طابت ولادته.**

۲ـ بحارالانوار جلد ۲۲ صفحه‌ی ۳۱۵.**مودّة اهل بیتی مفروضة واجبة علی کلّ مؤمن و مؤمنة.**

۳ـ بحارالانوار جلد ۲۷ صفحه‌ی ۱۰٤.

«روایت بیست و چهارم»

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«وقتی روز قیامت شود خدای تعالی به مالک دوزخ امر می‌کند که هفت طبقه جهنّم را گداخته کند و به رضوان دربان بهشت امر می‌کند که بهشت هشت‌گانه را تزئین نماید و به میکائیل دستور می‌دهد که صراط را به روی جهنّم بکشد و به جبرائیل می‌گوید که میزان عدل را زیر عرش نصب کند.

به رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: ای محمّد امّت را برای حساب حاضر کن (تا آنکه می‌فرماید:) ملائکه، از این امّت از زن و مردشان سؤال می‌کنند از ولایت امیرالمؤمنین و از محبّت اهل بیت پیغمبر اکرم کسی که محبّت آنها را داشته باشد از پل اوّلی مانند برق عبور می‌کند و کسی که آنها را دوست نداشته باشد با سر در جهنّم سقوط می‌کند اگر چه از کارهای خوب مانند اعمال هفتاد صدّیق انجام داده باشد».[1]

۱ـ بحارالانوار جلد ۷ صفحه‌ی ۳۳۱. **قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: اذا کان یوم القیامة امر اللّه مالکا ان یسعر النیران السبع و یأمر رضوان ان یزخرف الجنان الثمان و یقول یا میکائیل مد الصراط علی متن جهنّم و یقول یا جبرئیل انصب میزان العدل تحت العرش و یقول یا محمّد قرب امّتک للحساب ثمّ یأمر اللّه ان یعقد علی الصراط سبع قناطر طول کل قنطره سبعة عشر الف فرسخ و علی کل قنطرة سبعون الف ملک یسألون هذه الامة نساؤهم و رجالهم فی القنطرة اولی عن ولایة امیرالمؤمنین و حبّ اهل بیت محمّد فمن اتی به جاز القنطرة الاولی کالبرق الخاطف و من لم یحب اهل بیته سقط علی ام رأسه فی قعر جهنّم و لو کان معه من اعمال البر عمل سبعین صدیقا.**

«روایت بیست و پنجم»

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«کسی که دوست داشته باشد خاندان پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را و محبّت ما در قلبش تحقّق پیدا کند منبعهای حکمت از قلبش به زبانش جاری می‌شود و ایمان در قلبش تازه می‌ماند و عمل هفتاد پیامبر و هفتاد صدّیق و هفتاد شهید و هفتاد عابدی که هفتاد سال عبادت کرده باشد در نامه‌ی اعمالش نوشته می‌شود».[1]

«روایت بیست و ششم»

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«بر هر عبادتی عبادت دیگری تفوّق دارد ولی حبّ ما خاندان را اگر کسی کسب کند بر همه‌ی عبادات برتری دارد و افضل است».[2]

«روایت بیست و هفتم»

در کتاب «عیون الحکم و المواعظ» از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که فرمود:

۱ـ بحارالانوار جلد ۲۷ صفحه‌ی ۹۰. **عن ابی عبدالله علیه‌السلام قال: من احب اهل البیت و حقق حبنا فی قلبه جری ینابیع الحکمة علی لسانه و جدد الایمان فی قلبه و جدد له عمل سبعین نبیا و سبعین صدیقا و سبعین شهیدا و عمل سبعین عابدا عبدالله سبعین سنة.**

۲ـ بحارالانوار جلد ۲۷ صفحه‌ی ۹۱. **قال ابو عبدالله علیه‌السلام : ان فوق کل عبادة عبادة و حبنا اهل البیت افضل عبادة.**

«بیست فایده برای کسانی که فرزندان مرا دوست داشته باشند وجود دارد که ده تای آن در دنیا و ده تای دیگر آن در آخرت به آنها داده می‌شود. امّا آنچه در دنیا به آنها داده می‌شود:

اوّل: محبّت دنیا از دل آنها بیرون می‌رود و در دنیا دارای زهد واقعی می‌شوند.

دوّم: کوشا برای تحصیل علم می‌گردند.

سوّم: در دین ورع پیدا می‌کنند.

چهارم: رغبت زیادی به عبادت دارند.

پنجم: قبل از مرگ موفّق به توبه می‌شوند.

ششم: برای نماز شب و شب‌زنده‌داری نشاط پیدا می‌کنند.

هفتم: اوامر و نواهی الهی را مواظبت می‌کنند.

هشتم: آن قدر در دنیا بی‌نیاز می‌گردند که از غیر خدا مأیوس می‌شوند.

نهم: دنیا را بدون آنکه به درد عالم آخرتشان بخورد دشمن می‌دارند.

دهم: سخاوتمند می‌گردند.

امّا آن ده فایده‌ای که در عالم آخرت نصیبشان می‌شود.

اوّل: نامه‌ی اعمالی برای آنها تنظیم نمی‌گردد (یعنی در نامه‌ی اعمالشان طبق حساب، چیزی نوشته نمی‌شود).

دوّم: اعمال آنها را با میزان نمی‌سنجند.

سوّم: نامه‌ی اعمال آنها را به دست راستشان می‌دهند.

چهارم: ورقه‌ای به آنها می‌دهند که در آن آزادی از آتش جهنّم نوشته شده است.

پنجم: روسفید وارد محشر می‌گردند.

ششم: از لباسها و حلل بهشت آنها را می‌پوشانند.

هفتم: به آنها اجازه داده می‌شود که صد نفر از اقوام و خویشان خود را شفاعت کنند.

هشتم: خدا با رحمت به آنها نظر می‌کند.

نهم: بر سر آنها تاجی از تاجهای بهشت می‌گذارند.

دهم: خدا آنها را بدون حساب وارد بهشت می‌فرماید.

سپس فرمود: خوشا به حال دوستداران عترت و اهل بیت و فرزندان من».[1]

«روایت بیست و هشتم»

از جمله روایت متواتری است که سنّی و شیعه به اسناد مختلف آن رانقل کرده‌اند و ما آن روایت را از کتاب «من لایحضره الفقیه» باب ثواب کمک به سادات نقل می‌کنیم:

«قال رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله: انّی شافع یوم القیمة لاربعة اصناف و لو جائوا بذنوب اهل الدّنیا رجل نصر ذریّتی و رجل

۱ـ فضائل السّادات و مناقب ابن شهر آشوب صفحه‌ی ۱۱۰ و بحارالانوار جلد ۲۷ صفحه‌ی ۱۶۳.

و روی ایضا عنه صلی‌الله‌علیه‌وآلهقال انّ حبّ اهل بیتی عشرین خصلة عشر فی الدنیا و عشر فی الاخرة اما فی الدنیا فالزهد و الحرص علی العمل و الورع فی الدین و الرغبة فی العبادة و التوبة قبل الموت و النشاط فی قیام اللیل و الیاس مما فی ایدی الناس و الحفظ لامر اللّه عزّوجلّ و نهیه و التاسعة بغض الدنیا و العاشرة السخاء و اما فی الاخرة فلاینشر له دیوان و لاینصب له میزان و یعطی کتابه بیمینه و یکتب له براءة من النار و یبیض وجهه و یکسی من حلل الجنة و یشفع فی مائه من اهل بیته و ینظر اللّه الیه بالرحمة و یتج من تیجان الجنة العاشرة دخول الجنة بغیر حساب فطوبی لمحب اهل بیتی.

بذل ما له لذرّيّتی عند الضيق و رجل احبّ ذريّتی باللّسان و القلب و رجل سعی فی حوائج ذريّتی اذا طردوا او شردوا».

پيغمبر اكرم صلی‌الله‌عليه‌وآله فرمود: من شفيع چهار دسته از مردم در روز قيامت هستم و لو آنكه با گناهان اهل دنيا بيايند:

اوّل: كسی كه ياری كند ذريّه‌ی مرا.

دوّم: كسی كه از اموالش بذل كند به ذريّه‌ی من وقتی كه دست تنگند.

سوّم: كسی كه دوست بدارد ذريّه‌ی مرا به قلب و زبان.

چهارم: كسی كه كوشش كند در قضای حوائج ذريّه‌ی من زمانی كه آنها مطرود واقع شده و يا آواره گرديده‌اند».[1]

اين روايت با مضامين مختلف در اكثر كتب فضائل اهل بيت از سنّی و شيعه نقل شده است و نزد اهل حديث، صدور آن از پيغمبر اكرم صلی‌الله‌عليه‌وآله جای ترديدی نيست.

«روايت بيست و نهم»

امام باقر عليه‌السلام فرمود:

«هرگز فردی از شما به حقيقت ايمان نمی‌رسد مگر آنكه در او سه حالت باشد مرگ محبوبتر باشد نزد او از زندگی و فقر محبوبتر باشد نزد او از ثروت و مرض محبوبتر باشد نزد او از سلامتی ما گفتيم كی ممكن است اين طور باشد؟ فرمود: همه‌ی شما. سپس فرمود: كدام يك از شما حاضريد زنده باشيد و ما را دشمن بداريد يا بميريد و ما را دوست داشته باشيد من گفتم به خدا قسم من

۱ـ من لايحضره الفقيه جلد ۲ صفحه‌ی ۳۶، تهذيب باب ۲۹ حديث ۵۷.

می‌میرم زیرا محبّت شما از دنیا برای من بهتر است فرمود: همین طور است ثروت و فقر و مرض و صحّت گفتم: آری واللّه».[1]

«روایت سی‌ام»

امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«آیا می‌دانید در چه زمان بیشتر به دوست داشتن ما نیازمندید وقتی که جانتان به اینجا برسد. (اشاره فرمود که گلوی مبارکش) سپس فرمود: بلکه تا اینجا (اشاره فرمود به حنجره‌اش) سپس فرمود: بشیر (ملکی که در دم مرگ برای مؤمن می‌آید) می‌گوید از آنچه می‌ترسیدی دیگر مترس که از آن در امانی».[2]

۱ـ بحارالانوار جلد ٦ صفحه‌ی ۱۳۰. **عن ابی‌جعفر علیه‌السلام قال: لایبلغ احدکم حقیقة الایمان حتی یکون فیه ثلاث خصال یکون الموت احب الیه من الحیاة و الفقر احب الیه من الغنی و المرض احب الیه من الصحّة قلنا و من یکون کذلک قال کلکم ثمّ قال ایما احب الی احدکم یموت فی حبنا او یعیش فی بغضنا فقلت نموت و اللّه فی حبکم احب الینا قال و کذلک الفقر و الغنی و المرض و الصحّة قلت الی و اللّه.**

۲ـ بحارالانوار جلد ٦ صفحه‌ی ۱۸۷. **عن ابی عبداللّه علیه‌السلام قال: اما ان احوج ما تکونون فیه الی حبّنا حین تبلغ نفس احدکم هذه و اوما بیده الی نحره ثمّ قال لا بل الی ههنا و اهوی بیده الی حنجرته فیأتیه البشیر فیقول اما ما کنت تخافه فقد امنت منه.**

«روایت سی و یکم»

در کتاب «من لایحضره الفقیه» در باب مذکور، شیخ صدوق از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود:

«وقتی روز قیامت شود، یکی فریاد می‌زند: مردم محشر، سکوت کنید که پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌می‌خواهند سخن بگویند. تمام مردم ساکت می‌شوند و گوش می‌دهند.

آن حضرت می‌فرمایند: ای خلایق! کسی که بر من منّت گذاشته و خدمتی در حقّ من کرده و یا کار خوبی نسبت به من انجام داده است برخیزد تا من جبران محبّت و خدمتش را بکنم و اجر او را بدهم.

اهل محشر می‌گویند: ما چه خوبی و منّتی و یا عمل مفیدی می‌توانستیم برای شما انجام دهیم؟ بلکه همه‌ی کارهای خوب را شما نسبت به ما انجام داده و باید شما بر ما منّت داشته باشید.

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمایند: بله، امّا اگر کسی از شما یکی از فرزندان مرا جا داده و یا از گرسنگی سیرش کرده و یا برهنه‌ای از آنها را پوشانده است، برخیزد تا من او را کفایت کنم.

جمعی که این کارها را کرده‌اند بر می‌خیزند. در این بین از جانب پروردگار ندا می‌رسد که: یا محمّد! ای دوست من! اجر آنها را در اختیار تو قرار دادم، می‌توانی آنها را هر کجا از بهشت که می‌خواهی جای دهی.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آنها را در قسمت وسیله در بهشت جای می‌دهد که از دیدار پیغمبر و خاندانش محروم نباشند».[1]

«روایت سی و دوّم»

در کتاب تفسیر فرات بن ابراهیم از اصبغ بن نباته نقل شده که گفت: از علی بن ابیطالب علیه‌السلام از معنی این آیه سؤال کردم که خدا در قرآن می‌فرماید:

((وَهُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ ءَامِنُون))[2]

علی علیه‌السلام فرمود: «ای اصبغ! کسی تا به حال از من تفسیر این آیه را نپرسیده است، ولی من از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از معنی این آیه سؤال کردم همان طوری که تو از من سؤال می‌کنی. آن حضرت فرمود: من هم از جبرئیل سؤال کردم، او گفت: روز قیامت که می‌شود، خدا تو و خویشاوندان و فرزندانت و کسی که شماها را دوست

۱ـ من لایحضره الفقیه جلد ۲ صفحه‌ی ۶۵. **قال الصادق علیه‌السلام : اذا کان یوم القیامة نادی مناد ایها الخلائق انصتوا فانّ محمّد یکلمکم فتنصت الخلائق فیقوم النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله فیقول یا معشر الخلائق من کانت له عندی ید او منّة او معروف فلیقم حتی اکافیه فیقولون بابائنا و امهاتنا و ای ید و ای منّة و ای معروف لنا بل الید و المنّة و المعروف للّه و لرسوله علی جمیع الخلائق فیقول لهم بلی من آوی احدا من اهل بیتی او برهم او کساهم من عری او اشبع جائعهم فلیقم حتی اکافیه فیقوم اناس قد فعلوا ذلک فیأتی النداء من عند اللّه عز وجّل یا محمّد یا حبیبی قد جعلت مکافاتهم الیک فاسکنهم من الجنّة حیث شئت قال فیسکنهم فی الوسیله حیث لا یحجبون عن محمّد و اهل بیته صلوات اللّه علیهم اجمعین.**

۲ـ سوره‌ی نمل آیه‌ی ۸۹.

داشته باشد و پیروانت را محشور می‌کند تـا آنکـه در مقابـل خدا می‌ایستید و خدا محفوظ نگاه می‌دارد و ایمـن مـی‌کنـد دوستان شما را از فزع اکبر، به خاطر محبّتی که آنها به شـما دارند.

ای محمّد! کسی که کمک خوبی نسبت به خویـشاوندان تو بکند، تو او را روز قیامت کفایت می‌کنی ...».[1]

«روایت سی و سوّم»

در کتاب «ذخائر» و سایر کتب اهل سنّت نقل شده که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«کسی که نسبت به یکی از خویشاوندان و فرزندان مـن و فرزندان عبدالمطلب کمک خوبی بکند و آن سیّد نتواند در دنیا دیْنش را به او ادا کند، من روز قیامت اجر آن را جبـران می‌کنم».[2]

۱ـ تفسیر فرات بن ابراهیم ذیل همین آیه‌ی شریفه و بحارالانوار جلد ۷ صفحه‌ی ۲۴۱.

فرات بن ابراهیم الکوفی معنعنا عن الاصبغ بن نباته عن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام فـی قوله تعالی و هم من فزع یومئذ آمنون قال فقال یا اصبغ ما سألنی احـد عـن هـذه الایـه و لقـد سألت رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله عنها کما سألتنی فقال لی سألت جبرئیل عنها فقال یـا محمّـد اذا کان یوم القیامة حشرک اللّه انت و اهل بیتک و من یتولاک و شیعتک حتی یقفوا بـین یـدی اللّه فیستر اللّه عوراتهم و یؤمنهم من الفـزع الاکبـر بحـبّهم لـک و لاهـل بیتـک و لعلـی بـن ابی‌طالب فقال جبرئیل اخبرنی فقال یا محمّد من اصطنع الی احد من اهل بیتـک معروفـا کافیتـه یوم القیامة.

۲ـ بحارالأنوار جلد ۲۶ صفحه‌ی ۲۲۸ و جلد ۲۳ صفحه‌ی ۲۳۵.**من صنع صنیعه الـی احد من ولد عبد المطلب و لم یجازه علیها فانی اجازیه غدا اذا لقینی یوم القیامة.**

«روایت سی و چهارم»

در کتاب «عمدة الصحاح الاخبار فی مناقب الائمّة الاطهار» در حدیث صحیحی از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرمود:

«بهشت بر کسی که به خویشاوندانم ظلم کند و یا مرا بوسیله‌ی اذیّت کردن ذریّه‌ام اذیّت کند، حرام است و کسی که عملی و لو کوچک از روی محبّت به نفع یکی از اولاد عبدالمطلب انجام دهد و در دنیا جزا نبیند، من روز قیامت وقتی ملاقاتم کرد، جزای او را خواهم داد».[1]

این حدیث به این مضمون به اسناد مختلف نقل شده است.

«روایت سی و پنجم»

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«ای علی کسی که به صورت دوستان تو و دوستان فرزندان تو تبسّم کند خدای تعالی در روز قیامت به او نظر لطف می‌کند و کسی که خدا به او نظر لطف کند بهشت مال او است».[2]

۱ـ بحارالأنوار جلد ۲٦ صفحه‌ی ۲۲۸.**قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: حرمت الجنّة علی من ظلم اهل بیتی و آذانی فی عترتی و من صنع صنیعه الی احد من ولد عبدالمطلب و لم یجازه علیها فانّی اجازیه غدا اذا لقینی یوم القیامة.**

۲ـ کتاب فضائل السّادات صفحه‌ی ۲۲۰.

قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: یا علی من تبسّم فی وجه محبّیک و محبّی عترتک نظر اللّه الیه یوم القیامة و من نظر اللّه تعالی الیه فله الجنّة.

«روایت سی و ششم»

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«کسی که بوسیله‌ی محبّت به اهل بیت من در دار دنیا خود را به مقدار یک چهاردهم مثقال طلا به من نزدیک کند روز قیامت من او را به قدر قنطاری یعنی به قدر پوست گاوی که آن را پر از طلا بکنند یا پنجاه هزار مثقال طلا جبران می‌کنم».[1]

«روایت سی و هفتم»

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«کسی که مایل است به من نزدیک شود و می‌خواهد که من روز قیامت او را شفاعت کنم به ذریّه‌ی من ابراز علاقه و محبّت کند و سُرور در قلب آنها ایجاد نماید».[2]

«روایت سی و هشتم»

زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام و ابو عبداللّه جدلی می‌گویند که علی بن ابیطالب علیه‌السلام در تفسیر آیه‌ی: «**من جاء بالحسنة**» (کسی که کار نیکی بکند) فرمود:

۱ـ امالی شیخ طوسی و فضائل السّادات صفحه‌ی ۲۳۳.

قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: من وصل احدا من اهل بیتی فی دار هذه الدنیا بقیراط کافیته یوم القیامة بقنطار.

۲ـ فضائل السّادات صفحه‌ی ۲۳۶ نقل از کتاب تحفة النجباء و کتاب صوائق محرّقه.

قال النّبی صلی‌الله‌علیه‌وآله: من اراد التوصل الی و ان یکون له عندی یدا شفع بها یوم القیامة فلیصل مع ذریّتی و یدخل السرور علیهم.

«کار نیک که برای او ده برابر اجر است محبّت ما خاندان است و معنی آیه‌ای که می‌فرماید: «و **من جاء بالسّیئة**» بغض ما خاندان است».[1]

«روایت سی و نهم»

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«دوست داشته باشید اولاد مرا خوبانشان را برای خدا و بدکارانشان را برای من و برای انتساب آنها به من».[2]

«روایت چهلم»

حضرت سیّدالشّهداء علیه‌السلام فرمودند:

«به دوستی ما خاندان ملتزم باشید زیرا کسی که خدا را ملاقات کند و ما را دوست داشته باشد قطعاً به شفاعت ما وارد بهشت می‌شود و به خدائی که جان من در دست او است عمل و عبادت کسی برایش مفید نیست مگر با شناخت حقّ ما خاندان».[3]

در اینجا ممکن است سؤال شود که: چه امتیازی سادات بر غیر سادات در محبّت به آنها که در این احادیث آمده دارند؟ زیرا در اسلام برای کمک به مسلمانها و محبّت به آنان هم ثوابهائی نقل شده است.

۱ـ بحارالانوار جلد ٢٤ صفحه‌ی ٤٥.

۲ـ مستدرک وسائل الشیعه جلد ۱۲ صفحه‌ی ۳۷٦. **قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: احبوا اولادی الصالحون للّه و الطالحون لی.**

۳ـ بحارالانوار جلد ۲۷ صفحه‌ی ۹۰.

در جواب می‌گوئیم:

بدون تردید برای کمک به عموم مردم، خدای تعالی اجر زیادی تعیین کرده و یکی از بزرگترین عبادتها کمک به مسلمانها و حتّی به مردم است؛ ولی اگر به روایات فوق توجّه بیشتری بکنید، می‌بینید امتیازاتی در این خصوص وجود دارد که در کمک به دیگران وجود ندارد:

اوّل: آنکه پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مستقیما خودش عهده‌دار تأدیه‌ی اجر خدمتگزاران به سادات و اهل بیت است.

دوّم: آنکه ثواب و اجر کسانی که به سادات کمک می‌کنند قابل مقایسه با دیگران نیست. مثلاً در روایتی که نقل شد، پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

«کسی که به وزن قیراطی به فرزندانم کمک کند، من در روز قیامت به وزن قنطاری به او کمک می‌کنم».

و گفتیم که قیراط یک چهاردهم مثقال، ولی قنطار پنجاه هزار مثقال است. در نتیجه اگر کسی کمکی نسبت به سادات بکند، هفتصد هزار برابر اجر خواهد داشت، ولی اعانت و کمک به دیگران را ده برابر پاداش خواهد بود. زیرا خدا در قرآن فرموده است کسی که کار خوبی کند ده برابر مثل آن اجر را خواهد داشت و یا نهایت یک بر هفتصد برابر که می‌فرماید:

«مَثَل کسی که در راه خدا انفاق می‌کند مَثَل حبّه‌ای است که از آن هفت خوشه خارج می‌شود و در هر خوشه‌ای صد دانه باشد».[1]

بنابراین ثواب کمک و اعانت به سادات هزار برابر بیشتر از اجر کمک به غیر سادات است و به احتمال قوی این اقلّ ثوابی است که خدای تعالی برای آنها در این حدیث بیان کرده و الاّ در حدیث دیگری که نقل شد از رسول خدا روایت شده که فرمود: خدای تعالی اجر کسانی که به فرزندان پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله کمک

۱ـ سوره‌ی بقره آیه‌ی ۲۶۱.

کرده‌اند به عهده‌ی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله گذاشته است و او هم آنها را در بهترین جای بهشت یعنی «مقام وسیله» قرار می‌دهد.

سوّم: آنکه ارزش اعانت و کمک به سادات آن قدر پر قدرت و زیاد است که حتّی برای غیر مسلمانها و فسّاق هم فائده‌ی زیادی دارد.

مثلاً، مجوسی را از آب کوثر سیراب می‌کند، او را مسلمان می‌نماید و وی را با پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیتش همنشین می‌کند و گناهکاری را که با داشتن گناهان اهل زمین روز قیامت محشور می‌شود مشمول شفاعت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌نماید.

چند قضیّه از کسانی که به سادات کمک کرده‌اند و به نتائج فوق رسیده‌اند

اوّل:

در کتاب «**عمدة الطالب**» سیّد احمد حسینی از کتب عامّه نقل می‌کند:

«جناب حسن افطس با محمّد بن عبداللّه بن الحسن نفس زکیّه خروج کرد. وقتی نفس زکیّه کشته شد، حسن افطس مخفی گردید، زیرا از منصور دوانیقی می‌ترسید که ظاهر شود.

وقتی که امام صادق علیه‌السلام وارد عراق شد و با منصور دوانیقی ملاقات کرد، به او فرمود: می‌خواهی روز قیامت دسترسی به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله داشته باشی و او به تو کمک کند؟

عرض کرد: بله. امام صادق علیه‌السلام فرمود: فرزندش حسن بن علی افطس را عفو کن. او هم او را عفو نمود».[1]

۱ـ عمدة الطالب چاپ بمبئی صفحه‌ی ۳۰۵.

از این حدیث شریف استفاده می‌شود که محبّت به فرزند پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و کمک به آنها حتّی برای مثل منصوری هم ممکن است فایده‌ای داشته باشد، یعنی به همان مقدار، تخفیفی در عذاب او داده شود.

دوّم:

ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» از محمّد بن عیسی نقل می‌کند که محمّد بن کعب گفت:

«من در جعفه خواب بودم در عالم رؤیا خدمت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مشرّف شدم، به من فرمود: فلانی، من از تو خوشحالم به سبب کمکهائی که به فرزندان من در دنیا می‌کنی.

عرض کردم: اگر به آنها محبّت و کمک نکنم پس دیگر به چه کسی کمک و محبّت کنم؟

فرمود: حال که این چنین است جزای عمل نیک تو در قیامت با من خواهد بود.

در این موقع نگاه کردم دیدم ظرف خرمای صیحانی پیش روی مبارکش گذاشته‌اند. تقاضا کردم که از آن خرما به من هم عنایت فرماید.

حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله یک مشت از آن خرما به من دادند. دیدم هیجده دانه است. آن را خوردم و از خواب بیدار شدم. پیش خودم تعبیر کردم که شاید من هیجده سال دیگر عمر کنم و بعد خواب را فراموش کردم.

بعد از مدتّها یک روز دیدم در محلّی مردم جمع شده‌اند و نسبت به کسی عرض ادب می‌کنند. سؤال کردم: چه خبر است؟ گفتند: حضرت علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام آمده و ما به خدمتش مشرّف می‌شویم. من هم رفتم دیدم آن حضرت نشسته و در مقابلش ظرفی از خرمای صیحانی گذاشته‌اند. از آن حضرت درخواست کردم که به من از آن خرما بدهند. حضرت علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام یک مشت

خرما به من دادند. شمردم، هیجده دانه بود. عرض کردم: بیشتر عنایت بفرمائید. فرمود: اگر جدّم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بیشتر به تو داده بود من هم بیشتر می‌دادم».[1]

از این حدیث استفاده می‌شود که این رؤیا صادقه است و این شخص تنها به خاطر آنکه به فرزندان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کمک می‌کرده مورد لطف پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام واقع شده است.

سوّم:

در کتاب «فوائد العلماء و فرائد الحکماء» از قول بعضی از علمای عامّه نقل می‌کند:

«ذریّه‌ی فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام تمامشان مثل قرآن واجب است که اکرام و احترام و بر روی سر قرار داده شوند. خوبانشان مثل آیات محکم قرآنند که باید احترام شوند و به دستورات آنها عمل گردد و آنهائی که عملاً صالح نیستند مثل آیات منسوخه‌اند که احترام و روی سر قرار داده می‌شوند، ولی طبق دستور و عمل آنها عمل نمی‌شود و از آنها پیروی نمی‌گردد... به خدا قسم، امید خیری در دنیا و آخرت ندارم مگر به فضل و رحمت و محبّت الهی و محبّت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و اولاد او علیهم‌السلام و برای ما عملی از محبّت و اکرام آنها امیدوار کننده‌تر وجود ندارد...».[2]

چهارم:

در کتاب «فضائل امیرالمؤمنین» فضل بن شاذان از ابراهیم مهران نقل می‌کند که او گفت:

«در کوفه در همسایگی ما تاجری بود معروف به ابی‌جعفر، با خدا رابطه‌ی خوبی داشت. هر کس از سادات به او مراجعه می‌کرد و کمک می‌خواست، به او کمک می‌کرد و هر چه می خواست به وی می‌داد و هیچگاه نسبت به آنان کوتاهی نمی‌کرد، ولی به دفتردار خود می‌گفت: این پول را به حساب حضرت علی بن ابیطالب

۱ـ مناقب جلد ٤ صفحه‌ی ۳٤۲.

۲ـ فوائد العلماء صفحه‌ی ۱۲۱.

علیه‌السلام بنویس. او هم می‌نوشت که این پول را حضرت علی علیه‌السلام برای خود گرفته است.

مدّتی بر این منوال گذشت، بالأخره تاجر ورشکست شد. به دفترش مراجعه کرد و از کسانی که طلب داشت و زنده بودند از غیر سادات، طلب خود را گرفت و کسانی که از آنها مرده بودند، خطّ باطلی روی نام آنها کشید، ولی در عین حال همچنان محتاج و تنگدست بود.

یک روز در درب خانه‌اش نشسته بود، مردی از ناصبیها از دشمنان حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام که از وضع او اطّلاع داشت بر او عبور کرد و گفت: آن بدهکار بزرگت یعنی علی بن ابیطالب علیه‌السلام آخر با تو چه کرد؟ و به این وسیله می‌خواست او را سرزنش کند.

آن مرد تاجر از این سرزنش غمناک شده و به داخل منزل رفت. وقتی شب شد و خوابید، در عالم رؤیا دید پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از مقابلش می‌آید و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهماالسلام هم در پیش روی آن حضرت حرکت می‌کنند.

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهماالسلام فرمود: پدرتان کجا است؟

حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در آنجا حاضر بود، عرض کرد: بله، اینجا هستم.

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: چرا حقّ این مرد را نمی‌دهی؟

حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام عرض کرد: حقّ دنیوی او را همراه آورده‌ام که به او بدهم.

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله کیسه‌ای از پشم سفید را از حضرت علی علیه‌السلام گرفت و گفت: این را بگیر و از این به بعد هم هر یک از اولاد من از تو چیزی خواست به او بده که دیگر فقیر نمی‌شوی.

مرد تاجر گفت: من از خواب بیدار شدم، کیسه‌ی پول در دستم بود. همسرم را از خواب بیدار کردم و کیسه‌ی پول را به او نشان دادم. گفت: در این نیمه شب این پول را از کجا آوردی؟! قضیّه‌ی خواب را از اوّل تا به آخر برای او نقل کردم. گفت: اگر راست می‌گوئی دفتر محاسباتت را بیاور تا ببینیم که این پول با طلبی که از حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام داری تطبیق می‌کند یا نه؟

دفتر را آوردم دیدم به قدرت الهی اثری از حساب آن حضرت در دفتر نیست و همه‌ی محاسبات او پاک شده است».[1]

پنجم:

ابن جوزی در کتابش و علاّمه در کتاب «کشف الیقین» از ابی الفرج نقل کرده که احمد بن الخصیب گفت:

«من دفتردار مادر متوکّل عبّاسی بودم. یک روز در اتاق دفترم نشسته بودم، دیدم خدمتگزار مادر متوکّل آمده و کیسه‌ای که هزار دینار در آن بود به من داد و گفت: خانم دستور داده‌اند که اینها را بین مستحقّین تقسیم کنی و گفته‌اند این هزار دینار از بهترین و پاکترین اموالم می‌باشد و ضمنا اسامی کسانی را که به آنها پول می‌دهی بنویس و به من بده تا بدانم چه مقدار پول در این راه داده‌ام.

من به منزل رفتم و دوستان را جمع کردم و با آنها در شناختن فقرا و مستحقّین مشورت نمودم. آنها جمعی را معرّفی کردند و من سیصد دینار آن را بین آن عدّه تقسیم نمودم. بقیّه نزد من مانده بود که نیمه‌های شب دیدم در منزلم را می‌زنند. گفتم: کیست؟

در جواب از پشت در گفت: فلان شخص علوی هستم.

او همسایه‌ی ما بود، گفتم: بفرمائید! او داخل منزل شد و اظهار تنگدستی کرد و گفت: من گرسنه هستم.

۱ـ فضائل السّادات صفحه‌ی ۳٤۳.

من یک دینار از آن پولها را به او دادم و او رفت. وقتی نـزد همـسرم رفـتم از مـن سؤال کرد: این کی بود که در این نیمه‌ی شب آمده بود؟

گفتم: یک نفر از اولاد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود که اظهار تنگدستی و گرسـنگی می‌کرد. به او یک دینار دادم، او هم تشکّر کرد و رفت.

همسرم از اتاق بیرون رفت در حالی که گریه می‌کرد و می‌گفت: خجالت نمی‌کشی که پسر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نزد تو می‌آید و تو به او فقط یک دینار می‌دهی و حال آنکه استحقاق او را می‌دانی؟

سخن او به دلم نشست. کیسه‌ی پول را برداشتم و به درِ خانـه‌ی آن سـیّد رفـتم و تمام پول را به او دادم، ولی وقتی به خانه برگشتم پشیمان شدم، زیرا فکر می‌کردم کـه الآن خبرش به متوکّل می‌رسد و او چون دشمن سرسخت سادات اسـت، مـرا خواهـد کشت. همسرم به من دلـداری داد و گفـت: بـه خـدا و اجـدادش وابگـذار، انـشاءاللّه خودشان اگر بلائی باشد دفع می‌کنند.

همین طور که داشتیم صحبت می‌کردیم ناگهـان در خانـه را زدنـد. غلامـان مـادر متوکّل با مشعلها پشت در ایستاده بودند. با خود گفتم کار تمام است.

وقتی در را باز کردم آنها به من گفتند: خانم، مادر متوکّل تو را می‌خواهد، فـوراً او را اجابت کن!

من با ترس و لرز به طرف کاخ متوکّل حرکت کردم، ولی پـشت سـر هـم افـرادی می‌آمدند که عجله کنید خانم منتظر است.

بالأخره به پشت پرده‌ای که مادر متوکّل پشت آن نشسته بود رسیدم. به مجرّدی که متوجّه شد من آمده‌ام، گفت: احمد، خدا به تو و به همسرت جزای خیر بدهـد. همـین الآن خوابیده بودم، در عالم رؤیا دیدم پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده و مـی‌فرمایـد: خدا به تو و ابن الخصیب و همسرش جزای خیر بدهد. و من از خـواب بیـدار شـدم. احمد، تو چه کرده‌ای که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را این چنین خوشـحال کـرده‌ای که مرا دعا کند؟

من قضیّه را نقل کردم و او در این مدّت یکسره گریه می‌کرد. سپس یک مقدار پول و لباس آورد و سه قسمت کرد و گفت: این مال آن علوی، این مال تو و این مال همسرت.

پولها مبلغ صدهزار درهم بود، من آن را گرفتم و یکسره به طرف خانه‌ی آن سیّد رفتم و در زدم. او پشت در آمد و بدون آنکه من به او چیزی بگویم گفت: آنچه پول برای من آورده‌ای بده.

وقتی در را باز کرد، دیدم گریه می‌کند. گفتم: چرا گریه می‌کنی؟

گفت: وقتی از تو جدا شدم به خانه آمدم. همسرم به من گفت: این پول را از کجا آوردی؟ من جریان را برای او نقل کردم. او گفت: بیا با هم دو رکعت نماز بخوانیم و برای مادر متوکّل و احمد و زنش دعا کنیم. ما این کار را کردیم و خوابیدیم. در عالم رؤیا پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را دیدم، به من فرمود: به خاطر آنچه احمد نسبت به شما انجام داد شکر کردید، الآن باز برای تو پولی می‌آورد آن را از آنها قبول کن».[1]

ششم:

در کتاب «بحارالانوار» از محمّد بن احمد بن یحیی بن فضل نقل شده که معتضد عبّاسی گفت:

«من در عالم رؤیا دیدم مردی کنار دجله نشسته است، وقتی آب دجله را در مشت می‌گیرد آب دجله از جریان می‌افتد و وقتی مشت را باز می‌کند آب دجله جاری می‌شود. با خود گفتم: حتما این مرد حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام است. به او سلام کردم، جواب سلام مرا داد و بدون آنکه چیزی بگوید پس از جواب سلام به من فرمود: وقتی ریاست به تو رسید نسبت به فرزندان من خوشرفتار باش و به آنان نیکوئی و کمک کن».

محمّد بن احمد می‌گوید: «علّت آنکه معتضد عبّاسی نسبت به سادات احسان می‌کرد، همین خواب بود و به همین سبب معتضد پولی را که از طبرستان (مازندران)

۱ـ فضائل السادات صفحه‌ی ۳٤٦.

می‌فرستادند، بین سادات تقسیم می‌نمود و از خزانه‌ی خود هم همان قدر بر آن اضـافه می‌کرد و به آنها می‌داد».[1]

هفتم:

در کتاب «بحارالانوار» از کتاب «عوالی الآلی» و علاّمه در کتاب «منهاج الیقین» نقل می‌کنند:

«در شهر قم در یکی از سالها مرض واگیری شیوع پیدا کرد که اکثر اهل آن شهر از آنجا کوچ کردند و به شهرهای دیگر آواره شدند. از جمله‌ی آنها علویّه‌ای بود که نمـاز زیاد می‌خواند و روزه زیاد مـی‌گرفـت و شـوهرش هـم از پـسرعموهایش بـود، ولـی شوهرش مبتلای به آن مرض شد و از دنیا رفت.

این زن و شوهر، چهار دختر صغیر داشتند و زن ناگزیر دست دخترانش را گرفـت و از شهری به شهری سفر می‌کرد تا آنکه وارد شـهر «بلـخ» شـد. ایـن شـهر از نقـاط سردسیر بود و وقتی آنهـا وارد آن شـهر شـدند در زمـستان، روز پـر بـرف و سـرمای شدیدی بود.

آن زن سیّده‌ی علویّه نمی‌دانست چه باید بکنـد و چگونـه فرزنـدانش را از سـرما حفظ نماید. یکی به او گفت: حاکمی در این شهر هـست کـه معمـولاً غریبـان را جـا می‌دهد و بسیار مرد خوبی است.

علویّه دست بچّه‌هایش را گرفت و به طرف خانه‌ی حاکم رفت. وقتی به درِ خانه‌ی او رسید، دید حاکم در خانه نشسته و خدمتکارانش در اطرافش ایستاده‌اند.

زن به او سلام کرد و گفت: ای حاکم، من یک علویّه هستم و دخترانم هم سیّده‌اند و ما در این شهر غریبیم. این سرما و برف ما را اذیّت می‌کند. شخصی به مـا گفتـه کـه شما غریبان را جا می‌دهید، لذا نزد شما آمده‌ایم تا به ما هم جائی بدهید. خدا بـه شـما جزای خیر بدهد.

۱ـ بحارالأنوار جلد ٤١ صفحه‌ی ۳۲۲.

حاکم گفت: کی شما را می‌شناسد که سیّده‌اید؟ شاهدی بیاورید که شما از فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء و حضرت علی بن ابیطالب علیهماالسلام هستید تا من به شما کمک کنم.

زن در اثر عفّت نفسی که داشت، حرفی نزد و از خانه‌ی آن حاکم مأیوسانه خارج شد، ولی در کوچه اشک می‌ریخت و متحیّر بود و نمی‌دانست که چه باید بکند. یک نفر از بازاریها به او گفت: بیا با هم برویم به خانه‌ی کسی که مهمانسرائی دارد و از غریبان پذیرائی می‌کند؛ زن پشت سر او راه افتاد.

ضمناً وقتی حاکم از علویّه شاهد می‌خواست و او را ردّ می‌کرد، یک مرد مجوسی در مجلس او نشسته بود که دلش به حال آنها سوخت و از مجلس برخاست و پی علویّه رفت تا او را به خانه‌ی خود ببرد. دید او با فرزندانش به دنبال مردی می‌روند. از علویّه سؤال کرد: کجا می‌روید؟

علویّه گفت: این مرد مرا به درِ خانه‌ی مردی که خیّر است، می‌برد تا شاید به ما جائی بدهد.

مجوسی گفت: نمی‌خواهد آنجا بروید، بیائید به منزل ما برویم، من از شما پذیرائی می‌کنم و منزل ما بهتر از آنجا است.

علویّه گفت: مانعی ندارد. و به همراه مرد مجوسی به خانه‌ی او رفتند و او بهترین اتاقهایش را در اختیار آن زن و فرزندانش گذاشت و بهترین فرشها را زیر پای آنها گسترد و اتاق آنها را گرم کرد و هر چه می‌خواستند برای آنها مهیّا نمود، غذا و طعام و سایر مخلّفات را در اختیار آنها گذاشت و خانواده‌اش را در جریان قرار داد. آنها هم خوشحال شدند و با آن زن و دختران مجالست کردند و آنها را خدمت می‌کردند تا آنکه ناراحتی و حزن و سرما از آنها برطرف شد. ولی چون وقت نماز رسید، علویّه به زن مجوسی گفت: نمی‌خواهید برخیزیم و نمازمان را اوّل وقت بخوانیم؟!

زن مجوسی گفت: ما مسلمان نیستیم و مجوسی هستیم. شوهرم وقتی دیده بود که شما به حاکم با آنکه مسلمان بود می‌گوئید: ما علویّه هستیم و او از شما شاهد

می‌خواهد و شما را ردّ می‌کند، به خاطر اسم جدّتان و اینکه شما فرزندان پیغمبرید، محبّتتان در قلبش جای گرفت و این اظهار ارادت را به شما کرد.

علویّه دست به دعا برداشت و گفت: از خدا می‌خواهم تو و شوهرت را موفّق به پیروی از دین جدّم پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بفرماید.

سپس علویّه برخاست و نماز خواند و تمام شب را به عبادت مشغول بود و دعا می‌کرد که خدا این مرد مجوسی را به دین مقدّس اسلام مشرّف فرماید.

مجوسی پس از آنکه با اهل بیتش به اتاق خودشان رفتند و خوابیدند، در عالم رؤیا دید قیامت بر پا شده، تشنگی و حرارت و گرمی هوا به مردم در محشر فشار آورده و آنها این طرف و آن طرف پی آب می‌گردند. شخصی به آنها گفت: آب جز در نزد پیغمبر اسلام حضرت محمّد بن عبداللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیتش یافت نمی‌شود. آنها تنها به دوستانشان از آب کوثر می‌دهند.

مجوسی با خود گفت: من خدمت پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌روم شاید به خاطر آنکه فرزندانش را پذیرائی کرده‌ام، به من آب بدهد. ولی وقتی خدمتشان می‌رسد، می‌بیند به کسانی که از دوستان آنها هستند آب کوثر می‌دهند امّا دشمنان را ردّ می‌کنند.

حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام بر لب حوض ایستاده و در دست ظرفی دارد و پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهماالسلام هم کنارش نشسته‌اند.

مجوسی می‌گوید: من خدمت حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام رفتم و از آن حضرت طلب آب کردم. حضرت فرمود: تو که مسلمان نیستی تا من به تو آب بدهم.

ناگهان پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: یا علی، به او آب بده! حضرت علی علیه‌السلام عرض کرد: یا رسول اللّه، او مسلمان نیست، بلکه مجوسی است.

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: یا علی، او به تو حقّی دارد. او کسی است که فلانی و دخترانش را از فرزندانت جا داده و آنها را از سرمای زمستان نجات بخشیده و طعام و غذا به آنها داده است و آنها همین الآن هم در منزل او هستند.

مجوسی می‌گوید: در این موقع حضرت علی علیه‌السلام فرمود: نزدیک شو. من هم نزدیک رفتم، یک ظرف آب به من داد، من آشامیدم که لذیذتر از آن چیزی نخورده بودم.

وقتی مجوسی از خواب بیدار شد هنوز لذّت و سردی آن آب را در دهان و قلبش حسّ می‌کرد و ریش و لباسهایش از آب تر بود. در این موقع مجوسی به گریه افتاده و جزع و فزع می‌کرد. همسرش از او سؤال کرد: چه شده؟

مجوسی جریان را به او گفت و رطوبتی را که در ریش و لباسهایش بود، به او نشان داد.

همسرش به او گفت: این در اثر محبّتی است که نسبت به این سادات کرده‌ای.

مجوسی گفت: راست است، من بعد از آنچه دیده‌ام، دلیل دیگر علمی برای حقّانیّت اسلام نمی‌خواهم.

مجوسی و اهل بیتش همان وقت حرکت کردند و شمعی روشن نمودند و به درِ اتاق علویّه رفتند و جریان خواب را برای او از اوّل تا به آخر نقل کردند.

علویّه سر به سجده‌ی شکر گذاشت و گفت: به خدا قسم، من از سرشب تا به حال برای هدایت شما دعا می‌کردم و شکر خدا را که دعای مرا در حقّ شما مستجاب کرد.

مجوسی گفت: شرایط تشرّف به اسلام را به ما دستور بده.

علویّه دستورات مشرّف شدن به اسلام را به آنها گفت و آنها مسلمان واقعی گردیدند و حتّی بچّه‌های آنها و خدمتگزاران آنها هم مسلمان شدند.

از طرف دیگر در همان شب، حاکم هم آنچه را که مجوسی در خواب دیده بود در عالم رؤیا دید. ولی او با امید زیادی خدمت حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام رفت و گفت: یا امیرالمؤمنین، من یکی از دوستان و اولیای شما هستم، به من آب بدهید.

حضرت علی علیه‌السلام فرمود: به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بگو، اگر ایشان اجازه بدهند مانعی ندارد.

سپس خدمت حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله رفت و عرض کرد: شما به امیرالمؤمنین علیه‌السلام بفرمائید که از آب کوثر به من عنایت بفرماید، زیرا من یکی از دوستانتان هستم.

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: برو شاهد بیاور که تو از دوستان ما هستی.

حاکم گفت: یا رسول اللّه، چگونه شما از من شاهد می‌خواهید و حال آنکه من در اینجا کسی را نمی‌شناسم؟

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: همان گونه که تو از دخترانم شاهد خواستی و حاضر نشدی که آنها را یک شب در خانه‌ی خود جای دهی.

حاکم از خواب بیدار شد، ولی فوق العاده ناراحت بود و نمی‌دانست این خسارت را چگونه جبران کند. شب را هر طوری بود صبح کرد، امّا صبح از خانه بیرون آمد و دربدر دنبال علویّه می‌گشت و از هر کسی سؤال می‌کرد که: آیا شما زنی را با این خصوصیّات ندیدید؟

آنها جواب منفی می دادند تا آنکه به مرد بازاری که روز قبل می‌خواست آنها را به منزل ببرد رسید. بازاری گفت: من می‌خواستم آنها را به فلان مضیف ببرم که آن مرد مجوسی او را از من گرفت و به خانه برد.

حاکم تعجّب کرد. به طرف منزل مجوسی رفت و درِ خانه‌ی او را کوبید.

مجوسی سؤال کرد: کیست؟ غلامش گفت: حاکم شهر است.

تازه مسلمان تعجّب کرد، زیرا عادت حاکم نبود به درِ خانه‌ی کسی برود، لذا با سرعت به درِ خانه آمد. حاکم مشاهده کرد که بر سیمای آن مرد مجوسی آثار اسلام هویدا است.

از حاکم سؤال کرد که: علّت تشریف آوردن شما به منزل ما چیست؟

حاکم گفت: به خاطر این علویّه که به خانه‌ی تو آمده زیرا به من گفته‌اند که او را به خانه آورده‌ای، ولی می‌بینم که آثار اسلام در سیمایت ظاهر شده و مسلمان شده‌ای.

مجوسی گفت: بلی، بحمداللّه من و اهل بیتم به برکت وجود این زن علویّه و ورود او به منزل ما به دین مقدّس اسلام مشرّف شده‌ایم.

حاکم گفت: سبب اسلامت چیست؟ مرد تازه مسلمان جریـان خـواب را بـرای او نقل کرد و قضیّه را از اوّل تا به آخر برای او شرح داد. سپس رو کرد به حاکم و گفت: حالا شما چرا این قدر اصرار دارید که از قضیّه‌ی این زن مطّلـع باشـید و حـال آنکـه همین دیروز او را به آن وضع طرد کردید؟

حاکم نیز قضیّه‌ی خود را گفت و خواب را برای مرد تازه مسلمان نقل کرد. سپس مرد تازه مسلمان به خدمت علویّه رسید و جریان حاکم را برای او نقل نمود. علویّه به سجده افتاد و گریه می‌کرد و شکر می‌نمود که پروردگار آنها را به حقایق مذهب آشـنا فرموده است.

مرد تازه مسلمان از علویّه اجازه گرفت که حاکم داخـل شـود، او هـم اجـازه داد. حاکم عذرخواهی کرد و جریان خواب و آنچه را که با پیغمبر اکرم صـلی‌الله‌علیـه‌وآلـه سخن گفته و شنیده بود نقل نمود و از علویّه درخواست کرد کـه بـه خانـه‌اش منتقـل شود. ولی علویّه نپذیرفت و گفت: هیهات که من از این منزل خـارج شـوم ولـو آنکـه صاحب منزل از ماندن من کراهت داشته باشد.

مرد تازه مسلمان گفت: به خدا قسم، من هم نمی‌گذارم تـو از اینجـا بـروی، بلکـه منزلم را تقدیمت می‌کنم و من و خانواده‌ام و خدمتگزارانم همه در خـدمتت هـستیم و این در مقابل نعمتی که خدا بوسیله‌ی شما به ما عنایت فرموده است، چیزی نیست.

حاکم به خانه رفت و لباس و هدایای زیادی برای علویّه فرستاد».[1]

این قضیّه به صورتهای مختلف و عبارات متفـاوت نقـل شده و احتمال دارد که قصّه‌های متعدّدی بوده است ولـی در نقل با عبارات شبیه به هم ذکر شده است.

هشتم:

در کتاب «**تذکرة الخواص من الامّة فی ذکر خصائص الائمّة**» و در کتاب «جـوهری» از ابی الدنیا نقل شده که:

۱ـ بحارالانوار جلد ۹۶ صفحه‌ی ۲۲۵.

«شخصی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را در خواب دید. آن حضرت بـه او فرمـود: به فلان مرد مجوسی بگو: دعا مستجاب شد.

آن شخص از خواب بیدار شد، ولی اعتنائی نکرد، زیرا مرد مجوسی ثروتمند بود و ممکن بود به او تعرّض کند. امّا دو مرتبه که خوابید باز همان خواب را دید و همچنین مرتبه‌ی سوّم تا بالأخره صبح تصمیم گرفت که برود و مطلب را به مجوسی بگوید، لذا نزد او رفت و گفت: من فرستاده‌ی رسول اللّه هستم، آن حضرت فرموده به تو بگـویم که دعا مستجاب شد.

مجوسی گفت: تو مرا می‌شناسی؟ گفت: بلی. مجوسی گفت: من منکر دین اسـلام و رسالت پیغمبر اسلامم.

گفت: این را هم می‌دانم، ولی چه کنم که پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله مکـرّر بـه من امر کردند که این جمله را به تو بگویم. مجوسی گفـت: «**اشـهد ان لااله الاّ اللّـه و اشهد انّ محمّدا رسول اللّه**» و مسلمان شد و اهل خانه‌اش و تمام عمّال و خدمـه‌اش را خواست و گفت: من تا به حال در گمراهی بودم و الآن دانستم که دین مقـدّس اسـلام حقّ است و لذا مسلمان شدم و هر کدام از شما هم اگر مسلمان شوید، آنچه در دست او از اموالم می‌باشد، مال او خواهد بود و اگر مسلمان نشوید دیگر نمی‌توانید برای من کار کنید و آنچه در اختیار او است، خواهم گرفت.

امّا احتیاجی به این حرفها نبود و همه ایمان آوردند و مسلمان شدند بـه خـصوص وقتی قضیّه را شنیدند.

مرد مجوسی تازه مسلمان گفت: حالا می‌دانی که دعا چه بود کـه مـستجاب شـد؟ گفت: نه، من اتّفاقا می‌خواستم الآن از تو سؤال کنم.

تازه مسلمان گفت: شب گذشته مجلسی به عنوان ازدواج دختـرم ترتیـب داده و از مردم دعوت کرده بودم و آنها همه جمع شده بودند. ولی در همسایگی ما خانواده‌ای از سادات ولی تنگدست زندگی می‌کردند. ضمنا من دستور داده بودم که غلامان سـفره را در حیاط منزل پهن کنند.

در این بین خودم شنیدم که دختر همان همسایه به مادرش می‌گوید: بوی طعام این مجوسی ما را ناراحت کرده است.

من فورا غذای زیادی با لباس و مقداری پول برداشتم و به درِ خانه‌ی آنها بردم. وقتی چشم آنها به غذا و لباس و پول افتاد همان دختر به سایر بچّه‌ها و مادرش گفت: من نمی‌گذارم به اینها دست بزنید تا آنکه برای این مجوسی دعا کنیم.

سپس دستها را به آسمان بلند کرده و گفتند: خدا تو را با جدّمان پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله محشور کند. بقیّه گفتند: «آمین».

این بود دعائی که در حقّ من مستجاب شد و پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از آن به تو خبر داده‌اند».[1]

این احادیث و حکایات که در باب وجوب و اهمیّت دوستی فرزندان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شد نمونه‌ای از صدها حدیثی است که سنّی و شیعه در کتب خود نقل کرده‌اند.

ضمناً برای اهل فضل و دانش روشن است که این روایات و حکایات دلالت بر لزوم محبّت نسبت به تمام سادات و ذراری حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام می‌کند و بلکه طبق توضیحی که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله داده و فرموده است «اولاد مرا دوست داشته باشید، خوبانشان را برای خدا و غیر خوبانشان را برای من» بیشتر در این دستورات توجّه به معصیتکاران و غیر صالحین آنها داشته است.

ناگفته نماند که وجوب محبّت و کمک به فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام تنها به خاطر آنکه آنها اولاد آن حضرتند از نظر تمام مسلمانان دنیا از هر فرقه‌ای که باشند آنچنان مسلّم است که شاید آن را از ضروریّات اسلام بدانند و منکر آن را مرتد و کافر به حساب آورند، زیرا منکر آن در حقیقت منکر دستورات قرآن مجید بوده زیرا قرآن آن را اجر رسالت دانسته است.

۱ـ فضائل السّادات صفحه‌ی ۳٤٥.

عقاب اذیّت فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام

یکی از برتریها و امتیازاتی که فرزندان حضرت زهراء علیهاالسلام دارند این است که دشمنی با آنها و اذیّت آنها و بغض آنها موجب غضب پروردگار می‌گردد.

شاید بعضی فکر کنند که این سبب برتری و امتیازی برای آنها نمی‌باشد، زیرا دشمنی و اذیّت و بغض هر یک از مسلمانها هم سبب غضب الهی است.

در جواب می‌گوئیم: از آیات و احادیثی که ذکر خواهد شد استفاده می‌شود:

اوّلاً: تنها بغض و دشمنی و اذیّت مؤمنین آنها موجب غضب الهی نیست، بلکه اگر کسی غیر مؤمنین آنها را هم اذیّت کند خدا را به غضب درآورده است.

ثانیا: در خصوص اذیّت مؤمنین آنها عذاب الهی شدیدتر است و بلکه اذیّت آنها اذیّت پیغمبر اکرم علیه‌السلام و خدای تعالی است که به حدّ کفر و شرک است و مؤیّد ما روایات زیر می‌باشد:

«روایت اوّل»

از امام باقر علیه‌السلام نقل شده که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«ای مردم کسی که ما خاندان را دشمن بدارد و بغض ما را در دل نگاه دارد، روز قیامت در زمره‌ی یهودیان محشور می‌شود.

جابر گفت: یا رسول اللّه، اگر چه در دنیا شهادتین بگوید و مسلمان باشد؟

فرمود: بله، این دو کلمه فقط خونش را حفظ می‌کند و او را از جزیّه دادن معاف می‌نماید. دوباره فرمود: کسی که ما را دشمن بدارد، خدا او را روز قیامت به دین یهود مبعوث می‌کند. زیرا اگر زمان دجّال را درک می‌کرد به او ایمان می‌آورد».[1]

«روایت دوّم»

در کتاب «امالی» شیخ صدوق از صفوان جمال و او از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که فرمود:

«پدرم فرموده که امّ السّلمه گفت: پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله این آیه را برای من می‌خواند:

((لا یَسْتَوِیَ أَصْحَـٰبُ ٱلنَّارِ وَأَصْحَـٰبُ ٱلْجَنَّةِ))[2]

گفتم: یا رسول اللّه، اصحاب جهنّم چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و ذریّه‌ی او را دشمن بدارند و از آنها عیبجوئی کنند. گفتم: چه کسانی نجات پیدا می‌کنند؟ فرمود: شیعیان علی علیه‌السلام نجات یافتگانند».

۱ـ بحارالأنوار جلد ۲۷ صفحه‌ی ۱۳۵. **فقال ایّها النّاس من ابغضنا اهل البیت بعثه اللّه یهودیا قال جابر فقمت الیه فقلت یا رسول اللّه و ان شهد ان لا اله الا اللّه و انّک رسول اللّه قال نعم و ان شهد انما احتجز بذلک من ان یسفک دمه او یؤدی الجزیه عن ید و هو صاغر ثم قال ایها النّاس من ابغضنا اهل البیت بعثه اللّه یهودیا یوم القیامة و ان ادرک الدجال آمن به.**

۲ـ سوره‌ی حشر آیه‌ی ۲۰.

«روایت سوّم»

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«ما فرزندان عبدالمطلب این خصوصیّت را داریم که سگی به ما حمله نمی‌کند مگر آنکه به مرض جَرَب مبتلا می‌شود هر کس این حقیقت را دروغ می‌داند، تجربه کند».[1]

«روایت چهارم»

در روایات متعدّده‌ای آمده که منجمله شهید ثانی در «شرح لمعه» باب اطعمه و اشربه از علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود:

«گوشت قُبّره را نخورید و به آن بد نگوئید و آن را به دست بچّه‌ها ندهید که با آن بازی کنند، زیرا آنها ذکر و تسبیح خدا می‌کنند و تسبیحشان هم این است که می‌گویند خدا لعنت کند دشمنان آل محمّد را».[2]

«روایت پنجم»

در کتاب «جامع الاخبار» از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرمود:

«خدا بهشت را بر کسی که به خاندان من ظلم کند و یا آنها را بکشد و یا به قاتل آنها کمک کند و کسی که به آنها

۱ـ بحارالأنوار جلد ۱۱۰ صفحه‌ی ۳۰ و ۳۱.**نحن بنوا عبدالمطلب ما عادانا کلب الا و قد جرب و من لم یصدق فلیجرب.**

۲ـ شرح لمعه جلد دوّم باب اطعمه و اشربه.**عن الرّضا علیه‌السلام قال: لا تأکلوا القبرة ولا تسبوها ولا تعطوها الصبیان یلعبون بها فإنها کثیرة التسبیح للّه تعالی و تسبیحها لعن اللّه مبغضی آل محمّد.**

دشنام دهد حرام کرده است و از اعمال خویش روز قیامت ثواب نمی‌برند و خدا با آنها حرف نمی‌زند و از گناه، پاکشان نمی‌کند و برای آنها عذاب بزرگی هست».[1]

«روایت ششم»

در کتاب «ذخائر» از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که فرمود:

«ای پسران عبدالمطلب، من از خدا خواسته‌ام برای شما سه چیز را: آنکه ثابت نگاه دارد قیام کننده از شما را و هدایت کند گمراهانتان را و دانا نماید نادانان شما را و خدا شما را مردمان دلرحم و مهربان و شجاع و دلیر قرار دهد. و اگر شخصی در اثر عبادت پاهایش ورم کند و نماز بخواند و خدا را ملاقات کند در حالی که نسبت به این خاندان بغض داشته باشد، حتماً وارد جهنّم می‌گردد».[2]

۱ـ بحارالأنوار جلد ۲۴ صفحه‌ی ۲۲۴.**قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: حرّم اللّه الجنّة علی ظالم اهل بیتی و قاتلهم و سابیهم و المعین علیهم ثمّ تلا هذه الایة: «اولئک لاخلاق لهم فی الاخرة ولا یکلّمهم اللّه ولا ینظر الیهم یوم القیامة ولا یزکّیهم و لهم عذاب الیم».**

۲ـ بحارالأنوار جلد ۲۷ صفحه‌ی ۱۷۱ روایت ۱۳.**عن ابن عبّاس ان رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله قال: یا بنی عبدالمطلب إنّی سألت اللّه عزّوجلّ ثلاثا: أن یثبت قائلکم و أن یهدی ضالّکم و أن یعلّم جاهلکم و سألت اللّه تعالی أن یجعلکم جودآء نجبآء رحماء، فلو أنّ امرء صفّ بین الرکن و المقام فصلّی و صام ثمّ لقی اللّه عزّ وجلّ و هو لأهل بیت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله مبغض دخل النّار.**

«روایت هفتم»

در همان کتاب «ذخائر» از ابن عبّاس نقل شده که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«اگر شخصی بین رکن و مقام در اثر نماز و عبادت قدمهایش ورم کند و مبغض آل محمّد باشد، حتما او را به جهنّم می‌برند».[1]

«روایت هشتم»

شیخ صدوق در کتاب «امالی» از عمرو بن خالد نقل می‌کند که گفت:

«زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام مویش را به دستش گرفت و گفت: که پدرم علی بن الحسین علیه‌السلام در حالی که مویش را به دستش گرفته بود به من گفت: پدرم حسین بن علی علیه‌السلام در حالی که مویش را به دستش گرفته بود به من گفت: که پدرم علی بن ابیطالب علیه‌السلام در حالی که مویش را به دستش گرفته بود به من گفت: که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در حالی که مویش را به دستش گرفته بود به من گفت: کسی که موی تو را اذیّت کند مرا اذیّت کرده و کسی که مرا اذیّت کند خدا را اذیّت کرده و

۱ـ بحارالأنوار جلد ۷ صفحه‌ی ۲۳۳. **قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: ولو ان عابدا عبداللّه بین الرکن و المقام الف عام و الف عام حتی یکون کالشن البالی و لقی اللّه مبغضا لآل محمّد اکبه اللّه علی منخریه فی جهنّم.**

کسی که خدا را اذیّت کند اهل آسمانها و زمین او را لعنت می‌کنند».[1]

«روایت نهم»

ابن بابویه در کتاب «عیون اخبار الرّضا» از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که فرمود:

«دشمن داشتن علی بن ابیطالب علیه‌السلام کفر می‌آورد و بغض بنی‌هاشم علامت نفاق است».[2]

از این احادیث و دهها حدیث دیگری که به خاطر اختصار از ذکر آنها خودداری می‌شود، استفاده می‌گردد که اذیّت و عداوت و بغض اقوام و بخصوص ذریّه‌ی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که همان فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام تا روز قیامت هستند مطلقا چه آنها مسلمان و مؤمن و متّقی باشند و یا نباشند، حرام است، بلکه اذیّت آنها عذابش در ردیف گناهان کبیره است. نفرین و دعای آنها نیز مستجاب است

۱ـ بحارالأنوار جلد ۲۷ صفحه‌ی ۲۰۶.

عن عمرو بن خالد قال: حدّثنی زید بن علی و هو آخذ بشعره قال: حدّثنی أبی علی بن الحسین و هو آخذ بشعره قال سمعت أبی الحسین بن علی و هو آخذ بشعره قال: سمعت أمیرالمؤمنین و هو آخذ بشعره عن رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و هو آخذ بشعره قال: من آذی شعرة منّی فقد آذانی و من آذانی فقد آذی اللّه عزّوجلّ و من آذی اللّه عزّوجلّ لعنه ملأ السماوات و ملأ الارض و تلا: «انّ الذین یؤذون اللّه و رسوله لعنهم اللّه فی الدّنیا و الاخرة و أعدّ لهم عذابا مهینا».

۲ـ بحارالأنوار جلد ۹۶ صفحه‌ی ۲۲۱.

عن الرضا علیه‌السلام قال: قال النّبی صلی‌الله‌علیه‌وآله: بغض علی کفر و بغض بنی‌هاشم نفاق.

و دعای اطفال آنها بخاطر آنکه گناه نکرده‌اند مستجاب است. چنانکه در کتاب صحیفه‌ی رضویّه از رسول اکرم صلی‌اللهعلیه‌وآله به سند معتبر نقل شده که فرمود:

«**دعاء اطفال ذريّتي مستجاب ما لم يقاربوا الذنوب**».

دعای اطفال ذریّه‌ی من مستجاب است تا وقتی که نزدیک به گناه نشده‌اند.

یکی از اولیای خدا که نام مقدّسش معروف است ولی نمی‌خواهد معرّفی شود، می‌گفت: من هر وقت حاجتی دارم به درِ خانه‌ی یکی از سادات می‌روم و از او می‌خواهم که فرزندان خردسالش را جمع کند و تنها چند دقیقه‌ای برای من دعا نماید که یقین می‌دانم مستجاب می‌شود.

در قم یکی از مراجع تقلید می‌گفت: چون حلالترین پولی که به دست من می‌رسد، نذوراتی است که اهل قم برای من می‌کنند که حاجتشان برآورده شود، تنها از آن پول برای زندگی شخصی خودم استفاده می‌کنم.

بعلاوه صدها مورد اتّفاق افتاده که سادات اگر دعا و یا نفرین کرده‌اند، فورا مستجاب شده است و ما در اینجا چند حکایت دیگر از استجابت دعای آنها ذکر می‌کنیم. تا برای کسانی که در این باره تردید دارند، اطمینان بیشتری حاصل گردد:

اوّل:

شیخ سلیمان بن داود در کتاب «زهرة الرياض» نقل می‌کند:

«روزی منصور دوانیقی «لعنه اللّه» سوار اسب بود و از بغداد بیرون می‌رفت. ناگهان علویّه‌ای عنان اسب او را گرفت و گفت: به خویشاوندی که بین من و تو هست، قدری توقّف کن.

منصور ایستاد. علویّه گفت: من زنی هستم از فرزندان حسین بن علی علیه‌السلام که تو دو برادر و عمو و شوهرم را کشتی و تنها یک پسر دارم که نور چشم و میوه‌ی دل من است و تو او را به زندان انداخته‌ای؛ خودش گناهی ندارد؛ او به خاطر عمل دیگری محبوس شده است؛ از تو می‌خواهم همین الآن او را عفو کنی.

منصور قدری تأمّل کرد و بعد با غضب گفت: او را عفو نمی‌کنم و رفت؛ علویّه برگشت و گریه‌کنان با حزن و اندوه منصور را نفرین کرد؛ هنوز کلامش تمام نشده بود که ناگهان پای اسب خم شد و منصور به زمین خورد و نزدیک بود گردنش بشکند؛ لذا فورا از جا برخاست و دستور داد فرزند علویّه را آزاد کنند و ده هزار درهم هم به او داد».

دوّم:

در کتاب «مهج الدعوات» سیّد بن طاووس رحمه اللّه نقل می‌کند:

«ولید بن عبدالملک، به صالح بن عبداللّه والی خود در مدینه نوشت که حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را از زندان بیرون می‌آوری و در مسجد مدینه در مقابل مردم او را پانصد تازیانه می‌زنی.

صالح بن عبداللّه او را از زندان بیرون آورد و به مسجد برد؛ مردم از جریان مطّلع شده و در مسجد جمع شدند؛ صالح به منبر رفته و نامه‌ی ولید را برای مردم می‌خواند که حضرت سجّاد علیه‌السلام از در مسجد وارد شد؛ مردم راه دادند و آن حضرت یکسره نزد حسن بن حسن بن علی علیه‌السلام رفت و به او فرمود: ای پسر عمو! دعای کرب و فرج را بخوان! عرض کرد: آن دعا کدام است؟ فرمود:

«**لااله الاّ اللّه الحلیم الکریم لااله الاّ اللّه العلی العظیم سبحان اللّه ربّ السّموات السبع و ربّ الارضین السّبع و ربّ العرش العظیم و الحمدللّه ربّ العالمین**».

سپس امام علیه‌السلام بدون آنکه چیزی به مردم بگوید برگشت و حسن بن حسن آن دعا را تکرار می‌کرد. وقتی که صالح بن عبداللّه نامه‌ی ولید را برای مردم خواند و از منبر پائین آمد، به مأمورین گفت: ولی من او را مرد مظلومی می‌بینم. فعلاً او را تازیانه نزنید تا من دوباره به امیرالمؤمنین ولید مراجعه کنم.

صالح نامه‌ای برای ولید نوشت و از او شفاعت کرد. ولید در جواب نامه نوشت که او را از زندان آزاد کن».[1]

۱ـ بحارالأنوار جلد ۹۵ صفحه‌ی ۲۳۳ و مهج الدعوات صفحه‌ی ۳۳۱.

سوّم:

در کتاب «المستجار من فعلات الاجواد» نقل شده است:

«اسحق بن ابراهیم ظاهری در خواب دید که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به او فرمود: قاتل را آزاد کن!

اسحق می‌گوید: از خواب بیدار شدم و شمعی روشن کردم و صورت اسامی محکومین را نگاه کردم، قاتلی در بین محکومین ندیدم. دستور دادم «سندی» و «عبّاس» زندانبانان را احضار کنند؛ از آنها سؤال کردم که: آیا قاتلی در زندان دارید؟ عبّاس گفت: بله، قاتلی هست و من نام او را به شما داده‌ام؛ دوباره صورت اسامی محکومین را دقیقتر ملاحظه کردم، دیدم مردی به قتل محکوم شده و شاهد هم دارد و خود او هم به قتل اقرار کرده است؛ دستور دادم او را احضار کنند؛ وقتی در مقابل من قرار گرفت در صورت او ترس عجیبی دیدم؛ به او گفتم: اگر راستش را بگوئی تو را آزاد می‌کنم.

محکوم پاسخ داد: من و جمعی که با من بودند هر گناهی را که تصوّر کنید می‌کردیم و هر حرامی را حلال می‌دانستیم؛ در این بین پیرزنی بود که در فساد اخلاق به ما کمک می‌کرد، یک روز نزد ما آمد و دختر جوان زیبائی همراه او بود، وقتی آن دختر به داخل خانه رسید و چشمش به ما افتاد، فریادی زد و غش کرد؛ وقتی به هوش آمد گفت: خدا خدا، این پیرزن گولم زده و مرا برای دیدن اشیاء قیمتی به این منزل آورده است؛ من هم به او اطمینان کردم و با او آمدم که می‌بینم شما بر من هجوم می‌کنید، من جدّم رسول خدا، مادرم فاطمه‌ی زهراء و پدرم علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام است و سیّده و علویّه هستم. احترام اجدادم را حفظ کنید و از من دست بکشید و دامن مرا به معصیت آلوده نکنید.

ولی دوستانم توجّه نکردند و می‌خواستند به طرف او بروند که من با آنها وارد مبارزه شدم؛ آنها مرا مجروح کردند و می‌خواستند مرا بکشند، ولی من یکی از آنها را کشتم و دختر را از دست آنها نجات داده و او را از منزل سالم بیرون کردم؛ شنیدم که

به من خطاب کرد و گفت: تو مرا حفظ کردی، خدا تو را حفظ کند و آن چنانکه تو برای من بودی، خدا همیشه به کمک تو باشد.

سر و صدای ما را در آن وقتی که با آنها مبارزه می‌کردم، همسایه‌ها شنیده بودند. وقتی وارد منزل شدند، دیدند که کارد خونی در دست من است و یک نفر هم در خون خود می‌غلطد. مرا گرفتند و به شما تحویل دادند.

اسحق بن ابراهیم می‌گوید: من گفتم جریان تو را دانستم و برای خدا و رسولش تو را نمی‌کشم و آزادت می‌کنم.

آن مرد گفت: من هم به حقّ کسی که به خاطر او مرا آزاد کردی، دیگر به معصیت خدا باز نمی‌گردم».[1]

چهارم:

در کتاب «فضائل السادات» از روی خطّ شریف شهید ثانی شیخ زین الدّین قدس سرّه به این مضمون نوشته شده که ترجمه‌اش این است:

«در کتاب «مدهش» از ابی فرج بن جوزی نقل شده که یکی از صالحین گفته است: داخل مصر شدم، دیدم آهنگری گاهی با دست آهن گداخته را از کوره بیرون می‌آورد و روی سندان می‌گذارد و از حرارت آتش هیچ ناراحتی نمی‌بیند.

من با خود گفتم: این بنده‌ی صالح خدا است که حرارت آتش او را ناراحت نمی‌کند.

نزدش رفتم و سلام کردم. جواب سلام مرا داد. گفتم: ای آقای من! قَسَمت می‌دهم به کسی که منّت گذاشته و به تو این کرامت را داده برای من دعا کن.

مرد صالح گریه کرد و گفت: ای برادر! آن طوری که تو می‌گوئی نیست.

گفتم: این کاری که تو می‌کنی کسی دیگر جز صالحین نمی‌تواند انجام دهد.

گفت: گوش بده، این کار جریان عجیبی دارد. روزی در همین دکان نشسته بودم. سرم هم خیلی شلوغ بود. ناگهان دیدم زنی بسیار خوش صورت که در زیبائی مثلش را

۱ـ فضائل السّادات صفحه‌ی ۲۲۵.

ندیده بودم در مقابلم ایستاده و می‌گوید: ای برادر! اگر چیزی داری به من در راه خدا بده؛ به او گفتم: اگر با من به منزلم بیائی آن قدر به تو می‌دهم که بتوانی مدّت زیادی زندگی کنی. گفت: به خدا من اهل این کار نیستم. گفتم: پس برو! او هم رفت و دیگر مدّتی او را ندیدم.

یک روز آمد و گفت: فلانی! احتیاج، مرا وادار کرده که تقاضای تو را قبول کنم. من هم فورا درِ مغازه را قفل کردم و با او به منزل رفتم. به من گفت: ای مرد! من یک مشت بچّه‌ی خردسال دارم، اگر چیزی به من می‌دهی بده تا بروم آنها را از گرسنگی بیرون بیاورم و فورا برای خواسته‌ی نفسانی تو برگردم.

من از او عهد و میثاق گرفتم که برگردد و پولی به او دادم و رفت. ساعتی نگذشت که برگشت او را به داخل اتاق بردم و درها را بستم. به من گفت: چرا درها را می‌بندی؟ گفتم: از ترس مردم. گفت: چرا از خدای مردم نمی‌ترسی؟ گفتم: خدا بخشنده و مهربان است.

آنگاه به طرف او رفتم. دیدم مضطرب است، بدنش می‌لرزد و اشکش به روی گونه‌هایش جاری است. گفتم: چرا این قدر اضطراب داری؟ گفت: از ترس خدای عزّوجلّ. سپس گفت: ای مرد! اگر مرا آزاد کنی من برای تو ضامن می‌شوم که خدا تو را به آتش دنیا و آخرت عذاب نکند.

من هم از او دست برداشتم و هر چه پول نزدم بود به او دادم و گفتم: برو، من از تو بخاطر خدا دست برمی‌دارم.

وقتی او رفت، خوابیدم. در عالم رؤیا دیدم زنی که بهتر از او در دنیا ندیده بودم و بر سر او تاجی از یاقوت بود، به من فرمود: ای مرد! خدا به تو از طرف من جزای خیر بدهد. گفتم: تو کیستی؟ فرمود: من مادر آن دخترم که نزد تو آمد و تو به خاطر ترس از خدا به سوی او دست دراز نکردی و بدان که خدا به خاطر دعای آن زن، دیگر تو را در دنیا و آخرت به آتش نمی‌سوزاند.

گفتم: مگر او که بود؟

زن گفت: او از سادات بود، او از نسل رسول خدا صلی‌اللهعلیه‌وآلهو فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام است.

من حمد خدا را کردم که مرا توفیق ترک آن عمل عنایت فرمود. و از آن زمان من از آتش دنیا نسوخته‌ام و امیدوارم که در آتش جهنّم هم نسوزم».[1]

پنجم:

در بعضی از کتب معتبره نقل شده است:

در بصره علویّه‌ای بود که چهار دختر داشت، ولی آنها همه گرسنه و بدون لباس و فقیر بودند. ایّام عید فرا رسید. دختر کوچک گریه کرد و گفت: ای مادر! ما گرسنه‌ایم، اقلاً در این عید مقداری نان جو تازه برای ما تهیّه کن.

مادر گریه کرد و تصمیم گرفت که به منزل قاضی ابوالحسن که قاضی بصره بود، برود. وقتی نزد او رفت به قاضی گفت: من علویّه‌ی فقیری هستم که چهار دختر دارم و اکنون هم ایّام صدقات و تبرّعات است، دستور بده که از بیت المال چیزی به ما بدهند، زیرا روز قیامت مسئول خواهی بود.

قاضی گفت: بسیار خوب! فردا بیا، انشاء اللّه کمک خوبی به تو خواهم کرد.

علویّه به خانه برگشت و به دخترها خبر وعده‌ی قاضی را داد. یکی از آنها گفت: مادر! اگر قاضی به تو پول داد، برای من چه می‌خری؟

مادر گفت: چه می‌خواهی؟

دختر گفت: دوست دارم برایم نخ بخری تا من پیراهنی برای خودم ببافم.

دیگری گفت: دوست دارم به من یک نان درست بدهید. و خلاصه در این یک شبانه روز هر کدام وعده‌هائی به خود می‌دادند.

فردای آن روز علویه به خانه‌ی قاضی رفت. جمعی دور قاضی بودند.

گوشه‌ای نشست تا سر او خلوت شود. وقتی خلوت شد گفت: ای قاضی! من همان علویّه‌ای هستم که وعده کرده‌ای نزد تو بیایم و چیزی به من بدهی.

۱ـ فضائل السّادات صفحه‌ی ۲۶.

قاضی که عصبانی بود، سر او داد کشید و به غلامانش امـر کـرد آن زن را از منـزل بیرون کنند. علویّه هم با دل شکسته و متحیّر که چه باید بکند از منـزل قاضـی بیـرون رفت در حالی که گریان و نالان با خود می‌گفت: به فاطمه دختر کوچکم چه بگـویم؟ با زینب دختر دیگرم چگونه روبرو شوم و با چه زبان از آنها عذرخواهی کنم؟

و بالأخره دست به دعا برداشت و گفت:

«اللّهمّ لاتخیّب ظنّی فانّی رفعت الیک قصّتی و سئلت حاجتی انّـک علـی کـلّ شـیء قدیر».

در این بین «سیدُوک» مجوسی با نوکرانش از آنجا عبور می‌کردند بـا آنکـه مـست بود، رو به زن کرد و گفت: چرا این قدر محزونی؟

علویّه که گمان کرد او مسلمان اسـت جریـان را بـرایش نقـل نمـود. سـیدوُک بـه نوکرانش گفت: او را به منزل بیاورید تا من به وی کمکی کنم.

غلامان، علویّه را به منزل «سیدُوک» بردند و او صندوقی که در آن چهارصد دینـار طلا و پنج دست لباس بود به زن داد و گفت: اینها مال تو.

علویّه برای او دعا کرد و با خوشحالی فوق‌العاده به منزل خود رفت.

وقتی که دخترها آن صندوقچه را دیدند، دست بـه دعـا بلنـد کردنـد و گفتنـد: ای نیکوکاری که به ما محبّت کردی، خدا تو را در قصرهای بهشت جای داده و به تو فوز و رضوان عنایت فرماید و خدمتگزارت حور و غلمان گردد و خـدا تـو را از اولیـائش قرار دهد.

همان شب قاضی در عالم رؤیا دید وارد بهشت شده و چشمش بـه قـصری افتـاد، خواست وارد آن شود که رضوان ملک موکّل بهشت او را منع کرد. قاضی گفـت: چـرا مرا از رفتن به این قصر مانع می‌شوی؟

رضوان گفت: این قصر مال تو بود، ولی آن را به سیدُوک مجوسی دادنـد و دیگـر مال تو نیست.

قاضی از خواب بیدار شد و فوراً به درِ خانه‌ی «سیدُوک» رفت و از او سؤال کـرد: تازگی چه عمل ثوابی انجام داده‌ای؟

سیدوک خودش یادش نبود، از غلامانش سؤال کرد و آنها جریان علویّه و دعای او را تعریف کردند. قاضی گفت: آنچه به آنها داده‌ای با ده هزار دینار عوض می‌کنی؟

سیدوک پرسید: این معامله برای چیست؟

قاضی جریان خواب را به او گفت سیدوک گفت: ای قاضی! کم اتّفاق می‌افتد که عملی نزد خدا قبول گردد. حالا که فهمیدم، به هیچ وجه این معامله را نمی‌کنم. دستت را دراز کن، با هم مصافحه کنیم تا من مسلمان شوم.

«**اشهد ان لااله الاّ اللّه و انّ محمّدا رسول اللّه و انّ علیّا ولیّ اللّه**».

سیدوک به برکت دعای علویّه و دخترانش مسلمان خوبی شد و علویّه را طلبید و نصف ثروتش را به او اختصاص داد».[1]

ششم:

مرحوم علاّمه‌ی حلّی در کتاب «کشف الیقین» و ابن جوزی در کتاب «تذکرة الخواص» نقل می‌کنند:

«عبداللّه بن مبارک پنجاه سال عادت داشت که یک سال به حجّ برود و یک سال نرود. در یکی از این سالها که می‌خواست به حجّ برود، پانصد دینار همراه برداشت و به محلّ شتران کرایه برای رفتن به حجّ رفت. در بین راه دید علویّه‌ای از میان زباله دان، مرغابی مرده‌ای را برداشت و زیر چادر پنهان کرد و می‌خواست آن را ببرد.

عبداللّه بن مبارک می‌گوید: من جلو رفتم و گفتم این مرغابی مرده را می‌خواهی چه بکنی؟ گفت: ای بنده‌ی خدا، از چیزی که مربوط به تو نیست، سؤال نکن!

اصرار کردم، زیرا متوجّه شدم که شاید بتوانم کمکی به او بکنم.

گفت: ای بنده‌ی خدا، اصرار تو سبب شد که من سرّم را برای تو کشف کنم. من زنی علویّه‌ام و چهار دختر یتیم دارم که پدرشان تازگی مرده و امروز چهارمین روز است که ما چیزی نخورده‌ایم. بنابراین، میته بر ما حلال است، لذا این مرغابی را برداشته‌ام که ببرم و به آنها بدهم بخورند تا نمیرند.

۱ـ فضائل السّادات صفحه‌ی ۳۳۷.

من با خود گفتم: «وای بر تو ای عبداللّه بن مبارک، تو کجائی و کجا می‌روی و چرا از این موضوعات غافلی؟» پس به علویّه گفتم: دامنت را باز کن؟ او هم دامنش را گرفت و من هر چه پول برای حجّ برداشته بودم در دامن او ریختم. او مرا دعا کرد و رفت و من هم به خانه رفتم و شوق مکّه رفتن هم آن سال از سرم بیرون رفت. مردم به حجّ رفتند و برگشتند. من به دیدن آنها که می‌رفتم همه به من می‌گفتند: زیارت شما هم قبول و حجّتان مبرور و سعی شما هم مشکور باشد. بعضی از آنها می‌گفتند: یادتان هست در فلان مکان با هم بودیم؟

این گونه مطالب به قدری تکرار شد که من نمی‌توانستم بگویم به حجّ نرفته‌ام و منکر شوم. یعنی کسی از من قبول نمی‌کرد که من امسال به حجّ نرفته‌ام و خلاصه متحیّر بودم چه بگویم.

شبی در خواب پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را دیدم که به من فرمود: ای عبداللّه، تعجّب نکن! تو رفع حاجت یکی از گرفتارهای اولاد مرا کردی، من هم از خدا خواستم هر سال به صورت تو ملکی را خلق کند که تا روز قیامت برای تو به حجّ برود. حال تو می‌خواهی خودت به حجّ بروی یا نروی، این برنامه تا روز قیامت ادامه دارد».[1]

هفتم:

در کتاب «اربعین» حسین کاشفی صاحب کتاب تفسیر معروف کاشفی نقل کرده است:

«بزرگی به نام «عبدالجبّار مستوفی» هزار دینار طلا برداشت که به حجّ برود. وقتی به کوفه رسید، قافله‌اش دو سه روزی آنجا توقّف کرد.

۱ـ بحارالأنوار جلد ٤٢ صفحه‌ی ١٢ و جلد ٩٦ صفحه‌ی ٢٣٥ و فضائل السّادات صفحه‌ی ٣٤١.

عبدالجبّار در اثنای گردش در شهر کوفه به خرابه‌ای رسید، زنی را دید که خم شده و مرغ مرده‌ای را که گوشه‌ی خرابه افتاده بود، برداشت و در زیر چادر مخفی کرد و با عجله به طرف خانه‌ای رفت.

عبدالجبّار پشت سر او به راه افتاد تا از احوال او تحقیق کند.

وقتی آن زن به خانه وارد شد، بچّه‌ها پشت درِ منزل منتظر او بودند، چشمشان که به او افتاد، فریاد زدند: مادر، ما از گرسنگی مُردیم!

کجا رفته بودی؟ او گفت: غصّه نخورید! برایتان مرغی آورده‌ام، الآن آن را می‌پزم تا شما بخورید.

عبدالجبّار می‌گوید: وقتی این را شنیدم زیاد گریه کردم و از همسایه‌ها حالات و زندگی او را پرسیدم، گفتند: او همسر عبداللّه بن زید علوی است و خودش هم علویّه است و شوهرش را «حَجّاج» کشته و چند طفل یتیم دارد و عفّت نفسش نمی‌گذارد که کسی از زندگیش مطّلع شود.

عبدالجبّار می‌گوید: با خود گفتم اگر حجّ حقیقی می‌خواهی اینجا است. لذا هر چه پول داشتم به آن زن دادم. او هم مرا دعا کرد و من چون مجبور شدم تا پایان موسم حجّ یعنی تا زمانی که حُجّاج بر می‌گشتند در کوفه به سقّائی مشغول باشم، نتوانستم به وطنم برگردم.

وقتی حاجیها از مکّه مراجعت کردند و مردم به استقبال آنها رفتند، من هم با آنها از کوفه بیرون رفتم. مردی که اتّفاقا جلوی قافله می‌آمد و سوار شتری بود، وقتی چشمش به من افتاد، خود را از شتر پائین انداخت و گفت: در عرفات ده هزار دینار از تو قرض گرفتم و دیگر تو را ندیدم. خوب شد در اینجا دیدمت.

من هنوز حرفی نزده و فقط پولها را به دست گرفته بودم که آن شخص غائب شد. در این بین صدائی بلند شد، شنیدم که می‌گفت: ای عبدالجبّار!

هزار دینار دادی ده هزار دینار به تو دادیم و ملکی را خلق کرده‌ایم که برایت تا زنده هستی سالانه یک حجّ انجام دهد و در هر سال ثواب سی حجّ قبول شده در نامه‌ی عملت می‌نویسیم تا بدانی که عمل کسی نزد ما ضایع نمی‌شود». [1]

دفع ظلم از سادات واجب است

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام بسیار سفارش به دفع ظلم از ذریّه‌ی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نموده و آن را از واجبات اسلامی دانسته‌اند.

در کتاب «من لایحضره الفقیه» باب رسم الوصیّه نقل کرده که حضرت علی علیه‌السلام فرمود:

«من به تو ای «حسن» و تمام فرزندانم و کسی که از مؤمنین این وصیّتنامه به دستش می‌رسد، توصیّه می‌کنم اوّل، به تقوی» (و بعد از چند جمله می‌فرماید):

«اللّه اللّه فی ذریّة نبیّکم و لا یظلمنّ بین اظهرکم و بین ظهرانیکم انتم تقدرون علی الدفع عنهم».

خدا خدا، درباره‌ی ذریّه‌ی پیغمبرتان، مبادا کسی بر آنها کوچکترین ظلمی در مقابل شما بکند و شما بتوانید از آنها دفاع کنید و نکنید.» [2]

۱ـ فضائل السّادات صفحه‌ی ٣٤٤.

۲ـ کافی جلد ۷ صفحه‌ی ۵۲، من لایحضره الفقیه جلد ٤ صفحه‌ی ١٤١، تهذیب جلد ۹ صفحه‌ی ۱۷۷.

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم هذا ما اوصی به علی بن ابی‌طالب اوصی انه یشهد ان لااله الاّ اللّه وحده لا شریک له و انّ محمّد عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدّین کله

روزی من این مطلب را در یک مجمع علمی عنوان کردم و استنباط خودم را هم به عرض دانشمندان رساندم و گفتم: از این حدیث استفاده می‌شود که یکی از واجبات مهمّ اسلامی دفع ظلم از ذریّه‌ی رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد و این از خصائص سادات است.

یکی از دانشمندان که در جلسه حاضر بود گفت: در احادیث اسلامی آمده که اگر مسلمان ببیند که بر مسلمان دیگری ظلم می‌شود، (طبق روایات زیادی) باید از آن مظلوم دفاع کند. چنانکه حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در همان وصیّتنامه‌اش می‌فرماید:

«کونا للظّالم خصما و للمظلوم عونا».[1]

علیه ظالم خصم باشید و از برای مظلوم کمک باشید.

بنابراین، سفارشی که از قول حضرت علی علیه‌السلام در خصوص سادات نقل کردید، امتیازی برای آنها نیست، زیرا همان طور که باید جلوی ظلم به دیگران را گرفت، همان گونه نیز باید نگذاشت به سادات ظلم شود، بنابراین، فرق و امتیازی بین آنها نیست.

من گفتم: شما می‌دانید که اگر کسی را در کمک و دفع ظلم از او یک مرتبه در ضمن همه‌ی مردم سفارش کنند و یک مرتبه‌ی دیگر خصوصی و مستقلّ و جداگانه سفارشش را بنمایند، این شخص از اولویّت خاصّی برخوردار است.

بنابراین، چون سادات یک مرتبه ضمن سایر مردم سفارش شده‌اند و یک مرتبه هم با این روایات که نمونه‌اش را از قول حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام نقل کردیم، سفارش گردیده‌اند، اولویّت خاصّی دارند.

و لو کره المشرکون الی ان قال اللّه اللّه فی ذریّة نبیّکم فلایظمن بحضرتکم و بین ظهرانیکم و انتم تقدرون علی الدفع عنهم.

۱ـ نهج البلاغه و بحارالانوار جلد ٤٢ صفحه‌ی ٢٥٦.

لذا می‌گوئیم آنچه مایه‌ی امتیاز و فضیلت می‌باشد این است که علاوه بر تأکیدی که در خود وصیّتنامه‌ی حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام وجود دارد، سفارش خصوصی هم برای سادات شده است، زیرا اوّلاً در خود وصیّتنامه، با کلمه‌ی «اللّه اللّه» سفارش را تأکید کرده و ثانیا با نون تأکید ثقیله در کلمه‌ی «**فلایظلمنّ**» که معنایش این است که هرگز و حتما نگذارید به آنها ظلم شود، آن را محکم کرده است.

علاوه‌ی بر اینها معمولاً در وصیّتنامه‌ی بزرگان (آن هم شخصی مانند حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام) مسائل مهم ذکر می‌شود و لذا چون این موضوع در ضمن آخرین وصیّتنامه‌ی آن حضرت ذکر شده از اهمیّت فوق‌العاده‌ای برخوردار است.

اذیّت سادات عمر را کوتاه می‌کند

از احادیث و بلکه اقرار دشمنان اهل بیت و سادات استفاده می‌شود که ظلم به آنها عمر را کوتاه می‌کند و بدبختی برای ظالمین بوجود می‌آورد، چنانکه مرحوم شیخ صفّار در کتاب «بصائر الدرجات» و شیخ صدوق در کتاب «من لایحضره الفقیه» از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده‌اند که فرمود:

«وقتی عبدالملک مروان بر اریکه‌ی حکومت و ولایت مستقرّ شد، نامه‌ای به حجّاج بن یوسف ثقفی (به دست و خطّ خودش) به این مضمون نوشت:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم از طرف عبدالملک بن مروان به حجّاج بن یوسف، امّا بعد... کوشش کن که دست خود را به خون فرزندان عبدالمطلب آلوده نکنی، زیرا دیدم که وقتی آل ابی سفیان این عمل را انجام دادند، مدّت حکومتشان کوتاه شد. والسّلام.

(امام صادق علیه‌السلام فرمود:) این نامه را کاملاً محرمانه نوشت و کسی جز خود او از مضمون آن اطّلاعی

نداشت و بوسیله‌ی نامه رسان برای حجّاج فرستاد، ولـی در همان ساعت امام سجّاد علیه‌السلام فرمود:

به طول عمر عبدالملک بن مروان اضافه شد، چون خود را از ظلم به بنی هاشم نگاه داشت. و فورا دستور فرمود کـه آن را در نامه‌ای بنویسند و به عبدالملک خبر دهنـد و بـه او بگویند که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در خواب او آمـده و به او این خبر را داده است».[1]

در کتاب «اصول کافی» از ظریف بن ناصح نقل می‌کنـد کـه گفـت: وقتـی منـصور دوانیقی امام صادق علیه‌السلام را خواست، آن حضرت دستها را به طرف آسـمان بلنـد کرد و این دعا را خواند:

پروردگارا، تو بـه خـاطر نیکـی پـدران دو پـسر کـه در انطاکیه بودند و دیوارشان فرو می‌ریخـت و گنجـشان ظـاهر می‌شد، آنهـا را بوسـیله‌ی دو پیغمبـرت حـضرت موسـی و

۱ـ بحارالانوار جلد ٤٦ صفحه‌ی ٤٤.

عن ابی عبداللّه علیه‌السلام قال: لما ولی عبدالملک بن مروان الخلافة کتب الی الحجّاج بن یوسف بسم اللّه الرّحمن الرّحیم من عبدالملک بن مروان امیرالمؤمنین الی الحجّاج بن یوسف امّا بعد فانظر دماء بنی‌عبدالمطلب فاحقنها و اجتنبها فانی رأیت آل ابی‌سـفیان لمـا و لعـوا فیهـا لـم یلبثوا الا قلیلاً والسّلام قال و بعث بالکتاب سرا و ورد الخبر علی علی بن الحسین علیـه‌الـسلام ساعة کتب الکتاب و بعث به الی الحجّاج فقیل له ان عبدالملک قد کتب الی الحجّاج کذا و کـذا و ان اللّه قد شکر له ذلک و ثبت ملکه و زاده و برهه قال فکتب علـی بـن الحـسین بـسم اللّـه الرّحمن الرّحیم الی عبدالملک بن مروان امیرالمؤمنین من علی بن الحـسین بـن علـی امّـا بعـد فانک کتبت یوم کذا و کذا من ساعة کذا و کذا من شهر کذا و کذا بکذا و کذا و ان رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله انبانی و خبرنی و ان اللّه قد شکر لک ذلک و ثبت ملکک و زادک فیه برهـه و طوی الکتاب و ختمه و ارسل به مع غلام له علی بعیره و امره ان یوصله الی عبدالملک.

خضر علیهماالسلام حفظ فرمودی، مرا هم به خاطر خوبی و نیکی پدرانم محمّد و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمّد بن علی علیهم‌السلام حفظ فرما. خدایا، از شرّ او به تو پناه می‌برم.

بعد به شتربان فرمود: حرکت کن تا برویم نزدیک قصر منصور دوانیقی.

«ربیع» خود را به آن حضرت رسانید و گفت: آقا، غضب منصور علیه تو فوق‌العاده شدید است، من خودم از او شنیدم که می‌گفت: به خدا قسم برای او درخت خرمائی نمی‌گذارم بماند، مالی برای او باقی نخواهم گذاشت و ذرّیه و فرزندان او را از بین می‌برم.

راوی گفت: دیدم حضرت زیر لب دعائی خواند و وارد بر منصور شد و سلام کرد و نشست.

منصور جواب داد و گفت: می‌خواستم اموالت را مصادره و درختان خرمایت را ریشه‌کن کنم.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: ای امیرالمؤمنین! خدای عزّوجلّ ایّوب را مبتلا کرد، صبر نمود به حضرت داوود عطا کرد، شکر نمود و به حضرت یوسف مکر کردند، یوسف بخشید. تو هم از همان نسلی، باید به آنها شباهت داشته باشی.

منصور گفت: راست گفتی و من تو را بخشیدم.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: ای امیرالمؤمنین! کسی خون ما خاندان را نریخته مگر آنکه خدا سلطنتش را از بین برده است.

منصور دوانیقی غضبناک شد. امام صادق علیه‌السلام فرمود: اجازه بده! این سلطنت در آل ابی‌سفیان بود، وقتی یزید امام حسین علیه‌السلام را کشت، سلطنتشان از بین

رفت. بعد این سلطنت به آل مروان منتقل شد، وقتی که هشام، زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام را کشت، خدا سلطنتش را گرفت. بعد این حکومت به مروان بن محمّد رسید، ولی او هم وقتی ابراهیم را کشت، خدا سلطنت او را هم گرفت. حالا همان حکومت و سلطنت را به تو داده است.

منصور گفت: راست می‌گوئی، هر چه می‌خواهی از من بخواه!

حضرت فرمود: مرا اذن بده تا بروم.

منصور گفت: این در اختیار شما است.[1]

۱ـ اصول کافی جلد ۲ صفحه‌ی ۵۶۲.

ظریف بن ناصح قال لما بعث ابو الدوانیق الی ابی‌عبداللّه علیه‌السلام رفع یده الی السّماء ثمّ قال اللّهمّ انک حفظت الغلامین بصلاح ابویهما فاحفظنی بصلاح آبائی محمّد و علی و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمّد بن علی اللّهمّ انی ادرء بک فی نحره و اعوذ بک من شره ثم قال للجمال سر فلما استقبله الربیع بباب ابی الدوانیق قال له یا ابا عبداللّه ما اشد باطنه علیک لقد سمعته یقول واللّه لاترکت لهم نخلا الا عقرته و لا مالا الا نهبته و لا ذریة الا سبیتها قال فهمس بشیء خفی و حرک شفتیه فلما دخل سلم و قعد فرد علیه‌السلام قال اما واللّه لقد هممت ان لا اترک لک نخلا الا عقرته و لا مالا الا اخذته فقال ابوعبداللّه علیه‌السلام یا امیرالمؤمنین ان اللّه ابتلی ایوب فصبر و اعطی داود فشکر و قدر یوسف فغفر و انت من ذلک النسل و لا یأتی ذلک النسل الا بما یشبهه فقال صدقت قد عفوت عنکم فقال له یا امیرالمؤمنین انه لم ینل منّا اهل البیت احد دما الا سلبه اللّه ملکه فغضب لذلک و استشاط فقال علی رسلک یا امیرالمؤمنین ان هذا الملک کان فی آل ابی‌سفیان فلما قتل یزید حسینا سلبه اللّه ملکه فورثه آل مروان فلما قتل هشام زیدا سلبه اللّه ملکه فورثه مروان بن محمّد فلما قتل مروان ابراهیم سلبه اللّه ملکه فاعطاکموه فقال صدقت هات ارفع حوائجک فقال الاذن فقال هو فی یدک متی شئت فخرج.

از این حدیث هم کاملاً استفاده می‌شود که اذیّت و یا قتل سادات، سبب کوتاهی عمر و بلکه از بین رفتن سلطنت و حکومت می‌گردد.

مؤمنین باید سادات را از فرزندان خود بیشتر دوست داشته باشند.

مرحوم شیخ صدوق در کتاب «علل الشرایع» نقل می‌کند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

بنده‌ای ایمانش کامل نیست مگر آنکه من نزد او از خودش محبوبتر و فرزندان من نزد او از فرزندانش محبوبتر و اهل و متعلّقات من نزد او از اهل و متعلّقات خودش محبوبتر باشند.[1]

به مضمون این حدیث در کتب روایات مکرّر نقل شده است.

شاید این مطلب برای بعضی غیر قابل هضم باشد، یعنی بگویند چگونه ممکن است انسان بتواند دیگری را از خودش و فرزند او را از فرزند خودش بیشتر دوست داشته باشد؟

باید در جواب گفت که: اگر انسان بتواند اهمیّت خدمتی را که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به عالم بشریّت کرده است، متوجّه شود، برایش مسأله کاملاً حل می‌گردد، زیرا با کمی تحقیق، انسان به این حقیقت پی می‌برد که اگر پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نبود و دریچه‌های هدایت و علوم معنوی و مادّی و حکمت را به روی بشریّت باز نمی‌کرد، امروز انسانیّت به هیچ یک از حقایق و اکتشافات دسترسی

۱ـ در ضمن روایاتی که در محبّت به سادات نقل شد این روایت نیز نوشته شده است.

نداشت. حتّی غیر مسلمانان هم معترفند که آنچه امروز دنیای علوم و اکتشافات در اختیار دارد، ابتکارش مربوط به اسلام و دانشمندان مسلمان است.

صاحب کتاب «تمدّن اسلام و عرب» به این حقیقت معترف است و با نقل تاریخ اسلام، کاملاً مطلب را ثابت کرده است.

بنابراین اگر کسی متوجّه حقوق پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بشود و بداند که آن حضرت چه خدمتی به جهان انسانیّت کرده و از این جهت به ایمان کامل برسد، خودبخود پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را از خودش و فرزندان او را از فرزندان خودش بیشتر دوست خواهد داشت.

در کتاب «روضه‌ی کافی» شیخ کلینی نقل کرده که هر وقت در محضر امام صادق علیه‌السلام نام پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برده می‌شد، آن حضرت می‌فرمود:

پدر و مادر و قوم و عشیره‌ام به فدای او باد! تعجّب می‌کنم از عرب که چگونه ما (فرزندان او) را بر سر و دوش خود حمل نمی‌کنند و حال آنکه خدای عزّوجلّ می‌گوید:

((وَكُنتُمۡ عَلَىٰ شَفَا حُفۡرَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنۡهَا))[1]

یعنی شما بر لب گودی آتش بودید، خدا شما را از آن حفظ کرد و نجات داد.[2]

(سپس امام صادق علیه‌السلام فرمود:) بوسیله‌ی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شما را نجات داد.

۱ـ سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۱۰۳.

۲ـ اصول کافی جلد ۸ صفحه‌ی ۲٦٦ روایت ۳۸۸. **كان ابوعبدالله عليه‌السلام اذا ذكر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله قال بابی و امی و قومی و عشيرتی عجب للعرب كيف لا تحملنا على رؤوسها و الله عزّوجلّ يقول فی كتابه ((وَكُنتُمۡ عَلَىٰ شَفَا حُفۡرَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنۡهَا)) فبرسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله انقذوا.**

در خاتمه‌ی این بحث یعنی بحث محبّت و اعانت به سادات، روایتی را که سـنّی و شیعه نقل کرده و در کتیبه‌ی صحن مقدّس امام هادی و امام عسکری علیهماالسلام در سامرّاء روی کاشی نوشته شده و مورد اتّفاق اهل حدیث است نقل می‌کنیم تـا «خِتامـه مسک» گردد.

پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

آگـاه باشـید! کـسی کـه بـا محبّـت فرزنـدان محمّـد صلی‌الله‌علیه‌وآله بمیرد، شهید مرده است.

آگـاه باشـید! کـسی کـه بـا محبّـت فرزنـدان محمّـد صلی‌الله‌علیه‌وآله بمیرد، آمرزیده شده است.

آگـاه باشـید! کـسی کـه بـا محبّـت فرزنـدان محمّـد صلی‌الله‌علیه‌وآله بمیرد، با توبه مرده است.

آگـاه باشـید! کـسی کـه بـا محبّـت فرزنـدان محمّـد صلی‌الله‌علیه‌وآله بمیرد، با ایمان کامل مرده است.

آگـاه باشـید! کـسی کـه بـا محبّـت فرزنـدان محمّـد صلی‌الله‌علیه‌وآله بمیرد، ملک الموت و سپس نکیر و منکر به او بشارت بهشت می‌دهند.

آگـاه باشـید! کـسی کـه بـا محبّـت فرزنـدان محمّـد صلی‌الله‌علیه‌وآله بمیرد، با تشریفات و احترامی که عروس را به حجله می‌برند، او را به بهشت وارد می‌کنند.

آگـاه باشـید! کـسی کـه بـا محبّـت فرزنـدان محمّـد صلی‌الله‌علیه‌وآله بمیـرد، از قبـرش دو در بـه بهـشت بـاز می‌شود.

آگـاه باشـید! کـسی کـه بـا محبّـت فرزنـدان محمّـد صلی‌الله‌علیه‌وآله بمیرد، خدا قبر او را زیارتگاه ملائکـه قـرار می‌دهد و زوّار او را ملائکه‌ی رحمت قرار خواهد داد.

آگاه باشید! کسی که با محبّت فرزندان محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله بمیرد، به روش و سنّت او و جماعت اهل بیت علیهم‌السلام مرده است.

آگاه باشید! کسی که با بغض فرزندان محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله بمیرد، روز قیامت می‌آید و نوشته‌ای بر پیشانیش هست که در آن نوشته شده این شخص مأیوس از رحمت خدا است.

آگاه باشید! کسی که با بغض فرزندان محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله بمیرد، کافر مرده است.

آگاه باشید! کسی که با بغض فرزندان محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله بمیرد، روز قیامت بوی بهشت را استشمام نمی‌کند.[1]

۱ـ بحارالأنوار جلد ۲۷ صفحه‌ی ۱۱۱ و جلد ٦۸ صفحه‌ی ۱۳۷ و تفسیر کشّاف جلد ٤ صفحه‌ی ۲۲۰، تفسیر فخر رازی جلد ۲۷ صفحه‌ی ۱٦٥.

قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله:

الا و من مات علی حبّ آل محمّد، مات شهیدا.

الا و من مات علی حبّ آل محمّد، مات مغفورا له.

الا و من مات علی حبّ آل محمّد، مات تائبا.

الا و من مات علی حبّ آل محمّد، مات مؤمنا مستکمل الایمان.

الا و من مات علی حبّ آل محمّد، بشّره ملک‌الموت بالجنّة ثم منکر و نکیر.

الا و من مات علی حبّ آل محمّد، یزّف الی الجنّة کما تزف العروس الی بیت زوجها.

الا و من مات علی حبّ آل محمّد، فتح فی قبره بابان من الجنّة.

الا و من مات علی حبّ آل محمّد، جعل اللّه قبره مزار ملائکة الرّحمة و جعل اللّه زوّار قبره الملائکة بالرّحمة.

الا و من مات على حبّ آل محمّد، مات على السنّة و الجماعة.

الا و من مات على بغض آل محمّد، جاء يوم القيمة مكتوبا بين عينيه آيس من رحمهاللّه.

الا و من مات على بغض آل محمّد، مات كافرا.

الا و من مات على بغض آل محمّد، لم يشم رائحة الجنّة.

مستحبّ مؤکّد است که مردم در مقابل سادات به عنوان احترام بایستند.

در زمانی که از محضر استاد اخلاقم مرحوم «حاج ملاّ آقاجان» استفاده می‌کردم، مکرّر می‌دیدم که آن مرحوم در مقابل بچّه‌ی کوچکی از سادات به تمام قد می‌ایستاد و تا آن سیّد نمی‌نشست، او ایستاده بود.

حتّی مکرّر دیدم در مقابل فرزند خردسال خود که مادرش علویّه بود، می‌ایستاد و از او احترام می‌کرد، امّا من فکر می‌کردم که او در این موضوع افراط می‌کند. ولی بعدها متوجّه شدم که این عمل طبق روایات و دستورات خاندان عصمت علیهم‌السلام بوده است و اگر نگوئیم قیام در مقابل سادات از واجبات می‌باشد لااقل باید معتقد شویم که از مستحبّات مؤکّده است، در صورتی که قیام در مقابل دیگران کراهت دارد.

در کتاب سلیم بن قیس که از صحیحترین کتابهای موجود قدیمی است یعنی در زمان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نوشته شده از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرمود:

ای مردم! آیا شما شفاعت مرا امیدوارید ولی خویشاوندانم را شفاعت نمی‌کنم؟

ای مردم! روز قیامت حلقه‌ی درِ بهشت را می‌گیرم، خدای تعالی برای من تجلّی می‌کند، پس من در مقابل عظمت او سجده می‌کنم، سپس به من اجازه‌ی شفاعت داده می‌شود و من کسی را بر خویشاوندان و ذریّه‌ام در شفاعت مقدّم نمی‌دارم.

ای مردم! خویشاوندان مرا در زمان حیاتم و همچنین بعد از مرگم بزرگ بشمارید و آنها را اکرام کنید و بر دیگران فضیلت و برتری بدهید.

«حلال نیست کسی برای دیگری قیام کند مگر برای خویشاوندان و ذریّه‌ام».[1]

در کتاب «جامع‌الاخبار» از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرمود:

کسی که اولاد مرا ببیند و در مقابلشان نایستد به من جفا کرده و کسی که به من جفا کند، منافق است.[2]

در کتاب «فضائل السّادات» از سلمان فارسی نقل می‌کند که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

کسی که اولاد مرا ببیند و در مقابل او به تمام قد نایستد، خدای تعالی او را به دردی که دوا نداشته باشد، مبتلا می‌کند.[3]

در کتاب «مقتل خوارزمی» از ابان بن ابی‌عیاش از انس بن مالک نقل شده که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

۱ـ فضائل السّادات صفحه‌ی ٣٤ و بحارالانوار جلد ٣٦ صفحه‌ی ٢٩٥. **قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: ایّها النّاس ا ترجی شفاعتی و اعجز عن اهل بیتی ایها الناس انی آخذ بحلقه باب الجنّة ثم یتجلی لی اللّه عز وجل فاسجد بین یدیه ثم یأذن لی فی الشفاعة فلم اوثر علی اهل بیتی احدا ایها الناس عظموا اهل بیتی فی حیاتی و مماتی و اکرموهم و فضلوهم لا یحل لاحد ان یقوم لاحد غیر اهل بیتی.**

۲ـ فضائل السّادات صفحه‌ی ٣٧. **من رأی اولادی و لم یقم بین یدیه فقد جفانی و من جفانی فهو منافق.**

۳ـ فضائل السّادات صفحه‌ی ٣٧. **من رانی اولادی و لا یقوم قیاما تاما ابتلاه اللّه تعالی ببلاء لا دواء له.**

کسی برای کسی نباید بایستد مگر برای حسن و حسین علیهماالسلام و ذریّه‌ی آنها.[1]

راغب اصفهانی در کتاب «محاضرات» در بحث آنچه هر قبیله‌ای به چیزی از فضائل اختصاص دارند، این روایت را نقل کرده که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

حتما نباید کسی برای دیگری بایستد مگر برای بنی‌هاشم.[2]

از این روایات کاملاً استحباب مؤکّد قیام در مقابل سادات و بخصوص فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام استفاده می‌شود و لذا علماء بزرگ اکثرا به این روایات عمل می‌کرده‌اند و اگر مثل مرحوم مقدّس اردبیلی از این روایات استفاده‌ی وجوب و یا لااقل مستحبّ مؤکّد نمی‌کرد، از او و از غیر او نقل نمی‌شد که دیدند سر درس، مکرّر از جا برخاست و دوباره نشست. وقتی از او سؤال کردند که: چرا این عمل را انجام دادید؟ فرمود: یکی از اطفال سادات و فرزندان حضرت زهراء علیهاالسلام با بچّه‌ها بازی می‌کرد و هر وقت با من مواجه می‌شد و احساس می‌کردم که اگر من نایستم و او ایستاده باشد، خلاف ادب است، می‌ایستادم.

در جلسه‌ای که این بحث مطرح شده بود و من روایات فوق را می‌خواندم، شخصی اظهار داشت از این احادیث استفاده می‌شود که نباید برای دیگران قیام نمود.

گفتم: صحیح است و این به خاطر این است که امتیازی بین سادات و غیر سادات وجود داشته باشد.

سؤال کرد: آیا سادات برای دیگران می‌توانند قیام کنند؟

۱ـ فضائل السادات صفحه‌ی ۳۷.**عن انس قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله لا یقم احد لاحد الا للحسن والحسین و ذریّتهما.**

۲ـ فضائل السّادات صفحه‌ی ۳۷.**قال النّبی صلی‌الله‌علیه‌وآله: لا یقومن احد لاحد الا لهاشمی.**

در جواب گفتم: از چند روایت استفاده می‌شود که این کراهت برای سادات نسبت به دیگران (یعنی غیر سادات) بیشتر است، زیرا در بعضی از کتب معتبره و کتاب «صواعق» نقل شده که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

ممکن است فردی برای فرد دیگر بایستد مگر بنی‌هاشم که نباید آنها برای احدی قیام کنند.[1]

در راه رفتن بر سادات مقدّم نشوید

یکی از مستحبّاتی که دانشمندان علم اخلاق متذکّر آن شده‌اند این است که نباید در راه رفتن و در وقت خروج و دخول به مکانی و در سائر کارها که تقدّم سبب مزید شخصیّت می‌شود، بر سادات مقدّم شد، بلکه باید آنان را در تمام موارد مقدّم داشت، چنانکه مرحوم مقدّس اردبیلی در «شرح ارشاد» نقل می‌کند که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«**قدّموا قریشا و لاتقدّموهم**».[2] مقدّم بدارید قریش را و بر آنها مقدّم نشوید.

این روایت را در «شرح فرائد» و در «مقنعه» در باب اولویّت بنی‌هاشم در امامت برای نماز جماعت و نماز میّت نقل کرده‌اند و اکثر علماء به دلیل همین روایت فتوا داده‌اند که سیّد بر غیر سیّد در موارد فوق تقدّم و اولویّت دارد.

مرحوم سیّد محمّد اشرف سبط مرحوم میرداماد در کتاب فضائل السّادات می‌نویسد: داعی نزد افضل المحقّقین و سیّدالمجتهدین رفیع الملت والدین میرزا رفیع الدین، محمّد نائینی (ره) شرح لمعه می‌خواندم در مبحث الهاشمی اولی مذکور شد

۱ـ فضائل السّادات صفحه‌ی ۳۷.**قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: یقوم الرجل للرجل الا بنی‌هاشم فانهم لا یقومون لاحد.**

۲ـ بحارالانوار جلد ٤٠ صفحه‌ی ٨٤.

آنچه صاحب کتاب ذکری در باب «قدموا قریشا» قلمی نموده است چنانکه سابقا مذکور شد از روی طعن و تعجّب اظهار فرمودند که آیا چه باعث شده با وجود شرافت هاشمی و کثرت احادیث در شأن سادات بعضی می‌خواهند سلب و کتمان این معنی را نمایند. ﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِـُٔوا۟ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفْوَٰهِهِمْ﴾[1]

بعضی از علماء بزرگ معتقدند که اگر استاد، غیر سیّد و شاگرد سیّد باشد، لازم است سیّد را بر خودش مقدّم نماید، چنانکه صاحب کتاب «کنوز الخمسه» می‌گوید:

تمام فضائل و کمالات علمی که در بین مردم هست به طفیل پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیت او است.

بنابراین، مقدّم شدن بر اولاد آنها به خاطر فضیلتی که از آنها تراوش می‌کند نزد عقلاء پسندیده نیست و لذا برای استاد و پیرمرد سزاوار نیست که بر سیّد به خاطر تعلیم و ارشادی که سیّد را نموده‌اند مقدّم شوند، چنانکه فکر سلیم بر این مطلب گواه است.

و واضح است که تعلیم گرفتن فرزند استاد از شاگرد پدر مثل دیگران نیست، به خاطر آنکه این استاد نسبت به این شاگرد مانند امانتداری است که امانتی را از پدر گرفته و به فرزند تحویل داده است.

بنابراین، بر شاگرد این چنینی واجب نیست مثل سائرین حقّ ادب استاد را رعایت کند و بر او مقدّم نشود، بخصوص که در روایت وارد شده است که بر قریش مقدّم نشوید، بلکه آنها را همیشه مقدّم بدارید.

شیخ مفید در کتاب «مختلف» می‌فرماید:

اگر در وقت نماز میّت سیّدی از بنی‌هاشم حاضر باشد، او مقدّم است که نماز را بخواند و اگر میّت ولیّ دارد، بر ولیّ میّت واجب است که آن سیّد را مقدّم بدارد.

۱ـ سوره‌ی توبه آیه‌ی ۳۲.

فضائل السادات صفحه‌ی ۱۲۳.

در این خصوص اکثر علماء مقدّم داشتن سیّد را در نماز میّت و امامت جماعت، اولویّت داده‌اند.

مرحوم شهید می‌گوید: این به خاطر گرامی داشتن پیامبر اکرم صلی‌اللهعلیه‌وآله است.

در کتاب «کشّاف» می‌گوید:

آنها مقدّم داشته می‌شوند بر سائر مردم در هر حال، زیرا آنها پناهگاهند.

در کتاب «نافع» می‌گوید:

آنها بر سائرین باید مقدّم داشته شوند به خاطر ترجیحی که از جهت قرابت با پیغمبر اکرم صلی‌اللهعلیه‌وآله دارند.

در کتاب «**شرعة الاسلام**» در باب آداب سفر می‌گوید:

«**و یقدّم اولاد الرّسول فی المشی و الجلوس**».

اولاد پیغمبر صلی‌اللهعلیه‌وآله باید بر دیگران در راه رفتن و نشستن مقدّم باشند.

و در جای دیگر این کتاب می‌گوید:

مسلمانان باید آنها را در هر حال بر خودشان مقدّم بدارند.

و در کتاب «تشریح» فخر رازی می‌گوید:

جائز نیست که حتّی مرد عالم و متّقی در جائی که می‌نشیند، بالاتر از جائی باشد که یک فرد علوی نشسته است.

در کتابهای «جواهر العقدین»، «شرح نهج‌البلاغه» ابن ابی‌الحدید و کتاب «عمده» و نیز در اکثر کتب شیعه، روایت «**قدّموا قریشا و لاتقدّموهم**»[1] که پیغمبر اکرم صلی‌اللهعلیه‌وآله آن را در ضمن خطبه‌ای فرمود، نقل گردیده است.

۱ـ بحارالانوار جلد ۴۰ صفحه‌ی ۸۴.**خطب رسول اللّه صلی‌اللهعلیه‌وآله الناس یوم الجمعة فقال ایّها الناس قدموا قریشا و لا تقدموهم.**

در کتاب «مکارم الاخلاق» از مفضّل بن یونس نقل شده که می‌گفت:

من یک روز در خانه نشسته بودم، خادمم آمد و گفت: دم درِ خانه کسی آمده و شما را می‌خواهد، کنیه‌اش ابوالحسن و اسمش موسی بن جعفر علیه‌السلام است.

گفتم: ای غلام! اگر آن کسی باشد که من فکر می‌کنم، تو به خاطر این بشارتی که به من دادی، در راه خدا آزادی.

سپس به طرف در دویدم. دیدم راست می‌گوید، همان آقائی است که من فکر کرده‌ام (یعنی حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام).

عرض کردم: بفرمائید به منزل ای آقای من.

حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام ، داخل منزل شد و من دویدم که صدر مجلس را برای آن حضرت مهیّا کنم، به من فرمود: ای مفضّل! صاحب خانه احقّ به صدر بیت است مگر آنکه در آن جمعیّت شخصی از بنی‌هاشم وجود داشته باشد.

گفتم: پس باید در بالای مجلس بنشینید، قربانتان گردم.

از روایات فوق و فتوای علماء و مراجع در موارد مختلفه اعمّ از شیعه و سنّی و سیره‌ی اهل علم و تقوی، استحباب مؤکّد مقدّم داشتن سادات در تمام مواردی که تقدّم سبب مزید شخصیّت و احترام است ثابت می‌شود و این فضیلت را انکار نمی‌کند مگر کسی که حسادت و بغض به سادات و اهل بیت و ذراری حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام داشته باشد.

بوسیدن دست سادات مستحبّ است

جمعی از علماء معتقدند که بوسیدن دست غیر سادات حرام است و از طرفی کلیّه‌ی دانشمندان سنّی و شیعه معتقدند که بوسیدن دست سادات مستحبّ است و این خود دلیل بر فضیلت پر ارزشی است که خدای تعالی برای آنها قائل شده است.

روزی در قم محضر یکی از مراجع تقلید بودم، شخصی خواست دست معظّم له را ببوسد. او اوّل اجازه نمی‌داد، ولی بعد از آنکه آن شخص اصرار زیادی کرد، اجازه داد و گفت:

به خاطر سیادتم می‌توانی دست مرا ببوسی و اینکه تا به حال اجازه نمی‌دادم برای این بود که تو می‌خواستی بخاطر علمم، دست مرا ببوسی و من با این نیّت، دست بوسی را اشکال می‌کنم.

من گفتم: مگر جز روایت امام صادق علیه‌السلام که فرمود: «**لاتقبل رأس احد و لاید احد الاّ من ارید به رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله**»[1] چیز دیگری هم در این خصوص وارد شده که شما اشکال می‌کنید؟

فرمود: بر فرض اینکه روایت دیگری جز همین روایت نداشته باشیم، مگر این روایت نمی‌گوید نباید دست احدی جز کسانی را بوسید که از بوسیدن دست آنها پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله قصد می‌شود؟

گفتم: چرا، ولی مردم دست یک مرجع تقلید را هم که می‌بوسند به خاطر این است که او نایب امام زمان علیه‌السلام و پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآلهاست.

فرمود: نه این طور نیست، بلکه تنها به خاطر علم و تقوای او است. و این تنها نمی‌تواند نهی صریحی را که در این روایت هست جبران کند و لااقل باید احتیاط کرد و نگذاشت بدون توجّه به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دستی بوسیده شود، ولی خود من دست سیّد فقیر بی‌سواد و حتّی بی‌تقوائی را می‌بوسم و رسول اللّه را اراده می‌کنم.

۱ـ وسائل الشیعه جلد ۸ صفحه‌ی ۵٦۵ حدیث ۳.

در کتاب «کافی» صفحه‌ی ۴۰۲ «باب تقبیل» از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:

دست و سر کسی را نباید بوسید مگر دست و سر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و یا کسانی را که از بوسیدن دست و سر آنها پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله منظور می‌شود.

در اینجا بطور قطع باید فتوا داد و گفت: جواز بوسیدن دست و سر، مربوط به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام و فرزندان آنها است، زیرا یقینا کسانی که دست فرزندان پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را می‌بوسند، قصدی جز محبّت و تواضع در مقابل پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ندارند، ولی اگر دست عالم را به خاطر علمش و یا یک فرد متّقی را به خاطر تقوایش ببوسند، ممکن است پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را قصد نکرده و تحت عموم نهی قرار گرفته باشند.

بنابراین، بدون تردید بوسیدن دست سادات به منظور آنکه آنها فرزندان پیغمبرند، جائز بوده و بلکه به خاطر آنکه این نوعی اکرام است که از آنها به عمل می‌آید و پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده: «اولاد مرا اکرام کنید، صالح آنها را برای خدا و غیر صالحشان را برای من»، قطعا بوسیدن دست سادات از مستحبّات و اعمال پر اجر خواهد بود. امّا طبق همین روایات بوسیدن دست غیر سادات مطلقا جائز نیست و یا لااقل خلاف احتیاط خواهد بود.

صاحب کتاب «معالم العلماء» در کتاب «مناقب» نقل می‌کند:

روزی ابوحنیفه خدمت امام صادق علیه‌السلام رسید تا از محضر آن حضرت استفاده کند. امام صادق علیه‌السلام از اندرون، بیرون آمده و تکیه به عصائی داده بود. ابوحنیفه گفت: ای ابا عبداللّه ! شما هنوز به سِنّی نرسیده‌اید که عصا در دست بگیرید و به عصا احتیاج داشته باشید.

فرمود: درست است، ولی چون این عصای پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است، برای تبرّک به دست گرفته‌ام.

ابوحنیفه گفت: من اگر می‌دانستم که این عصای رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است بر می‌خاستم و آن را می‌بوسیدم. امام صادق علیه‌السلام فرمود: سبحان اللّه و با دست او را مانع شد که عصا را ببوسد و فرمود: «به خدا قسم تو می‌دانی بدن من از بدن رسول اللّه و موی من موی رسول اللّه است، آن را نمی‌بوسی، ولی می‌خواهی عصائی را که زمانی تعلّق به خاتم انبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآلهداشته ببوسی؟! ابوحنیفه خواست دست آن حضرت را ببوسد امام صادق علیه‌السلام دستش را کشید و به خانه برگشت.[1]

از این روایت کاملاً استفاده می‌شود که بوسیدن دست سادات بهتر از بوسیدن حتّی عصائی است که در دست پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است. به همین قیاس با اینکه بوسیدن ضریح و در و پنجره‌ی اعتاب مقدّسه از اعمال عبادی بسیار پر ارج می‌باشد، ولی در عین حال بوسیدن دست سادات پر ارزش‌تر است.

۱ـ بحارالانوار جلد ۱۰ صفحه‌ی ۲۲۲.**روینا عن بعض الائمه علیهم‌السلام انه قال: اتی ابوحنیفه الی ابی عبداللّه جعفر بن محمّد علیه افضل الصلاة و السّلام فخرج الیه یتوکؤ علی عصا فقال له ابوحنیفه ما هذه العصا یا ابا عبداللّه ما بلغ بک من السن ما کنت تحتاج الیها قال اجل و لکنها عصا رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله فاردت ان اتبرک بها قال اما انی لو علمت ذلک و انها عصا رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله لقمت و قبلتها فقال ابو عبداللّه علیه‌السلام سبحان اللّه و حسر عن ذراعه و قال واللّه یا نعمان لقد علمت ان هذا من شعر رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و من بشره فما قبلته فتطاول ابوحنیفه لیقبل یده فاستل کمه و جذب یده و دخل منزله.**

نگاه کردن به سادات مستحبّ است

یکی از عباداتی که کمتر به آن توجّه شده این است که مسلمانان از روی محبّت به فرزندان معصوم و غیر معصوم حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام نگاه کنند.

در روایات متعدّدی ثواب نگاه کردن به آل محمّد را مساوی با نگاه کردن به کعبه دانسته‌اند.

در کتاب «من لایحضره الفقیه» نقل شده که امام علیه‌السلام فرمود:

نگاه کردن به کعبه عبادت است و نگاه کردن به پدر و مادر عبادت است و نگاه کردن به قرآن عبادت است و نگاه کردن به آل محمّد علیهم‌السلام عبادت است.[1]

در کتاب «امالی» شیخ صدوق نقل شده که علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام فرمود: «**النظر الی ذرّیتنا عبادة**». نگاه کردن به ذریّه‌ی ما عبادت است.

کسی از آن حضرت سؤال کرد که: نگاه کردن به ائمّه علیهم‌السلام از اولاد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عبادت است یا نگاه کردن به تمام ذریّه‌ی آن حضرت؟ فرمود: نه، بلکه نگاه کردن به تمام ذریّه‌ی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عبادت است.[2]

۱ـ امالی چاپ بیروت صفحه‌ی ۲۴۲ حدیث ۲ و بحارالانوار جلد ۹۹ صفحه‌ی ٦٥. و روی ان **النظر الی الکعبة عبادة و النظر الی الوالدین عبادة و النظر فی المصحف من غیر قراءة عبادة و النظر الی وجه العالم عبادة و النظر الی آل محمّد علیهم‌السلام عبادة.**

۲ـ من لایحضره الفقیه جلد ۱ صفحه‌ی ۷۳ وسائل الشیعه جلد ۸ صفحه‌ی ٦۲۱ حدیث ۱ و بحارالانوار جلد ٩٦ صفحه‌ی ۲۱۸.**عن الرّضا علیه‌السلام قال: النظر الی ذرّیتنا عبادة فقیل له یا ابن رسول اللّه النظر الی الائمة منکم عبادة ام النظر الی جمیع ذریّة النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله فقال بل النظر الی جمیع ذریّة النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله عبادة.**

در کتاب «مناقب الطّاهرین» طبری مؤلّف کتاب «کامل بهائی» از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که فرمود:

کسی که به علی بن ابیطالب علیه‌السلام نگاه کند خدا هزار هزار حسنه در نامه‌ی عملش ثبت و هزار هزار گناه از نامه‌ی عملش محو می‌کند و پانصد درجه به او عنایت می‌فرماید و کسی که به یکی از اولاد حسن و حسین علیهم‌السلام نگاه کند، خدای تعالی صد حسنه در نامه‌ی عملش می‌نویسد و صد گناه از نامه‌ی عملش پاک می‌کند و صد مرحله درجه‌اش را بالا می‌برد.

از این حدیث کاملاً استفاده می‌شود که نگاه کردن به سادات و ذراری حضرت زهراء علیهم‌السلام از روی محبّت، اجر و ثواب زیادی دارد و حتّی ثواب نگاه کردن به آنها معادل با نگاه کردن به قرآن و کعبه است.

ضمناً تردیدی نیست که مطلق نگاه کردن به آنها ثواب ندارد، بلکه نگاه کردن از روی محبّت، آن ثوابها را خواهد داشت، ولی از روی بغض و اظهار دشمنی، گناه هم دارد.

زیارت سادات در زمان حیات و زیارت قبورشان بعد از فوت مستحبّ است

استاد ما مرحوم «حاج ملاّ آقاجان» که مختصری از شرح حالش را در کتاب «پرواز روح» نوشته‌ام همیشه به ما توصیه می‌کرد که: به زیارت امامزاده‌ها بروید، زیرا حرمهای آنها خانه‌ی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و زیارت آنها زیارت آن حضرت است. همچنین می‌گفت: زیارت سادات در حال حیات مثل زیارت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد.

بعدها من این مطلب را در کتب احادیث با شرح و تحقیقات زیر مطالعه کردم.

در روایت موثّقی از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام نقل شده که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«**عيادة بني‌هاشم فريضة و زيارتهم سنّة**».[1]

عیادت بیماران بنی‌هاشم واجب و زیارتشان در حال سلامتی سنّت و مستحب است.

به مضمون این روایت در کتب عامّه نیز مکرّر نقل شده که منجمله این روایت است:

عمر بن خطّاب روزی به زبیر بن عوام گفت: مایلی عیادت کنیم حسن بن علی علیه‌السلام را؟ «زبیر» می‌خواست کوتاهی کند، عمر گفت: مگر نمی‌دانی که عیادت بنی‌هاشم سنّت و واجب است و زیارت آنها نافله و مستحبّ است؟[2]

از کلام عمر استفاده می‌شود که روایت موسی بن جعفر علیه‌السلام که از قول پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل فرموده در میان اصحاب آن حضرت معروف و مشهور بوده است.

طبری در کتاب «بشارة المصطفی» از جابر بن عبدالله انصاری در روایتی طولانی نقل می‌کند که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

کسی که مرا بعد از وفاتم زیارت کند، مثل این است که در زمان حیاتم زیارت کرده و کسی که فاطمه علیهاالسلام را زیارت کند مثل این است که مرا زیارت کرده و کسی که علی بن ابیطالب علیه‌السلام را زیارت کند مثل این است که فاطمه علیهاالسلام را زیارت کرده و کسی که حسن و حسین علیهماالسلام را زیارت کند مثل این است که علی بن ابیطالب علیه‌السلام را زیارت کرده و کسی که ذریّه‌ی حسن و حسین علیهماالسلام را زیارت کند مثل این است که علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را

۱ـ بحارالانوار جلد ۹۶ صفحه‌ی ۲۳۴ حدیث ۳۳.

۲ـ بحارالانوار جلد ۴۰ صفحه‌ی ۱۲۱.

زیارت کرده و کسی که ذرّیه‌ی آنها را زیارت کند مثل این است که حضرت حسن و حسین علیهماالسلام را زیارت کرده است.[1]

از این حدیث شریف استفاده می‌شود که زیارت سادات، ثواب زیارت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت فاطمه‌ی زهراء و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلامرا دارد.

در کتاب «ثواب الاعمال» شیخ صدوق از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که فرمود:

کسی که مرا زیارت کند و یا یکی از ذرّیه‌ی مرا زیارت کند، روز قیامت او را زیارت می‌کنم و بعلاوه او را از هولهای آن روز نجات خواهم داد.[2]

در کتاب «جامع الاخبار» از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرمود:

کسی که یکی از اولاد مرا در حیات و یا بعد از مرگ زیارت کند مثل این است که مرا زیارت کرده و کسی که مرا زیارت کند حتما گناهانش بخشیده شده است.

از این حدیث استفاده می‌شود که ثواب زیارت سادات منحصر به زمان حیات آنها نیست، بلکه اگر کسی قبر آنها را هم زیارت کند مثل این است که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را در زمان حیات زیارت کرده باشد.

در کتاب «مزار» و در کتاب «**هدایة الامة**» شیخ حرّ از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که فرمود:

۱ـ بحارالأنوار جلد ۱۰۰ صفحه‌ی ۱۲۲.**قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: من زارنی بعد وفاتی فکانما زار فاطمه و من زار فاطمه فکانما زارنی و من زار علی بن ابی‌طالب فکانما زار فاطمه و من زار الحسن و الحسین فکانما زار علیا و من زار ذریتهما فکانما زارهما.**

۲ـ بحارالأنوار جلد ۱۰۰ صفحه‌ی ۱۲۳.**قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: من زارنی او زار احدا من ذریتی ذرته یوم القیامة فانقذته من اهوالها.**

ای علی! خدا قبر تو و قبر فرزندانت را بقعه‌ای از بقعه‌های بهشت و عرصه‌ای از عرصات آن قرار داده است.[1]

لذا هر کجا امامزاده‌ای و یا قبر یکی از سادات باشد، باید آن را زیارت کرد، زیرا آن مکان مقدّس، بقعه‌ای از بقعه‌های بهشت است و ثواب و اجر زیارت آن سیّد، ثواب زیارت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را در زمان حیات آن بزرگوار دارد.

در کتاب «فضائل السّادات» صفحه‌ی ۱۲۱ نقل شده که می‌گوید:

شخصی به حج رفت، ولی موفّق به زیارت قبر پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در مدینه‌ی منوّره نشد و از این جهت فوق‌العاده ناراحت بود.

شبی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را در خواب دید، فرمود: حالا که زیارت قبر مرا نکردی پس به زیارت قبر عبداللّه بن احمد بن ابراهیم طباطبا (که از اولاد امام حسن مجتبی علیه‌السلام است) برو.

او به زیارت آن آقا رفت و از او حاجت خواست؛ شب در عالم رؤیا حضرت عبداللّه بن احمد را دید. آن حضرت فرمود: من سخنان تو را شنیدم، ولی مرگ بین من و تو حائل بود که جوابت را بدهم. اگر خواستی حاجتت را خدا بدهد، به مسجدی که کنار قبر من است برو و دو رکعت نماز بخوان، خدا حاجتت را خواهد داد.

سیّد مرتضی رحمه‌اللّه در کتاب «فصول» نقل می‌کند که شیخ روایت کرده که یکی از شیعیان به یک سنّی ناصبی گفت: فکر می‌کنی که اگر پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله زنده شود به خانه‌ی چه کسی می‌رود؟ ناصبی گفت: به خانه‌ی فرزندانش از سادات

۱ـ بحارالانوار جلد ۱۰۰ صفحه‌ی ۱۲۰. **عن علی علیه‌السلام قلت یا رسول اللّه ما لمن زار قبورنا و عمرها و تعاهدها قال لی یا اباالحسن ان اللّه تعالی جعل قبرک و قبر ولدک بقاعا من بقاع الجنّة.**

می‌رود (که البتّه سادات در آن زمان شیعه‌ی امام صادق علیه‌السلام بودند). شیعه گفت: من هم همانجا می‌روم که او می‌رود، یعنی از امام صادق علیه‌السلام پیروی می‌کنم.

بنابراین زیارت هر یک از امامزاده‌ها و قبور سادات و زیارت سادات در زمان حیات از مستحبّات پر اجر و ثواب است و خانه‌ی سادات و مقبره‌های آنها خانه‌ی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

خوشحال کردن سادات مستحبّ است

در کتاب «مناقب اهل عبا» و در کتاب «صواعق محرّقه» از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرمود:

> کسی که می‌خواهد به من بپیوندد و نزد من موقعیّتی داشته باشد تا من روز قیامت از او شفاعت کنم، با ذریّه‌ی من نیکی کند و به هر نحوی که شده آنها را خوشحال نماید.[1]

از این حدیث استفاده می‌شود که خوشحال کردن فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام وسیله‌ی شفاعت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌شود.

مرحوم استاد می‌گفت: اگر کسی بتواند در هر روز لااقل یک نفر از فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام را خوشحال کند، من حاضرم بهشت را برای او ضمانت کنم.

ناگفته نماند امتیازی که در مسرور کردن سادات هست این است که خوشحال کردن آنها بدون شرط ایمان و تقوی در آنها است، یعنی این ثواب در خصوص مسرور کردن سادات به خاطر انتسابشان به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است که اگر مؤمن هم

۱ـ فضائل السّادات صفحه‌ی ۲٦۳. **قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: من اراد التوصل الیّ و ان یکون له عندی یدا شفع بها یوم القیامة فلیصل مع ذریّتی و یدخل السرور علیهم.**

بودند، مسرور کردنشان ثواب مضاعفی دارد والاّ به آنها همان اجری کـه پیغمبـر اکـرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وعده فرموده، داده خواهد شد.

هم غذا شدن با سادات مستحبّ است و ثواب دارد

در کتاب «جامع الاخبار» از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرمود:

کسی که با اولاد من طعام بخورد و با آنها هم غذا شود،
خدا بدن او را بر آتش جهنّم حرام می‌کند.

از سابق بین عوام معروف بود که می‌گفتند: اگر کسی با سادات هم‌نمک شود، دیگر اجدادشان نمی‌گذارند که او به جهنّم برود.

من وقتی به حدیث فوق برخوردم، دیدم ایـن همـان مطلـب را کـه در بـین مـردم مسلمان معروف است، اثبات می‌کند.

یکی از اولیاء خدا که متجاوز از صـد سـال عمـر دارد و هنـوز هـم زنـده اسـت، می‌گفت: من تجربه کرده‌ام، هر وقت حاجتی دارم و با دعـای خـودم آن حاجـت داده نمی‌شود، چهارده نفر از سادات را به منزلم دعوت می‌کنم و آنها را اطعام می‌نمایم و از آنها می‌خواهم برای برآورده شدن حاجتم دعا کنند و تا بحال دهها مرتبه ایـن عمـل را انجام داده‌ام و حتّی یک مرتبه هم تخلّف نکرده و هر دفعه حاجتم برآورده شده است.

من از این پیرمرد سؤال کردم: بیشتر برای چه حاجتی این عمل را مؤثّر می‌دانید؟

گفت: البتّه من برای هر حاجتی این عمل را مفید دیده‌ام، ولی بیشتر بـرای امـراض بزرگ و کوچک مؤثّر بوده است.

پاکترین نژادها در دنیا نژاد سادات است

مسأله‌ی وراثت و اصیل بودن نژاد در انسان و حیوانـات بـه قـدری از نظـر علمـی اهمیّت دارد که اگر بخواهیم حقیقتش را توضیح دهیم خود کتاب مستقلّی خواهد شـد و لذا ما نمی‌توانیم در این مختصر آن را بیان کنیم، ولی از این حقیقت هـم نمـی‌تـوان

صرف‌نظر کرد که اجداد سادات تا زمان پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله همه مسلمان بوده و از آن به بالا هم همه از اولیاء و انبیاء بوده‌اند و از این رو در زیارتهای حضرت ابی‌عبداللّه الحسین علیه‌السلام و بعضی از ائمّه‌ی دیگر می‌گوئیم: «**اشهد انّک کنت نورا فی الاصلاب الشّامخه و الارحام المطهّرة**».

و لازمه‌ی این نژاد اصیل و پاک این است که کارهای خیر و ارزنده‌ی اجتماعی و فردی از آنها بیشتر صادر شود، چنانکه مطالعه‌ی تاریخ و مقایسه‌ی این نژاد با نژادهای دیگر از نظر پاکی و خدماتی، مطلب را کاملاً روشن می‌کند که احتیاجی به توضیح ندارد.

خراب کردن مرقد حضرت عبداللّه

در یکی از شبهای ماه ذیحجّه که در مدینه‌ی منوّره بودم و چشمم به خواب نمی‌رفت و با یکی از دوستان در خیابانهای مدینه‌ی منوّره قدم می‌زدیم، ناگاه دیدیم ساختمان قبر مقدّس حضرت عبداللّه علیه‌السلام پدر بزرگوار رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را در آن نیمه شب خراب می‌کنند.

من فردای آن روز به همراه بعضی از علماء نزد حاکم مدینه که برادر شاه عربستان سعودی بود رفتم و به او گفتم: چرا قبر حضرت عبداللّه را با خاک یکسان می‌کنید؟

گفت: چه لزومی دارد که باشد؟!

گفتم: شما قبور سائر بزرگان را چرا نگاه داشته‌اید؟

گفت: آنها مسلمان بوده‌اند، ولی عبداللّه مشرک بوده است.

گفتم: چه دلیلی دارید که او مشرک بوده است؟

گفت: شما که می‌گوئید موحّد بوده باید دلیل بیاورید.

گفتم: لابد شما قبول ندارید که گفته‌اند دلیل را باید مدّعی بیاورد نه منکر و من منکرم که حضرت عبداللّه بیشتر از یک خدا را می‌پرستیده است.

گفت: من به این کارها کاری ندارم. شما نمی‌توانید اثبات کنید که او موحّـد بـوده است.

گفتم: اتّفاقا از قرآن استفاده می‌شود که حضرت عبداللّه موحّد بـوده و بـت‌پرسـت نبوده است.[1]

گفت: در کجای قرآن این مطلب وجود دارد؟

گفتم: آیا حضرت عبداللّه از اولاد حضرت ابراهیم بوده یا نه؟

گفت: بلی.

گفتم: آیا دعای حضرت ابراهیم مستجاب بوده یا خیر؟

گفت: ممکن است مستجاب باشد.

گفتم: اگر در قرآن دعائی ذکر شده باشد و یک قسمت محسوسش هـم مـستجاب شده باشد باز هم آن قسمتی که محسوس نیست احتمال دارد مستجاب نشده باشد؟!

گفت: نه، قطعا اگر این چنین باشد، آن دعا مستجاب است.

گفتم: خدای تعالی در قرآن می‌فرماید:

((وَإِذ قَالَ إِبۡرَٰهِيمُ رَبِّ ٱجۡعَلۡ هَـٰذَا ٱلۡبَلَدَ ءَامِنًا وَٱجۡنُبۡنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعۡبُدَ ٱلۡأَصۡنَام))[2]

زمانی که ابراهیم گفت: خدایا، این شهر را برای من امن قرار بده و مرا و فرزندانم را از عبادت بتها حفظ کن.

ملاحظه می‌فرمائید که حضرت ابراهیم از خدا سه چیز خواسته است:

۱ـ البته جای تردید نیست که در مرحله‌ی اوّل باید معتقد باشیم که اولاد حـضرت ابراهیم بت‌پرست نبوده‌اند مگر آنکه خلافش ثابت شود و چـون انـسان مختـار اسـت می‌تواند برخلاف خواست خدا و حضرت ابراهیم کاری را بکند و بت‌پرست بشود که در این صورت منافاتی با دعای حضرت ابراهیم ندارد.

۲ـ سوره‌ی ابراهیم آیه‌ی ۳۵.

اوّل: آنکه مکه را شهر امنی قرار بدهد که داده.

دوّم: آنکه خود او را خدا توفیق دهد که از عبادت بتها محفوظ باشد که این دعا هم مستجاب شده.

سوّم: آنکه فرزندانش را از عبادت بتها حفظ کند.

اگر دعای سوّم او هم مستجاب شده باشد باید شما معتقد باشید که فرزندان حضرت ابراهیم که حضرت عبداللّه هم از جملهی آنها است، بتپرست نبودهاند.

وقتی سخن من به اینجا رسید گفت: این موضوع مربوط به علماء ما است.[1]

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده است:

> روزی مردی از امام صادق علیهالسلام چیزی سؤال کرد که آن حضرت جواب او را نداد. آن شخص گفت: اگر تو پسر پدرت هستی پس فرزند بتپرستان خواهی بود.
>
> امام صادق علیهالسلام به او فرمود: دروغ میگوئی، زیرا خدای تعالی وقتی به ابراهیم امر کرد که اسماعیل را به مکه فرود آورد و او هم آن عمل را انجام داد، عرض کرد: خدایا، این شهر را برای من اَمن قرار بده و مرا و فرزندانم را از عبادت بتها حفظ کن.
>
> بنابراین هیچ یک از اولاد اسماعیل هرگز بتپرست نبودهاند ولی سائر اعراب بت میپرستیدند. و اولاد اسماعیل میگفتند: بتها شفعائمان در نزد خدا هستند که البتّه ممکن است در این جهت اشتباه کرده و یک نوع کفر ورزیده باشند، ولی هیچگاه بتپرست نبودهاند.

منظور از نقل آن قضیّه و این روایت و مطالب فوق این بود که یکی از فضائل سادات را ذکر کنیم و آن این است که چون اجداد سادات تا حضرت آدم علیهالسلام هیچ یک مشرک نبودهاند پس همگی دارای اصالت در نژاد و پاکی خاصّی بوده و طبق

۱ـ مشروح جریان را در کتاب «شبهای مکه» نقل نمودهایم.

تصریح حضرت **بقیّةاللّه** ارواحنا فداه اگر در مقابل آنها عکسی و یا چراغی باشد، نمازشان قبول بوده و کراهتی که برای دیگران در این عمل هست، برای آنها نخواهد بود و این خود یکی از فضائل قابل توجّه فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام و سادات است.

در کتاب «احتجاج» طبرسی و کتاب «اکمال الدین» شیخ صدوق از ابی‌الحسین محمّد بن جعفر الاسدی نقل شده که گفت: از چیزهائی که از طرف شیخ ابی‌جعفر محمّد بن عثمان عمروی رحمه‌اللّه در جواب مسائلی که از طرف حضرت صاحب‌الزّمان ارواحنا فداه به ما رسید، این بود که آن حضرت فرموده بودند:

> امّا آنچه سؤال کرده بودی درباره‌ی نمازگزاری که در مقابلش آتش و یا صورت (یعنی عکس و مجسّمه) و چراغ باشد، آیا نمازش جائز است؟ در جواب می‌گویم: مردم به دو دسته در این موضوع تقسیم می‌شوند: این عمل برای کسانی که از اولاد بت‌پرستان و آتش‌پرستان نبوده‌اند، جائز است و برای کسانی که از اولاد بت‌پرستان و آتش‌پرستان بوده‌اند، جائز نیست.[1]

از این حدیث صحیح (که مدرک فتوای مراجع تقلید در کراهت نماز در مقابل عکس و چراغ و آتش است) استفاده می‌شود که نماز خواندن در مقابل عکس و چراغ و آتش برای سادات جائز بوده و کراهتی ندارد ولی برای غیر سادات مکروه است. زیرا قطعا اجداد و آباء سادات تا حضرت آدم علیه‌السلام همه موحّد بوده‌اند و آنها را

۱ـ وسائل الشیعه جلد ۳ باب ۳۰ صفحه‌ی ٤٦٠ **عن اکمال الدین عن محمّد بن عثمان عمری عن صاحب الزّمان روحی فداه فی جواب مسائله و اما ما سئلت عنه فی امر المصلی و النار و الصوره و السراج بین یدیه و ان الناس قد اختلفوا فی ذلک قبلک فانه جائز لمن لم یکن من اولاد عبدة الاصنام و النیران و لایجوز لمن کان من اولاد عبدة الاوثان و النیران.**

نمی‌توان از نظر نژاد با دیگران مقایسه کرد، ولی غیر سادات معلوم نیست که دارای چنین اصالت و پاکی نژادی باشند.

ضمناً ناگفته نماند که شاید فلسفه‌ی عدم کراهت و استثنائی که حضرت بقیّه‌اللّه روحی فداه این دسته را از آن حکم فرموده‌اند این باشد که از نظر «علم ژنتیک» و وراثت ثابت شده است که اگر در پدر یا مادر انحراف معنوی و یا مرضی وجود داشته باشد، ممکن است با اندک بی‌توجّهی آن انحراف ومرض متوجّه فرزندان آنها بشود.

بنابراین اگر آباء یک فرد، بت‌پرست و یا آتش‌پرست باشند ممکن است در وقت نماز، اگر آتش یا چراغ و یا صورت که معمولاً بتها به صورت یکی از این سه چیز بوده‌اند، در مقابل نمازش قرار بگیرد، به قول معروف «فیل او یاد هندوستان کند» و آن انحراف در وجود او ظاهر شود. ولی کسی که هیچ یک از اجدادش بت‌پرست و آتش‌پرست نبوده‌اند، احتمال این انحراف در او وجود ندارد و لذا می‌تواند آزادانه در مقابل آنها نماز بخواند.

سادات برگزیدگان خدای تعالی هستند

یکی از امتیازات و فضائل سادات و فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام این است که آنها اختیارشدگان و برگزیدگان خدای تعالی از میان خلقند. در قرآن مکرّر به این مطلب اشاره شده که از آن جمله این آیات است:

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده که فرمود: منظور از آیه‌ی شریفه‌ی: **((وَسَلَٰمٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَىٰٓ))** آل محمّد علیهم‌السلام اند.[1]

۱ـ بحارالانوار جلد ۲۳ صفحه‌ی ۲۲۲.قال علی بن ابراهیم فی قوله تعالی **((وَسَلَٰمٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَىٰٓ))** قال: هم آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله.

۱ـ ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» از ابن عباس نقل می‌کند که در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی **((وَسَلَـٰمٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَىٰٓ))**[1] فرمود:

آنهائی که خدا در این آیه به اسم بندگانی که برگزیده شده‌اند نام برده است، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام و اولاد اینها تا روز قیامت‌اند که اینها برگزیدگان و انتخاب شدگان از میان خلق خدا هستند.[2]

۲ـ در تفسیر علی بن ابراهیم و سائر کتب روائی شیعه روایات متعدّدی نقل شده که منظور از برگزیدگان خدای تعالی در آیه‌ی شریفه‌ی **((ثُمَّ أَوۡرَثۡنَا ٱلۡكِتَـٰبَ ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَيۡنَا مِنۡ عِبَادِنَا))**[3] فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام تا روز قیامت هستند (که شرح و تفسیر این آیه در همین کتاب مفصّلاً خواهد آمد).

۳ـ ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» روایت می‌کند که حضرت سیّدالشّهداء علیه‌السلام دعا می‌کرد.

محمّد بن اشعث قیس کندی در لشگر عمر سعد در کربلا به امام حسین علیه‌السلام با طعنه عرض کرد: ای حسین پسر فاطمه چه حرمتی و قرابتی با پیغمبر داری؟
حضرت سیّدالشّهداء علیه‌السلام این آیه را خواند:

۱ـ سوره‌ی نمل آیه‌ی ۵۹.

۲ـ بحارالانوار جلد ۴۳ صفحه‌ی ۲۷۹. **عن ابن عبّاس فی قوله تعالی: قل الحمدللّه و سلام علی عباده الّذین اصطفی قال هم اهل بیت رسول اللّه علی بن ابی‌طالب و فاطمة و الحسن و الحسین و اولادهم الی یوم القیامة هم صفوة اللّه و خیرته من خلقه.**

۳ـ سوره‌ی فاطر آیه‌ی ۳۲.

((إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحٗا وَءَالَ إِبۡرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمۡرَٰنَ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ))[1]

خدا حضرت آدم و نوح و ذریّه‌ی ابراهیم و ذریّه‌ی عمران را از میان خلایق بر جهانیان برگزیده است.

سپس حضرت حسین بن علی علیه‌السلام فرمود: به خدا قسم محمّد از آل ابراهیم بود و عترت پیغمبر اکرم هم آل محمّدند سپس فرمود: این مرد کیست؟ کسی به آن حضرت گفت: او محمّد بن اشعث بن قیس کندی است حضرت سیّدالشّهداء علیه‌السلام سرش را به آسمان بلند کرد و عرض کرد: خدایا، همین امروز به من نشان بده ذلّتی را که هیچ وقت برای او بعد از آن عزّت نباشد.

ابن اشعث همانجا برای قضای حاجت بیرون رفت. عقرب او را گزید و به روی زمین افتاد و از مردم کمک خواست و بر روی مدفوع خود می‌غلطید و عورتش دیده می‌شد.[2]

۱ـ سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۳۳.

۲ـ بحارالأنوار جلد ٤٤ صفحه‌ی ۳۱۷.**ثم اقبل آخر من عسکر عمر بن سعد یقال له محمّد بن اشعث بن قیس الکندی فقال: یا حسین بن فاطمه ایه حرمة لک من رسول اللّه لیست لغیرک فتلا الحسین هذه الایة ((إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحٗا وَءَالَ إِبۡرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمۡرَٰنَ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ)) ثم قال واللّه ان محمّدا لمن آل ابراهیم و ان العترة الهادیة لمن آل محمّد من الرجل فقیل محمّد بن اشعث بن قیس الکندی فرفع الحسین علیه‌السلام رأسه الی السماء فقال اللّهمّ ار محمّد بن الاشعث ذلا فی هذا الیوم لا تعزّه بعد هذا الیوم ابدا فعرض له عارض فخرج من العسکر یتبرز فسلط اللّه علیه عقربا فلدغته فمات بادی العورة.**

این آیه صراحت دارد که آل ابراهیم یعنی ذریّه‌ی حضرت ابراهیم علیه‌السلام که آل محمّد هم از آنها هستند، برگزیدگان خدا از میان خلق می‌باشند.

در این زمینه علاوه بر آیات فوق روایات مشهوری در کتب شیعه و سنّی از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که خلاصه‌اش این است رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

> قریش انتخاب شدگان از میان خلایقند و بنی‌هاشم از میان قریش انتخاب شده‌اند و من و ذریّه‌ام از میان بنی‌هاشم برگزیده شده‌ایم.[1]

شیخ صدوق در کتاب «امالی» از ابن عباس نقل می‌کند که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

> من سیّد و آقای بر تمام انبیاء و پیغمبرانم و افضل از ملائکه‌ی مقرّبینم و اوصیاء من آقای اوصیاء پیامبران و مرسلین و ذریّه‌ی من با فضیلت‌تر و برتر از تمام ذریّه‌ی انبیاء و پیغمبرانند.[2]

اهل سنّت از عایشه در روایات متعدّده‌ای نقل کرده‌اند که گفت:

۱ـ سیوطی در شرح الفیه صفحه‌ی ۱۰ و بحارالانوار جلد ۱۶ صفحه‌ی ۳۲۱**قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: قسم اللّه تبارک و تعالی اهل الارض قسمین فجعلنی فی خیر هما ثم قسم النصف الاخر علی ثلاثة فکنت خیر الثلاثة ثمّ اختار العرب من الناس ثمّ اختار قریشا من العرب ثمّ اختار بنی‌هاشم من قریش ثمّ اختار بنی‌عبدالمطلب من بنی‌هاشم ثمّ اختارنی من بنی‌عبدالمطلب.**

۲ـ بحارالأنوار جلد ۸ صفحه‌ی ۲۲.**عن ابن عباس قال: قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: انا سیّد الانبیاء و المرسلین و افضل من الملائکة المقربین و اوصیائی ساده اوصیاء النبیین و المرسلین و ذریتی افضل ذریات النبیین و المرسلین.**

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود که: جبرئیل به من گفت: ای محمّد! زمین را زیر و رو کردم، شرق و غربش را تحقیق نمودم، از بنی‌هاشم مردمی با فضیلت‌تر نیافتم.[1]

در روایت دیگری جبرئیل گفت:

زمین و شرق و غرب را زیر و رو کردم، مردی با فضیلت‌تر از حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و پسر پدری بهتر از بنی‌هاشم نیافتم.[2]

در کتاب «عیون اخبار الرضا» شیخ صدوق نقل کرده که علی بن موسی الرضا علیه‌السلام فرمود:

علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام فرمود: بر روی بال هر هدهدی که خدا خلق کرده به سریانی نوشته است آل محمّد بهترین مخلوقاتند.[3]

در کتاب «فضائل السادات» این شعر در این زمینه جلب توجّه می‌کرد:

اذا ولد المولود من نسل احمد

لقد زید فی اهل المکارم واحد

زمانی که فرزندی از نسل رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله متولّد گردید؛ باید معتقد شد که یک نفر به اهل کرامت و فضل اضافه شده است.

۱ـ اصول کافی.**عن عایشة قالت: قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: قال لی جبرائیل: یا محمّد قلبت الارض مشارقها و مغاربها فلم احد انسانا خیرا من بنی‌هاشم.**

۲ـ کتاب فضائل السّادات.**قال جبرائیل: قلبت الارض مشارقها و مغاربها فلم اجد رجلا افضل من محمّد و قلبت الارض مشارقها و مغاربها فلم اجد بنی اب افضل من بنی‌هاشم.**

۳ـ بحارالأنوار جلد ۲۷ صفحه‌ی ۲٦۱.**عن علی علیه‌السلام قال فی جناح کل هدهد خلقه اللّه عزوجل مکتوب بالسریانیه آل محمّد هم خیر البریة.**

از آیات و روایات فوق و دهها روایت که در کتب حدیث نقل شده کاملاً استفاده می‌شود که سادات و اولاد حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام انتخاب شدگان و برگزیدگان خدا از میان خلق خدایند و این فضلیت بزرگی است که پروردگار متعال به خاطر حضرت خاتم انبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله برای فرزندان آن حضرت قائل شده است.

ابن بابویه در کتاب «من لایحضره الفقیه» نقل کرده که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

زمانی که حضرت موسی بن عمران علیه‌السلام مبعوث شد و خدا او را اختیار کرد و دریا را برای او شکافت و بنی‌اسرائیل را نجات داد و تورات و الواح را به او عنایت فرمود، حضرت موسی علیه‌السلام عرض کرد: خدایا، تو مرا گرامی داشتی. آیا کسی را مثل من قبل از من اکرام کرده‌ای؟

خدای تعالی فرمود: ای موسی! مگر نمی‌دانی که حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله برتر و بالاترین خلق من است و حتّی از ملائکه و انبیاء افضل است؟

حضرت موسی علیه‌السلام گفت: پروردگارا، اگر او از جمیع خلایق بالاتر است آیا در آل انبیاء علیهم‌السلام کسی بالاتر از آل من وجود دارد؟

خدای تعالی فرمود: ای موسی! مگر نمی‌دانی که برتری آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله بر آل پیامبران دیگر مانند برتری خود او است بر سائر پیامبران؟

عرض کرد: خدایا، حال که آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله این چنین هستند آیا نزد تو امّتی بهتر از امّت من که ابر بر سر آنها سایه افکنده و دریا برای آنها شکافته شده و مائده برای آنها نازل گردیده، وجود دارد؟

خدای تعالی فرمود: ای موسی! مگر نمی‌دانی که برتری امّت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله بر جمیع امّت انبیاء دیگر مثل برتری خود آن حضرت است بر سائر خلایق؟[1]

از این حدیث استفاده می‌شود که برتری و افضلیّت سادات حتّی بر اولاد سائر انبیاء بسیار فوق‌العاده و قابل ملاحظه است.

در کتاب «اصول کافی» و بعضی از کتب معتبره نقل شده که حضرت علی بن موسی علیه‌السلام فرمود:

اولاد علی و فاطمه علیهماالسلام اگر امام شناس باشند مثل سائر مردم نیستند.

در این زمینه سلیمان بن جعفر قضیّه‌ای را نقل کرده است که ما آن را نقل می‌کنیم. او می‌گوید:

۱ـ بحارالأنوار جلد ۱۳ صفحه‌ی ۳٤۱.**المفسر باسناده الی ابی محمّد عن آبائه عن الرضا علیه‌السلام قال: لما بعث اللّه عزوجل موسی بن عمران علیه‌السلام و اصطفاه نجیا و فلق له البحر و نجی بنی اسرائیل و اعطاه التوراة و الالواح رای مکانه من ربه عزوجل فقال یا رب لقد اکرمتنی بکرامة لم تکرم بها احدا قبلی. فقال اللّه جل جلاله یا موسی اما عملت ان محمّدا افضل عندی من جمیع ملائکتی و جمیع خلقی قال موسی یا رب فان کان محمّد اکرم عندک من جمیع خلقک فهل فی آل الانبیاء اکرم من آلی. قال اللّه جل جلاله یا موسی اما علمت ان فضل آل محمد علی جمیع آل النبیین کفضل محمّد علی جمیع المرسلین فقال موسی یا رب فان کان آل محمد کذلک فهل فی اصحاب الانبیاء اکرم عندک من صحابتی قال اللّه یا موسی اما علمت ان فضل صحابه محمّد علی جمیع صحابه المرسلین کفضل آل محمّد علی جمیع آل النبیین و فضل محمّد علی جمیع المرسلین فقال موسی یا ربّ فان کان محمّد و اصحابه کما وصفت فهل فی امم الانبیاء افضل عندک من امّتی ضللت علیهم الغمام و انزلت علیهم المن و السلوی و فلقت لهم البحر فقال اللّه جل جلاله یا موسی اما علمت ان فضل امة محمّد علی جمیع الامم کفضله علی جمیع خلقی.**

روزی علی بن عبیداللّه بن الحسین بن علی بن الحسین علیه‌السلام به من گفت: من دوست دارم خدمت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام مشرّف شوم و به او سلامی عرض کنم.

گفتم: چرا نمی‌روی؟ چه چیز مانعت شده که بروی؟

گفت: از بس آن حضرت جلال و عظمت و هیبت دارد، من پرهیز می‌کنم که خدمتش برسم.

پس از چندی حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام مختصر کسالتی پیدا کرد، مردم به عیادتش می‌رفتند. من علی بن عبیداللّه را ملاقات کردم و گفتم: اگر مایلی که خدمت حضرت رضا علیه‌السلام برسی، امروز موقعش هست.

آنگاه من با او خدمت حضرت رضا علیه‌السلام برای عیادت آن حضرت رسیدیم. وقتی آن حضرت چشمش به علی بن عبیداللّه افتاد، او را بسیار احترام کرد و هر مقدار لازم بود برای او ارزش قائل شد. علی بن عبیداللّه از این جریان سخت خوشحال گردید.

پس از مدّتی تصادفا علی بن عبیداللّه بیمار شد. خبر به حضرت رضا علیه‌السلام رسید. آن حضرت به عیادت او رفتند. من هم با امام رضا علیه‌السلام بودم.

در اتاقی که علی بن عبیداللّه بستری شده بود، خانواده‌ی او نیز بودند. امام علیه‌السلام آن قدر انتظار کشید تا آنها بیرون رفتند. وقتی ما از عیادت علی بن عبیداللّه بیرون آمدیم، کنیزی داشتم، به من گفت: وقتی حضرت رضا علیه‌السلام در اتاق نشسته بود، امّ السلمه زن علی بن عبیداللّه از پشت پرده به آن حضرت نگاه می‌کرد و وقتی حضرت رضا علیه‌السلام بیرون رفت، امّ السلمه به اتاق وارد

شد و خود را در محلّی که آن حضرت نشسته بود، انداخت و جای نشستن او را دست می‌کشید و می‌بوسید.

من بعدها که علی بن عبیداللّه را دیدم، او نیز گفتار کنیزک را تأیید کرد و گفت: آری، زنم امّ السلمه این کار را کرد.

من این قصّه را به علی بن موسی الرضا علیه‌السلام گفتم، آن حضرت فرمود: ای سلیمان! علی بن عبیداللّه و زنش و فرزندانش اهل بهشتند. ای سلیمان! اولاد علی و فاطمه علیهماالسلام اگر خدا و امام زمانشان را بشناسند، مانند سائر مردم نیستند.[1]

(کنایه از اینکه آنها برتر و با فضیلت‌تر از سائر مردم و انتخاب شدگان از میان خلق‌اند).

آیا همسری با سادات افتخار است؟

بدون تردید یکی از احکام اسلام در مسأله‌ی ازدواج کفویّت و رعایت شئونات و تطبیق نمودن وضع ظاهری و معنوی زن و مرد با یکدیگر می‌باشد و به همین جهت است که اسلام اجازه نمی‌دهد زن مسلمان با مرد غیر مسلمان و یا مرد مسلمان با زن غیر مسلمان ازدواج کند. در نتیجه، هر چه سائر جنبه‌های روحی و معنوی و بلکه مادّی آنها بیشتر با یکدیگر تطبیق کند بهتر و کفویّت و همسری واقعی دقیقتر انجام شده است و لذا با توجّه به فضائل سادات که بعضی از آنها را در این کتاب نوشته‌ایم، غیر سادات با سادات کفویّت ندارند و بعید نیست که لااقل ازدواج سیّد با غیر سیّد کراهت داشته باشد.

۱ـ بحارالأنوار جلد ۴۹ صفحه‌ی ۲۲۲.

توضیح آنکه بدون تردید فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام کفو و همسر و همشأن یکدیگرند و کراهت دارد که آنها دختر به غیر سادات بدهند. برای توضیح و اثبات این مدّعی به قضیّه‌ای که در مکه برایم اتّفاق افتاد، توجّه کنید:

روزی در مکه با جمعی از علماء اهل سنّت ساکن عربستان سعودی در موضوعات مختلف بحث می‌کردم. یکی از آنها گفت: می‌دانید که اکثر این آقایان که اطراف شما نشسته‌اند، از اشراف و فرزندان حضرت علی بن ابی‌طالب و حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهماالسلام اند.

گفتم: خوشحالم که با بنی‌اعمامم در فضائل جدّمان حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام حرف می‌زنم.

همان شخص گفت: ولی من با کمال تأسّف از سادات نیستم و این آقایان در جزیرةالعرب معتقدند که نباید دختر علویّه را به غیر علوی داد و آن را حرام می‌دانند. آیا در ایران، شما هم همین اعتقاد را دارید؟

گفتم: مسأله‌ی کفویّت در اسلام بسیار موضوع پر اهمیّتی است و مسلّم فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهم‌السلام از نظر فضائل قابل مقایسه با دیگران نیستند. بنابراین، اگر نگوئیم که ازدواج با آنها برای غیر سادات جائز نیست، لااقل باید قائل به کراهت بشویم.

یکی از بزرگان علماء شیعه معروف به ابن بابویه (شیخ صدوق) که شاید نامش را به خاطر کتابهای زیادی که نوشته شنیده باشید و اعتقاد شیعه را در یک کتاب به نام «اعتقادات شیخ صدوق» خلاصه کرده است، در این باره می‌نویسد:

اعتقاد ما درباره‌ی فرزندان حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام این است که آنها آل محمّدند و محبّت آنها واجب است، زیرا اجر رسالت است (تا آنجا که می‌گوید:) «**و بعضهم اکفاء بعض**» (بعضی از آنها کفو و همسر بعضی دیگرند) به خاطر کلام پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی که نظر کرد به اولاد ابیطالب یعنی علی و جعفر

علیهماالسلام و فرمود: دختران ما متعلّق به پسران ما و پسران ما متعلّق بـه دختـران مـا هستند.[1]

و همچنین در کتاب «من لایحضره الفقیه» که یکی از کتب اربعه‌ی شـیعه اسـت در حدیث (۳۲۸٤) می‌گوید:

«نظر النّبـی صـلی‌الله‌علیـه‌وآلـه الـی اولاد علـی و جعفـر علیهماالسلام فقال بناتنا لبنینا و بنونا لبناتنا».

پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله به فرزندان علـی و جعفـر علیهماالسلام نگاه کرد و فرمود: دختران ما متعلّق بـه پـسران ما و پسران ما متعلّق به دختران ما هستند.[2]

اگر به این حدیث و شرط کفویّت در ازدواج از نظر اسلام دقیقا توجّـه کنـیم بایـد لااقل معتقد به کراهت ازدواج فرزندان حضرت فاطمـه‌ی زهـراء علیهاالـسلام بـا غیـر خودشان باشیم بخصوص در ازدواج دختر علویّـه بـه غیـر سـیّد، چـون مـرد خـواهی نخواهی یک نوع برتری بر زن خواهد داشت. بعلاوه چون عمل معصوم حجّت است و روش خاندان عصمت علیهم‌السلام این بوده است که زن از غیر سادات می‌گرفته و بـا آنها ازدواج می‌کرده‌اند، باید معتقد شد کـه سـادات و اولاد حـضرت فاطمـه‌ی زهـراء علیهاالسلام می‌توانند زن از غیر سادات بگیرند و این عمل یعنی ازدواج مرد سیّد با زن غیر سیّد کراهتی ندارد و این کراهت و کفویّت فقط به وقتی که زن علویّه با مـرد غیـر سیّد ازدواج کند، منحصر می‌گردد.

۱ـ باب الاعتقاد فی العلوی قال **اعتقادنا فی العلویه انّهم آل محمّـد و ان مـودّتهم واجبـة لانها اجر الرسالة الی ان قال و بعضهم اکفاء لبعض لقول النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله حـین نظـر الـی بنی ابی‌طالب علی و جعفر فقال بناتنا لبنینا و بنونا لبناتنا.**

۲ـ بحارالأنوار جلد ٤۲ صفحه‌ی ۹۲ و جلـد ۱۰۳ صـفحه‌ی ۳۷۲ و مـن لایحـضره الفقیه جلد ۳ صفحه‌ی ۲٤۹، وسائل الشیعه جلد ۸٤ صفحه‌ی ٤۹.

در اینجا تذکّر این نکته لازم است که بعضی به قصد آنکه با حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام محرم بشوند و خود را به آن حضرت منتسب بکنند، با زنهای علویّه ازدواج می‌کنند و بلکه بعضی با کمال بی‌ادبی تنها برای یک ساعت آنها را متعه می‌نمایند و خوشحالند که با حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام محرم شده‌اند، ولی باید دانست که اوّلاً در روز قیامت مسأله‌ی محرم و نامحرمی که از تکالیف این عالم است، وجود ندارد و تنها کسانی می‌توانند با حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام روبرو شوند که بیشتر او را دوست داشته باشند و از نظر روحی به او نزدیکتر باشند و شاید این بی‌ادبی، آنان را از آن حضرت دور کند.

ثانیا این گونه انتساب مخصوصا در صورتی که نتوانند شرائط احترامات آنها را رعایت کنند، فائده‌ای ندارد و بسیار افرادی را دیده‌ایم که رعایت ادب آنان را نکرده و در نتیجه بدبختی و فقر دامنگیرشان شده و شاید مورد غضب خاندان عصمت هم قرار گرفته‌اند، مگر آنکه مانند استاد بزرگوارمان مرحوم «حاج ملاّ آقاجان» رعایت تمام آداب معاشرت با سادات را بکنند.

استاد می‌گفت: من خود را چون نوکری می‌دانم که با خانمی زندگی می‌کند. و حقیقتا و عملاً هم همین طور بود، یعنی بدون اجازه‌ی او کارهای عمده‌ای را که مربوط به زندگی مشترکشان بود، نمی‌کرد.

وقتی از او سؤال می‌کردیم: چرا شما این طور زندگی می‌کنید؟ می‌فرمود: او علویّه است. و غالبا برای افراد، در چنین مواقعی این قضیّه را نقل می‌کرد که من مکرّر آن را از آن مرحوم شنیده بودم.

او می‌گفت: یک روز بعد از نماز صبح خوابیده بودم، در عالم رؤیا می‌دیدم که خدمت حضرت خاتم انبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت علی بن ابیطالب و سائر ائمّه علیهم‌السلام نشسته‌ام و با آنها گرم صحبتم. ناگهان مشاهده کردم که دستی به پهلویم خورد و می‌خواهد مرا از خواب بیدار کند. چشمم را باز کردم، دیدم همسرم خانم علویّه مرا صدا می‌زند و می‌گوید: برخیز صبحانه بخور! من از او تقاضا کردم که مرا بیدار نکند و دوباره چشمهایم را روی هم گذاشتم و بحمداللّه آن مجلس و ادامه‌ی آن

سخنان برقرار شد، یعنی برای مرتبه‌ی دوّم باز هم خواب می‌دیدم که در محضر معصومین علیهم‌السلام هستم و با آنها حرف می‌زنم، ولی دوباره خانم علویّه مرا می‌خواست با تکان دادن دست، از خواب بیدار کند که این دفعه من ناخودآگاه دستم را بلند کردم که او را بزنم، امّا بین خواب و بیداری بودم، یعنی هنوز چشمهایم خواب بود و آن مجلس را می‌دیدم و گوشهایم هم صدای خانم علویّه را می‌شنید. ناگهان دیدم پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله با حال غضب به من فرمودند: علویّه است، یعنی می‌خواهی او را بزنی؟ و از مجلس حرکت کردند و با ناراحتی رفتند و مجلس بهم خورد. من از خواب بیدار شدم و دست خانم علویّه را بوسیدم و از او عذرخواهی کردم.

مرحوم استاد حاج ملاّ آقاجان هیچگاه نسبت به زنش که علویّه بود، کوچکترین کاری که خلاف ادب باشد، نمی‌کرد و می‌فرمود: یا باید طبق وظیفه‌ای که نوکر در مقابل خانم دارد، عمل کنم و یا می‌بایست با او معاشرت نمی‌کردم. زیرا امام صادق علیه‌السلام در کتاب «جامع الاخبار» می‌فرماید:

«لاتخالطنّ احدا من العلویّین فانّک ان خالطتهم مقت الجمیع و لکن احببهم بقلبک و لتکن محبّتک من بعید».

هرگز با علویان مخالطه نکن، زیرا وقتی چنین کردی ممکن است دشمن همه شوی، ولی آنها را قلباً از دور دوست داشته باش.[1]

شاید منظور از اینکه با آنها مخالطه نکن تنها شامل مواردی بشود که منجر به ازدواج و یا شرکت و یا صمیمیّتی که موجب ترک اجباری آداب معاشرت با آنها گردد، باشد.

۱ـ جامع الاخبار چاپ تهران صفحه‌ی ۱۲٤.

ازدواج با دو زن سیّده در یک زمان کراهت شدیدی دارد.

یکی از امتیازات و فضائل سادات این است که حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام زیاد آنها را دوست می‌دارد که بوسیله‌ی حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام به آنها سلام رسانده و اذیّت آنها را اذیّت خود دانسته و دوستان آنها را در قیامت شفاعت می‌کند.

امّا از همه بالاتر که بهترین نمودار محبّت حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام به آنها است، مسأله‌ای است که بعضی از فقهای شیعه نقل کرده‌اند و آن این است که برای یک مرد کراهت دارد که با دو زن از اولاد حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام ازدواج دائم کند، یعنی دو زن از فرزندان آن حضرت را در یک زمان با هم به نحو ازدواج دائم جمع نماید. زیرا در روایت صحیحه‌ای این مطلب از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که فرمود:

«لایحلّ لاحد ان یجمع بین اثنین من ولد فاطمة علیهاالسلام ان ذلک یبلغها فیشق علیها قال قلت یبلغها قال ای واللّه».

برای احدی حلال نیست که بین دو زن از اولاد فاطمه علیهاالسلام را جمع کند، زیرا این عمل به فاطمه علیهاالسلام می‌رسد، پس بر او این موضوع دشوار خواهد بود.

حمّاد گفت: من با تعجّب پرسیدم: خبرش به حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام می‌رسد؟! فرمود: آری به خدا قسم، خبرش می‌رسد.[1]

۱ـ عروة الوثقی مسأله‌ی ۵۰ در فصل محرّمات بوسیله‌ی مصاهره.

جُنُب نباید وارد خانه‌ی سادات بشود.

یکی از فضائل فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام این است که خانه‌ی آنها مانند مساجد است و شخص جُنُب نباید وارد منزل آنها گردد، زیرا در روایات متعدّده‌ای از ورود جُنُب به خانه‌ی انبیاء و اولاد انبیاء نهی شده است.

شیخ مفید در کتاب «ارشاد» از ابی‌بصیر نقل می‌کند که گفت:

وارد مدینه شدم و با من جاریّه‌ای بود که بوسیله‌ی او جُنُب شدم. از خانه بیرون آمدم که به حمّام بروم، دوستان و رفقای شیعه را دیدم که به خانه‌ی امام صادق علیه‌السلام می‌روند. من ترسیدم آنها بروند و من اگر تأخیر بیندازم و بر من سبقت بگیرند دیگر توفیق شرفیابی به خدمت آن حضرت برایم حاصل نشود، از این جهت من هم با آنها رفتم تا وارد منزل امام صادق علیه‌السلام شدیم.

وقتی در مقابل امام صادق علیه‌السلام نشستم، آن حضرت به من نگاه کرد و فرمود: ای ابی‌بصیر! آیا نمی‌دانی که نباید در حال جنابت به خانه‌ی انبیاء و اولاد انبیاء وارد شوی؟

من خجالت کشیدم و گفتم: ای پسر پیغمبر! من دوستان را دیدم که به خدمتتان مشرّف می‌شوند، ترسیدم عقب بیفتم خدمت رسیدم و دیگر این کار را نمی‌کنم.[1]

۱ـ بحارالأنوار جلد ۲۷ صفحه‌ی ۲۵۵ روایت ۳ و ٤.**روی ابوبصیر قال دخلت المدینة و کانت معی جویریه لی فاصبت منها ثم خرجت الی الحمام فلقیت اصحابنا الشیعة و هم متوجّهون الی جعفر بن محمّد علیه‌السلام فخفت ان یسبقونی و یفوتنی الدخول الیه فمشیت معهم حتّی دخلنا الدار معهم فلما مثلت بین یدی ابی عبداللّه علیه‌السلام نظر الی ثمّ قال: یا ابابصیر ا ما علمت ان بیوت الانبیاء و اولاد الانبیاء لا یدخلها الجنب فاستحییت و قلت له: یا بن رسول**

در کتاب «وسائل الشیعه» از بکیر نقل شده که گفت:

ابابصیر مرادی را ملاقات کردم، گفت: کجا می‌روی؟ گفتم: به محضر مولایت امام صادق علیه‌السلام می‌روم. گفت: من هم با تو می‌آیم.

او جلو رفت و من به دنبال او رفتم تا وارد منزل آن حضرت شدیم. امام صادق وقتی ابابصیر را دید تند به او نگاه کرد و فرمود: این طور وارد خانه‌ی پیغمبران می‌شوی؟ تو جُنُبی ...

گفت: پناه می‌برم به خدا از غضب خدا و غضب شما. و گفت: استغفراللّه و دیگر این کار را نمی‌کنم.[1]

از این احادیث و روایاتی که به همین مضامین در کتاب «وسائل الشیعه» نقل شده چند مطلب استفاده می‌شود:

اوّل: خانه‌ی هر سیّدی، خانه‌ی پیغمبر صلی‌اللهعلیه‌وآله است، زیرا اگر آن حضرت زنده شود و بخواهد به هر یک از این خانه‌ها وارد گردد، به خانه‌ی خود وارد شده و اهل خانه با او محرمند. لذا وقتی اذن دخول برای ورود به حرمهای ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام و حتّی امامزاده‌ها علیهم‌السلام می‌گیریم، می‌گوئیم:

اللّه انی لقیت اصحابنا فخشیت ان یفوتنی الدخول معهم و لن اعود الی مثلها. و فی روایت اخری ابی‌سعد عن الازدی قال خرجنا من المدینة نرید منزل ابی عبداللّه علیه‌السلام فلحقنا ابوبصیر خارجا من زقاق من ازقة المدینة و هو جنب و نحن لا علم لنا حتّی دخلنا علی ابی‌عبداللّه علیه‌السلام فسلّمنا علیه فرفع رأسه الی ابی‌بصیر فقال له: یا ابا بصیر ا ما تعلم انّه لاینبغی للجنب ان یدخل بیوت الانبیاء فرجع ابوبصیر و دخلنا.

۱ـ بحارالأنوار جلد ۸۱ صفحه‌ی ۶۳.**عن بکیر قال لقیت ابابصیر مرادی فقال: این ترید قلت ارید مولاک قال انا اتبعک فمضی فدخلنا علیه و احدّ النظر الیه و قال هکذا تدخل بیوت الانبیاء و انت جنب فقال اعوذ باللّه من غضب اللّه و غضبک و قال استغفراللّه و لا اعود.**

«اللّهم انّی وقفت علی باب بیت من بیوت نبیّک صلواتک علیه و آله».[1]

خدایا، من به در خانه‌ای از خانه‌های پیـامبرت کـه درود تو بر او و خاندانش باد، ایستاده‌ام.

دوّم: هر یـک از حرمهـای ائمّـه و امـامزاده‌هـا علـیهم‌الـسلام، خانـه‌هـای پیغمبـر صلی‌الله‌علیه‌وآله است و حکم نهی ورود در حـال جنابـت، روی موضـوع خانـه‌ی آن حضرت وارد شده است.

سوّم: وقتی مقـابر و حرمهـای ائمّـه و امـامزاده‌هـا علـیهم‌الـسلام خانـه‌ی پیغمبـر صلی‌الله‌علیه‌وآله محسوب شود، خانه‌های ساداتی که زنده هستند از نظر عرفی به طریق اولی، خانه‌ی آن حضرت است.

چهارم: در بعضی روایات، حکم، متوجّه خانه‌ی اولاد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شـده و در این صورت تردیدی نیست که ورود جُنُب به خانه‌ی هـر یـک از سـادات حـرام است و این خود از فضائلی است که خدا به خاطر پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآلـه بـرای سادات و فرزندان آن حضرت قائل شده است.

غرائز جنسی در سادات

بعضی گمان کرده‌اند که اگر فردی از نظر غریزه‌ی جنسی قوی بود دیگر نمی‌تواند جنبه‌های معنوی خود را حفظ کند و یا دارای معنویّتی باشد. ولـی ایـن مطلـب کـاملاً اشتباه است، زیرا غریزه‌ی جنسی هم مانند سائر قوای بدنی انسان می‌باشد.

یعنی همان گونه که اگر نور چشم و یا حسّ شنوائی انسان ضـعیف بـود بـرای او نقصی به حساب می‌آید، همچنین اگر غریزه‌ی جنسی یک فرد هـم ضـعیف باشـد، آن شخص از نظر قوای جسمی به همان مناسبت ناقص است و خلاصـه قـدرت و قـوّت غریزه‌ی جنسی دلیل بر کمال؛ و ضعف آن دلیل بر نقص انسان است.

۱ـ بحارالانوار جلد ۱۰۰ صفحه‌ی ۱۶۰ و صفحه‌ی ۳۷۱.

ضمناً توجّه به این نکته لازم است که اگر از قوّه‌ی بینائی و یا شنوائی و یا از سائر حواس ممکن است در راه گناه و فحشاء و هم در راه حلال و صحیح استفاده کرد، همچنین از قوّه‌ی غریزه‌ی جنسی نیز می‌توان در هر دو راه استفاده نمود و خلاصه جای تردید نیست که قوای بدنی هر چه قویتر باشند، انسان کمال بیشتری دارد و در مقابل، همان قوّه‌ها هر مقدار ضعیف‌تر باشند، دلیل بر نقص انسان است.

لذا یکی از کمالات و امتیازات بدنی سادات و فرزندان پسر حضرت زهراء علیهاالسلام این است که غرائز جنسی در آنها قویتر از دیگران باشد، زیرا آنها نژاد اصیل انسانی هستند و از کمالات روحی و بدنی بیشتری برخوردارند.

در روایات متعدّده‌ای از خاندان عصمت به مضامین مختلف نقل شده که غریزه‌ی جنسی سادات از سائرین قویتر است.

از طرفی چون مرد می‌تواند با تعدّد زوجات غریزه‌ی جنسی خود را اشباع کند، این کمال بدنی و جسمی به کمالات روحی او صدمه‌ای وارد نمی‌کند و می‌تواند کمالات روحی و بدنی خود را حفظ نماید، ولی در مقابل، چون زنها نمی‌توانند غریزه‌ی جنسی خود را اگر شدید باشد کاملاً اشباع نمایند زیرا آنها نمی‌توانند بیش از یک شوهر داشته باشند و در این صورت ممکن است به کمالات روحی آنها صدمه‌ای وارد شود بنابراین یا باید کمالات روحی را از دست بدهند و یا یکی از قوای بدنی او تضعیف گردد و تردیدی نیست که تضعیف قوای بدنی مقدّم است، لذا خدای تعالی زنهای فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام را از نظر غریزه‌ی جنسی ضعیف قرار داده تا به کمالات روحی آنها صدمه‌ای وارد نشود. امّا از طرف دیگر چون غریزه‌ی جنسی آنها ضعیف است و فعّالیّت زیادی ندارد، آنها احتمالاً تا سنّ شصت سالگی حامله می‌شوند و حال آنکه دیگران تا سنّ پنجاه سالگی بیشتر نمی‌توانند حامله شوند.

دوّمین معجزه‌ی باقیه‌ی پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله کثرت نسل او است

زمانی که در قم مشغول تحصیل بودم، روزی در یکی از امامزاده‌های اطراف این شهر نشسته بودم و درباره‌ی ذریّه‌ی حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام فکر می‌کردم که چگونه از مدینه‌ی منوّره، موطن اصلی خود متفرّق شده‌اند و در کوهها و بیابانها دور از مردم زندگی کرده تا از دنیا رفته‌اند.

در این بین، یکی از علماء محترم قم برای زیارت وارد حرم آن امامزاده شد و پس از زیارت، کنار من نشست و از من پرسید: به چه فکر می‌کنی؟

گفتم: چرا باید فرزندان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در بین مردم مسلمان آن قدر ارج نداشته باشند که نتوانند در اوطان خود بمانند و این‌گونه در اطراف و اکناف عالم متفرّق شوند؟

او هم تأسّف خورد، ولی مطلبی نگفت که مرا قانع کند. امّا چیزی که همیشه در گوشم از کلام آن عالِم باقی ماند، این بود که گفت: بعدها می‌فهمی که چرا این کار شده است.

بعدها که در کتب احادیث و تفسیر تحقیقاتی داشتم به موضوعی برخوردم که تقریباً مسأله را حل می‌کرد. و آن این بود که متوجّه شدم پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله علاوه بر قرآن، معجزه‌ی باقیه‌ی دیگری هم دارد و آن کثرت نسل او است که باید آنها در اطراف و اکناف عالم، هم نسلشان بماند و زیاد هم باشد و هم قبورشان مایه‌ی خیر و برکت برای مسلمانان قرار گیرد.

و لذا یکی از امتیازات سادات و اولاد فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام این است که خدا خواسته آنها در عالم باقی باشند و زیاد هم باشند و وجود آنها مایه‌ی توجّه مردم به حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و اسلام گردد.

یکی از کشیشهای مسیحی در مصاحبه‌ای به من گفت:

شما مردم مسلمان سه چیز دارید که اگر یکی از آنها را ما می‌داشتیم خیلی استفاده می‌کردیم:

اوّل:قرآن با این خصوصیّت که هیچ کس در آن دخالت و تصرّف نکرده و تحریف نشده است که ما نداریم.

دوّم:احادیث و روایاتی که شما با سند از پیغمبرتان نقل می‌کنید که ما نداریم.

سوّم:فرزندان پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که نقش فوق‌العاده‌ای در بقاء و ترویج دین مقدّس اسلام دارند، زیرا از طرفی من شنیده‌ام که آن حضرت سفارش آنها را کرده و برای آنان امتیازاتی قائل شده و لذا آنها در حفظ نسبشان می‌کوشند و از طرف دیگر بودجه‌ای در اختیارشان گذاشته که هیچگاه مستمند و فقیر نشوند و به همین جهت آنها هم در ترویج و تبلیغ دین اسلام کوشا هستند.

مرحوم سیّد محمّد اشرف در کتاب «فضائل السّادات» در تفسیر سوره‌ی «کوثر» می‌نویسد:

«معنی آیات شریفه‌ی سوره‌ی کوثر موافق بعضی از تفاسیر، این است که ما عطا فرمودیم تو را ای محمّد خیر بسیار و اولاد و اعقاب بی‌شمار و کثرت نسل و ذریّه‌ی اطهار از حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام . یعنی: خاطر شریف اندوهگین مکن که ما تو را کثرتی کرامت کنیم از نسل و اولاد که در زمین هیچ بقعه و خطّه نماند که فرزندان تو آنجا نباشند».

در اکثر کتب تفسیر، یکی از معانی «کوثر» را کثرت نسل دانسته‌اند. قطب راوندی در کتاب مجالس صفحه‌ی ٢٤ می‌گوید:

«کوثر همان کثرت نسل و ذریّه‌ی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است و این وعده‌ی الهی در زمان ما ظاهر شده از نسل حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام تا جائی که عدد سادات احصاء نمی‌شود و تا روز قیامت ادامه خواهد داشت، زیرا پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده: هر سبب و نَسَبی قطع می‌شود مگر سبب و نَسَب من».

در شأن نزول سوره‌ی کوثر روایت دارد که:

روزی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد مسجد شد. عمروعاص و حکم بن العاص نشسته بودند، عمروعاص گفت: یا ابتر (ای کسی که فرزند نداری و نسلت قطع شده است.) و سپس عمروعاص اضافه کرد و گفت: من محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله را دشمن می‌دارم.

خدای تعالی این سوره‌ی مبارکه را نازل فرمود که: ای پیغمبر، ما به تو کوثر عطا کردیم. و در آخر سوره می‌فرماید: دشمنت یعنی عمروعاص بی‌عقب و بی‌فرزند است.[1]

از این شأن نزول و از جملات آخر سوره‌ی مبارکه کاملاً استفاده می‌شود که یکی از معانی کوثر همان کثرت نسل بوده است، زیرا غیر از این معنی نمی‌تواند سرزنش بنی‌امیّه را جبران کند.

شیخ مفید در کتاب «ارشاد» می‌فرماید: در جهان دیده نشده که احدی مانند حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام این‌گونه از نظر ذریّه و فرزندان به آرزو و آمالش رسیده باشد.

توضیح آنکه ما کسی از انبیاء و یا خلفاء آنها و یا سلطان و یا انسان بد و خوبی را نمی‌شناسیم که اولادشان مانند اولاد حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام دچار خوف و ترس شده باشند و نسلی را نمی‌شناسیم مانند فرزندان حضرت فاطمه علیهاالسلام که از آنها این چنین کشتار و آوارگی از خانه و زندگی و ترس و فرار شده باشد.

۱ـ تفسیر برهان ذیل همین آیه.

در گذشته نیز هیچ گاه بـر مردمـی آنچنـان کـه بـر اولاد حـضرت فاطمـه و علـی علیهماالسلام فشار و سختی وارد شده، سخت نبوده است.

آنها در دورانهای مختلف خلفاء اموی و عبّاسی بر اثر فشار و مکـر و حیلـه کـشته شدند. بسیاری از آنها را زنده زنده در میان بناها قـرار دادنـد و کـشتند، جمعـی را بـا گرسنگی و تشنگی هلاک کردند و گروهی از آنان را بوسیله‌ی تبعیـد و تفرقـه و جـدا کردن از اهل و عیال و دوستانشان در دنیا محتاج و آواره کردند. عدّه‌ای نیـز کـه بـاقی ماندند از ترس، نَسَبشان را کتمان می‌کردند، زیرا آنچنان فشار به آنها وارد شد که حتّی دوستانشان آنها را تحقیر می‌کردند تا چه رسد به دشمنانشان.

فرار آنها از ترس دشمنان به دورترین و بد آب و هواترین نقاط دنیا و بیابانها سبب شده بود که اکثر مردم آنها را نشناسند و آنها هم نسب خود را کتمان کنند و اگر احیانا کسی آنها را می‌شناخت، از ترس ظالمان و ستمگران که بر جان و مال و فرزندان کسی رحم نمی‌کردند از رفت و آمد با آنها، پرهیز می‌نمود.

هر یک از این امور وسیله‌ای بود که می‌توانست به کلّی قطع نظام و سلسله‌ی نسب فرزندان حضرت فاطمه علیهاالسلام را کرده و آنها را نابود و یا لااقل عددشان را قلیـل و کم کند.

مع‌الوصف با همه‌ی اینها ذرّیه‌ی پیغمبـر صـلی‌الله‌علیـه‌وآلـه از اولاد تمـام انبیـاء و صالحان و اولیاء خدا که حتّی قـبلاً هـم بـوده و نسبـشان را حفـظ کـرده‌انـد، در دنیـا بیشترند، بلکه بیشتر از ذرّیه‌ی اکثر بندگان خدا هستند، با اینکه آنها مقیّد بوده‌اند که بـا غیر سادات ازدواج نکنند و تا توانسته‌اند با اقوام و خویشاوندان خود ازدواج کرده‌اند و این خود با آنچه در بالا گفتیم موضوعی است خارق‌العاده و نشانه‌ای اسـت واضـح از لطف پروردگار درباره‌ی حضرت علی بن ابی‌طالب امیرالمؤمنین علیه‌السلام و مـا یـک نمونه از ابتلای آنها را از زبان سیّد بن طاووس رحمه اللّه نقل می‌کنیم که نوشته است:

روزی حضرت علی بن الحسین امام سجّاد علیـه‌الـسلام از خرابه خارج شـده و در بـازار شـام راه مـی‌رفـت. منهـال

گفت: من خدمتش رسیدم و عرض کردم: ای پسر پیغمبر! حالتان چطور است؟

فرمود: حالمان مثل بنی اسرائیل است که قوم فرعون پسران آنها را می‌کشتند و زنانشان را اسیر می‌کردند. ای منهال! عرب بر عجم فخر می‌کند که محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله از ما است و قریش بر عرب فخر می‌کند که او از ما است، ولی ما که اهل بیت و خویشاوندان وی هستیم، اموالمان را غصب کرده، مردانمان را کشته و ما را از بلادمان آواره کرده‌اند. **انّا للّه و انّا الیه راجعون**. چقدر ما سخت روز را شب می‌کنیم. ای منهال! چه خوب گفته است شاعر معروف مهیار:

یعظّمون له اعواد منبره

و تحت ارجلهم اولاده وضعوا

بایّ حکم بنوه یتبعونکم

و فخرکم انکم صحب له تبع

در آمد منبر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را بزرگ می‌شمارید و حال آنکه اولاد او را زیر پاهایتان قرار داده‌اید.

به چه حکم باید فرزندان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از شما پیروی کنند و حال آنکه شما افتخارتان این است که پیرو او هستید؟[1]

۱ـ بحارالأنوار جلد ٤٥ صفحه‌ی ١٤٣. **و خرج زین العابدین علیه‌السلام یوما یمشی فی اسواق دمشق فاستقبله المنهال بن عمرو فقال له کیف امسیت یا بن رسول اللّه قال امسینا کمثل بنی‌اسرائیل فی آل فرعون یذبحون ابناءهم و یستحیون نساءهم یا منهال امست العرب تفتخر علی العجم بان محمّدا عربی و و امست قریش تفتخر علی سائر العرب بان محمّدا منها و امسینا معشر اهل بیته و نحن مغضوبون مقتولون مشردون فانا للّه و انا الیه راجعون مما امسینا فیه یا**

در کتاب «سیادة الاشراف» سیّد احمد حسینی جبل عاملی می‌گوید:

از چیزهائی که دماغ حسود را به خاک می‌مالد این است که وقتی حضرت سیّدالشّهداء علیه‌السلام در کربلا شهید شد، در میان بنی‌امیّه تنها دوازده هزار گهواره‌ی طلا و نقره در حرکت بود، ولی برای حضرت سیّدالشّهداء علیه‌السلام جز فرزند بیماری به نام علی بن الحسین علیه‌السلام باقی نمانده بود. امّا الآن کمتر شهر و یا قریه و یا حتّی کوره‌دهی را می‌بینید که جمع قابل توجّهی از فرزندان حسین بن علی علیه‌السلام در آنها نباشند و در مقابل از بنی‌امیّه حتّی یک نفر که به آتشی بدمد وجود ندارد، بلکه نسل آنها از پشت پدرشان قطع شده است.

فخر رازی در «تفسیر کبیر» اقوالی در معنای «کوثر» نقل کرده که از جمله می‌گوید:

قول سوّم از معانی «کوثر» کثرت اولاد او است. و می‌گوید: چون این سوره در ردّ کسانی که بر پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ایراد گرفتند که اولاد ندارد، نازل شده، بنابراین معنای کوثر این است که خدا به او نسلی عطا کرده که در طول زمان باقی خواهد بود.

خواننده‌ی محترم، به تاریخ نگاه کن و ببین چقدر از اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را کشته‌اند، در عین حال دنیا مملوّ از آنها است. ولی از بنی‌امیّه احدی که قابل توجّه باشد، یافت نمی‌شود. از طرف دیگر نگاه کن چقدر در میان فرزندان پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله علماء و بزرگانی مانند حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت کاظم و حضرت

منهال و للّه در مهیار حیث قال یعظمون له اعواد منبره و تحت ارجلهم اولاده وضعوا بای حکم بنوه یتبعونکم و فخرکم انکم صحب له تبع.

رضا علیهم‌السلام و نفس زکیّه و امثال اینها وجود دارد.[1]

شیخ طبرسی در کتاب «مجمع البیان» می‌گوید:

گفته شده که کوثر به معنی کثرت نسل و ذریّه می‌باشد که خدا به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله عطا کرده و این معنی، تحقّق یافته، یعنی در زمان ما ظاهر شده کثرت نسل پیغمبر اکرم از اولاد حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام تا جائی که عدد آنها از حساب خارج است و تا روز قیامت باقی خواهد ماند.[2]

و نیز در کتاب «مجمع البیان» در تفسیر سوره‌ی کوثر می‌گوید:

در این سوره دلالتهائی بر راستگوئی و پیشگوئی و صحّت نبوّت پیامبر ما صلی‌الله‌علیه‌وآله هست (سپس اوّلین دلیل را ذکر می‌کند و بعد می‌گوید:) دوّم: آنکه خدا در این سوره فرمود:

((إِنَّآ أَعۡطَيۡنَٰكَ ٱلۡكَوۡثَرَ))[3]

ما به تو کوثر عطا کردیم.

ببینید چگونه دینش منتشر شده و ذریّه‌اش بسیار گردیده تا جائی که نَسَب او بیشتر از تمام نسبهای دیگر شده است.[4]

امام سجّاد علیه‌السلام در دعائی که برای فرزندان و ذریّه‌اش می‌فرماید، می‌گوید:

خدایا، بر من منّت بگذار به بقاء فرزندانم و اصلاح آنها برای اهدافم و به اینکه من از آنها بهره بردارم. خدایا، به

۱ـ تفسیر فخر رازی تفسیر کبیر جلد ۳۲ صفحه‌ی ۱۲٤.

۲ـ مجمع البیان جلد ۱۰ صفحه‌ی ٥٤۹.

۳ـ سوره‌ی کوثر آیه‌ی ۱.

٤ـ مجمع البیان جلد ۱۰ صفحه‌ی ٥٥۰.

خاطر من عمر آنها را زیاد کن و زمان بقاء آنها را طولانی فرما.[1]

از مطالب بالا و روایات و کلمات مفسّرین استفاده شده که یکی از معجزات باقیه‌ی حضرت خاتم انبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله، بقاء و کثرت نسل آن حضرت است.

من خودم در ممالک مختلف دنیا مثل هندوستان و ترکیه و لبنان و حجاز و سوریه، شهرهائی را دیده‌ام که مملوّ از سادات و فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام است. مثلاً در هندوستان در شهر «نوگاوان سادات» که اکثر اهل آن شهر، سیّد هستند معروف است که تنها از یک سلسله از سادات، هفتاد هزار نفر در آنجا زندگی می‌کنند و یا در شهر «امروها» جمع زیادی از سادات از نسل یک سیّد عالِم که قبرش در همان شهر هست و دارای کراماتی است، وجود دارند. در شهر و قریه‌ی «نبیّ شیث» در لبنان نیز سادات زیادی که همه موسوی هستند زندگی می‌کنند و در اطراف تهران و مشهد قرائی هست مانند «رودک» در لواسانات و «ابرده» در اطراف مشهد که همه سیّدند.

بنابراین بر مردم آگاه و اهل تحقیق پوشیده نیست که این کثرت نسل، با آنکه کلیّه‌ی خلفاء اموی و عبّاسی و بلکه سلاطین ممالک اسلامی تصمیم بر قطع نسل پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را داشته‌اند یکی از معجزات باقیه‌ی آن حضرت است.

گوشت سادات بر حیوانات وحشی حرام است

معروف است که یکی از فضائل اولاد حضرت فاطمه علیهاالسلام این است که درندگان آنها را نمی‌درند و گوشتشان بر آنها حرام است.

۱ـ صحیفه سجّادیه دعای ۲۵.

«اَللّهُمَّ وَ مُنَّ عَلَیَّ بِبَقآءِ وُلْدی وَ بِاِصْلاحِهِمْ لی وَ بِاِمْتاعی بِهِمْ اِلهی امْدُدْ لی فی اَعْمارِهِمْ وَ زِدْ لی فی اجالِهِمْ».

علی بن عیسی اربلی در کتاب «کشف الغمه» می‌نویسد که: محمّد بن طلحه در مناقب حضرت رضا علیه‌السلام می‌گوید:

زمانی که حضرت علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام در خراسان بود، زنی پیدا شده بود به نام «زینب» که مدّعی بود علویّه و از نسل حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام است و به این وسیله به اهل خراسان فخر می‌فروخت و آنها نیز او را احترام می‌کردند. این موضوع به گوش حضرت رضا علیه‌السلام رسید، حضرت او را احضار فرمود و به او گفت: تو فرزند کی هستی؟

زن نتوانست نَسَبَش را معرّفی کند. حضرت رضا علیه‌السلام او را ردّ کرد و فرمود: تو سیّده نیستی. و به مردم گفت: این زن دروغگو و کذّابه است.

زینب کذّابه رو به مردم کرد و گفت: همان گونه که او مرا دروغگو معرّفی می‌کند، من هم می‌گویم علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام سیّد نیست و به دروغ می‌گوید من فرزند فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام هستم.

ناگهان غیرت علوی حضرت علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام به جوش آمد و زینب را نزد حاکم خراسان که باغ وحش وسیعی داشت برد و فرمود: این زن بر علی و فاطمه علیهماالسلام دروغ بسته و از نسل آنها نیست. اگر راست می‌گوید و حقیقتا پاره‌ی تن علی و فاطمه علیهماالسلام است باید گوشتش بر درندگان حرام باشد، لذا او را در باغ وحش بیندازید که اگر راست می‌گوید درندگان نزدیک او نمی‌شوند و اگر دروغ می‌گوید طبعا وی را پاره خواهند کرد.

وقتی زن کذّابه این مطلب را شنید، گفت: اگر تو راست می‌گوئی و فرزند فاطمه علیهاالسلام هستی در باغ وحش نزد درندگان برو که اگر راست می‌گوئی آنها تو را پاره نمی‌کنند و اگر دروغ بگوئی تو را می‌خورند.

حضرت علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام برخاست و بدون آنکه حرفی بزند، به طرف باغ وحش رفت.

حاکم گفت: کجا می‌روید؟

حضرت فرمود: به باغ وحش می‌روم.

مردم دور آن حضرت جمع شده بودند. درِ باغ وحش را باز کردند و حضرت علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام وارد باغ وحش شد. وقتی بین درندگان قرار گرفت، آنها یکی پس از دیگری آمدند و دُم تکان دادند و هیچ کدام به آن حضرت آسیبی نرساندند. سپس حضرت علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام در حالی که مردم نظاره می‌کردند، سالم از باغ وحش خارج شد و رو به حاکم کرد و فرمود: این دروغگو را هم به باغ وحش ببرید تا روشن شود که او فرزند علی و فاطمه علیهماالسلام هست یا خیر؟

زینب کذّابه امتناع کرد. حاکم او را مجبور نمود و به اعوان و خدمه‌اش دستور داد او را بگیرند و به باغ وحش ببرند. از آن پس نام این زن در خراسان به زینب کذّابه معروف شد و قصّه‌ی او هم الآن در آن دیارمعروف است.[1]

قطب راوندی نیز در کتاب «خرایج و جرایح» قضیّه‌ای شبیه به این حکایت در زمان امام هادی علیه‌السلام و متوکّل نقل کرده است.[2]

۱ـ بحارالأنوار جلد ۵۰ صفحه‌ی ۱٤۹؛ این قضیه در زمان متوکّل اتّفاق افتاده است.

۲ـ بحارالأنوار جلد ۵۰ صفحه‌ی ۲۰٤.

همچنین مسعودی در «مروّج الذّهب» شبیه به این حکایت را نقل می‌کند. خلاصه مضمون این روایت و حکایات، تواتر اجمالی دارد و می‌گوید: گوشت سادات بر درندگان حرام است. بعلاوه ابن شهر آشوب روایتی از امام هادی علیه‌السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

قال النّبی صلی‌الله‌علیه‌وآله: حرم لحوم اولادی علی السّباع.[1]

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: حرام شده گوشت اولاد من بر درندگان.

امام هادی علیه‌السلام فرمود: «**لحوم بنی‌فاطمه محرمة علی السباع**».

یعنی: گوشت فرزندان فاطمه‌ی زهراء بر درندگان حرام است.[2]

شیخ طوسی رحمه اللّه در کتاب «مناقب الطّاهرین» در حالات حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام می‌نویسد که ابوحمزه‌ی طائی نقل نمود:

در مسافرتی، شیری نزد امام علیه‌السلام آمد و دست به گردن مرکب او انداخت. ما ترسیدیم که آسیبی به آن حضرت بزند، ولی امام سر پائین آورد و کلماتی بین آنها ردّ و بدل شد و شیر رفت.

وقتی پرسیدیم: شیر با شما چه می‌گفت؟ امام علیه‌السلام فرمود: جفتش در حال وضع حمل بود، از من می‌خواست برایش دعا کنم، من هم برایش دعا کردم. شیر گفت: «بروید

۱ـ بحارالانوار جلد ۵۰ صفحه‌ی ۲۰٤.

۲ـ بحارالأنوار جلد ۵۰ صفحه‌ی ۱٤۹.

در حفظ خدا، زیرا خدا هیچ گاه درنده‌ای را بر تو و حتّی بر یکی از ذریّه‌ی تو مسلّط نخواهد کرد». من گفتم: آمین.

البتّه این فضیلت ممکن است تنها در مقام مناظره و احقاق حقّ تحقّق پیدا کند و کلّیت نداشته باشد.

اگر سادات و یا غیر آنها بخواهند به جای حضرت بقیّةاللّه روحی فداه قیام کنند طاغوتند و کشته می‌شوند.

در مقدّمه‌ی کتاب «صحیفه‌ی سجّادیه» که از معتبرترین کتابهای موجود بعد از قرآن در اسلام می‌باشد، چنین آمده است:

متوکّل بن هارون می‌گوید: یحیی بن زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام را پس از شهادت پدرش در حالی ملاقات کردم که قصد خراسان داشت. خدمتش سلام عرض کردم، جواب فرمود و گفت: از کجا می‌آئی؟

گفتم: از سفر حجّ خدمت رسیده‌ام.

حضرت احوال اقوام و خویشاوندان و بخصوص پسر عموهایش را که در مدینه بودند پرسید و با محبّت و توجّه بیشتری به حضرت جعفر بن محمّد الصادق علیه‌السلام ، از احوال او سؤال فرمود. من هم جواب گفتم و از وضع آنها به او اطّلاع دادم و گفتم: آنها متأثّرند که پدر شما را کشته‌اند.

حضرت یحیی گفت: عمویم حضرت باقر علیه‌السلام به او فرمود که خروج نکنند و به او گفته بود که اگر خروج کند و از مدینه بیرون رود آنچه حالا شده است، به سرش خواهد آمد (یعنی او را می‌کشند و در کناسه‌ی کوفه به دارش می‌زنند).

سپس حضرت یحیی از من پرسید: آیا پسر عمویم حضرت امام صادق، جعفر بن محمّد علیه‌السلام را هم ملاقات کردی؟

گفتم: بله.

فرمود: آیا چیزی درباره‌ی من هم گفت؟ گفتم: بله. گفت: بگو درباره‌ی من چه فرمود؟

گفتم: قربانت گردم، دوست ندارم آنچه را که درباره‌ی شما از او شنیده‌ام برایتان شرح دهم.

گفت: به مرگ مرا می‌ترسانی؟ هر چه شنیده‌ای بگو!

گفتم: شنیدم که او می‌فرمود: تو کشته می‌شوی و سپس به دار آویخته می‌گردی.

ناگهان دیدم رنگش تغییر کرد و گفت:

((يَمۡحُوا ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ وَيُثۡبِتُۖ وَعِندَهُۥٓ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ))[1]

خدا محو می‌کند آنچه را که بخواهد و ثابت نگاه می‌دارد هر چه را که بخواهد و در نزد او امّ الکتاب است.

ای متوکّل، خدای تعالی همیشه اسلام را بوسیله‌ی ما تأیید کرده است. خدا برای ما علم و شمشیر را قرار داده و این دو را برای ما جمع کرده ولی به پسر عمویم، تنها علم داده است.

گفتم: قربانت گردم، من می‌بینم که مردم به طرف پسر عمویت (امام صادق حضرت جعفر بن محمّد علیه‌السلام) از شما و پدرتان بیشتر تمایل دارند.

فرمود: آخر عمو و پسر عمویم حضرت جعفر بن محمّد الصادق علیهماالسلام مردم را به زندگی و حیات دعوت می‌کنند، ولی ما آنها را به سوی مرگ می‌خوانیم.

گفتم: آیا شما داناترید یا آنها؟

در اینجا حضرت یحیی سر را به زیر انداخت و مدّتی فکر کرد، سپس سرش را بلند نمود و فرمود: همه‌ی ما علمی داریم و آنچه را که ما می‌دانیم آنها هم می‌دانند، امّا آنچه را که آنها می‌دانند ما نمی‌دانیم.

۱ـ سوره‌ی رعد آیه‌ی ۳۹.

سپس فرمود: آیا چیزی از پسر عمویم نوشته‌ای؟

گفتم: بله.

فرمود: به من نشان بده.

من مطالب زیادی از علوم که از آن حضرت استفاده کرده و نوشته بودم به خدمتش گذاشتم و ضمنا دعائی را که حضرت صادق علیه‌السلام برایم نوشته بود، به آن حضرت تقدیم کردم و گفتم: حضرت صادق علیه‌السلام فرمود که این دعا را پدرم امام باقر علیه‌السلام برایم نوشته و فرموده این دعائی است که پدرش حضرت سجّاد علی بن الحسین علیه‌السلام از دعاهای صحیفه‌ی کامله‌ی سجّادیّه برایش نوشته است.

حضرت یحیی به دعا نگاه کرد و آن را تا آخرش خواند و به من فرمود: اجازه می‌دهی از روی آن بنویسم؟

گفتم: ای پسر پیغمبر! شما از من برای چیزی که مال خود شما است اجازه می‌گیرید؟

فرمود: حالا من به تو صحیفه‌ای از دعای کاملی که پدرم از پدرش گرفته می‌دهم، ولی بدان که پدرم وصیّت کرده که من آن را به غیر از اهلش ندهم.

من از جا برخاستم و سر آن حضرت را بوسیدم و گفتم: ای پسر پیغمبر! من شما را دوست می‌دارم و مطیع شما هستم و از خدا امید دارم که در زمان حیات و پس از مرگ، به خاطر ولایت شما به من کمک کند.

در این موقع صحیفه‌ای را که از من گرفته بود به غلامی که در خدمتش بود، داد و فرمود: این دعا را به خطّ خوب و خوانا بنویس و بعد به من نشان بده، می‌خواهم حفظش کنم. من این دعا را از امام صادق علیه‌السلام که خدا حفظش کند، درخواست کردم، به من نداد.

متوکّل می‌گوید: وقتی من این جمله را از حضرت یحیی شنیدم که امام صادق علیه‌السلام این دعا را به وی نداده است، از دادن دعا به او پشیمان شدم و نمی‌دانستم چه بکنم، ولی حضرت امام صادق علیه‌السلام به من نفرموده بود که آن دعا را به کسی ندهم.

به هر حال حضرت یحیی بن زید صندوقچه‌ای را خواست و از میان آن صحیفه‌ای را بیرون آورد که قفلی و مُهری بر آن زده شده بود. حضرت نگاهی به مُهر انداخت و آن را بوسید و گریه کرد، سپس قفل و صحیفه را باز کرد و به روی چشمش گذاشت و به صورتش مالید و فرمود: به خدا قسم اگر نگفته بودی که پسر عمویم درباره‌ی من فرموده او کشته و به دار آویخته می‌شود، من این صحیفه را به تو نمی‌دادم و خودم آن را بسیار دوست داشتم، ولی می‌دانم کلام او حقّ است. از آبائش شنیده است و می‌ترسم که این علم به دست بنی‌امیّه بیفتد و آن را کتمان کرده و یا در خزانه‌های خود حفظش کنند.

پس این صحیفه را از من می‌گیری و کاملاً آن را حفظ می‌کنی و منتظر باش تا خدا بین من و این زمامداران آنچه را که می‌خواهد بگذراند. این صحیفه نزد تو امانت باشد تا آنکه بعد از من آن را به دو پسر عمویم محمّد و ابراهیم دو پسر عبداللّه بن الحسن بن الحسن بن علی علیه‌السلام بدهی، زیرا این دو نفر بعد از من باید زمام مبارزه را به عهده بگیرند.

متوکّل می‌گوید: من صحیفه را گرفتم و وقتی یحیی بن زید کشته شد، به مدینه رفتم و حضرت امام صادق علیه‌السلام را ملاقات کردم و قضیّه را از اوّل تا به آخر برای آن حضرت نقل نمودم. حضرت امام صادق علیه‌السلام گریه کرد، ولی سخت خوشحال شد که یحیی خودش صحیفه را به من داده بود و فرمود: به خدا قسم ای متوکّل! مرا از ندادن به او دعائی را که به تو دادم چیزی جلوگیری نکرده مگر همان چه که خود او و از آن درباره‌ی این صحیفه می‌ترسید. سپس فرمود: آن صحیفه‌ای که از او گرفتی کجا است؟

صحیفه را بیرون آوردم و به او دادم. حضرت آن را باز کرد و فرمود: به خدا این خطّ عمویم زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام است. سپس به فرزندش حضرت اسماعیل فرمود: برخیز و دعائی را که به تو گفتم نگاه دار و حفظش کن، بیاور.

حضرت اسماعیل از جا برخاست و صحیفه‌ای را آورد که عینا مثل صحیفه‌ای بود که یحیی بن زید به من داده بود.

حضرت امام صادق علیه‌السلام آن را بوسید و به روی چشم گذاشت و فرمود: این خطّ پدرم امام باقر علیه‌السلام و املاء جدّم امام سجّاد علیه‌السلام می‌باشد که در حضور خودم نوشته است.

عرض کردم: ای پسر پیغمبر! اجازه می‌دهید که این صحیفه را با صحیفه‌ی شما تطبیق کنم؟

حضرت به من اجازه فرمودند و گفتند: تو را در این جهت اهل می‌دانم.

وقتی آنها را با هم تطبیق کردم، دیدم مثل اینکه هر دوی آنها یکی است و حتّی یک حرف هم با هم تفاوت ندارند. عرض کردم: اجازه می‌فرمائید این صحیفه را به فرزندان عبداللّه بن حسن بدهم؟

فرمود: خدا شما را امر فرموده که امانت را به اهلش بدهید. بله، آن را به آنها بده!

من برخاستم که بروم، حضرت فرمود: باش! سپس فرستاد به دنبال محمّد و ابراهیم، آنها آمدند. امام صادق علیه‌السلام به آنها فرمود: این میراث پسر عمویتان یحیی است که آن را از پدرش گرفته و به شما اختصاص داده و حتّی به برادرانش نداده است. و من با شما شرطی دارم.

گفتند: رحمت خدا بر تو باد! بفرمائید، هر چه بگوئید قبول می‌کنیم.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: پسر عموی شما یحیی از نگاه داشتن این صحیفه چیزی را ترسید که من همان را بر شما می‌ترسم.

گفتند: او وقتی که دانست کشته می‌شود، ترسید این کتاب به دست بنی‌امیّه بیفتد.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: شما هم از این جهت در امان نیستید. به خدا قسم، من می‌دانم که شما هم به همین زودی خروج می‌کنید همان طور که او خروج کرد و کشته می‌شوید آن چنانکه او کشته شد.

آنها از جا برخاستند و بیرون رفتند در حالی که می‌گفتند: «لا حول و لا قوّة الاّ باللّه العلی العظیم». آنگاه امام صادق علیه‌السلام به من فرمود: ای متوکّل! چگونه یحیی به تو گفت که پسر عمویم محمّد بن علی و پسرش جعفر علیه‌السلام مردم را به حیات و زندگی می‌خوانند و ما آنها را به مرگ دعوت می‌کنیم؟

گفتم: بله، او این طور گفت.

(در اینجا امام صادق علیه‌السلام مطالبی درباره‌ی حکومت بنی‌امیّه بیان می‌فرماید که شاید نقل آن ما را از موضوع بحثی که می‌خواهیم انجام دهیم، خارج کند، لذا این قسمت را حذف می‌کنیم سپس فرمود:)

«خروج نکرده و خروج نمی‌کند کسی از ما خاندان تا زمان قیام قائممان برای آنکه ظلمی را دفع کند و یا حقّی را اثبات نماید مگر آنکه او مبتلا به بلیّه‌ای می‌شود و قیامش ناراحتی ما و شیعیانمان را زیاد می‌کند».

این بود آنچه که از مقدّمه‌ی صحیفه‌ی سجّادیّه نقل شد که البتّه در اینجا تنها منظور، روشن شدن مطلب اخیر امام صادق علیه‌السلام می‌باشد که فرمود: «خروج نکرده و خروج نمی‌کند کسی از ما خاندان تا زمان قیام قائممان ... تا آخر».

شاید بعضی گمان کنند از اطلاق این حدیث استفاده می‌شود که سادات نباید حتّی امر به معروف و نهی از منکر کنند، زیرا نهی از منکر، دفع ظلم و امر به معروف، اثبات حقّ است. ولی وقتی تمام سرگذشت را با دقّت مطالعه کنیم، به خوبی در می‌یابیم که منظور، خروج در مقابل ظالمی است که تمام مردم مسلمان را تحت حکومت ظالمانه‌ی خود قرار داده و شخص خروج کننده می‌خواهد ظلم را به طور کلّی از سر مسلمانان بردارد و تمام حقّ آنها را به آنها باز گرداند و عدل و داد را بر سراسر جهان و یا لااقل در ممالک اسلامی برقرار نماید. یعنی آن عملی را که انبیاء و اولیاء خدا آرزو داشته‌اند که انجام دهند و زمانه یا زمینه برایشان آماده نبوده و انجام نداده‌اند خروج کننده بخواهد انجام دهد، طبعا مایه‌ی ابتلاء خود و شیعیان می‌گردد.

زیرا بدون تردید تا زمینه‌ی حکومت واحد جهانی فراهم نشود هیچ کس نمی‌تواند آن حکومت را برقرار نماید و اگر زمینه فراهم شد، دیگر غیر از حضرت بقیّه‌اللّه ارواحنا فداه شخص دیگری لیاقت زمامداری حکومت جهانی را با آن وسعت و عظمت ندارد و لذا در روایات دیگر این ظلم را ظلم سلطان و خروج را خروج بر

سلطان تعبیر کرده‌اند، چنانکه در روایت حسن بن راشد مرحوم قطب راوندی در «خرائج و جرایح» نقل می‌کند که امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«اما علمت یا زید انه لایخرج احد من ولد فاطمه علیهاالسلام علی احد من السّلاطین قبل خروج السفیانی الاّ قتل».

آیا نمی‌دانی ای زید که خروج نمی‌کند احدی از اولاد فاطمه علیهاالسلام قبل از خروج سفیانی بر احدی از سلاطین مگر آنکه کشته می‌شود.[1]

و در کتاب «روضه‌ی کافی» از امام سجّاد علیه‌السلام نقل شده که فرمود:

«واللّه لایخرج واحد منّا قبل خروج القائم الاّ کان مثله مثل فرخ طار من و کره قبل ان یستوی جناحاه فاخذه الصبیان فعبثوا به».

به خدا قسم، خروج نمی‌کند احدی از ما قبل از قیام حضرت قائم علیه‌السلام مگر آنکه مَثَل او مَثَل جوجه‌ی پرنده‌ای است که قبل از آنکه بالش کاملاً بیرون بیاید، از لانه‌اش پرواز کند و بچّه‌ها او را بگیرند و با او بازی کنند.[2]

از این احادیث که مفسّر یکدیگرند، استفاده می‌شود که:

اوّلاً: خروج بر سلطان باید مانند خروج حضرت ولیّ عصر علیه‌السلام باشد.

ثانیا: خروج باید بر سلطان یعنی کسی که بر مردم تسلّط پیدا کرده است، باشد.

ثالثا: خروج کننده با قید آنکه از اولاد حضرت فاطمه علیهاالسلام باشد، کشته می‌شود.

۱ـ بحارالأنوار جلد ٤٦ صفحه‌ی ۱۸۵.

۲ـ بحارالأنوار جلد ۵۲ صفحه‌ی ۳۰۲.

ضمناً همان گونه که قبلاً ذکر شد، روایاتی که می‌گویند اگر سیّدی قیام کند، کشته می‌شود و یا خروجش مایه‌ی بلیّه و ناراحتی خود او و شیعیان می‌گردد، بدون تردید وقتی است که آن سیّد بخواهد کاری را که حضرت بقیّةاللّه علیه‌السلام باید بکند، او انجام دهد، یعنی بخواهد ظلم و جور را از سراسر کره‌ی زمین به کلّی بر چیند و دنیا را پر از عدل و داد کند و قوانین دین مقدّس اسلام را بر تمام عالم حکمفرما سازد و حکومت واحد جهانی را بر روی کره‌ی زمین مستقر نماید.

لذا اگر شما در تاریخ قیام سادات دقّت کنید، به خوبی متوجّه می‌شوید که آنها شنیده بودند یکی از فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام با ولایتی که پیدا می‌کند، اسلام را بر سراسر جهان حکمفرما می‌نماید و حتّی شیعیان گاهی به بعضی از ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام عرض می‌کردند: آیا شما صاحب این امرید؟[1] و منظورشان این بود که آیا شما دنیا را پر از عدل و داد می‌کنید؟ و آنها در جواب می‌فرمودند: نه، این کار به دست دوازدهمینِ ما انجام خواهد شد. و چون آن قیام مقدّس شرائطی مربوط به قیام کننده دارد که در سادات نبوده و نخواهد بود و شرائطی هم مربوط به مردم دنیا است که قبل از خروج سفیانی و یا قبل از قیام حضرت مهدی علیه‌السلام بوجود نمی‌آید کسی جز آن حضرت نمی‌تواند آن را انجام دهد و اگر این فکر به سرش باشد و قیام کند کشته می‌شود (و ما در کتاب «مصلح غیبی» آنها را نقل کرده‌ایم)، ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام هم نمی‌توانسته‌اند آن حکومت را پیاده کنند و

۱ـ بحارالأنوار جلد ۵۱ صفحه‌ی ۳۹ و ۴۰ و جلد ۵۲ صفحه‌ی ۳۲۲.**عن ریا بن الصلت قال قلت للرضا علیه‌السلام انت صاحب هذا الامر قال انا صاحب هذا الامر و لکنی لست بالذی املأها عدلا کما ملئت جورا و کیف اکون ذاک علی ما تری من ضعف بدنی و ان القائم هو الذی اذا خرج کان فی سن الشیوخ و منظر الشباب قویا فی بدنه حتی لو مدّیده الی اعظم شجرة علی وجه الارض لقلعها ولو صاح بین الجبال لتدکدکت صخورها یکون معه عصاء موسی و خاتم سلیمان ذاک الرابع من ولدی یغیبه اللّه فی ستره ماشاءاللّه ثمّ یظهره فیملأ به الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا.**

امامان نیز بعد از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله هیچ گاه دست به قیام و یا خروج علیه سلطانی که بر تمام مردم مسلمان حکومت می‌کند، نزده‌اند. چون می‌دانستند علاوه بر آنکه موفّق نمی‌شوند ـ یعنی مردم درکش را ندارند و آماده برای پذیرفتن حکومت واحد جهانی نیستند ـ خونریزیهای زیادی هم خواهد شد که سبب ناراحتی اسلام و مسلمین واقع می‌گردد.

ضمناً ما شرایط امامی را که می‌تواند دنیا را پر از عدل و داد کند، در کتابهای «پاسخ ما» و «مصلح غیبی» نقل کرده‌ایم و در همانجا نیز شرائط زمانی را که آن حضرت باید قیام کنند، متذکّر شده‌ایم.

از معلی بن خنیس در کتاب «وسائل الشیعه» نقل شده که گفت:

نامه‌ای از عبدالسّلام بن نعیم و سدیر و جمع دیگری خدمت امام صادق علیه‌السلام بردم. وقتی بود که حکومت بنی‌امیّه می‌خواست از بین برود و هنوز حکومت بنی‌عبّاس روی کار نیامده بود. در آن نامه‌ها نوشته شده بود: ما زمینه‌سازی می‌کنیم که اختیار حکومت به دست شما بیفتد. خود شما نظر مبارکتان چیست؟

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: اُف اُف، من امام اینها نیستم، اینها نمی‌دانند آن امامی که عهده‌دار امر حکومت جهانی اسلامی است، باید سفیانی را بکشد.

از عمر بن حنظله در کتاب «وسائل الشیعه» نقل شده که گفت:

از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که فرمود: پنج علامت قبل از قیام قائم ما هست. ١ ـ صیحه‌ی آسمانی. ٢ ـ خروج سفیانی. ٣ ـ خسف. ٤ ـ قتل نفس زکیّه. ٥ ـ خروج یمانی.

عرض کردم: قربانت شوم، اگر یکی از شما اهل بیت قبل از این علامات خروج کند، من هم با او خروج کنم؟

فرمود: نه، این کار را نکن.

بنابراین، روایات فوق یقینا شامل ساداتی که به عنوان کشورگشائی و یا حتّی برای نجات عدّه‌ای و یا مملکتی از زیر بار ظلم ـ نه به خاطر بوجود آوردن عدل و داد در سراسر جهان ـ قیام کرده‌اند نمی‌شود و آنها مانند افراد عادی هستند که کشورگشائی می‌کنند و یا ظالمی را در یک منطقه و یا از تسلّط او بر مملکتی دفع می‌نمایند و گاهی کشته هم نمی‌شوند.

چنانکه در زمان ما حضرت آیت اللّه العظمی امام خمینی (رضوان اللّه تعالی علیه) انقلاب نمودند و علیه سلطان زمان خودشان (شاه ظالم و خائن) قیام کردند و کشته نشدند و خدای تعالی برکت و عمر طولانی هم به معظّم له عنایت فرمود.

ممکن است سؤال شود: آیا اینکه اگر کسی از اولاد حضرت فاطمه علیهاالسلام قیام کند، کشته می‌شود، برای آنها فضیلت و امتیازی هم خواهد بود یا خیر؟

در جواب می‌گوئیم: چون درباره‌ی غیر سادات در این خصوص روایاتی وارد شده که وقتی آنها را با حالات سادات در این باره مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم برای سادات امتیازی قائل شده‌اند، لذا این موضوع هم فضیلتی برای آنها خواهد بود.

زیرا در روایات متعدّدی به این مضمون از ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام نقل شده که فرموده‌اند:

هر پرچمی که قبل از قیام قائممان برافراشته گردد، صاحبش طاغوت است و بندگی غیر خدای عزّ و جلّ را می‌کند.[1]

بنابراین اگر فرزندان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای ایجاد عدل و حکومت جهانی قیام کنند، قبل از آنکه طاغوت و تجاوزگر شوند، کشته می‌شوند و خدا نمی‌گذارد مفتضح گردند و بلکه همان قیام و کشته شدنشان اگر چه کار غیر صحیح و برخلاف دستور امام علیه‌السلام می‌باشد، ولی به نفع اسلام و مسلمین واقع می‌گردد. زیرا مظلومیت آنها با سفارشی که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره‌ی آنها کرده و فرموده

۱ـ بحارالأنوار جلد ۲۵ صفحه‌ی ۱۱٤ روایت ۱۵ و روایت ۱۷.

به آنها محبّت بکنید، خود وسیله‌ی پیشرفت اسلام است، لذا وقتی نزد امام صادق علیه‌السلام اسم بعضی از سادات که خروج کرده‌اند برده شد، فرمود:

تا زمانی که یک نفر از آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله خروج می‌کند من و شیعیانم به خیر و خوبی بسر می‌بریم و من دوست داشتم نفقه‌ی عیالات آن خروج کننده‌ی از آل محمّد به عهده‌ی من می‌بود.

و ائمّه علیهم‌السلام نام سیّدی را که برای ایجاد حکومت واحد جهانی قیام کند، طاغوت نگذاشته‌اند، بلکه حتّی گاهی هم برای آنها گریه می‌کرده‌اند و اگر کسی می‌خواست بر آنها خرده بگیرد، می‌فرمودند: بین ما وارد نشوید و جز به خوبی، نام اهل بیت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را نبرید.[1]

ولی غیر سادات اگر برای بوجود آوردن حکومت واحد جهانی که مخصوص حضرت بقیّةاللّه است، قیام کنند. طاغوت، یعنی متجاوز از حدّ خودند و به هیچ وجه عملشان برای اسلام مفید نخواهد بود.

۱ـ بحارالأنوار جلد ٤٦ صفحه‌ی ۱۸۵.

یکی دیگر از فضائل سادات خمس است

در ترکیه با یکی از علماء اهل سنّت بحثی در این باره داشتم که عین آن مناظره را در اینجا می‌آورم.

حدود غروب آفتاب بود که با اتومبیل سواری به «بتلیس» یکی از شهرهای خوش منظره‌ی ترکیه وارد شدیم، حالا برای چه کاری آنجا رفته بودیم، بماند (البتّه در کتاب «شبهای مکّه» آن را شرح داده‌ام). به هر حال وقتی در هتل مستقر شدیم دو نفر که لباس روحانیت من جلب توجّه‌شان را کرده بود و بعد معلوم شد هر دو امام جماعت همان شهر هستند، به اتاق ما آمدند و از من تقاضا کردند که قدری با آنها بنشینم و در بعضی از مسائل علمی بحث کنم. من هم اگر چه خسته بودم ولی چون شبهای زمستان بود و وقت برای استراحت زیاد داشتم بی‌میل نبودم که به خواسته‌ی آنها جواب مثبت بدهم. لذا یکی از مباحثی که در آن مجلس مورد بحث ما واقع شد، این بود که:

چرا شیعه خمس را واجب می‌داند و اهل سنّت واجب نمی‌داند؟

یکی از آن دو نفر گفت: یکی از بدعتهائی که شیعه گذاشته این است که خمس را واجب می‌داند!

گفتم: اشتباه می‌کنید، این حکم که شما نامش را بدعت گذاشته‌اید پروردگار متعال در قرآن پایه‌گذاری کرده و دستور داده است.

گفت: کجای قرآن دستور خمس صادر شده است؟

گفتم: آنجا که می‌فرماید:

((وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ))[1]

۱ـ سوره‌ی انفال آیه‌ی ٤١.

بدانید که اگر فائده‌ای از چیزی بردید، یک پنجم آن، مال خدا و رسول خدا و ذی القربی و برای یتیمان و مساکین و ابن سبیل است.

گفت: این آیه درباره‌ی غنائم جنگی نازل شده و آن هم زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است نه در این زمان.

گفتم: شما دو ادّعا کردید که علاوه بر اینکه قطعا هیچ دلیلی بر این دو ادّعا ندارید، ما دلائلی هم برخلاف نظر شما داریم.

اوّل: آنکه ادّعا کردید که خمس از غنائم جنگی است نه از غیر آن. از شما سؤال می‌کنم: از کجای آیه استفاده می‌شود که خمس مربوط به غنائم جنگی است؟ در این آیه‌ای که من خواندم، کلمه‌ی «حرب» و جنگ وجود ندارد، بلکه می‌گوید: آنچه غنیمت از چیزی (آن چیز هر چه باشد) بردید، پنج یک آن، مال خدا و رسول و امام و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه است.

دوّم: آنکه فرمودید: این آیه مربوط به زمان پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآلهاست. اگر این فرمایش بی‌دلیل، صحیح بود پس چرا آن را بنحو اطلاق برای ما نقل نموده و یا چرا اطلاقش را در آیه‌ی دیگر نسخ نکرده‌اند؟ بنابراین هیچ دلیلی نداریم که این آیه تنها مربوط به زمان پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و یا مربوط به غنائم جنگی باشد.

و از سوی دیگر، روایات زیادی داریم که این آیه را طبق نظر شیعه تفسیر می‌کند. یعنی می‌گوید: خمس از آنچه زائد بر مخارج معمولی است داده می‌شود و باید به شش قسمت تقسیم شود: قسمتی مال خدا است و قسمتی متعلّق به رسول خدا است و قسمتی مربوط به کسی است که قرابتی با پیغمبر دارد که منظور خلیفه و امام هر زمان است و قسمتی مال یتیمان آل محمّد است و قسمتی متعلّق به مساکین از آل محمّد است و قسمتی هم مال ابن السّبیل از خویشاوندان آن حضرت است.

گفت: اتّفاقا وقتی ما در «جامعه‌ی الأزهر» درس می‌خواندیم تفسیر شیعه و روایات ائمّه‌ی شیعه را استادمان برایمان گفت، ولی آنها را استاد به این نحوها رد می‌کرد که:

این روایات از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل نشده و بر فرض هم از آن حضرت نقل شده باشد ما نمی‌توانیم آنها را بیان‌کننده‌ی حقائق قرآن بدانیم.

گفتم: آیا شما ائمّه‌ی شیعه را افراد راستگوئی می‌دانید یا خیر؟

گفت: بلی، اینکه جای تردید نیست.

گفتم: آنها در صدها کلام گفته‌اند که آنچه را ما در احکام و معارف اسلام می‌گوئیم، از زبان پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کنیم. بنابراین، اگر آنها راستگو هستند، کلام آنها سخن پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

گفت: بر فرض که باشد، من که گفتم استادم می‌گفت کلام پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نمی‌تواند صددرصد صحیح باشد.

گفتم: بنابراین استاد شما قرآن را قبول ندارد. زیرا قرآن می‌فرماید که پیغمبر روی خواسته‌ی دل سخن نمی‌گوید، بلکه آنچه می‌گوید وحی است.

گفت: منظور از این آیه خود قرآن است، یعنی خدای تعالی می‌خواهد بگوید قرآن وحی است و شما به آن توجّه داشته باشید و قبولش کنید.

گفتم: از شما که یک فرد عالمید، تعجّب می‌کنم. اگر مطلب این باشد که شما می‌گوئید، باید معتقد شد که حجیّت قرآن بستگی به این آیه دارد و حجیّت این آیه هم بستگی به حجیّت قرآن دارد و طبعا «دور» لازم می‌آید، بلکه اطلاق کلام **((وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلْهَوَىٰٓ))**[1] حتّی شامل کلمات معمولی و عادی آن حضرت هم می‌شود تا چه رسد به آنچه که مربوط به احکام و معارف اسلامی است.

پس بدون تردید اگر نگوئیم این آیه می‌خواهد کلّیه‌ی سخنان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را قطعیّت دهد، لااقل باید معتقد شویم که روایات و احادیثی که در احکام و معارف وارد شده است، حجیّت و قطعیّت دارد و هر صادقی که صداقتش

۱ـ سوره‌ی نجم آیه‌ی ۳.

ثابت باشد آنها را نقل کند، مثل وقتی است که از خود پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده‌ایم.

گفت: حالا اگر در نظرتان هست، خلاصه‌ای از آنچه درباره‌ی این آیه و احکام خمس از احادیث و روایات اطّلاع دارید بفرمائید تا استفاده کنیم.

من در آنجا خلاصه‌ای از درسهائی را که از محضر استاد بزرگوارمان مرحوم آیةاللّه العظمی بروجردی استفاده کرده بودم، برای او نقل کردم، ولی چون این کتاب را برای عموم می‌نویسم و اگر آن مطالب علمی را در اینجا درج کنم ممکن است برای بعضی کسل‌کننده باشد، خوانندگان محترم را تنها به رساله‌ی عملیّه که عصاره‌ای از همان درسها و مطالب علمی است ارجاع می‌دهم.

امّا پس از آنکه برای آن عالِم سنّی احکام و مسائل خمس را توضیح دادم، او چند اشکال و یا چند سؤال کرد که لازم می‌دانم به مناسبت خصوصیّاتی که در این کتاب هست آنها را نقل کنم:

> سؤال کرد: چرا دین مقدّس اسلام برای فرزندان پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله امتیاز قائل شده و ثروت به این زیادی را به آنها اختصاص داده است؟

من ابتدا بحث مفصّلی (که قبلاً در همین کتاب آمده است) درباره‌ی آنکه سادات دارای فضیلت واقعی هستند، برای او بیان کردم و ثابت نمودم که آنها امتیاز حقیقی دارند و او هم قبول نمود و سپس مطالبی را که در کتاب «پاسخ ما» در این باره نوشته‌ام، برای او شرح دادم که خلاصه‌اش این است:

می‌گویند: «استالین» می‌خواست مذهبی را برای خود انتخاب کند، پس از تحقیق زیاد و بررسی مذاهب اسلام را بهتر از سایر ادیان پسندید. ولی چیزی که او را مانع شد تا اسلام را قبول کند این بود که گفت: چرا باید پیغمبر اسلام برای اقوام و خویشاوندان خود امتیاز قائل شود و خمس را به آنها اختصاص دهد؟

ما در آن کتاب جواب گفته‌ایم که از نظر مقدار، اسلام برای سادات در این خصوص امتیازی قائل نشده است، زیرا به مسکین یا یتیم و یا ابن السبیل از سادات

همان مقدار از خمس را می‌دهند که به مسکین یا یتیم و یا ابن السبیل از غیر سادات از زکات می‌دهند.

به عبارت واضح‌تر، به هر دو دسته آن قدر از خمس و زکات باید داد تا رفع فقر و احتیاج آنها بشود و زیادتر از آن به فتوای تمام علماء شیعه دادنش اشکال دارد، زیرا پس از آنکه آنها را از خمس یا زکات مستغنی کردند موضوع حکم که مثلاً مسکین بوده از بین رفته و دیگر معنی ندارد که خمس و یا زکات را به غیر مسکین بدهند.

بنابراین هیچ امتیازی از نظر مقدار بین سیّد و غیر سیّد در این خصوص نمی‌باشد، ولی از نظر کیفیّت و چگونگی این خمس با زکات بسیار فرق دارد. زکات چرک دست مردم است، ولی خمس سفره‌ای است که اطرافش خدا و پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام علیه‌السلام نشسته‌اند که این امتیاز، بسیار قابل توجّه است. و لذا یکی از امتیازات و فضائل سادات و فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام دادن خمس به آنها است.

سؤال کرد: آیا خمس چگونه تقسیم و به چه کسانی داده می‌شود؟

گفتم: در احادیثی که این آیه را تفسیر کرده خمس در مرحله‌ی اوّل به دو نصف تقسیم می‌شود: نصف آن متعلّق به خدا و رسول و خلیفه و امام هر زمانی است و چون سهم خدا و رسول و امام را در زمان ما کسی نیست که بگیرد، باید نایب امام زمان یعنی فقیه و مرجع تقلید جامع الشّرائط، آن را برای مصالح و پیشبرد اهداف مقدّسه‌ی اسلام بگیرد و نصف دیگر را به سه دسته از بنی‌هاشم که در بعضی از روایات به آنها «آل رسول اللّه» گفته‌اند و در بعضی از احادیث آنها را اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نامیده‌اند و در بعضی از احادیث آنها را فرزندان حضرت علی و حضرت فاطمه علیهماالسلام معرّفی کرده‌اند و در بعضی دیگر آنها را خویشاوندان و اقربای پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به مردم شناسانده‌اند، داده می‌شود.

البتّه طبق احادیث اگر آنها مسکین و یتیم و یا ابن السبیل نباشند، از این قسمت از خمس حقّی ندارند.

سؤال کرد: آیا کسانی که از طرف مادر سیّدند و دارای یکی از این شرایط می‌باشند، شیعه به آنها خمس می‌دهد یا خیر؟

من در اینجا ابتدا بحث مفصّلی درباره‌ی اثبات آنکه این گروه فرزندان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند و با کسانی که از طرف پدر به آن حضرت انتساب دارند، فرقی ندارند (و قبلاً در همین کتاب مطرح شد) برای او بیان کردم و سپس گفتم: ولی بعضی از علماء و مراجع تقلید شیعه به خاطر حدیثی که در این خصوص از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام نقل شده به آنها خمس نمی‌دهند و آن روایت این است:

در کتاب «کافی» از علی بن ابراهیم، او از حمّاد بن عیسی و او «از بعضی از اصحاب» نقل می‌کند که حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام فرمود: «خمس از پنج چیز باید داده شود». (این حدیث مفصّل است تا آنکه می‌فرماید:)

«و من کانت امّه من بنی‌هاشم و ابوه من سائر القریش فانّ الصّدقة تحل له و لیس له من الخمس شیء لانّ اللّه تعالی یقول: اُدْعُوهُمْ لاِبائِهِمْ».[1]

«کسی که مادرش از بنی‌هاشم و پدرش از سائر قریش است صدقه بر او حلال است و از خمس نمی‌تواند چیزی بگیرد، زیرا خدای تعالی می‌فرماید: بخوانید آنها را به انتساب پدرانشان.

این روایت به دلائلی مردود است:

اوّل: از جهت سند که بدون تردید این روایت مرسله است و نمی‌تواند مورد توجّه باشد.[2]

۱ـ وسائل الشیعه جلد ۹ صفحه‌ی ۲۷۱ حدیث ۱۱۹۹۹.

۲ـ می‌گویند: ضعف سند را عمل مشهور جبران می‌کند.

در پاسخ می‌گوئیم: این مطلب در صورتی صحیح است که ما ندانیم عمل مشهور به چه خاطر بوده و احتمال بدهیم که شاید از نظر آنها سند روایت صحیح بوده است.

دوّم: بدون تردید اگر کسی مطلبی را بگوید و به آیه‌ای از قرآن استشهاد کند که آن آیه دلالت بر مقصود او نداشته باشد، یقینا آن مطلب ناصحیح است.

بنابراین، روایت فوق که برای عدم جواز دادن خمس به کسی که از طرف مادر به بنی‌هاشم می‌رسد به آیه‌ی «**اُدْعُوهُمْ لابِائِهِمْ**» استشهاد کرده است با اینکه می‌دانیم آیه‌ی مزبور در این مورد نازل نشده و بلکه اگر به قرآن مراجعه شود و تمام آیه را مطالعه کنیم، می‌بینیم به هیچ وجه برای استشهاد و تعلیلی که روایت از آن می‌خواسته استفاده کند مفید نیست، قطع پیدا می‌کنیم که لااقل آخر روایت اظهارنظر راوی مجهول که از او «به بعضی از اصحاب» تعبیر شده بود یا به کلّی اصل روایت مجهول است و یا لااقل از اعتبار ساقط می‌باشد.

سؤال کرد: پس آیه در چه موضوعی نازل شده است؟

گفتم: اصل آیه این است:

((مَا جَعَلَ أَدْعِيَآءَكُمْ أَبْنَآءَكُمْۚ ذَٰلِكُمْ قَوْلُكُم بِأَفْوَٰهِكُمْۖ وَٱللَّهُ يَقُولُ ٱلْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي ٱلسَّبِيلَ ﴿٤﴾ ٱدْعُوهُمْ لِأَبَآئِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِندَ ٱللَّهِ)) [1]

خدا پسر خوانده‌های شما را فرزندان واقعیتان قرار نداده است. اینکه (می‌گوئید پسرم) سخنی است که فقط به زبان

در صورتی که اینجا می‌دانیم آنها طبق یک اشتباه عمومی و همگانی به آنکه زن در ایجاد نطفه هیچ نقشی ندارد، این اعتقاد را پیدا کرده‌اند که با این اعتقاد حتّی اگر بدون این روایت هم این فتوا را می‌دادند، ایرادی بر آنها نبود. ولی در زمان ما که از نظر علمی و منطقی جای شبهه‌ای برای احدی باقی نمانده و می‌دانیم همان سهمی را که پدر نسبت به فرزند دارد، «مادر» نیز عینا و یا بیشتر همان سهم را دارا است، نمی‌توان ضعف سند را جبران شده قبول کرد.

۱ـ سوره‌ی احزاب آیات ٤ و ٥.

می‌گوئید و خدا حقّ می‌گوید و به راه حقّ راهنمائی
می‌فرماید. آنها را با انتساب به پدران واقعی خودشان
بخوانید، این در نزد خدا به عدل و راستی نزدیکتر است.

گفت: بدون تردید این آیه هیچ دلالتی برای آن معنائی که در روایت از آن استفاده شده، ندارد.

گفتم: بنابراین چنانکه سیّد مرتضی و صاحب «حدائق» و جمعی از علماء که صاحب «حدائق» نقل می‌کند می‌گویند، بین فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام چه از طرف مادر به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت علی و حضرت فاطمه علیهماالسلام برسند و یا از طرف پدر، فرقی نخواهد بود.

گفت: شاید علمائی که این عدّه را استثناء کرده‌اند، نمی‌خواسته‌اند تعداد بنی‌هاشم زیاد باشند.

گفتم: اتّفاقا اگر این عدّه را استثناء نمی‌کردند، اشکالی که اکثر مردم دارند برطرف می‌شد و آن این است که می‌گویند: خمسی که از هفت چیز باید گرفته شود که تنها یک قلم آن معادن، مثل طلا و نقره است، چگونه نصفش به جمعی از سادات که در مقابل این ثروت، زیاد نیستند باید داده شود؟ ولی اگر ساداتی را که از طرف مادر به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌رسند، استثناء نمی‌کردند، این اشکال تا حدّی کاهش پیدا می‌کرد.

گفت: آیا شما دلیلی دارید که حکم خمس شامل این دسته از بنی‌هاشم می‌شود؟

گفتم: بعد از آنکه اثبات کردیم آنها فرزندان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اند و استثناء نیستند، طبعاً مشمول عمومات وجوب اعطای خمس می‌گردند. (این بحث همین جا در این مجلس تمام شد).

در سال ۱۳۳۱ هجری شمسی کتابی به نام «فضائل السّادات» از مرحوم علاّمه‌ی جلیل سیّد محمّد اشرف، سبط میرداماد به دستم رسید که دیدم در صفحه‌ی ۲۹ آن کتاب پس از نقل روایت فوق می‌نویسد:

سیّد المحقّقین سیّد حسین بن الحسن الحسینی که از جمله‌ی مروّجین مذهب به حقّ ائمّه‌ی اثنی عشر علیهم‌السلام است در رساله‌ی «سیادت الأشراف» ده طریق بر خلاف مدّعای فوق (یعنی کسی که از طرف مادر به بنی‌هاشم می‌رسد خمس به او تعلّق نمی‌گیرد) ایراد نموده که یکی از آنها این است. او می‌گوید:

راه دوّم این است که هاشمی کسی است که پدر اعلایش حضرت هاشم باشد. پدر مادر نیز پدر است برای اینکه معنی ابوّت در او تحقّق دارد به خاطر آنکه پدر اعلا به پدر پدری و به پدر مادری تقسیم می‌شود. زیرا بدیهی است که آدم علیه‌السلام پدر عیسی علیه‌السلام و پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله پدر امام حسن و امام حسین علیهماالسلام اند، لذا هیچ مانعی برای آنکه پدر مادر، پدر حقیقی برای فرزند باشد وجود ندارد جز آنکه واسطه مادر است و حال آنکه مادر مانع نیست، بلکه مادر در تولّد فرزند نقش بیشتری دارد. زیرا فرزند در رحم مادر خلق می‌شود و همچنین در رحم او تغذیه و نموّ می‌کند. حتّی گاهی ممکن است فرزند از مادر بدون داشتن پدر متولّد شود و عکس آن ممکن نیست و مؤیّد مطلب ما آن چیزی است که عالم ربّانی میثم بحرانی در شرح کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: نبوده باشید مانند کسی که بر پسر مادرش بدون هیچ فضیلتی تکبّر می‌کند. در اینجا آن حضرت فرموده «پسر مادرش» و نگفته «پسر پدرش»، زیرا فرزند حقّ مادر است. و امّا از پدر جز نطفه‌ای که در رحم مادر ریخته چیز دیگری نبوده که آن را فرزند نمی‌گویند، بلکه اگر رحم مادر نباشد آن یک موجود مادّی بی‌فایده است. از همین است که می‌گویند فرزند حلال‌زاده به دائی شباهت دارد و در روایت صحیحه‌ای از رسول اکرم

صلی‌الله‌علیه‌وآله است که شیر، طبع کودک را بعد از تولّد و جدا شدن از بدن مادر تغییر می‌دهد. پس چگونه ممکن است که قبل از تولّد و قبل از متّصل بودن به بدن مادر بی‌تأثیر باشد.

در اینجا ملاحظه می‌فرمائید با اینکه علاّمه‌ی جلیل سیّد محمّد اشرف متوجّه سهم اوّلیه‌ی مادر به مقتضای زمانش نبوده یعنی هنوز نمی‌دانسته است که از نظر سرمایه‌گذاری اوّلیه هم مادر سهمی به نام «اوول» دارد و به هیچ وجه پدر از مادر حتّی در همان نطفه‌ی بی‌جان اوّلیه سهمش بیشتر نبوده است، در عین حال مادر را به خاطر پرورشی که فرزند را در رحم داده و بعد از آن شیر می‌دهد، کاملاً سهیم می‌داند و معتقد است که باید همان گونه که از خمس به سیّدی که از طرف پدر سیّد است، می‌دهند همچنین باید به سیّدی که از طرف مادر سیّد است، از آن مال بدهند.

بعضی گفته‌اند که: علماء و دانشمندان می‌گویند: سهم سادات به سیّد متجاهر به فسق نمی‌رسد! آیا این مطلب صحیح است؟

ما در جواب می‌گوئیم: این مطلب صحیح نیست و علماء و مراجع تقلید هم آن را از شرائط مستحق خمس ندانسته‌اند بلکه بعضی از علماء به خاطر نپرداختن خمس به سادات متجاهر به فسق مورد سرزنش ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام هم قرار گرفته‌اند چنانکه در این کتاب قضایائی از این افراد نقل شده است.

فضیلت بزرگ دیگر

طبق دهها روایت و صدها فتوی و بلکه طبق تحقیق و بررسی کامل در کتب فقهاء اجماع مسلمین بر این است که چون زکات و صدقه چرک دست مردم است، بر ذرّیّه‌ی طیّبه‌ی حضرت فاطمه علیهاالسلام حرام می‌باشد. یعنی خدای تعالی نخواسته آنها زیر بار منّت دیگران و صدقه‌خور مردم باشند.

در صدها روایت و کلمات خاندان عصمت علیهم‌السلام مضمون این جمله تکرار شده است که:

«ان الصدقه علینا محرمه لانها اوساخ ایدی الناس».[1]

صدقه بر ما حرام است، زیرا چرک دست مردم است.

ما در اینجا نمی‌خواهیم مسائل زکات را بیان کنیم و نیز نمی‌خواهیم بگوئیم به چه کسی زکات می‌رسد و به چه کسی نمی‌رسد، زیرا در کتابهای فقهی و رساله‌های عملیّه، مسائل و فروع زکات مفصّلاً ذکر شده بلکه همین مقدار که ثابت شود خدای تعالی زکات را به خاطر آنکه چرک دست مردم است بر سادات حرام کرده کافی است و این خود امتیاز بزرگی است که خدای تعالی و اسلام به آنها داده و کسانی که نمی‌توانند سائر فضائل را درک کنند آیا این فضیلت را هم می‌توانند منکر شوند و بگویند که خدای تعالی و رسولش برای سادات هیچ فضیلتی قائل نشده‌اند؟

۱ـ وسائل الشیعه جلد ٦ صفحه‌ی ١٨٦ حدیث ٢.

پاکی باطنی سادات

یکی از فضائل اولاد حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام که به خاطر آن حضرت به آنها عطا شده این است که آنها ذاتا پاک و طاهرند، زیرا از نسل پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت فاطمه‌ی زهرا و علی بن ابی‌طالب علیهماالسلام می‌باشند و این اتّصالِ نَسَبی ایجاب می‌کند که آنها به تمام معنی باطناً پاک باشند.

در کتاب «معانی الاخبار» شیخ صدوق از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده که در تفسیر آیه‌ی ((**کشجرة طیّبه**)) فرمود:

امّا درخت پاک، منظور پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است و فرع آن حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و شاخه‌ی آن حضرت فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام و میوه‌ی آن، اولاد حضرت فاطمه علیهاالسلام و ذریّه‌ی او می‌باشند.

پس چگونه ممکن است که اصل درخت و شاخه‌ی آن پاک، ولی میوه‌ی آن ناپاک باشد؟ و بر فرض اگر میوه که چون بر سر درخت است و بیشتر آلودگی دارد، گرد و غباری به روی آن بنشیند، قابل جبران است، یعنی به راحتی می‌توان آن را تمیز کرد و بلکه باید آن را شست و شو نمود. همچنین سادات که از این شجره هستند و میوه‌ی این درخت‌اند بوسیله‌ی دعاهای مردم و سلام و صلوات خدای تعالی پاک خواهند شد.

خطیب بغدادی در تاریخش نوشته است:

محمّد بن زکریای رازی در بلخ به خدمت یکی از سادات مشرّف شد. سیّد به رازی گفت: خدا استاد را تأیید کند! درباره‌ی ما اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نظرتان چیست؟

رازی گفت: چه بگویم درباره‌ی طینتی که به آب وحی خمیر شده و درختی که به آب رسالت آبیاری گردیده آیا

غیر از عطر و مشک هدایت و بوی عنبر تقوی چیز دیگری از آن انتظار است؟

آن سیّد بزرگوار به دهان او دُرّی گذارد.

روز بعد سیّد به بازدید او رفت، رازی گفت: اگر ما شما را زیارت کنیم به خاطر فضیلت شما است و اگر شما ما را زیارت کنید به خاطر فضل و کرم شما است.

در کتاب «فضائل السادات» می‌نویسد:

شیخ محی الدّین که از اکابر علماء صوفیّه است در کتاب «فتوحات» در بیان آیه‌ی تطهیر می‌گوید:

خدای تعالی فرموده:

((إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا))[1]

در حکم این آیه اولاد فاطمه علیهاالسلام تا روز قیامت داخل هستند. آنها آمرزیده شده‌اند، آنها پاکانند. این خصیصه و عنایتی است که خدا به خاطر شرفی که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دارد، به آنها عطا کرده و لذا سزاوار است که هر مسلمانی خدا را در این آیه که اولاد فاطمه علیهاالسلام را پاک معرّفی کرده تصدیق کرده و معتقد شود که آنچه اولاد فاطمه علیهاالسلام می‌کنند، خدا آنها را عفو کرده و مؤاخذه نمی‌کند و سزاوار نیست که مسلمانان خدای نکرده آنهائی را که خدا بر تطهیرشان شهادت داده مذمّت کنند. این نه به خاطر عملی است که آنها کرده‌اند و نه به خاطر کار خوبی است که انجام داده‌اند، بلکه به خاطر

۱ـ سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۳۳.

عنایتی است که خدا به آنها اختصاص داده و این فضل خدا
است که به هر کس بخواهد، می‌دهد.

توضیح کلام محی‌الدین این است که بدون تردید تطهیری که خدای تعالی در این آیه برای اهل بیت اراده کرده به دو بخش تقسیم می‌شود:

اوّل تطهیر دفعی است یعنی خدای تعالی نمی‌گذارد رجس و پلیدی به بعضی از اهل بیت وارد شود و هنوز آنها به پلیدی مبتلا نشده از آنها دفع می‌کند چنانکه درباره‌ی معصومین علیه‌السلام این کار را کرده است و آنها را پاک خلق فرموده است.

دوّم تطهیر رفعی است یعنی خدای تعالی رجس و پلیدی را از بقیه‌ی اهل بیت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآل هکه آلوده به گناه می‌شوند رفع می‌کند و آنها را وارد بهشت می‌نماید پس معنی ظاهری آیه‌ی شریفه این است که خدا اراده کرده که رجس و پلیدی را از شما خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام دفع کنند و شما را معصوم قرار دهد و رفع کند یعنی گناهانتان را بیامرزد و شما را مغفور قرار دهد.

و نیز محی الدین اعرابی در باب بیست و نهم از کتاب «فتوحات» در حالات سلمان، مطلبی در این خصوص دارد که خلاصه‌اش این است:

چون پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله بنده‌ی خالص خدا بود، خدا او و اهل بیتش را تطهیر کرد و هر رجسی را از آنها زائل فرمود و منظور از رجس هر چیزی است که آنها را پست کند، زیرا رجس بنا به آنچه «قرّاء» گفته‌اند در نزد عرب همان پستی است.

(در اینجا مطالبی درباره‌ی سلمان دارد، سپس می‌گوید:)

تو چه گمان می‌کنی درباره‌ی سادات و اهل بیت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله؟ آنها در ذات پاک شدگانند، بلکه عین پاکی هستند و این شرافتی است برای تمام اولاد فاطمه علیهاالسلام .

از بعضی روایات اهل سنّت نیز استفاده می‌شود که آنها معتقدند آیه‌ی تطهیر شامل جمیع ذریّه‌ی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است و به معنی ظاهر آن اکتفا کرده‌اند که خدای

تعالی می‌فرماید: جز این نیست که خدا خواسته است پلیدی را از شما خاندان پیغمبر ببرد و پاکتان کند و تردیدی نیست که ظاهر آیه حتّی قابل تطبیق با معصومین علیهم‌السلام نمی‌باشد، زیرا خدا کسی را پاک می‌کند که آلودگی داشته باشد و معصومین علیهم‌السلام از اوّلِ خلقتشان پاک بوده‌اند.

بنابراین، ظاهر آیه موافق با نظر اهل سنّت است، یعنی آیه‌ی شریفه شامل ذریّه و جمیع خاندان و خویشاوندان پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌می‌گردد، ولی در صدها روایت که در کتب شیعه و سنّی وجود دارد، شأن نزول آیه را درباره‌ی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام بیان می‌کنند و به وجود معصومین با تأویل به اینکه این اراده‌ی دفع پلیدی از آنها قبل از خلقتشان بوده و پاک و طاهر خلق شده‌اند، تطبیق می‌نمایند.

به هر حال چه ظاهر آیه که حجّت است و طبعا با سادات غیر معصوم هم تطبیق می‌کند به پاک شدن سادات در آخر کار تطبیق بکند یا نکند، فرقی ندارد. آنها طبق دلائل گذشته ذاتا پاک و پاکیزه و طاهر از هرگونه پستی و پلیدی می‌باشند.

در تفسیر آیه‌ی اوّل سوره‌ی طه نیز جمعی از علماء شیعه و سنّی از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده‌اند که فرمود:

منظور از طای «طه» طهارت و پاکی اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است و منظور از اهل بیت، ذریّه و خویشاوندان آن حضرت است و منظور از های «طه» هدایت شدن آنها در آخر کار به حقایق است.

سادات از شرّ شیطان محفوظ‌اند

یکی از فضائل فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام این است که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام برای آنها دعا کرده‌اند که از شرّ شیطان محفوظ باشند و بدون تردید دعای آنها مستجاب است.

در کتاب «کامل بهائی» نقل شده است:

وقتی حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله عقد ازدواج حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام را با حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام خواند، یک مشت آب به سینه‌ی حضرت فاطمه علیهاالسلام ریخت و گفت: خدایا، او و ذریّه‌اش را از شرّ شیطان در پناه تو قرار می‌دهم.

سپس یک کف دیگر آب برداشت و به سینه‌ی حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام ریخت و گفت: خدایا، برادرم علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و ذریّه‌اش را از شرّ شیطان رانده شده در پناه تو قرار می‌دهم.

و باز یک مشت دیگر آب برداشت و روی شانه‌ی حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام ریخت و گفت: خدایا، او و ذریّه‌اش را از شرّ شیطان در پناه تو قرار می‌دهم.

امام سجّاد علیه‌السلام هم در دعائی که برای اولادش در کتاب صحیفه‌ی سجّادیّه می‌کند، می‌فرماید:

«**وَ اَعِذْنی وَ ذُرِّیَّتی مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیمِ**».[1]

خدایا، مرا و ذریّه‌ام را از شیطان رانده شده پناه بده.

بنابراین چون بدون تردید دعای پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت سجّاد علیه‌السلام مستجاب است، ذریّه‌ی آن حضرت هم از شرّ شیطان محفوظ‌اند.

روزی من این مطلب را در میان جمعی می‌گفتم. شخصی به من ایرادی را که ممکن است به ذهن شما هم آمده باشد وارد کرد و من جوابی دادم که او پسندید. حالا آن را برایتان نقل می‌کنم، شاید شما هم بپسندید.

او گفت: ما تردیدی نداریم که دعای حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام سجّاد علیه‌السلام مستجاب است و از طرفی تردیدی نیست که کلمه‌ی ذریّه شامل تمام

۱ـ صحیفه‌ی سجّادیّه دعای ۲۵.

فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام می‌شود، پس چرا می‌بینیم که بعضی از سادات از شیطان تبعیّت می‌کنند و با دیگران در این جهت فرقی ندارند؟

من گفتم: تمام همّت شیطان چنانکه در قرآن هم آمده این است که مردم را گمراه کند و نگذارد آنها با ایمان و عقائد صحیح از دنیا بروند و در نتیجه، می‌خواهد همه‌ی مردم اهل جهنّم گردند.

امّا خدای تعالی در اینجا نقشه‌ی او را نقش بر آب کرده و سادات را در وقت بیرون رفتن از دنیا موفّق به اعتقادات صحیح و نجات از گمراهی فرموده است (چنانکه در گذشته آن را اثبات کردیم). و روز قیامت نیز چون آنها یا بوسیله‌ی شفاعت و یا به خاطر وعده‌ی الهی (که بعداً در اطراف اثبات آن به یاری خدا بحث خواهد شد) از جهنّم نجات پیدا خواهند کرد، طبعاً نقشه‌ی شیطان نقش بر آب شده و خدا آنها را از شرّ او حفظ کرده است.

خلاصه آنکه شرّ شیطان این است که بشر را در عالم قیامت به شقاوت و بدبختی و عذاب جهنّم بکشاند و چون او در خصوص فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام نمی‌تواند به این هدف برسد، برای آنها شرّی ندارد و آنها هم از شرّ او محفوظ‌اند.

اجر اعمال خوب سادات دو برابر است

یکی از فضائل و امتیازات سادات این است که خدای تعالی برای آنها در مقایسه با سائر مردم دو برابر اجر در مقابل اعمال نیکشان تعیین کرده و نیز برای اعمال زشتشان دو برابر عذاب قرار داده است.

حضرت علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام فرمود که: امام سجّاد علیه‌السلام فرمود:
«**لمحسننا کفلان من الاجر و لمسیئنا ضعفان من العذاب**».[1]

۱ـ معانی الأخبار صفحه‌ی ۱۰۵، بحارالأنوار جلد ۹۶ صفحه‌ی ۲۲۲.

برای نیکوکاران از ما سادات دو برابر اجر است و برای
معصیتکاران از ما عذاب مضاعف می‌باشد.

ممکن است سؤال شود: فضیلت سادات به خاطر اینکه آنها نسبت به دیگران برای کارهای خوبشان دو برابر اجر داشته باشند روشن است. ولی در اینکه آنها در مقابل اعمال بدشان دو برابر عذاب ببینند، چه فضیلتی است؟

ما در جواب می‌گوئیم: در فضائل و مطالبی که بعدا تذکّر داده می‌شود ثابت خواهد شد که آنها در آخرت همه بخشیده خواهند شد، ولی وقتی به آنها گفته می‌شود اگر کار زشت کردید دو برابر عذاب دارید، مسلّم از نظر دشمنی با آنها نبوده، بلکه به خاطر خلاف توقّعی است که پروردگار متعال با دادن آن همه امتیاز از آنها دارد.

سادات باید همچون اجدادشان گِرد گناه و معصیت و بلکه حتّی مکروهات نگردند، نعمتهای الهی را شاکر باشند و فراموش نکنند که آنها متّصل به سرچشمه‌ی حیات و طهارتند.

سلام خدا بر آل پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

پروردگار متعال در سوره‌ی صافّات آیه‌ی ۱۳۰ در ردیف انبیاء الوالعزم، به سادات و فرزندان پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله سلام کرده و تمام آنها را مورد لطف و عنایت مخصوص خود قرار داده است، زیرا پس از آنکه ما در گذشته ثابت کردیم که «آل محمّد» همان ذریّه‌ی آن حضرت و سادات تا روز قیامت هستند، پس معنی «آل یس» هم بدون تردید ذریّه‌ی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و سادات خواهند بود، چرا که تمام مفسّرین بدون استثناء گفته‌اند «یس» یکی از اسماء پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآلهاست و خود قرآن هم به این معنی تصریح کرده آنجا که می‌گوید:

((یس وَٱلْقُرْءَانِ ٱلْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ))[1]

یس (ای محمّد)، قسم به قرآن حکیم، تو از فرستادگان الهی هستی.

بنابراین وقتی خدای تعالی در قرآن سوره‌ی صافّات آیه‌ی ۱۳۰ می‌فرماید:

«**سَلامٌ عَلی الِ یس**» منظور سلام بر سادات و ذریّه‌ی حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام است و این از بزرگترین فضائل سادات است.

در اینجا خدای تعالی به اولاد حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام در ردیف انبیاء عظام سلام گفته و آنان را از جمیع نواقص سلامت و پاک قرار داده است.

برای توضیح و اثبات مطلب فوق به این سرگذشت توجّه کنید:

۱ـ سوره‌ی یس آیات ۱تا ۳.

در مسجد الحرام

روزی در مسجدالحرام قرآن می‌خواندم، مردی از علماء مصر که بعدها معلوم شد استاد «جامعه‌ی الأزهر» هم هست به قرآن من گوش می‌داد و خوشحال بود که یک ایرانی با آنکه نباید به زبان عربی مسلّط باشد، قرآن را صحیح می‌خواند، تا آنکه به آیه‌ی ۱۳۰ سوره‌ی صافّات رسیدم و خواندم «**سَلامٌ عَلی الِ یس**». گفت: این غلط است، بگو **((سَلَٰمٌ عَلَىٰٓ إِلۡ يَاسِينَ))**، آن چنانکه در قرآن نوشته شده است.

گفتم: شما احتمال نمی‌دهید که «اِلیاسین» غلط باشد؟

گفت: نه، زیرا در قرآن این چنین آمده است.

گفتم: بفرمائید معنی «الیاسین» چیست؟

گفت: منظور همان حضرت الیاس پیغمبر است.

گفتم: پس می‌خواست بگوید: «**سَلامٌ عَلی اِلْیاس**».

گفت: نه، این کلمه جمع است و منظور الیاسها هستند.

گفتم: مگر در میان پیغمبران چند نفر به نام «الیاس» بوده‌اند؟

گفت: نمی‌دانم.

گفتم: من می‌دانم. اگر شما هم کتب تاریخ را ورق بزنید یقین خواهید کرد که جز یک الیاس بیشتر در میان انبیاء علیهم‌السلام نبوده است.

گفت: پس چرا در قرآنها این گونه نوشته شده است؟

گفتم: شما می‌دانید که خوانندگان قرآن و کسانی که بر کلمات آن اِعراب و حرکتها را گذاشته‌اند هفت نفر بوده‌اند که آنها را «قرّاء سبعه» می‌نامند. آنها بوده‌اند که اعراب و حرکات و صداهای کلمات و حروف قرآن را تعیین می‌کرده‌اند ولی بدون تردید آنها معصوم نبوده‌اند، چون در اکثر آیات اختلاف در قرائت دارند و حتّی گاهی بعضی از آنها در تعیین حرکات و قرائت کاملاً غرض ورزی هم کرده‌اند. مثلاً یکی از آن موارد همین آیه است، زیرا آن چنانکه از احادیث شیعه و سنّی استفاده می‌شود پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و تمام خلفاء معصومش این آیه را این‌گونه خوانده‌اند:

«**سَلامٌ عَلی الِ یس**». حتّی چهار نفر از همان قرّاء سبعه نیز «الِ یس» قرائت کرده و تنها سه نفر از آنها «الیاسین» خوانده‌اند که علاوه بر بی‌معنی بودن کلمه‌ی مزبور در این قرائت، برخلاف آن چیزی است که مرکز وحی یعنی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیتش معتقدند.

ما در اینجا نمی‌خواهیم در بحث قرائت این آیه‌ی شریفه بیشتر از این وارد شویم، زیرا اگر کسی تحقیقی در روایات مربوط به این آیه‌ی شریفه داشته باشد به خوبی متوجّه می‌شود که حتماً باید این آیه را «**سَلامٌ عَلی الِ یس**» تلاوت کند و قرائت**((سَلَـٰمٌ عَلَىٰٓ إِلْ يَاسِينَ))** بی‌معنی و غیرصحیح است.

امّا توضیح فضیلت:

اگر کسی در سوره‌ی مبارکه‌ی صافّات دقّت کند ملاحظه خواهد کرد که پروردگار متعال اسم جمعی از انبیاء عظام علیهم‌السلام را برده و از آنها قدردانی و تجلیل نموده و تنها به بزرگان و الوالعزم آنها درود و سلام گفته که از آن جمله اینها هستند:

۱ـ حضرت نوح علیه‌السلام در آیه‌ی ۷۹ که می‌فرماید: **((سَلَـٰمٌ عَلَىٰ نُوحٍ))**.

۲ـ حضرت ابراهیم علیه‌السلام در آیه‌ی ۱۰۹ که می‌فرماید: **((سَلَـٰمٌ عَلَىٰٓ إِبْرَٰهِيمَ))**.

۳ـ حضرت موسی و هارون علیهماالسلام در آیه‌ی ۱۲۰ که می‌فرماید: **((سَلَـٰمٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَـٰرُونَ))**.

بدون تردید حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیهم‌السلام از پیغمبران اولوالعزم‌اند و اگر نامی از حضرت هارون برده شده در ضمن نام مقدّس حضرت موسی علیه‌السلام بوده است زیرا او همیشه با برادرش همکاری داشته و در تبلیغ با هم شریک بوده‌اند.

بنابراین اگر چه خدای تعالی در این سوره نام عدّه‌ای از انبیاء مثل اسحق و لوط و یونس و الیاس را برده ولی به هیچ یک از آنها سلام نگفته و تنها به اولوالعزم و بزرگترین آنها سلام و درود گفته است.

امّا در این آیه یعنی در آیه‌ی ۱۳۰ سوره‌ی صافّات می‌فرماید: «**سَلامٌ عَلی الِ یس**» (سلام و درود بر سادات و ذریّه‌ی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله) که پر واضح است این عمل و لطف الهی از بزرگترین الطافی است که به فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام فرموده و آنها را در ردیف انبیاء اولوالعزم قرار داده و سلام و سلامتی و کمال را برای آنها خواسته است.

اکثر مفسّرین عامّه منجمله فخر رازی از ابن عبّاس در تفسیر این آیه‌ی شریفه نقل کرده‌اند که گفت: منظور از «الِ یس» همان آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

در کتاب «احقاق الحقّ»[1] مرحوم علاّمه‌ی حلّی رحمه‌اللّه می‌نویسد:

> اکثر مفسّرین عامّه از ابن عبّاس روایت کرده‌اند که گفت: منظور از «آل یس» در سوره‌ی صافّات همان آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

«قاضی روزبهان» دانشمند سنّی مذهبی که در همه جا می‌خواهد مرحوم علاّمه‌ی حلّی را در کتاب «احقاق الحقّ» رد کند و اکثر فضائل خاندان پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را منکر می‌شود،[2] می‌گوید:

۱ـ جلد ۳ صفحه‌ی ٤٤٩.

۲ـ قاضی روزبهان از علماء اهل سنّت است وقتی او شنید که مرحوم علاّمه‌ی حلّی رضوان اللّه علیه کتابی به نام «احقاق الحق» در عقائد و معارف اسلامی نوشته است ردّی بر آن کتاب نوشت و آن را برای شاگردان خود تدریس می‌کرد مرحوم قاضی نوراللّه شوشتری با زحمات زیاد مجموعه‌ی ردّیه‌ی او را بدست آورد و آنها را توضیح داد و ردّ مطالب او را نوشت که در نتیجه این سه عالم آنچه نوشته بودند امروز به نام کتاب «احقاق الحق» معروف است و در عصر ما مرحوم آیةاللّه مرعشی نجفی که از مراجع تقلید بودند مدارک و مطالبی بر این کتاب افزودند و این کتاب پر اهمیّت را احیاء نمودند و مجلّدات آن را به حدود بیست مجلّد رساندند. امید است خدای تعالی مرحوم علاّمه‌ی حلّی و قاضی نوراللّه شوشتری و آیةاللّه نجفی مرعشی را اجر جزیل عنایت فرماید.

> این حدیث که علاّمه‌ی حلّی از ابـن عبّـاس نقـل کـرده صحیح است و بدون تردیـد «آل یـس» کـه در قـرآن اسـت همان آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله است و علـی بـن ابیطالـب علیه‌السلام هم از آنها است و سلام خدا بر آنها باد.

آیةاللّه مرعشی نجفی رحمه‌الله نیز در پاورقی کتاب «احقاق الحـقّ» از ده مـدرک و کتاب و تفسیر اهل سنّت این معنی را نقل کرده که اگر کسی آنها را مطالعه کند به هیچ وجه برایش تردیدی باقی نمی‌ماند که اوّلاً در آیه‌ی ۱۳۰ سوره‌ی صافّات باید «آل یس» خوانده شود و ثانیا منظور از «آل یس» همان آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

ابن حجر عسقلانی که از علماء اهل سنّت است در کتاب «صـوائق» از فخـر رازی نقل می‌کند که او گفته:

> خدای تعالی در پنج چیز آل محمّـد را بـا خـود پیغمبـر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شریک گردانده. اوّل در سلام دادن بـه آنها که برای پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «**السّلام علیک ایّها النّبی**» و بر آل پیغمبر می‌فرمایـد: «**سَـلامٌ عَلـی الِ یس**».[1]

و نیز فخر رازی در تفسیر این آیه‌ی شریفه چند قول نقل می‌کند و می‌گوید:

> نافع و ابن عامر و یعقوب «آل یس» خوانده‌اند و آل یس همان آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله است.[2]

استرآبادی در کتاب «مناقب النبی و **الائمة**» و نجاشی در کتاب «فهرست» (باب راء) از ریان بن صلت هروی چنین نقل می‌کند:

۱ـ صواعق **المحرقة** صفحه‌ی ۸۹ طبع مصر سنه‌ی ۱۳۱۲ هجری قمری.

۲ـ تفسیر فخر رازی جلد ۲٦ صفحه‌ی ۱٦۳.

روزی در مرو خدمت حضرت رضا علیه‌السلام به مجلس مأمون حاضر شدم و جمع زیادی از علماء عراق و خراسان هم بودند.

حضرت علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام رو کرد به علماء و گفت: به من بگوئید معنی کلام خدا که در قرآن می‌فرماید:

((یسٓ وَٱلۡقُرۡءَانِ ٱلۡحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ))[1]

چیست؟ و منظور از «یس» کیست؟

همه گفتند: که «یس» اسم پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است،کسی در این موضوع شکّی ندارد.

حضرت علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام فرمود: خدای تعالی در اینجا به آل محمّد فضیلتی عطا کرده که احدی جز کسانی که خوب بیندیشند آن را درک نمی‌کنند و به کُنه عظمت آن نمی‌رسند و آن این است که خدای عزّوجلّ به احدی در قرآن سلام نداده و فقط به انبیاء عظام گفته **((سَلَٰمٌ عَلَىٰ نُوحٖ فِي ٱلۡعَٰلَمِينَ))** و فرموده: **((سَلَٰمٌ عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ))** و نیز فرموده: **((سَلَٰمٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ))** و حتّی نگفته «**سَلامٌ عَلی الِ نُوحٍ**» نفرموده «**سَلامٌ عَلی الِ اِبْراهیمٍ**» و یا «**سَلامٌ عَلی الِ مُوسی وَ هارُونٍ**» و حال آنکه می‌بینیم فرموده است: «**سَلامٌ عَلی الِ یس**» یعنی سلام بر آل محمّد.

۱ـ سوره‌ی یس آیه‌ی ۱تا ٤.

مأمون گفت: حالا دانستم که نـزد معـدن علـوم نبـوّت، شرح و معنی فضائل آل پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هـست و او است که می‌تواند این حقیقت را بیان کند.[1]

این حدیث، مفصّل است و اگر چه در کتاب مناقب النبی و **الائمة** همـین مقـدار را نقل کرده ولی سائرین این روایت را مفصّلاً نقل نموده‌اند که انشاءاللّه شـاید بتـوانم در بقیّه‌ی فضائل فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام تتمّه‌ی آن را هم نقل کنم.

به هر حال نتیجه‌ی مطالب فوق و روایات سنّی و شیعه این است که:

۱ـ در سورهٔ صافّات کلمه‌ی «الیاسین» درست نیست و حتّی زمان ائمّه علیهم‌السلام آن را «آل یس» می‌خوانده‌اند و مورد بحـث و تردیـد هـم نبـوده اسـت. زیـرا اگـر در احادیث شیعه و سنّی دقّت کنید به خوبی متوجّه می‌شوید کـه در زمـان پیغمبـر اکـرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و در زمان ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام به هیچ وجه کـسی معتقـد نبـوده بلکه حتّی در فکرشان هم نمی‌آمـده کـه ممکـن اسـت یـک روز در بعـضی از قرآنهـا جمله‌ی «آل یس»، به «الیاسین» تبدیل گردد و نوشته شود، زیرا وقتی حضرت علی بـن موسی الرّضا علیه‌السلام در مجمع علماء اهل سنّت این آیه را مطـرح مـی‌فرمایـد آنهـا

۱ـ بحارالانوار جلد ۹۳ صفحه‌ی ۳۸٤.

عن الریان بن الصلت قال: حضر الرضا علی بن موسی علیه‌السلام عند المأمون بمـرو و قـد اجتمع فی مجلسه جماعة من علماء العراق و خراسان فقال الرضا علیه‌السلام : اخبرونی عن قول اللّه عزوجل ((یس و القرآن الحکیم انّک لمن المرسلین علی صراط مستقیم)) فمـن عنـی بقولـه یس قال العلماء یس محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله لم یشک فیه احد قال ابوالحسن علیـه‌الـسلام فـان اللّه تبارک و تعالی اعطی محمّدا و آل محمّد من ذلک فضلا لایبلغ احد کنه وصفه الا من عقلـه و ذلک ان اللّه عزوجل لایسلم علی احد الاّ الانبیاء فقال تعالی ((سلام علی نوح فـی العـالمین و قال سلام علی ابراهیم و قال سلام علی موسی و هارون)) و لم یقل سلام علی آل نوح و لم یقل سلام علی آل ابراهیم و لم یقل سلام علی آل موسی و هارون و قال ((سلام علی آل یس)) یعنی آل محمّد صلی اللّه علیه و علیهم قال المأمون قد علمت ان فی معدن النبوة شرح هذا و بیانه.

می‌گویند شکّی نیست که «آل یس» در سوره‌ی صافّات آل محمّد است و حتّی یک نفر آنها نمی‌گوید که شاید منظور «الیاسین» باشد.

۲ـ طبق آنچه در بالا بیان شد آل یس همان آل محمّدند.

۳ـ بنابر آنچه در گذشته تحقیق و شرح داده شد آل محمّد، بنی‌هاشم و یا لااقل ذریّه‌ی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از نسل حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام است.

٤ـ خدای تعالی بزرگترین شرافت را به آنها داده که در ردیف انبیاء الوالعزم به آنها سلام کرده است.

۵ـ معنی سلام پروردگار تنها درود تشریفاتی که بین دو دوست ردّوبدل می‌شود نبوده و بلکه منظور سلامت قرار دادن آنها از نواقص روحی و ارجاس در عالم قیامت و سلامتی روح و روان و دین و آخرت آنها و غیره، می‌باشد و از این بالاتر آنکه خدای تعالی در قرآن به پیامبران الوالعزم یک مرتبه بیشتر سلام نفرموده ولی طبق روایتی به سادات در قرآن دو مرتبه سلام گفته است.

در «مناقب» ابن شهر آشوب از ابوصالح از ابن عبّاس در تفسیر این آیه‌ی شریفه **((قُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَٰمٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ ٱلَّذِينَ ٱصْطَفَىٰٓ))**[1] می‌گوید:

> آنها اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام و اولاد اینها تا روز قیامت هستند. اینها برگزیدگان و انتخاب شدگان از خلق‌اند که سلام بر آنها باد.[2]

علی بن ابراهیم قمی نقل می‌کند که امام علیه‌السلام فرمود:

۱ـ سوره‌ی نمل آیه‌ی ۵۹.

۲ـ تفسیر برهان ذیل همین آیه‌ی شریفه در سوره‌ی نمل.

منظور از مصطفین در این آیه آل محمّد علیهم‌السلام می‌باشند.[1]

از این حدیث شریف چند چیز استفاده می‌شود:

اوّل: آنکه کلمه‌ی اهل بیت بر سادات تا روز قیامت اطلاق می‌گردد.

دوّم: آنکه سادات برگزیدگان و انتخاب شدگان از میان خلق‌اند.

سوّم: آنکه در قرآن دو مرتبه خدای تعالی بر سادات سلام داده و آنها را به این فضیلت ممتاز فرموده است.

شاید سؤال شود که فائده‌ی این سلامها که خدا در قرآن به فرزندان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله داده چیست؟

در جواب می‌گوئیم: یکی از فوائد این سلامها این است که خدای تعالی به آنها سلامتی روحی و اعتقادات صحیح و دارا بودن مذهب حقّه را داده است، زیرا سلامتی جسمی یک امر طبیعی و زودگذر و مربوط به این دنیای فانی است و آن قدر اهمیّت ندارد که مورد توجّه واقع شود و امّا عقائد باطله و انحرافات عقیده‌ای که بعضی از سادات ممکن است در دنیا داشته باشند آن هم باز به خاطر آنکه به طور قطع همه‌ی آنها قبل از مرگ از آن عقائد باطله برمی‌گردند و به مذهب حقّه مشرّف می‌شوند بی‌اهمیّت بوده و این در مقابل سلامتی و کمالات روحی که در عالم برزخ و قیامت دارا هستند چیزی به حساب نمی‌آید، زیرا پر واضح است که مثلاً عمر هفتاد ساله در مقابل هزارها سال زندگی عالم ارواح و عالم ذر و زندگی بی‌نهایت عالم قیامت و عالم برزخ صفر است و این مدّت لغزش و انحراف عقیده‌ای آنها چیزی به حساب نمی‌آید. بنابراین، بسیار کلام صحیح و کاملی خواهد بود اگر بگوئیم سادات همیشه از همه‌ی انحرافات و امراض روحی و نواقص ذاتی مصون می‌باشند و این است معنی آنکه خدای تعالی سلامتی و سلام را برای آنها خواسته و آنها از جمیع نواقص، سالم و طیّب و طاهرند.

۱ـ تفسیر برهان جلد ۳ صفحه‌ی ۲۰۷.

سادات با عقائد حقّه از دنیا می‌روند

ممکن است در اینجا سؤال شود: به چه دلیل شما می‌گوئید سادات به طور قطع با مذهب حقّه از دنیا می‌روند؟

در پاسخ می‌گوئیم: دلائل قطعی از قبیل آیه‌ی قرآن و روایات و تشرّفات و کلمات حضرت **بقیّةاللّه** علیه‌السلام گواهی می‌دهد که آنها با عقائد حقّه و قلب سالم و سلامتی روح از دنیا خواهند رفت و این است که علماء بزرگ اسلامی فرموده‌اند: یکی از فضائل سادات و ذریّه‌ی حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام این است که هیچ یک از آنها بدون اعتراف به مذهب حقّه و اسلام کامل از دنیا نمی‌روند ولو آنکه در تمام عمر انحراف در عقیده داشته باشند.

در این موضوع علاوه بر روایاتی که انشاءاللّه نقل می‌شود، از نظر من بهترین دلیل برای اثبات این مطلب حکایتی است که من از مرد مورد وثوقی به نام «حاج علی آقای حیدری» در مشهد شنیدم، ولی چون در آن زمان خودم آن را یادداشت نکرده بودم و حضرت **حجّة**الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ محمّد رازی در کتاب «آثار**الحجّة**» صفحه‌ی ۸۰ از همان مرد مورد وثوق شنیده و نوشته‌اند، من عین آن حکایت را با مختصری کم و زیاد که از حافظه‌ی خودم هم استمداد کرده‌ام، از آن کتاب نقل می‌کنم:

آقای «حاج میرزا علی حیدری» فرمودند:

من در تهران این قضیّه را از **حجّة**الاسلام والمسلمین جناب آقای حاج شیخ اسحق رشتی فرزند مرحوم آیةاللّه آقای حاج شیخ حبیب اللّه رشتی شنیده بودم و سپس در سفری که به شام برای زیارت حضرت زینب علیهاالسلام رفته بودم و به محضر

مرحوم آیةاللّه آقای حاج سیّد محسن جبل عاملی «امین»[1] رسیدم، خود ایشان نقل کردند که در زمان حکومت شریف علی بر سرزمین حجاز، به مکّه‌ی مکرّمه رفتم و قبلاً متوجّه شده بودم که در اعمال حج خدمت حضرت **بقیّة‌اللّه** ارواحنا له الفداء خواهم رسید و لذا در اعمال حجّ آن سال زیاد به فکر آن حضرت بودم، ولی موفّق به زیارت آن حضرت نشدم. تصمیم گرفتم که به وطن برگردم. امّا متوجّه شدم که راه بین مکّه و لبنان بسیار دور است و بهتر این است که در مکّه بمانم، شاید سال دیگر موفّق به زیارت آن حضرت گردم. لذا آنجا ماندم، ولی سال بعد و بعدتر، تا پنج و یا هفت سال موفّق به زیارت آن حضرت نشدم. (تردید بین پنج سال و هفت سال از جناب آقای حاجی حیدری بود.)

در این بین با حاکم مکّه (شریف علی) آشنائی پیدا کردم و با او گاهی رفت و آمد می‌نمودم. او از شرفاء و سادات مکّه بود، مذهبش زیدی، یعنی چهار امامی بود و این اواخر خیلی با من گرم بود.

در آخرین سالی که اعمال حج را انجام دادم و دیدم باز هم مثل آنکه نمی‌خواهد توفیق زیارت آن حضرت نصیبم شود، برای رفع ناراحتی و نگرانی خود به یکی از کوههای اطراف مکّه بالا رفتم. وقتی بالای کوه رسیدم، دیدم آن طرف کوه چمنزاری است که هرگز مثل آن را ندیده بودم. با خود فکر می‌کردم چرا در این چند سال که در مکّه بوده‌ام برای گردش به اینجا نیامده‌ام؟

وقتی از کوه سرازیر شدم و به آن چمنزار رسیدم، دیدم در وسط آن خیمه‌ای بر پا است و داخل خیمه جمعی نشسته‌اند و یک نفر که آثار بزرگی و علم از سیمایش ظاهر

۱ـ مرحوم آیةاللّه سیّد محسن امین یکی از علماء بزرگ شیعه از اهالی لبنان بوده‌اند و دارای کتابهای ارزنده‌ای مانند: «اعیان **الشیعة**» می‌باشند.

شارع الأمین در دمشق به نام این مرد بزرگ نامگذاری شده و در صحن مطهّر حضرت زینب علیهاالسلام در شام مدفون شده‌اند.

است در وسط خیمه نشسته است، گوئی برای آن جمع درس می‌گوید و آنچـه مـن از سخنان آن آقا شنیدم این بود که فرمود:

به اولاد و ذراری جدّه‌ی ما حضرت زهـراء علیهاالـسلام در موقع مردن ایمان و ولایت تلقین می‌شود و هـیچ یـک از آنها بدون مذهب حقّه و ایمان کامل از دنیا نمی‌روند.

در این بین شخصی از طرف مکّه آمد و به آن آقا گفت: «شـریف» محتـضر اسـت، تشریف بیاورید.

من که با شریف رفیق شده بودم با شنیدن این جمله فوق‌العـاده مـضطرب شـدم و حرکت کرده و به طرف مکّه رفتم و یکسره به قصر ملک وارد شدم. دیدم او در حـال احتضار است، علماء و قضات اهل سنّت اطرافش نشسته‌انـد و او را بـه مـذهب اهـل سنّت تلقین می‌کنند، امّا او به هیچ وجه حرفی نمی‌زند و فرزندش کنار بسترش نشسته و متأثّر است.

ناگهان دیدم همان آقائی که در خیمه درس می‌فرمود از در وارد شد و بـالای سـر شریف نشست. ولی معلوم بود که تنها من او را می‌بینم، زیرا من به او نگاه مـی‌کـردم، در حالی که دیگران از او غافل بودند. امّا در من هم تصرّف شده بود که نمـی‌توانـستم سلام کنم و یا از جا حرکت نمایم. او رو به شریف کرد و فرمود: «**قل اشهد ان لااله الاّ اللّه**».

شریف گفت: «**اشهد ان لااله الاّ اللّه**».

او فرمود: «**قل اشهد انّ محمّدا رسول اللّه**».

شریف گفت: «**اشهد انّ محمّدا رسول اللّه**».

او فرمود: «**قل اشهد انّ علیّا حجّةاللّه**».

شریف گفت: «**اشهد انّ علیّا حجّةاللّه**».

او به همین منوال یک‌یک از ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام را نام برد و به شریف اقـرار به آنها را تلقین کرد. شریف هم مرتّب جواب داد و اقرار می‌نمود تا آنکه به نام مقدّس

حضرت **بقیّة**اللّه ارواحنا فداه رسید. آن آقا فرمود: «یا شریف **قل اشهد انّک حجّةاللّه**».
(ای شریف، بگو شهادت می‌دهم که تو حجّت خدائی).

شریف هم گفت: شهادت می‌دهم که تو حجّت خدائی.

اینجا من فهمیدم که امروز دو مرتبه موفّق به زیارت حضرت **بقیّة**اللّه علیه‌السلام شده‌ام، ولی متأسّفانه آنچنان قدرت از من گرفته شده بود که نمی‌توانستم با او حرف بزنم و یا عرض ارادت کنم.

مرحوم آیةاللّه آقای سیّد محسن جبل عاملی در سال ۱۳۷۱ هجری قمری در شام از دنیا رفت و در راهروی صحن حضرت زینب علیهاالسلام مدفون گردید.

از این قضیّه که در کتاب «آثار**الحجّة**» نقل شده و من خودم هم از آقای حاجی حیدری شنیده‌ام، استفاده می‌شود که سادات بدون اعتقادات کامل از دنیا نمی‌روند، زیرا حضرت **بقیّة**اللّه علیه‌السلام در آن خیمه تصریح فرموده و عملاً هم به بالین شریف علی تشریف می‌آورند و او را به مذهب حقّه‌ی شیعه مشرّف می‌کنند تا صددرصد این مطلب اثبات گردد.

امّا روایات:

در «تفسیر عیاشی» از مفضّل بن عمر نقل شده که گفت:

> از امام صادق علیه‌السلام سؤال کردم از معنی قول خدای تعالی که می‌فرماید:
>
> **((وَإِن مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا لَيُؤۡمِنَنَّ بِهِۦ قَبۡلَ مَوۡتِهِۦ))**[1]
>
> نیست هیچ یک از اهل کتاب جز آنکه قبل از مرگ به حقایق آن کتاب ایمان می‌آورد.

۱ـ سوره‌ی نساء آیه‌ی ۱۵۹.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: این آیه تنها دربارهٔی ما خاندان نازل شده است. هیچ یک از فرزندان حضرت فاطمه علیهاالسلام نمی‌میرد و از دنیا نمی‌رود مگر آنکه اقرار می‌کند برای امام، امامتش را، آن چنانکه فرزندان یعقوب به امامت حضرت یوسف اقرار کردند وقتی که گفتند: به خدا قسم، تو را خدا بر ما برتری داده است.[1]

توضیح آنکه از این روایت استفاده می‌شود که منظور از اهل کتاب، اهل قرآن است و بدون تردید اهل قرآن در مرحله‌ی اوّل کسانی هستند که قرآن در خانه‌ی آنها نازل شده است، و الاّ اگر بخواهیم بگوئیم منظور از اهل کتاب، یهود و نصاری هستند، باید آنچه را که درباره‌ی سادات معتقد شدیم (یعنی همه‌ی آنها با ایمان کامل از دنیا می‌روند) درباره‌ی آنها هم معتقد گردیم که طبعاً مورد قبول نخواهد بود.

مرحوم قطب راوندی در کتاب «خرائج و جرایح» از حسن بن راشد نقل می‌کند و می‌گوید:

من در خدمت امام صادق علیه‌السلام نامی از زید بن علی بن الحسین بردم و از او عیبجوئی می‌کردم.

امام صادق علیه‌السلام به من فرمود: این کار را نکن! خدا عمویم را رحمت کند، نزد من آمد و گفت: من می‌خواهم بر این طاغوت (یعنی هشام بن عبدالملک مروان) خروج کنم. گفتم: این کار را نکن! می‌ترسم تو را پشت دروازه‌ی کوفه به دار آویزد. مگر تو نمی‌دانی که هیچ یک

۱ـ تفسیر برهان جلد ۱ صفحه‌ی ٤٢٦ و بحارالانوار جلد ۹ صفحه‌ی ۱۹۵.

قال: سئلت اباعبداللّه عن قول اللّه ((وَإِن مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا لَيُؤۡمِنَنَّ بِهِۦ قَبۡلَ مَوۡتِهِۦ))فقال هذه فینا نزلت خاصه انه لیس رجل من ولد فاطمه یموت ولا یخرج من الدنیا حتی تقر للامام بامامته کما اقر ولد یعقوب لیوسف حین قالوا «تاللّه لقد آترک اللّه علینا».

از فرزندان فاطمه علیهاالسلام بر هیچ یک از سلاطین، قبل از خروج سفیانی خروج نمی‌کند مگر آنکه کشته می‌شود؟!

سپس فرمود: آگاه باش ای حسن، که چون فاطمه علیهاالسلام دامنش پاک بوده، خدا ذریّه‌ی او را به آتش جهنّم حرام کرده و در شأن آنها نازل شده است:

((ثُم أَوْرَثْنَا ٱلْكِتَـٰبَ ٱلَّذِينَ ٱصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا ۖ فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِۦ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌۢ بِٱلْخَيْرَٰتِ))[1]

به ارث دادیم کتاب را به کسانی که از میان بندگانمان اختیارشان کرده‌ایم. بعضی از آن اختیارشدگان ظالم به نفس خود و برخی میانه‌رو و پاره‌ای از آنها پیشی‌گیرنده به جمیع خوبیها هستند.

پس معنی ظالم به نفس از سادات کسانی هستند که امام را نمی‌شناسند و مقتصد و میانه‌رو کسانی هستند که امام را می‌شناسند و منظور از **((سَابِق بِٱلْخَيْرَٰتِ))** خود امام است.

سپس فرمود: ای حسن بن راشد، «ما اهل بیتی هستیم که احدی از ما از دنیا خارج نمی‌شود مگر آنکه اقرار می‌کند برای هر صاحب فضیلتی فضیلتش را».[2]

۱ـ سوره‌ی فاطر آیه‌ی ۳۲.

۲ـ بحارالانوار جلد ٤٦ صفحه‌ی ۱۸۵.

روی عن الحسن بن راشد قال ذکرت زید بن علی فتنقصته عند ابی عبداللّه فقال لاتفعل رحم اللّه عمی اتی ابی فقال انی ارید الخروج علی هذا الطاغیه فقال لا تفعل فانی اخاف ان

منظور از نقل این حدیث در اینجا، قسمت آخر روایت بود که طبیعی است منظور امام صادق علیه‌السلام از اقرار سادات در دم مرگ برای خدا به وحدانیّت و برای پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به رسالت و برای ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام به تمام فضائلی که ویژه‌ی آنها است و جمیع حقایق قرآن و جمیع فضائلی که برای هر یک از انبیاء باید اقرار کرد، بوده است.

شیخ صدوق در کتاب «معانی الأخبار» از ابی‌سعید مکاری نقل می‌کند که گفت:

ما جمعی در محضر امام صادق علیه‌السلام بودیم، نام زید بن علی بن الحسین برده شد. بعضی از اهل مجلس خواستند از «زید» بدگوئی کنند. امام صادق به سر آنها داد کشید و فرمود: به شما نمی‌رسد که بین ما داخل شوید مگر آنکه به خوبی از ما یاد کنید. هیچ یک از ما نمی‌میرد مگر آنکه سعادت، قبل از خروج روح از بدنش شامل حالش می‌شود ولو آنکه به قدر فَواقِ ناقه وقت داشته باشد.

سعید مکاری می‌گوید: از آن حضرت سؤال کردم: فَواقِ ناقه یعنی چه؟ فرمود: به قدر دوشیدن شیر شتر.[1]

تکون المقتول المصلوب علی ظهر الکوفه ا ما علمت یا زید فقلت «انه لا یخرج احد من ولد فاطمه علی احد من السلاطین قبل خروج السفیانی الا قتل» ثم قال الا یا حسن ان فاطمه احصنت فرجها فحرم اللّه ذریتها علی النار و فیهم نزلت {ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقصد و منهم سابق بالخیرات} فان الظالم لنفسه الذی لا یعرف الامام و المقتصد العارف بحق الامام و السابق بالخیرات هو الامام ثم قال یا حسن «انا اهل بیت لا یخرج احدنا من الدنیا حتی یقر لکل ذی فضل بفضله».

۱ـ بحارالانوار جلد ٤٦ صفحه‌ی ١٧٨.

مع ابی عن سعد عن ابن عیسی عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابنا عن ابی سعید المکاری قال کنا عند ابی عبداللّه علیه‌السلام فذکر زید و من خرج معه فهم بعض اصحاب المجلس

مرحوم شیخ وَرّام در کتاب «تنبیه الخاطر و **نزهة** الناظر» می‌گوید: علی ابـن جعفـر المدائنی علوی می‌گوید:

روزی من در مجلس پدرم بودم که پیرمرد قـد کوتـاهی که معروف به زهد و عبـادت و پاکـدامنی بـود، قـضیّه‌ای را برای پدرم می‌گفت و آن قضیّه این است که گفت:

شبی در مسجد جُعفی کـه مـسجدی قـدیمی در پـشت شهر کوفه است بودم. نیمه‌های شب کـه مـن تنهـا مـشغول عبادت بودم، سه نفـر وارد مـسجد شـدند. وقتـی بـه وسـط مسجد رسیدند، یکی از آنها نشست و دست به زمین کـشید. ناگهان آب زیادی مانند چشمه از زمین جوشید. او از آن آب وضو گرفت و به آن دو نفر دستور داد که وضو بگیرند. آنها هم وضو گرفتند. آن شخص جلو ایستاد و دو نفر دیگر به او اقتداء کردند. من هم اقتداء کردم و با آنها نماز خواندم. وقتی که نماز را سـلام داد و مـن از اینکـه از زمـین خـشک، آب خارج کرده بود، تعجّب کرده بـودم از آن فـردی کـه طـرف راست من نشسته بود، پرسیدم: این آقا کیست؟

گفـت: ایـن آقـا حـضرت صـاحب الأمـر امـام زمـان علیه‌السلام فرزند امام حسن عسکری علیه‌السلام است.

خدمتش رفتم، سلام کردم و دستش را بوسیدم و عرض کردم: ای پسر پیغمبر! نظر مبارکتان درباره‌ی شریف عمر بن حمزه که یکی از سادات است، چیست؟ آیا او بر حقّ است؟

یتناوله فانتهره ابوعبداللّه علیه‌السلام قال مهلا لیس لکم ان تدخلوا فیما بیننا الا بسبیل خیر «انه لم تمت نفس منا الا و تدرکه السعاده قبل ان تخرج نفسه و لو بفواق ناقه» قال قلت و ما فـواق ناقه قال حلابها.

فرمود: او الآن بر حقّ نیست، ولی هدایت می‌شود. او نمی‌میرد تا آنکه مرا می‌بیند.

من این قضیّه را کتمان می‌کردم. مدّتی طولانی از این جریان گذشت و شریف عمر بن حمزه فوت شد و ندانستم که آیا او بالأخره خدمت حضرت بقیةاللّه علیه‌السلام رسید یا خیر.

روزی به آن پیرمرد زاهدی که قضیّه را برای پدرم نقل می‌کرد رسیدم و مثل کسی که منکر است، به او گفتم: مگر شما نگفتید که شریف عمر نمی‌میرد مگر آنکه خدمت حضرت صاحب الأمر علیه‌السلام می‌رسد؟

گفت: تو از کجا دانستی که او خدمت حضرت صاحب الأمر علیه‌السلام نرسیده است؟

من بعدها در مجلسی به فرزند شریف عمر بن حمزه که معروف به شریف ابوالمناقب بود، برخورد کردم، گفت: وقتی پدرم مریض بود، شبی من خدمتش بودم. به کلّی قوایش تحلیل رفته بود و حتّی جوهره‌ی صوتش شنیده نمی‌شد.

اواخر شب با آنکه من تمام درها را بسته بودم، ناگهان دیدم شخصی وارد منزل شد که از هیبت او من جرأت نکردم از کیفیّت ورودش سؤال کنم. شخص تازه‌وارد پهلوی پدرم نشست و با او آرام آرام صحبت می‌کرد. پدرم مرتّب اشک می‌ریخت. سپس آن شخص برخاست و رفت و وقتی از چشم ما ناپدید شد پدرم گفت: مرا بنشانید! ما او را نشاندیم. چشمهایش را باز کرد و گفت: این مردی که پهلوی من نشسته بود کجا رفت؟ گفتیم: از همان راهی که آمده بود بیرون رفت. گفت: عقبش بروید او را برگردانید.

ما دیدیم همه‌ی درها مثل قبل بسته است، ولی اثـری از او نیست. برگشتیم نزد پدر و جریان را برای او گفتیم. پدرم گفت: این آقا حضرت صاحب الأمر علیه‌السلام بود.

سپس باز کسالتش سنگین شد و بیهوش گردیـد و پـس از چند روز از دنیا رفت.[1]

۱ـ بحارالانوار جلد ۵۲ صفحه‌ی ۵۵.

علی بن جعفر بن علی المدائنی العلوی قال کان بالکوفه شیخ قصار و کان موسوما بالزهـد منخرطا فی سلک السیاحه متبتلا للعباده مقتضا للاثار الصالحه فاتفق یومـا اننـی کنـت بمجلـس والدی و کان هذا الشیخ یحدثه و هو مقبل علیه قال کنت ذات لیله بمسجد جعفی و هـو مـسجد قدیم فی ظاهر الکوفه و قد انتصف اللیل و انا بمفردی فیه للخلوه و العباده اذا اقبـل علـی ثلاثـه اشخاص فدخلوا المسجد فلما توسطوا صرحته جلس احدهم ثم مسح الارض بیده یمنه و یسره و خضخض الماء و نبع فاسبغ الوضوء منه ثم اشار الی الشخصین الاخرین باسباغ الوضوء فتوضـئا ثم تقدم فصلی بهما اماما فصلیت معهم مؤتمـا بـه فلمـا سـلم و قـضی صـلاته بهرنـی حالـه و استعظمت فعله من انباع الماء فسالت مسجد جعفی جلس احدهم ثم مـسح الارض بیـده یمنـه و یسره و خضخض الماء و نبع فاسبغ الوضوء منه ثم اشار الی الشخصین الاخرین باسباغ الوضـوء فتوضئا ثم تقدم فصلی بهما اماما فصلیت معهم مؤتما به فلما سلم و قضی صلاته بهرنی حالـه و استعظمت فعله من انباع الماء فسالت الشخص الذی کان منهما علی یمینی عن الرجل فقلـت لـه من هذا فقال لی هذا صاحب الامر ولد الحسن فدنوت منه و قبلت یدیه و قلت له یا بـن رسـول اللّه ما تقول فی الشریف عمر بن حمزه هل هو علی الحق فقال لا و ربما اهتدی الا انه لا یمـوت حتی یرانی فاستطرفنا هذا الحدیث فمضت برهه طویله فتوفی الشریف عمر و لم یسمع انـه لقیـه فلما اجتمعت بالشیخ الزاهد ابن بادیه اذکرته بالحکایة التی کان ذکرها و قلت له مثل الراد علیه ا لیس کنت ذکرت ان هذا الشریف لایموت حتی یری صاحب الامر الذی اشرت الیـه فقـال لـی و من این علمت انه لم یره ثم اننی اجتمعت فیما بعد بالشریف ابی المناقب ولد الـشریف عمـر بـن حمزه و تفاوضنا احادیث والده فقال انا کنا ذات لیله فی آخر اللیل عند والدی و هو فـی مرضـه

از این جریانات و روایات معتبره کاملاً استفاده می‌شود که به خاطر حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام و به خاطر سلامی که خدای تعالی در قرآن بر آنها داده است، فرزندان و ذریّه‌ی آن حضرت بدون مذهب و اعتقاد حقّه و پاک، از دنیا نمی‌روند. به همین دلیل جعفر کذّاب با اینکه شما می‌دانید او بسیار گناه کرده و حتّی امام زمانش را منکر شد و خود را جانشین امام عسکری علیه‌السلام می‌دانست و گناهان دیگری هم مرتکب شد که چون فرموده‌اند اموات خود را به خوبی یاد نمائید نمی‌خواهیم بیش از این از گناهانش یاد کنیم، ولی به خاطر آنکه باید این فضیلت اثبات شود، او هم قبل از فوتش از گناهان پاک شد و سپس از دنیا رفت.

در کتاب «اصول کافی» از محمّد بن عثمان عمروی که یکی از نوّاب حضرت بقیّةاللّه علیه‌السلام است، نقل شده که فرمود: از محضر حضرت صاحب الزّمان علیه‌السلام مسائلی را سؤال کرده بودم و جواب آمده بود و به خطّ مبارکشان نوشته بودند:

«**اما سبیل عمّی جعفر و ولده فسبیل اخوة یوسف**».[1]

الذی مات فیه و قد سقطت قوته و خفت صوته و الابواب مغلقه علینا اذ دخل علینا شخص هبناه و استطرفنا دخوله و ذهلنا عن سؤاله فجلس الی جنب والدی و جعل یحدثه ملیا و والدی یبکی ثم نهض فلما غاب عن اعیننا تحامل والدی و قال اجلسونی فاجلسناه و فتح عینیه و قال این الشخص الذی کان عندی فقلنا خرج من حیث اتی فقال اطلبوه فذهبنا فی اشره فوجدنا الابواب مغلقه و لم نجد له اثرا فعدنا الیه فاخبرناه بحاله و انا لم نجده و سالناه عنه فقال هذا صاحب الامر ثم عاد الی ثقله فی المرض و اغمی علیه.

۱ـ کمال‌الدّین جلد ۲ صفحه‌ی ۱٦۰، غیبت شیخ طوسی صفحه‌ی ۱۸۸، احتجاج جلد ۲ صفحه‌ی ۱۸۱، بحارالأنوار جلد ۵۰ صفحه‌ی ۲۲۷ و جلد ۵۳ صفحه‌ی ۱۸۰.

الکلینی عن اسحاق بن یعقوب قال سألت محمّد بن عثمان العمری رحمه اللّه ان یوصل الیه علیه‌السلام سألت فیه عن مسائل اشکلت علی فورد التوقیع بخط مولانا صاحب الزّمان علیه‌السلام اما ما سألت عنه ارشدک اللّه و ثبتک اللّه من امر المنکرین من اهل بیتنا و بنی

راه عمویم جعفر و فرزندانش مانند راه بـرادران یوسـف است.

آن چنانکه حضرت یوسف آنها را بخشید و فرمـود: امـروز دیگـر بـاکی بـر شـما نیست، همچنین حضرت **بقیّة**اللّه علیه‌السلام هم که فرموده‌اند: «ما عفو را از آل یعقوب به ارث برده‌ایم» جعفر را عفو فرموده و او را پذیرفته‌اند.

صاحب کتاب «کامل بهائی» در کتاب «**تحفة** الأبرار» می‌نویسد:

مسأله: آیا ممکن است جعفر کذّاب و مثل او را لعن کرد یا نه؟

جواب گوئیم: از جمله مسائلی که از ناحیه‌ی مقدّسـه‌ی حـضرت **بقیّـة**اللّـه سـؤال کردند و توقیع بیرون آمده، یکی این سؤال بوده است که:

قائم آل محمّد علیه‌السلام نوشـت: لعنـت نکنیـد جعفـر عمّم را که ما اهل‌بیت نبوّتیم و حقتعالی بعـد از ذکـر انبیـاء علیهم‌السلام فرموده: **((أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُۖ فَبِهُدَىٰهُمُ ٱقۡتَدِهۡ))**[1] و ما باید اقتداء کنیم به انبیاء سلف. و چون یوسف علیه‌السلام وقتی بر برادران خود دست یافت گفت: **((لَا تَثۡرِيبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡيَوۡمَۖ يَغۡفِرُ ٱللَّهُ لَكُمۡ))**[2] مـا نیـز چنین کنیم.

بنابراین وقتی مثل جناب جعفر بن الامام علی الهـادی علیـه‌الـسلام بخـشیده شـود و با ایمان و تائب و پاک از دنیا برود، حـال سـائر ذریّـه‌ی حـضرت فاطمـه‌ی زهـراء

عمنا فاعلم انه لیس بین اللّه عزوجل و بین احد قرابه و من انکرنی فلیس منی و سبیله سبیل ابن نوح و اما سبیل عمی جعفر و ولده فسبیل اخوه یوسف علیه‌السلام .

۱ـ سوره‌ی انعام آیه‌ی ۹۰.

۲ـ سوره‌ی یوسف آیه‌ی ۹۲.

علیهاالسلام واضح است و به طریق اولی این فضیلت برای آنهـا هـم هـست و ایـن از بزرگترین الطافی است که پروردگار متعال به آنها عنایت فرموده است.

بعلاوه حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام که صـاحب ولایـت مطلقـه‌ی تکـوینی است، در وصیتنامه‌ی خود به صاحب ولایت مطلقه‌ی تکـوینی حـضرت امیرالمـؤمنین علیه‌السلام دستور می‌دهد که از طرف او سلامتی را بـه فرزنـدانش تـا روز قیامـت بـه عنوان هدیه ابلاغ نماید و حضرت علی علیه‌السلام هم یقینا این عمل را انجام می‌دهـد و این خود سبب سلامتی آنها از جمیع نواقص و امراض روحی و انحرافات عقیـده‌ای می‌گردد.

این وصیتنامه را مرحوم مجلسی در کتاب «بحار» جلد ٤٣ از بعـضی کتـب معتبـره نقل می‌کند که وقتی حضرت علی بن ابیطالب علیه‌الـسلام بـه بـالین حـضرت فاطمـه علیهاالسلام آمد، دید نوشته‌ای بالای سر آن حضرت است که در آن مطالبی را وصـیت کرده که از جمله این است:

«و اقراء ولدی السّلام الی یوم القیامة».

سلام مرا به فرزندانم تا روز قیامت برسان.

تردیدی نیست که وقتی حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام از حضرت علـی بـن ابیطالب علیه‌السلام که صاحب ولایت مطلقه است درخواست می‌کند که سلام او را به فرزندانش تا روز قیامت برساند، منظورش سلام تحیّتی و تشریفاتی تنها نبوده، بلکه از او خواسته که سلامتی فرزندان او را از نظر دینی و جهات روحی و از جمیع نواقـصی که مضرّ به سعادت اخروی آنها است، تضمین نماید.

اساسی‌ترین و بزرگترین فضیلت سادات

یکی دیگر از امتیازات و فضائل فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام این است که خدا و ملائکه بر آنها صلوات فرستاده‌اند و بر مردم مسلمان واجب است که لااقل در هر نماز بر آنها صلوات بفرستند.

در قرآن مجید می‌فرماید:

((إِنَّ ٱللَّهَ وَمَلَـٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى ٱلنَّبِىِّ ۚ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ صَلُّوا۟ عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا۟ تَسْلِيمًا))[1]

خدا و ملائکه‌اش صلوات بر پیامبر می‌فرستند، شما هم ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر آن حضرت صلوات بفرستید و به او سلام کنید و در مقابلش تسلیم باشید و از او اطاعت نمائید.

توضیح این فضیلت احتیاج به مقدّماتی دارد که ذیلاً بیان می‌شود:

اوّل: ما در بالا ثابت کردیم که آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله همان بنی‌هاشم و یا لااقل ذریّه‌ی آن حضرت تا روز قیامت می‌باشند و لذا دیگر از این بحث در این فصل فارغیم.

دوّم: شیعه و سنّی در دهها حدیث و صدها دعا و عبارت از رسول اکرم و ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام در معنی و تفسیر این آیه‌ی شریفه صریحا و اشارتا نقل کرده‌اند که:

۱ـ سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۵۵.

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و جانشینانش راضی نبوده‌اند که بر آن حضرت صلوات فرستاده شود ولی بر آل او صلوات فرستاده نشود.

یکی از دانشمندان سنّی به نام شیخ یوسف نبهائی در کتاب «**سعادة الدارین فی الصلواة علی السیّد الکونین**» نوشته و در آن کتاب قطور با دلائل کافی با تفصیل زیاد اثبات کرده که اگر کسی بگوید: «اللّهمّ صلّ علی محمّد» و دیگر چیزی نگوید، علاوه بر آنکه ثوابی نبرده (چون این عمل مورد نهی است) یا فعل حرامی کرده و یا لااقل عمل مکروهی انجام داده است. زیرا صاحب این کتاب به اسناد مختلف نقل کرده که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: بر من صلوات کوتاه و دُم‌بریده نفرستید. از آن حضرت سؤال شد: یا رسول اللّه! صلوات کوتاه چیست؟ فرمود: اینکه بر من صلوات بفرستید و بر آل من صلوات نفرستید.

در «تفسیر نعمانی» از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرمود:

«**لا تصلّوا علی صلواة مبتورة اذا صلیتم علیّ، بل صلّوا الی اهل بیتی و لا تقطعوهم منّی فان کلّ سبب و نسب منقطع یوم القیامة الاّ سببی و نسبی**».

بر من وقتی صلوات می‌فرستید، صلوات کوتاه نفرستید، بلکه به اهل بیت من هم صلوات بفرستید و آنها را از من قطع نکنید. زیرا هر سبب و نسبی روز قیامت قطع می‌شود مگر سبب و نسبی که به من متّصل باشد.

در احادیث معتبره به این مضمون از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرمود:

وقتی بنده‌ی خدائی بر من صلوات می‌فرستد ولی بر آل من صلوات نفرستد، این صلوات بر می‌گردد و بر سرش می‌خورد. امّا وقتی که بر من و آل من صلوات بفرستد، خدا گناهانش را می‌آمرزد.

«و قال علی علیه‌السلام قال رسول اللّه: من صلی علیّ و لم یصلّ علی آلی لم‌یجد ریح الجنّه و ان ریحها لتوجد من مسیره خمس مأة عام».[1]

علی علیه‌السلام فرمود: پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده: کسی که بر من صلوات بفرستد و بر آل من صلوات نفرستد عطر بهشت را استشمام نمی‌کند و حال آنکه عطر بهشت از پانصد سال راه به مشام می‌رسد.

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: اگر نزد کسی اسم من برده شود و بر من صلوات بفرستد و گناهانش بخشیده نشود خدا او را از مقام قرب خود دور می‌کند کسی گفت: یا رسول اللّه چگونه ممکن است کسی به شما صلوات بفرستد ولی بخشیده نشود فرمود: وقتی که یک بنده‌ی خدا بر من صلوات بفرستد ولی بر آل من صلوات نفرستد این صلوات بر می‌گردد و به سرش می‌خورد ولی اگر صلوات بر من بفرستد و بر آل من هم صلوات بفرستد و گناهانش بخشیده می‌شود.[2]

این حدیث به قدری بین فِرَق اسلامی معروف و مشهور است که فراموش نمی‌کنم عصر روز جمعه‌ای در مسجد بزرگ اموی جمعی از متصوّفه‌ی اهل سنّت ذکر می‌گفتند و ضمناً وقتی صلوات می‌فرستادند و می‌گفتند: «اللّهمّ صلّ علیه و سلّم».

۱ـ بحارالانوار جلد ۸ صفحه‌ی ۱۸٦ و جلد ۹٤ صفحه‌ی ٤۸ و ٥٦.

۲ـ بحارالانوار جلد ۹۷ صفحه‌ی ۸۱. **عن رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله قال: من ذکرت عنده فصلّی علیّ فلم یغفر له فأبعده اللّه، قیل: یا رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله کیف یصلّی علیک و لا یغفر له؟ فقال: إنّ العبد إذا صلّی علیّ و لم یصلّ علی آلی لفّت تلک الصّلاة فضرب بها وجهه و إذا صلّی علیّ و علی آلی غفر له.**

من به پیرمردی که میاندار جمعیّت و شاید مرشد آنها بود گفتم: آیا نمی‌دانید که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده بر من صلوات کوتاه و بی‌عقب نفرستید و حتما آل مرا با من در صلوات ذکر کنید؟

گفت: چرا، این حدیث از معروفترین احادیث کتب اهل سنّت است و این عمل طبق عادت انجام شده. و فورا دستور داد که بگویند: «اللّهمّ صلّ علی محمّد و علی آله و سلّم».

بنابراین چون در حقیقت ذراری پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله جزء بدن آن حضرتند، لذا وقتی خدا و ملائکه بر آن حضرت صلوات می‌فرستند مثل این است که بر آل آن حضرت هم صلوات فرستاده‌اند و به همین جهت، در آیه‌ی شریفه، احتیاجی به ذکر آل نبوده است. ولی چون مؤمنین ممکن است متوجّه این حقیقت نباشند و آل آن حضرت را جزئی از او ندانند و آنها را از او جدا بدانند، به آنها دستور داده شده که کلمه‌ی «آل» را ذکر کنند و آن حضرت را از آلش جدا ننمایند.

سوّم: هیچ مسلمانی نیست که در تشهّد نماز، وجوب گفتن: «اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد» را منکر باشد.

شیعه به اختصار در تشهّد نماز می‌گوید: «اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد».

ولی اهل سنّت در تشهّد می‌گویند: «اللّهمّ صلّ علی سیّدنا محمّد و علی آل سیّدنا محمّد کما صلّیت علی سیّدنا ابراهیم و علی آل سیّدنا ابراهیم انّک حمید مجید».

تمام مفسّرین سنّی و شیعه در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی فوق گفته‌اند: وقتی از آن حضرت سؤال کردند: چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ فرمود بگوئید: «اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انّک حمید مجید».

مرحوم علاّمه‌ی حلّی رحمه‌الله در کتاب «احقاق الحقّ» در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی فوق می‌گوید: در کتاب «صحیح مسلم» روایت شده که راوی گفت:

به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله گفتم: یا رسول اللّه! دانستیم چگونه بر تو سلام کنیم، امّا کیفیّت صلوات بر تو را نمی‌دانیم. چگونه آن را انجام دهیم؟ فرمود بگوئید: «اللّهمّ

صلّ علی محمّد و آل محمّد کما صلّیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انّک حمید مجید».

قاضی روزبهان که از علماء اهل سنّت است و همه جا می‌خواسته مرحوم علاّمه‌ی حلّی را ردّ کند در اینجا می‌گوید: کسی که این گونه از فضائل آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله را منکر شود مثل کسی است که منکر نور خورشید و ماه شده باشد.

محمّد بن ادریس شافعی در کتاب «مسند» جلد دوّم صفحه‌ی ۹۷ عین روایت فوق را از ابی‌هریره نقل کرده و در دیوانش این دو بیت شعر را در این خصوص سروده است:

یا آل بیت رسول اللّه حبّکم

فرض من اللّه فی القرآن انزله

کفاکم فی عظیم القدر انّکم

من لم یصلّ علیکم لا صلواة له

ای آل پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وجوب محبّت و دوست داشتن شما از طرف خدا در قرآن نازل شده است.

و کفایت می‌کند عظمت قدر شما به اینکه اگر کسی بر شما در نماز صلوات نفرستد، نمازش باطل بوده و مثل کسی است که نماز نخوانده است.

در «صحیح بخاری» جلد ٦ صفحه‌ی ۱۲۰ روایت فوق را از کعب بن عجزه نقل می‌کند و از دهها روایت دیگر نیز استفاده می‌شود که وقتی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله سؤال شد: «چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟» جمعی حاضر بوده‌اند، زیرا این حدیث را راویان متعدّدی نقل کرده و به حدّ تواتر رسیده و در تمام کتب حدیث سنّی و شیعه نقل شده است.

حاکم در «مستدرک» جلد ۲ صفحه‌ی ۱٤۸ از عبدالرحمن بن ابی‌لیلی نقل کرده که گفت:

کعب بن عجزه را ملاقات کردم، گفت: می‌خواهی هدیه‌ای به تو بدهم که آن را از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده‌ام؟ گفتم: بله، آن هدیه را به من اهداء کن.

گفت: ما جمعی بودیم که از آن حضرت سؤال کردیم و گفتیم: چگونه است صلوات فرستادن بر شما؟ فرمود بگوئید: «اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد کما صلّیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انّک حمید مجید».[1]

بنابراین، صلوات کامل، آن صلواتی است که «آل محمّد» هم در آن ذکر شود و این‌گونه صلوات بر هر مسلمانی در هر نماز در تشهّد، واجب است و با یک محاسبه‌ی دقیق، اگر جمعیّت مسلمانان دنیا یک میلیارد نفر باشد، در هر روز واجب است نُه میلیارد مرتبه بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و بر آل آن حضرت صلوات فرستاده شود.

چهارم: صلوات، مغز نماز است، زیرا در روایات وارد شده که دعا مخ و مغز عبادت است و در نماز تنها دعائی که واجب است به قصد انشاء گفته شود، صلوات است.

روزی یکی از علماء از من سؤال کرد: شنیده‌ام که شما می‌گوئید منظور از «حیّ علی خیر العمل» ابراز محبّت و ولایت به اهل بیت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است. آیا در کجای نماز این ابراز محبّت به آنها شده؟

در جواب گفتم: شما می‌دانید و در روایات هم هست که امام علیه‌السلام فرمود: «**الدعاء مخّ العبادة**» (دعا مخ و مغز عبادت است). بنابراین اگر در نماز دعائی باشد آن دعا مغز و حقیقت نماز است.

۱ـ در کتاب مستدرک حافظ حاکم جلد ۳ صفحه‌ی ۱۴۸.

عبدالرحمن بن ابی‌لیلی یقول لقینی کعب بن عجزة فقال الا اهدی لک هدیة سمعتها عن النبی قلت بلی سئلنا رسول اللّه فقلنا یا رسول اللّه کیف الصلواة علیکم اهل البیت قال قولوا اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد کما صلّیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انّک حمید مجید.

بدون تردید در نماز دعای واجبی که به قصد دعائی باید خوانده شود، جز صلوات در تشهّد چیز دیگری نیست، زیرا دعا در قنوت مستحب است و جملەی «**اهدنا الصّراط المستقیم**» هم باید به قصد قرآنی خوانده شود.

بنابراین مغز و باطن و حقیقت نماز، صلوات بر محمّد و آل محمّد است و صلوات هم جز اظهار محبّت بر محمّد و آل محمّد چیز دیگری نیست.

پنجم: از روایات متعدّدی استفاده می‌شود که صلوات، دعای مستجابی است. در نتیجه، صلوات از هر کس در هر کجا که باشد مستجاب خواهد بود تا چه رسد به آنکه اولیاء خدا و اوتاد و ابدال و بالأخص حضرت بقیّةاللّه علیه‌السلام در هر روز لااقل نُه مرتبه در نمازها صلوات بفرستند.

بنابراین طبق این مقدّمات، سادات از این رهگذر بهره‌ی فراوانی از رحمت الهی می‌برند و یقیناً وقتی خدا رحمتش را بفرستد و ملائکه واسطه‌ی رحمت باشند و در شبانه روز امام عصر علیه‌السلام و اولیاء خدا و تمام مسلمانها لااقل نُه مرتبه این رحمت خاصّه را برای آنها از خدا بخواهند، فوائد زیر که در ضمنِ نقل قضیّه‌ای عرض می‌شود، نصیب سادات خواهد شد.

روزی یکی از دانشمندان سؤال کرد که: اگر صلوات شامل جمیع ذریّه‌ی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌شود باید برای آنها آثار زیادی داشته باشد، زیرا تمام مسلمانهای دنیا در هر روز لااقل نُه مرتبه در نمازها درخواست رحمت خاصّه‌ی الهی برای آنها می‌کنند و از همه بالاتر، صلواتی است که هر روز حضرت **بقیّةاللّه** ارواحنا فداه در نماز و غیره می‌فرستند. آیا این صلواتها چه اثراتی برای سادات خواهد داشت؟

من در جواب گفتم: بدون تردید این موهبت الهی از بزرگترین الطافی است که پروردگار متعال بر پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و آل آن حضرت عطا کرده است و من شخصا این عنایت پروردگار را از تمام الطاف و امتیازاتی که به فرزندان حضرت زهراء علیهاالسلام اختصاص داده شده بالاتر می‌دانم.

البتّه همان طوری که شما خود متوجّه آن هستید این دعا و این درخواست فوائد فوق‌العاده‌ای برای آنها دارد که عبارتند از:

در مرحله‌ی اوّل آثاری است که شامل حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌شود و او به مقام محمود و شفاعت کبری و ترفیع درجات معنوی نائل می‌گردد و خدای تعالی دین مقدّس اسلام را برای همیشه پایدار و محفوظ از خطرات می‌دارد و سایه‌ی عدالتش به سر جمیع اهل عالم گسترش پیدا می‌کند ونام او در ملکوت اعلی و در میان جمیع خلایق به عظمت برده می‌شود و مراتب کمالات معنوی را می‌پیماید.

در مرحله‌ی دوّم آثاری است که شامل معصومین و اهل تقوی از آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله است و آن ترفیع درجات و کمالات روحی و شفیع واقع شدن آنها برای گناهکاران از دوستانشان خواهد بود.

در مرحله‌ی سوّم آثاری است که شامل گناهکاران از آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌گردد و آن پاک شدن از گناهان و تطهیر از تمام آلودگیهائی است که ممکن است در عالم آخرت آنها را مبتلا به عذاب الهی نماید.

در مرحله‌ی چهارم آثاری است که شامل حال کفّار و منحرفین آنها می‌گردد و آن از دنیا رفتن آنها با عقائد صحیح و کامل و پاک شدن می‌باشد که تمام این مطالب از آیات قرآن و روایاتی که در سائر فضائل ذکر شد و یا خواهد آمد، استفاده می‌شود.

از این جهت است که من معتقدم بزرگترین فضائل سادات این فضیلت پر اهمیّت است، زیرا وقتی با خواست خدا و فرو فرستادن رحمتش بر سادات و دستور درخواست مؤمنین این رحمت را برای آنها، صلواتها انجام می‌شود، هیچ جای تردید حتّی برای کوتاه‌فکرترین مردم باقی نمی‌ماند که سادات از جمیع گناهان و آلودگیها به خاطر این دعاها و این درخواستهای رحمت برای آنها پاک می‌شوند و بلکه آن قدر این ثروت و سرمایه پر برکت است که علاوه بر آنکه سادات را وارد بهشت می‌کند، آنها می‌توانند از این خوان پر نعمت برای دیگران هم استفاده کنند و لذا خدای تعالی به سادات اجازه‌ی شفاعت هم می‌دهد (که انشاءاللّه در همین کتاب چگونگی شفاعت آنها ذکر خواهد شد).

آن دانشمند گفت: این استدلالی که شما فرمودید غیر قابل خدشه است، زیـرا اگـر بگوئیم خدای تعالی بدون در نظر گرفتن فائده‌ای، واجب کرده که مردم هر روز در هر نماز طلب رحمت خاصّه برای محمّد و آل محمّد بکنند و این دعاها هیچ فائده‌ای برای آنها نخواهد داشت، حرف بسیار غلط و ناصحیحی خواهد بود و اگر بگوئیم برای آنهـا فائده‌ای دارد، قطعا اقلّ فائده‌اش همین است که شما فرمودید. ولی در این صورت آیـا تکالیف و عبادات از آنها برداشته شده و یا اگر برداشته نشده در صورتی کـه ثـواب و عقابی نباشد، آنها به چه جهت تکالیف خود را انجام می‌دهند و چه چیـز آنهـا را وادار به انجام وظیفه می‌کند؟

من در جواب با تبسّمی که علامت تأسّف از این فکر و اندیشه بود گفتم: مگر باید تمام خدمات و انجام وظیفه‌ها به خاطر ترس از جهنّم و یا طمع به بهشت باشد؟

توضیح آنکه اوّلاً سادات مثل همه‌ی مردم، همه‌ی تکالیف را دارند و حتّی ثواب و عقاب آنها دو برابر است. ولی اگر گناهکاری در بین آنها بود، به خـاطر ایـن دعاهـا و صلواتها همان عقابهای مضاعف او بخشیده می‌شود. ثانیاً چه سیّد بی‌شعور و بی‌درکـی باشد که از این همه الطاف الهی سوءاستفاده کند و محبّتهـای او را نادیـده بگیـرد و در مقابل، با او دشمنی کند و در اثر گناه، پروردگار متعال را به غضب در بیاورد. اگر کسی آن قدر به شما محبّت داشته باشد که جمعی را مجبور کند تا برای شما دعا کنند و بـه شما محبّت نمایند و بهترین سعادتها را متوجّه شما سازند، آیا ممکن است شما عملـی انجام دهید که او را ناراحت کرده و به غضب در بیاورد، یا آنکـه بـه خـاطر محبّتهـا و الطاف او به او محبّت می‌کنید و یا لااقل به خاطر شکر نعمتهای او، او را اذیّت نکرده و به غضب در نمی‌آورید و آنچه او خواسته دقیقا مو به مو انجام می‌دهید؟ (به هـر حـال ما به خاطر توجّه سادات و برای رفع اشکال، این بحث را مفصّلاً در پایان همین کتاب می‌آوریم).

معنی صلوات

روزی دوستی که اهل تحقیق بود از من سؤال کرد: معنی صلوات چیست؟ و به چه کسانی جایز است صلوات فرستاد؟

من در جواب گفتم: صلوات به معنی رحمت خاصّه‌ای است که خدای تعالی آن را مخصوص بعضی از مردم قرار داده و این رحمت خاصّه را مسلمانان می‌توانند تنها برای کسانی که خدا در قرآن به آنها صلوات فرستاده است درخواست کنند و آنها از این قرارند:

اوّل:مؤمنینی که بسیار به یاد خدا هستند و صبح و شام او را تسبیح می‌کنند که خدای تعالی در قرآن درباره‌ی آنها می‌فرماید:

((هُوَ ٱلَّذِى يُصَلِّى عَلَيۡكُمۡ وَمَلَـٰٓئِكَتُهُۥ لِيُخۡرِجَكُم مِّنَ ٱلظُّلُمَـٰتِ إِلَى ٱلنُّورِۚ وَكَانَ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَحِيمًا))[1]

خدای تعالی رحمت خاصّه‌اش را بر شما نازل می‌کند و ملائکه واسطه‌ی ایصال آن رحمتند بخاطر آنکه شما را از ظلمت خارج کند و به وادی نور وارد نماید و خدا به مؤمنین مهربان است.

که در اینجا فائده‌ی این صلوات را بیرون آمدن انسان از ظلمت گناه و صفات رذیله و حجابهای ظلمانی می‌داند.

دوّم: صابرینی که در مقابل خوف و گرسنگی و نقص از اموال و انفس و ثمرات و سائر مصائب در راه رسیدن به خدا و کمالات روحی بُردبارند و خود را مخلوق خدا

۱ـ سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۴۳.

می‌دانند و معتقدند که به سوی قرب او باز می‌گردند که پروردگار متعال درباره‌ی آنها می‌فرماید:

((أُوْلَٰٓئِكَ عَلَيۡهِمۡ صَلَوَٰتٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَرَحۡمَةٞۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُهۡتَدُونَ))[1]

بر اینها از طرف پروردگارشان صلوات و رحمت است و اینها همان هدایت یافتگانند.

که از این آیه استفاده می‌شود افراد صابر و کسانی که در راه خدا استقامت نموده‌اند برای کمالات بیشتر خدای تعالی آنها را مشمول صلوات و رحمت خود قرار می‌دهد و اینان هدایت یافتگانند.

سوّم: جمعیّتی که اگر گناهی کرده‌اند، در مقابل خدا و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اعتراف کرده و خدا گناهان آنها را بخشیده و به آن حضرت هم دستور داده شده که از اموال آنها صدقه بگیرد و آنها را تطهیر نموده و از صفات زشت،پاکشان کند.

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله موظّف است که بر این جمعیّت نادم صلوات بفرستد، زیرا فائده‌ی صلوات بر آنها این است که به آنان تسکین خاطر می‌دهد و مطمئن می‌شوند که خدا توبه‌شان را قبول کرده است.

آنچه در بالا گفته شد مضمون آیه‌ی ۱۰۳ سوره‌ی توبه است که می‌فرماید:

((خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيۡهِمۡۖ إِنَّ صَلَوٰتَكَ سَكَنٞ لَّهُمۡۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيم))[2]

یعنی ای رسول ما تو از مؤمنان صدقات را بگیر تا بوسیله‌ی گرفتن صدقات آنها و اموال آنها را پاک کنی و تزکیه‌ی نفس‌شان نمائی و بر آنها صلوات بفرست زیرا

۱ـ سوره‌ی بقره آیه‌ی ۱۵۷.

صلوات تو مایه‌ی آرامش آنها است و خدا شنونده و دانا است.

چهارم: آل محمّد که خدا و ملائکه بر آنها صلوات می‌فرستد و بر مؤمنین هم طبق امر الهی واجب است که بر آنها صلوات بفرستند. بنابراین فائده صلوات بر آل محمّد طبق آیات شریفه قرآن چند چیز است:

اوّل آنها را از ظلمت به نور وارد می‌کند.

دوّم آنها را به کمالات روحی می‌رساند.

سوّم به آنها در قیامت و در برزخ و بلکه در دنیا آرامش می‌دهد.

چهارم آنها را هدایت می‌کند که اگر به آیات صلوات دقّت شود این مسائل از مسلّمیات آنها است.

آن دوست محقّقم سؤال کرد: چرا قرآن آن چنانکه سه دسته‌ی قبل را به صفاتشان معرّفی فرموده آل محمّد را به نام و یا لااقل به صفاتشان اشاره نکرده که لازم باشد در روایات، پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام بگویند که منظور از صلوات بر حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در آیه‌ی فوق، صلوات بر آل آن حضرت هم هست؟

من در جواب گفتم: چون پروردگار متعال وعده فرموده که قرآن را از تحریف حفظ کند و یکی از راههای حفظ آن از تحریف، این است که صریحا کلامی نگوید تا حسادت دشمنان را تحریک نموده و آنها را به فکر از بین بردن آن جمله بیندازد. ولی وقتی ما (به تصریح جمله‌ی ((وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلْهَوَىٰٓ))[1]) کلام پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را همتای قرآن قرار می‌دانیم و آن حضرت هم با آن اصرار عجیب، مکرّر فرموده که در آیه‌ی شریفه، آل محمّد هم مقصود بوده است و کسی که «آل» را در صلوات اسم نبرد گناهکار می‌باشد و بعلاوه عقلاء و اهل تحقیق نیز می‌دانند که ذریّه‌ی آن حضرت جزء وجود آن حضرتند، نتیجه این است که هم در ظاهر قرآن

۱ـ سوره‌ی نجم آیه‌ی ۳.

برای حفظ قرآن این کلمه بیان نشده تا دشمنان تمام آیه را از بین ببرند و هم مثل وقتی که در ظاهر قرآن بیان شده باشد، مطلب ادا گردیده است.

و امّا اینکه چرا آنها به صفات ذکر نشده‌اند، به خاطر این است که شامل تمام ذریّه‌ی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله اعمّ از معصوم و مؤمن و فاسق و کافر آنها بشود. و این لطف فوق‌العاده‌ای است که پروردگار به خاطر حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام فرموده است، بلکه این امتیاز در خصوص فرزندان فاسق و کافر آن حضرت بیشتر نمودار بوده و به این وسیله خدای تعالی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را گرامی داشته است، زیرا اهل تقوی از آل محمّد طبعا تحت عنوان اولیاء خدا و یا لااقل جزء تائبین و صابرین و پاک شدگان که در قرآن بر آنها صلوات فرستاده شده مشمول صلوات خدا و ملائکه خواهند بود.

ولی تنها جمعیّتی که به خاطر پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و به پیوست به آن حضرت مشمول این رحمت خاصّه می‌شوند که اگر آن حضرت نبود و به خاطر آن حضرت نبود خودبخود و روی طبع عادّی بر سر این سفره جائی نداشتند، این دسته هستند. و این فضیلت فوق‌العاده‌ای است که خدا فسّاق و کفّار از سادات را هم به خاطر پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و به خاطر اکرام به آن حضرت در ردیف اولیاء و معصومین بر سر سفره‌ی رحمت خاصّه‌اش جا داده است. چنانکه در گرفتن خمس هم آنها را سر سفره‌ی خدا و رسول و ائمّه علیهم‌السلامدر امور مادّی جا داده است.

دوست محقّقم سؤال کرد: آیا صلوات خدا و ملائکه که در آیه‌ی فوق ذکر شده چگونه است؟

من در جواب گفتم: از احادیث استفاده می‌شود که صلوات خدا همان رحمت خاصّه‌ای است که بر آنها نازل شده و شاملشان می‌شود و صلوات ملائکه این است که از پروردگار تقاضای آن رحمت را می‌کنند و واسطه‌ی نزول آن می‌شوند و صلوات انسانها این است که درخواست آن رحمت را برای پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و اولیاء خدا و آل محمّد بنمایند.

دوست محقّقم گفت: به عقیده‌ی من اگر سادات در بهترین مغفرتها و رحمتها و نعمتها در دنیا و آخرت قرار بگیرند، با این همه تقاضای رحمتی که برای آنها می‌شود، مسأله‌ی مهمّی نبوده و بلکه این درخواست خود مردم مسلمان از خدای تعالی بوده است.

من گفتم: بله دوست عزیز، تنها بر یک میلیارد مسلمان در هر شبانه روز نُه میلیارد مرتبه واجب است که از خدا طلب رحمت خاصّه‌اش را برای پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و سادات بنمایند و چون صلوات بهترین اذکار است و هر زمان نام رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برده می‌شود، باید صلوات فرستاد و در دعاها و زیارتها، مکرّر بر آن حضرت و سادات صلوات فرستاده شده است، باید گفت که مردم مسلمان بی‌حساب برای آنها از خدا طلب رحمت می‌کنند و چون خدا خودش به تصریح قرآن، قبل از همه رحمتش را بر آنها نازل کرده و صلوات را از هر کس که باشد دعای مستجابی قرار داده است، باید این درخواستها و این نزول رحمتها، آثار فوق‌العاده‌ای داشته باشد، چنانکه می‌بینیم پروردگار متعال در پاسخ این دعاها و تقاضاها، در دنیا آنها را بر دیگران فضیلت داده (و ما در همین کتاب ذکر کرده‌ایم که خدای تعالی فضائلی را مختصّ آنها قرار داده است) و پس از مرگ هم به خاطر درخواست مردم مسلمان، این الطاف را استمرار بخشیده که از جمله اینهائی است (که در فصول مختلف زیر ذکر خواهد شد).

اوّل:

از احادیث و روایات استفاده می‌شود که خدای تعالی به دلیل صلواتها و درخواستهای مردم مسلمان و لطف الهی و صلوات پروردگار و ملائکه که بر آنها نازل می‌شود در روز محشر صورت سادات و فرزندان حضرت فاطمه علیهاالسلام را به قدری منوّر می‌سازد که مانند خورشید می‌درخشد.

در کتاب «امالی» شیخ صدوق و در کتاب «**حدیقة الناظر و نزهة الخاطر**» از ابی‌بصیر نقل می‌کنند که گفت: امام صادق علیه‌السلام فرموده:

روز قیامت که شود، خدای تعالی مردم را در زمین واحدی جمع می‌کند. در این وقت ظلمت شدیدی همه جا را فرا می‌گیرد و مردم ضجّه و ناله زده و می‌گویند: خدایا، این عذاب و ظلمت را از ما بردار.

ناگهان می‌بینند جمعی گوشه‌ی محشر پیدا شدند که نور، پیشاپیش آنها در حرکت است و تمام محشر را منوّر کرده‌اند. مردم می‌گویند که: اینها انبیاء خدا هستند.

ندا از جانب خدا به آنها می‌رسد که: نه، اینها انبیاء نیستند.

مردم می‌گویند: اینها ملائکه‌اند.

از جانب خدا ندا می‌رسد که: نه، اینها ملائکه نیستند.

مردم می‌گویند: پس اینها لابد شهداء هستند.

ندا می‌رسد که: نه، اینها شهداء هم نیستند.

مردم می‌گویند: خدایا، پس اینها کیستند؟!

جواب از طرف پروردگار به آنها می‌رسد که: ای اهل محشر! از خود آنها سؤال کنید که: شما کیستید؟

اهل محشر از آنها سؤال می‌کنند: شما کی هستید؟

آنها در جواب می‌گویند: «**نحن العلویّون نحن ذریّة محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله**» یعنی: ما علویّین هستیم، ما ذریّه‌ی حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله هستیم. «**نحن من اولاد علی ولیّ اللّه**» ما از اولاد علی ولیّ خدا هستیم، ما به کرامت و لطف خدا اختصاص یافته‌ایم. ما به امان و لطف الهی اطمینان داریم.

در این وقت از طرف پروردگار متعال ندا می‌رسد که: ای سادات! شفاعت کنید دوستانتان را و آنهائی که به شما اظهار محبّت و مودّت کرده‌اند و آنهائی که از شما در کارهای خوبتان پیروی نموده‌اند.

آنها هم شروع به شفاعت می‌کنند و شفاعت آنها قبول می‌شود.[1]

از این حدیث و احادیثی نظیر این استفاده می‌شود که فرزندان حضرت علی علیه‌السلام و حضرت فاطمه علیهاالسلام مقام روز قیامتشان از انبیاء و ملائکه بالاتر است. و دیگر آنکه لطف الهی و رحمت خاصّه‌اش به قدری شامل آنها می‌شود که دوستانشان را هم می‌توانند شفاعت کنند و از آن الطاف فوق‌العاده که خدا عنایت کرده به آنان بدهند، یعنی آنها را شفاعت کنند و شفاعتشان قبول درگاه پروردگار هم واقع می‌گردد و در احادیث متعدّدی آنها را جزء شفعاء قرار داده‌اند. این لطف الهی نیز بعید نیست که مربوط به همان صلواتهائی که مردم می‌فرستند باشد.

در کتاب «تذکرة الفقهاء» در مبحث وصیّت، مرحوم علاّمه‌ی حلّی نقل می‌کند:

روزی عمر درباره‌ی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: او درختی است که در مزبله بیرون آمده و او از این جمله منظورش رذالت خویشاوندان آن حضرت بود.

۱ـ بحار الأنوار جلد ۹٦ صفحه‌ی ۲۱۷.

عن أبی‌بصیر عن أبی عبداللّه الصادق علیه‌السلام قال: إذا کان یوم القیامة جمع اللّه الأوّلین و الاخرین فی صعید واحد، فتغشاهم ظلمة فیضجّون إلی ربّهم و یقولون: یا ربّ اکشف عنّا هذه الظّلمة، قال: فیقبل قوم یمشی النّور بین أیدیهم قد أضاء أرض القیامة، فیقول أهل الجمع: هؤلاء أنبیاء اللّه فیجیئهم النّداء من عنداللّه ما هؤلاء بأنبیاء، فیقول أهل الجمع: فهؤلاء ملائکة فیجیئهم النّداء من عنداللّه ما هؤلاء بملائکة فیقول أهل الجمع: هؤلاء شهداء، فیجیئهم النّداء من عنداللّه ما هؤلاء بشهداء فیقولون: من هم؟ فیجیئهم النّداء یا أهل الجمع سلوهم من أنتم؟ فیقول أهل الجمع من انتم؟ فیقولون نحن العلویّون، نحن ذریّة محمّد رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله نحن أولاد علی ولیّ اللّه، نحن المخصوصون بکرامة اللّه، نحن الامنون المطمئنّون، فیجیئهم النّداء من عنداللّه عزّوجلّ: اشفعوا فی محبّیکم و اهل مودّتکم و شیعتکم فیشفعون فیشفّعون.

این مطلب به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید، غضب آن حضرت شدید شد. سپس دستور فرمود تا مردم در مسجد جمع شوند و به منبر رفت و حمد و ثنای الهی را کرد و فرمود: ای مردم! برخیزید و نسب خودتان را به پدرانتان بگوئید تا من شما را بشناسم. (تا آنکه می‌فرماید:) کجا است آن کسی که به اهل بیت من جسارت کرده است؟ برخیزد و نَسَب خود را به پدرش بگوید.

عمر برخاست و گفت: یا رسول اللّه! از ما بگذر، خدا از تو بگذرد. مرا ببخش، خدا تو را ببخشد. حلم کن در مقابل نادانی ما، خدا درباره‌ات حلم کند.

راوی می‌گوید: پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بسیار با حیا بود و دیگر سخنی به او نگفت، ولی در میان جمعیّت فرمود: چون روز قیامت شود، سجده می‌کنم، سجده‌ای که سرم را از آن بر نمی‌دارم تا وقتی که یک نفر از بنی عبدالمطلب باقی باشد، باید همه‌ی آنها داخل بهشت شوند.

دوست محقّقم گفت: آیا سادات و فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام را هم باید ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام شفاعت کنند یا آنکه خدا آنها را قبلاً آمرزیده است؟

گفتم: در حدیث صحیحی در کتاب «اربعین» از ابن بابویه نقل شده است:

روزی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله خطاب به علی بن ابیطالب علیه‌السلام فرمود: ای علی! وقتی که روز قیامت شود، دوازده هزار ملک در خدمتت قرار می‌گیرند تا آنکه در محضر عدل پروردگار می‌ایستی. خدای تعالی به تو می‌فرماید: از من سؤال کن که به ذات خودم قسم خورده‌ام که امروز هزار حاجت تو را برآورم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام عرض کرد: یا رسول اللّه! ابتدا به شفاعت ذریّه و اهل بیتم شروع می‌کنم.

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: آنها در آن روز به تو احتیاج ندارند، ولی تو شروع به شفاعت دوستان و پیروانت کن.

از این حدیث استفاده می‌شود که در قیامت ذریّه‌ی حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام یا بوسیله‌ی اثر سلام خدا و یا صلوات خدا و مردم و ملائکه و یا به خاطر انتسابشان به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بهشتی هستند و قبلاً آمرزیده شده‌اند، ولی در عین حال اوّل حاجت حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام از هزار حاجتش این است که آنها را شفاعت کند و نگذارد احتمالاً آنها مورد مؤاخذه واقع گردند.

امّا با مقایسه با یک حدیث دیگر عظمت شأن فرزندان حضرت علی علیه‌السلام در روز قیامت واضح می‌گردد و آن روایت صحیحه‌ای است که در «روضه‌ی کافی» از ابی‌سعید نقل شده که گفت:

روزی در محضر امام صادق علیه‌السلام بودم، فرمود: وقتی روز قیامت شود و خدا خلایق را جمع کند، اوّل کسی را که صدا می‌زنند، حضرت نوح علیه‌السلام است و از او سؤال می‌شود که آیا تبلیغ رسالتت را کردی؟

می‌گوید: بله.

به او گفته می‌شود: چه کسی شاهد تو است؟

می‌گوید: محمّد بن عبداللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: حضرت نوح خارج می‌شود و مردم را می‌شکافد تا به خدمت حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌رسد و آن حضرت بر روی تلّی از مُشک نشسته و در خدمتش حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام است.

حضرت نوح به خدمت حضرت محمّد بن عبداللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض می‌کند که: خدای تعالی از من سؤال

کرده که: آیا تبلیغ رسالت کردی؟ گفتم: بلی. فرمود: شاهد تو کیست؟ گفتم: حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله.

پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله رو به جعفر و حمزه می‌کند و به آنها می‌گوید: بروید و برای نوح شهادت بدهید که او تبلیغ رسالتش را کرده است.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: آن روز حضرت جعفر و حمزه دو شاهد یک‌یک انبیاء هستند، بر آنکه آنها تبلیغ رسالتشان را کرده‌اند.

گفت: قربانت گردم، پس علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در آن وقت کجا است که او شهادت برای انبیاء نمی‌دهد؟

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «**هو اعظم منزلة من ذلک**» یعنی او مقام و منزلتش بالاتر و عظیم‌تر از این است که برود و شهادت برای انبیاء علیهم‌السلام بدهد.

خوانندگان محترم به این دو حدیث توجّه کنید و آنها را با هم مقایسه نمائید و مقام و فضیلت فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام را در روز قیامت، روزی که هر کسی از برادرش فرار می‌کند، بشناسید و ما به خاطر آنکه مبادا هضمش برای بعضی از افراد مشکل باشد، از توضیح و تحلیل بیشتر آن خودداری می‌کنیم.

دوّم:

یکی از امتیازات فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام این است که خدا وعده کرده آنها را به جهنّم نبرد و آتش دوزخ را بر آنها حرام نموده است و این یا به خاطر طهارت باطنی و روحی سادات است و یا به خاطر این است که چون فاطمه‌ی زهراء دامنش و روحش پاک است خدا آنها را به جهنّم نمی‌برد و یا به خاطر این است که با عقائد صحیح از دنیا می‌روند و یا به خاطر این است که مشمول شفاعت پیغمبر اکرم و فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام می‌شوند و یا به خاطر این است که مشمول سلام و سلامتی روحی از جانب پروردگار می‌گردند و یا به خاطر صلواتها و درخواستهای مردم مسلمان از رحمت خدا برای آنها است.

به هر حال این مطلب حتمی است که سادات و ذریه‌ی حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام به جهنّم نمی‌روند و آتش جهنّم بر آنها حرام است.

زیرا از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرموده: «**انّ فاطمة احصنت فرجها فحرّم اللّه ذریّتها علی النّار**»[1](چون دامن فاطمه علیهاالسلام پاک است خدا بدن ذریّه‌اش را بر آتش جهنّم حرام کرده است) یکی از احادیث معروف بین شیعه و سنّی این حدیث است که منجمله در کتاب مستدرک صحیحین (صفحه‌ی ۱۵۲ جلد ۳) از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرمود:

«**فاطمة احصنت فرجها فحرّم اللّه ذریّتها علی النّار**».

این حدیث از احادیث متواتره و معروف در صدر اسلام بوده و به قدری در بین اصحاب ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام مسلّم بوده که جمعی از آنها معنی این روایت را از ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام سؤال می‌کرده‌اند چنانکه در کتاب «امالی» شیخ صدوق، «محمّد بن مروان» به امام صادق علیه‌السلام عرض می‌کند:

«راست است که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده: «**فاطمة احصنت فرجها فحرّم اللّه ذریّتها علی النّار**»؟ فرمود: بلی، راست است».

بدون تردید کلمه‌ی ذریّه در این حدیث شامل جمیع فرزندان فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام اعمّ از مسلمانان و کفّار و فسّاق آنها می‌شود. زیرا از معنی «ذریّه» غیر از این معنی در ذهن چیز دیگری تبادر نمی‌کند. مطلبی که مورد بحث است و در این کتاب بسیار به آن توجّه شده این است که: آیا واقعا تمام ذریّه‌ی فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام اگر چه فاسق باشند در آتش نمی‌سوزند؟

در جواب می‌گوئیم: ظاهر روایت این چنین بیان می‌کند، زیرا این حدیث در مقام امتنان بوده و هر قدر افرادی از آنها دورتر از بهشت باشند، بیشتر مشمول مضمون این حدیث می‌گردند.

۱ـ **صوائق المحرّقة** چاپ مصر صفحه‌ی ۱۸۸.

به عبارت واضح‌تر، معصومین آنها مقامشان اجلّ است که چون دامن حضرت فاطمه علیهاالسلام پاک بوده به جهنّم نروند و اهل تقوای آنها هم مانند سائرین به خاطر تقوایشان به جهنّم نمی‌روند.

پس باید بگوئیم این روایت شامل کسانی می‌شود که مستحقّ جهنّم بوده و اگر به خاطر حضرت فاطمه علیهاالسلام نبود، ممکن بود به جهنّم بروند.

«قطب راوندی» در کتاب «آیات الاحکام» از «حسن بن راشد» نقل می‌کند که او گفته است:

«من اسم «زید» بن علی بن الحسین علیه‌السلام را نزد امام صادق علیه‌السلام بردم و او را مذمّت کردم.

حضرت فرمود: این کار را نکن. خدا رحمت کند عمویم «زید» را، نزد من آمد و گفت: من قصد خروج بر این طاغوت یعنی «هشام بن عبدالملک مروان» را دارم. به او گفتم: این کار را نکن، می‌ترسم تو را پشت دروازه‌ی کوفه به دار بزنند. مگر نمی‌دانی که هیچ یک از فرزندان فاطمه علیهاالسلام نیست که قبل از خروج سفیانی علیه سلطان زمانش قیام کند جز آنکه کشته می‌شود؟

سپس فرمود: توجّه داشته باش ای حسن بن راشد که؛ «**فاطمة احصنت فرجها فحرّم اللّه ذریّتها علی النّار**» یعنی به خاطر آنکه فاطمه علیهاالسلام دامنش پاک است، بدن ذریّه‌اش بر آتش جهنّم حرام است.

و در خصوص آنها این آیه نازل شده است:

«کسانی که کتاب به ارث به آنها رسیده است و ما از میان بندگانمان آنها را انتخاب کرده‌ایم (سه دسته‌اند:) گروهی از آنها ظالم به نفس خودند و جمعی میانه‌رو هستند

و عدّه‌ای هم آنانند کـه بـر تمـامی خوبیهـا بـر همـه پیـشی گرفته‌اند».[1]

سپس امام علیه‌السلام فرمود: معنی کسانی که بـه نفـس خود ظلم کرده‌اند (که در آیـه‌ی شـریفه آمـده) آن دسـته از ذریّه‌ی فاطمه‌ی زهراء علیها السّلامند که امام زمـان خـود را نمی‌شناسند و امّا دسته‌ی میانه‌رو، آن دسته از مردمی هـستند که امام شناسند، ولی آنهائی کـه بـر همـه‌ی خوبیهـا سـبقت جسته‌اند، امامان از ذراری زهراء علیهاالسلام می‌باشند.

سپس فرمود: ای حسن! ما خاندانی هستیم که احـدی از ما از دنیا نمی‌رود مگر آنکه برای هر صاحب فضیلتی، مقـام و فضلش را اقرار می‌کند».[2]

۱ـ ((ثُم أَوۡرَثۡنَا ٱلۡكِتَٰبَ ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَيۡنَا مِنۡ عِبَادِنَاۖ فَمِنۡهُمۡ ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ وَمِنۡهُم مُّقۡتَصِدٞ وَمِنۡهُمۡ سَابِقُۢ بِٱلۡخَيۡرَٰتِ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَضۡلُ ٱلۡكَبِيرُ جَنَّٰتُ عَدۡنٖ يَدۡخُلُونَهَا يُحَلَّوۡنَ فِيهَا مِنۡ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٖ وَلُؤۡلُؤٗاۖ وَلِبَاسُهُمۡ فِيهَا حَرِير)). سـوره‌ی فـاطر آیات ۳۲ تا ۳۳.

۲ـ بحارالانوار جلد ٤٦ صفحه‌ی ۱۸٥ روایة ٥۱. **روی عن الحسن بن راشد قال ذکـرت زید بن علی فتنقصته عند ابی‌عبدالله فقال لا تفعل رحم الله عمی اتی ابی فقال انی ارید الخروج علی هذا الطاغیه فقال لا تفعل فانی اخاف ان تکون المقتول المـصلوب علـی ظهـر الکوفـه ا مـا علمت یا زید انه لا یخرج احد من ولد فاطمه علی احد من السلاطین قبـل خـروج الـسفیانی الا قتل ثم قال الا یا حسن ان فاطمه احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار و فیهم نزلـت ((ثـم اورثنا الکتاب الذین اصـطفینا مـن عبادنـا فمـنهم ظـالم لنفـسه و مـنهم مقـصد و مـنهم سـابق بالخیرات)) فان الظالم لنفسه الذی لا یعرف الامـام و المقتـصد العـارف بحـق الامـام و الـسابق**

از این روایت استفاده می‌شود با آنکه امام صادق علیه‌السلام زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام را از قیام علیه هشام نهی فرموده و او گوش نکرده بود، ولی به خاطر آنکه آزاد شده از آتش جهنّم است، اوّل به خاطر پاکی دامن حضرت فاطمه علیهاالسلام و دوّم به خاطر آنکه قبل از مرگ به جمیع حقایق اقرار می‌کند ـ یعنی اگر امام شناس نباشد به آن اعتراف می‌نماید ـ حضرت صادق علیه‌السلام حسن بن راشد را از مذمّت زید نهی فرموده است.

روایات دیگری نیز به همین مضامین در کتب سنّی و شیعه نقل شده که در آنها صریحا فرموده‌اند: ذریّه‌ی حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام به خاطر پاکی دامن آن حضرت، از آتش جهنّم آزادند. ولی در همین مورد دو روایت از معصومین علیهم‌السلام نقل شده که یکی از آن دو روایت، قضیّه‌ی زید بن موسی بن جعفر علیهماالسلام‌است که علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام به خاطر توبیخ و حفظ خون او و به خاطر آنکه وی استفاده‌ی ناصحیح از این حدیث نکند، (به اصطلاح از باب تقیّه) آن را اختصاص به حضرت امام مجتبی و حضرت سیّدالشهداء علیهم‌السلام‌داده است. اصل حدیث این است:

در کتاب «معانی الأخبار» از «حسن بن موسی وشاء بغدادی» نقل شده که می‌گوید:

«من با علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام در خراسان بودم و زید بن موسی بن جعفر علیهماالسلام هم حاضر بود و در گوشه‌ی مجلس با جمعیّتی سخن می‌گفت و دائما از فضائل خود و انتسابش به حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام حرف می‌زد و گاهی می‌گفت: ما هر چه بکنیم، خدا ما را می‌بخشد. در این موقع با آنکه حضرت علی بن موسی علیه‌السلام با جمع دیگری سخن می‌گفت، کلام زید را شنید

بالخیرات هو الامام ثم قال یا حسن انا اهل بیت لایخرج احدنا من الدنیا حتی یقر لکل ذی فضل بفضله.

و رو به او کرد و فرمود: ای زید ! تو را سخنان بقّالهای کوفه مغرور کرده که گفته‌اند چون فاطمه علیهاالسلام پاکدامن است، ذریّه‌اش به آتش نمی‌سوزند. به خدا قسم نیست این فضیلت مگر برای حسن و حسین علیهماالسلامو فرزندان بلافصل آن حضرت. چطور ممکن است که موسی بن جعفر علیهماالسلام خدا را اطاعت کند و روزها را روزه بگیرد و شبها به نماز مشغول باشد، ولی تو معصیت خدا را بکنی، بعد هر دوی شما روز قیامت بیائید و مقامتان یکسان باشد؟ بنابراین تو در نزد خدا عزیزتر از موسی بن جعفر علیهماالسلام هستی.

حضرت علی بن الحسین امام سجّاد علیه‌السلام می‌فرمود: برای نیکوکاران ما دو برابر اجر است و عذاب گناهکاران ما نیز دو برابر دیگران است».[1]

و در کتاب «عیون اخبار الرضا» از «یاسر» نقل شده است که می‌گفت:

«زید بن موسی برادر علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام علیه دستگاه خلافت مأمون عبّاسی خروج کرده بود و در

۱ـ معانی الأخبار صفحه‌ی ۱۰۵ حدیث ۱ و بحار جلد ۴۳ صفحه‌ی ۲۳۰ روایة ۲.

عن الحسن بن موسی الوشاء البغدادی قال کنت بخراسان مع علی بن موسی الرضا علیه‌السلام فی مجلسه و زید بن موسی حاضر و قد اقبل علی جماعة فی المجلس یفتخر علیهم و یقول نحن و ابوالحسن علیه‌السلام مقبل علی قوم یحدثهم فسمع مقاله زید فالتفت الیه فقال یا زید اغرک قول بقالی الکوفه ان فاطمه احصنت فرجها فحرم اللّه ذریتها علی النار و اللّه ما ذلک الا للحسن و الحسین و ولد بطنها خاصة فاما ان یکون موسی بن جعفر علیه‌السلام یطیع الله و یصوم نهاره و یقوم لیله و تعصیه انت ثم تجیئان یوم القیامه سواء لانت اعز علی اللّه عزوجل منه ان علی بن الحسین علیه‌السلام کان یقول لمحسننا کفلان من الاجر و لمسیئنا ضعفان من العذاب.

مدینه خانه‌ها را آتش زده و جمعی را کشته بود که او را «زیدالنّار» می‌گفتند. وقتی او را دستگیر کردند و در خراسان به نزد مأمون آوردند. مأمون دستور داد او را خدمت علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام ببرند.

«یاسر» می‌گوید: وقتی او را به خدمت حضرت علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام بردند و حضرت چشمش به برادرش افتاد فرمود: ای زید! تو را سخن مردمان پست کوفه، مغرور کرده که گفته‌اند چون دامن زهراء علیهاالسلام پاک است، ذریّه‌اش بر آتش جهنّم حرامند. این مخصوص حسن و حسین علیهماالسلام است. فکر می‌کنی که تو معصیت خدا را بکنی و وارد بهشت شوی و موسی بن جعفر علیه‌السلام اطاعت خدا را بکند و او هم وارد بهشت شود، پس تو محترمتر از موسی بن جعفر نزد خدا خواهی بود. به خدا قسم نمی‌رسد احدی به آنچه نزد خدا از اجر است مگر کسی که او را اطاعت کند و تو گمان کرده‌ای که با معصیت به آنها خواهی رسید؟ و بد گمان می‌کنی.

زید گفت: من برادر تو و پسر پدر تو هستم.

حضرت علی بن موسی علیه‌السلام فرمود: تو برادر من هستی مادامی که بندگی خدا را بکنی».[1]

۱ـ بحارالانوار جلد ٤٣ صفحه‌ی ۲۳۱ روایت ٦.

عن یاسر قال خرج زید بن موسی اخو ابی الحسن علیه‌السلام بالمدینه و احرق و قتل و کان یسمی زید النار فبعث الیه المامون فاسر و حمل الی المأمون فقال المامون اذهبوا به الی ابی الحسن قال یاسر فلما ادخل الیه قال له ابوالحسن یا زید اغرک قول سفله اهل الکوفه ان فاطمه احصنت فرجها فحرم اللّه ذریتها علی النار ذاک للحسن و الحسین خاصة ان کنت تری انک تعصی اللّه و تدخل الجنة و موسی بن جعفر اطاع اللّه و دخل الجنّة فانت اذا اکرم علی اللّه

این دو روایت که در حقیقت یک حدیث است ـ با توجّه به مطالب قبلی که در اوّل بحث ذکر شدـ باید به این معنی حمل شود که چون حضرت علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام نمی‌خواسته که زید از حدیث مذکور سوء استفاده کند و این فکر را که اگر هر کاری کرد به خاطر آنکه فرزند حضرت فاطمه علیهاالسلام است بخشیده می‌شود، از مغز او بیرون کند، این مطالب را به خاطر مصلحتی، برخلاف معنی واقعی آن بیان فرموده است و الاّ با آنچه ما از نظر عقل و احادیث متذکّر شدیم منافات دارد و به این معنی روایت ضعیف دیگری از جهت سند وجود دارد ولی آنچه مسلّم است این دو روایت حتما باید توجیه شود و یقیناً محال است معنی کلام پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله این باشد که چون فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام دامنش پاک است بدن امام حسن و امام حسین علیهماالسلام بر آتش جهنّم حرام است.

بالاخره علاوه بر این روایت روایات فراوان دیگری هم این مطلب را تأکید می‌کند که از جمله، این احادیث است:

۱ـ نجاشی در «فهرست» خود (در باب عین) در حالات برادر دعبل می‌نویسد که او گفت: حدیث کرد من و برادرم دعبل را علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام به کتابی که اوّلش حدیث کشمش سرخ بود و آخرش حدیثی بود که حضرت از آباء گرامیش نقل کرده که جابر بن عبداللّه گفت:

«انّ اللّه حرّم لحم ولد فاطمة علی النّار».

خدا گوشت اولاد فاطمه علیهاالسلام و سادات را بر آتش جهنّم حرام کرده است.

۲ـ در کتاب «معانی الأخبار» از ابی‌حمزه‌ی ثمالی نقل شده که گفت: امام باقر علیه‌السلام فرموده:

عزوجل من موسی بن جعفر و اللّه ما ینال احد ما عنداللّه عزوجل الا بطاعته و زعمت انک تناله بمعصیته فبئس ما زعمت فقال له زید انا اخوک و ابن ابیک فقال له ابوالحسن علیه‌السلام انت اخی ما اطعت اللّه عزوجل.

دربارهی اولاد حضرت فاطمه علیهاالسلام این آیه نازل شده است: **((قُل يَـٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًا))**[1]

ای بندگان من (و ای فرزندان حضرت فاطمه علیهاالسلام) که بر ضرر خودتان در گناه زیادهروی کردهاید، از رحمت ما مأیوس نشوید، زیرا خدا همهی گناهان را میبخشد.[2]

بنابراین منظور از بندگان گناهکار در این آیه، سادات و فرزندان گناهکار حضرت فاطمهی زهراء علیهاالسلام هستند و وقتی که آنها دیگر گناه نداشتند و یا گناهانشان بخشیده شود، طبعا عذاب نمیشوند.

۳ـ در کتاب «صواعق محرّقه» نقل شده که پیغمبر اکرم صلیاللهعلیهوآله به حضرت فاطمه علیهاالسلام فرمود:

«انّ اللّه غیر معذّبک و لا احدا من اولادک».

ای فاطمه! خدای تعالی نه تو را عذاب میکند و نه احدی از اولاد تو را.

٤ـ ابن حجر در کتاب «صواعق» از رسول اکرم صلیاللهعلیهوآله به سند صحیح نقل کرده که فرموده:

خدای تعالی دربارهی خویشاوندان و فرزندانم به من وعده کرده که هر کس از آنها برای خدا اقرار به توحید و برای من اقرار به رسالت کند، او را عذاب نکند.[3]

۱ـ سورهی زمر آیهی ۵۳.

۲ـ معانی الأخبار صفحهی ۱۰۷ حدیث ٤.

۳ـ **صواعق المحرّقة** چاپ مصر صفحهی ۱۸۷.

۵ـ در «صواعق محرّقه» نقل شده که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام خطاب فرمود:

یا علی! خدای تعالی تو را و ذریّه‌ی تو را و اولاد تو را و متعلّقین تو را و شیعیان تو را و دوستان شیعیان تو را آمرزیده است.

٦ـ شیخ مفید در کتاب «مجالس» نقل می‌کند که جابر بن عبداللّه انصاری گفت:

یک روز پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دست حسن و حسین علیهماالسلام را گرفته بود و نزد ما آمد و فرمود: این دو پسر را خودم از کوچکی بزرگ کرده‌ام و برای آنها دو چیز بزرگ از خدا خواسته‌ام (تا آنکه می‌فرماید:) از خدا درخواست کرده‌ام آنها را پاک و پاکیزه قرار دهد. خدا قبول فرموده و این را به آنها داده است. و درخواست کرده‌ام که خدا آنها و ذریّه‌ی آنها و شیعیان آنها را از آتش جهنّم نجات دهد. خدا به من عطا فرموده است.

۷ـ در کتاب «**کشف الغمه**» از عامّه و خاصّه نقل شده که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

از خدا سؤال کردم که احدی از خویشاوندان و فرزندانم را در آتش جهنّم نیندازد. خدا به من این حاجت را عطا کرده است.[۱]

۸ ـ و در کتاب «امالی» شیخ طوسی از حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نقل شده که فرمود:

از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می‌فرمود: فاطمه از این جهت نامش فاطمه شد که خدا ذریّه‌اش را از آتش جهنّم نجات داده است به شرط آنکه روز قیامت با

۱ـ صواعق المحرّقه چاپ مصر صفحه‌ی ۱۸۷.

ایمان و توحید و معتقد به آنچه بـر مـن نـازل شـده اسـت، باشند.[1]

از این روایات و روایات دیگری که به همین مـضامین نقـل شـده، کـاملاً اسـتفاده می‌شود که خدا فرزندان حضرت فاطمه علیهاالسلام را به آتش جهنّم نمی‌برد.

چگونه آنها را به جهنّم ببرد و حال آنکه آنهـا از میـوه‌ی بهـشتی سـاخته شـده‌انـد (چنانکه در حالات تولّد حضرت زهراء علیهاالسلام ذکر شد) و در حقیقت، جزئـی از وجود حضرت پیغمبر اکرم و علی بن ابیطالب و فاطمه‌ی زهراء علیهم‌الـسلام هـستند؟ آیا آنها اتّصالشان به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از دستمالی که آن حضرت به دسـتش مالیده بود کمتر است که همه‌ی مورّخین و راویان حدیث نوشته‌اند که هر وقت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله غذا می‌خورد، دستش را با دستمالی تمیز مـی‌کـرد. یـک روز آن دستمال را در آتش انداختند، بـه برکـت اتّـصال آن بـه دسـت حـضرت رسـول اکـرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، نسوخت.

بنابراین بدون هیچ تردیدی احدی از فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالـسلام در آتش جهنّم نمی‌سوزد و این بخاطر دعاها و صلواتها و سلامها است که خدای تعالی و مردم و ملائکه برای آنها قرار داده‌اند.

قصّه‌ی اصمعی

دوست محقّقم گفت: پس معنی آنکه حضرت امام سجّاد علیـه‌الـسلام بـه اصـمعی فرمود: «خدا آتش را خلق کرده برای کسی که او را معصیت کند ولو آنکه سیّد قریشی باشد» چیست؟

در پاسخ او گفتم: من اوّل برای شما قـضیّه‌ی اصـمعی را از اوّل تـا بـه آخـر نقـل می‌کنم تا ببینیم که آیا این حدیث صحیح است یـا خیـر و بـر فـرض صـحّت، آیـا آن

۱ـ عن الرضا عن آبائه عن علی علیه‌السلام قال: سمعت رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله یقول: سمیت فاطمه لان اللّه فطمها و ذریتها من النار من لقی اللّه منهم بالتوحید و الایمان بما جئت به.

روایت با مطالبی که در روایات دیگر به تواتر نقل شده که سادات و فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام به جهنّم نمی‌روند، منافات دارد یا خیر؟

در کتاب «مستطرف» از اصمعی نقل شده که گفت:

نیمه شبی در مسجدالحرام مشغول طواف بودم، ناگهان دیدم جوانی پرده‌ی کعبه را گرفته و می‌گوید:

یا من یجیب دعوة المضطرین فی الظلم
یا کاشف الضر و البلوی مع السقم
قد نام و فدک حول البیت و انتبهوا
و انت یا حیّ یا قیّوم لم تنم
ادعوک رب حزینا خائفا قلقا
فارحم بکائی بحقّ البیت و الحرم
ان کان جودک لا یرجوه ذو سعة
فمن یجود علی العاصین بالکرم

و همچنین این اشعار را بعد از آن اشعار انشاد کرد:

الا ایّها المقصود فی کلّ حاجة
شکوت الیک الضر فارحم شکایتی
الا یا رجائی انت تکشف کربتی
فهب لی ذنوبی کلّها واقض حاجتی
اتیت باعمال قبیح ردیّة
و ما فی الوری عبد جنی کجنایتی
اتحرقنی بالنّار یا غایة المنی
فاین رجائی ثمّ این مخافتی

وقتی جوان این اشعار را خواند، غش کرد و روی زمین افتاد. من نزدیکش رفتم، دیدم آن جوان حضرت زین‌العابدین علی بن الحسین علیه‌السلام است. سر او را از

زمین بلند کرده و به روی دامن گرفتم و گریه می‌کردم. اشک چشمم به صورت مبارکش ریخت. چشمها را باز کرد و فرمود: کیست آنکه بین من و مولایم جدائی انداخته است؟

گفتم: بنده‌ی تو اصمعی هستم. ای آقای من! این چه گریه و جزعی است که تو به درگاه خدا می‌کنی؟ تو از آل‌بیت نبوّت و معدن رسالتی.

مگر خدا در شأن شما نگفته:

((إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرًا))[1]

امام سجّاد علیه‌السلام فرمود: هیهات هیهات ای اصمعی! خدا خلق کرده است بهشت را برای کسی که او را اطاعت کند ولو آنکه بنده‌ی حبشی باشد و جهنّم را خلق کرده برای کسی که او را معصیت کند ولو آنکه شریف قریشی باشد. آیا خدا نگفته:

((فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَلَآ أَنسَابَ بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَئِذٖ وَلَا يَتَسَآءَلُونَ فَمَن ثَقُلَتۡ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ وَمَنۡ خَفَّتۡ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ فِي جَهَنَّمَ خَٰلِدُونَ))[2]

۱ـ سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۳۳.

۲ـ سوره‌ی مؤمنون آیات ۱۰۱ تا ۱۰۳.

وقتی که در صور دمیده می‌شود نسبی بین مردم در کار نیست و از نسب سؤال نمی‌شود. پس کسانی که سنگین باشد میزان اعمال زشتشان آنها زیان کرده‌اند و ضرر به خودشان زده‌اند و در جهنّم مخلّد هستند.[1]

این حدیث به دلائلی ارتباط با موضوع مورد بحث ما ندارد، علاوه بر آنکه در اصل حدیث مطالبی وجود دارد که این روایت را به مجعول بودن بیشتر نزدیک می‌کند:

۱ـ در این اشعار که به امام سجّاد علیه‌السلام نسبت می‌دهد، می‌گوید که آن حضرت فرمود:

اتیت باعمال قباح ردّیة

و ما فی الوری عبد جنی کجنایتی

آمده‌ام به درِ خانه‌ات با اعمال قبیح و پستی و در عالم، بنده‌ای آن چنانکه من جنایت کرده‌ام، جنایت نکرده است.(نعوذاً باللّه).

من نمی‌دانم که آیا واقعا می‌شود این فرد شعر را به حضرت امام سجّاد علیه‌السلام نسبت داد و گفت که آن حضرت «نعوذاً باللّه» یا دروغ گفته و یا حقیقتاً مانند او جنایتکاری در عالم نبوده است؟

مگر امام سجّاد علیه‌السلام چه کرده بود که جنایتش از جنایت همه‌ی مردم دنیا بدتر بود؟

مگر امام سجّاد علیه‌السلام جنایتی کرده بود که از جنایت یزید بن معاویه و سائرین بدتر بود؟

۱ـ بحارالانوار جلد ۹۹ صفحه‌ی ۱۹۷ روایت ۱۱.**الاصمعی کنت اطوف حول الکعبه لیلة فاذا شاب ظریف الشمائل و علیه ذؤابتان و هو متعلق باستار الکعبه و هو یقول نامت العیون و غارت النجوم و انت الملک الحی القیوم غلقت الملوک ابوابها و اقامت علیها حراسها و بابک مفتوح للسائلین جئتک لتنظر الی برحمتک یا ارحم الراحمین.**

ممکن است بگوئید از نظر آنکه هر کسی باید خود را در مقابل پروردگار، معصیتکار بداند، امام سجّاد علیه‌السلام این جمله را فرموده است.

می‌گوئیم: اگر می‌فرمود «من جنایتکارم» احتمال داشت که به این معنی حمل شود، ولی وقتی که آن حضرت در زمان یزید بن معاویه و ولید و جنایتکارانی که دامن تاریخ را برای همیشه لکّه‌دار کرده‌اند قرار گرفته و این جمله را می‌گوید، نمی‌توان جز به یکی از این دو موضوع حمل نمود.

بنابراین، حدیث فوق را باید جزء روایات ساختگی دشمنانی که به صورت دوست جلوه کرده‌اند، دانست.

۲ـ در این قضیّه به امام سجّاد علیه‌السلام نسبت داده‌اند که او فرمود: «خدا جهنّم را خلق کرده برای کسی که او را معصیت کند ولو آنکه شریف قریشی باشد».

ما در اینجا می‌گوئیم اتّفاقا فضائلی که ذکر شده در مرحله‌ی اوّل متعلّق به فرزندان حضرت فاطمه علیهاالسلام و در مرحله‌ی دوّم متعلّق به بنی‌هاشم می‌باشد و در مرحله‌ی سوّم آن هم بعضی از فضائل به قریشیها تعلّق پیدا می‌کند. و قطعاً این فضیلت (یعنی نسوختن آنها در آتش جهنّم) از همان فضائلی است که در مرحله‌ی اوّل به اولاد حضرت فاطمه علیهاالسلام مربوط می‌شود و یقینا شامل حال قریشیها نمی‌گردد. لذا اگر امام سجّاد علیه‌السلام این جمله را فرموده باشد، درست است، زیرا شریف قریشی اگر معصیت کند و مستحقّ آتش جهنّم گردد، مثل سائرین وارد جهنّم می‌شود و از این رو، ربطی به مطلبی که ما گفتیم، ندارد.

۳ـ استدلالی که به آیهٔ شریفه «لا انساب» شده است اگر در جواب اصمعی که گفت: «شما از اهل بیت نبوّتید» باشد، درست نیست، زیرا از قدیم گفته‌اند: «**ما من عام الاّ و قد خصّ**» (هیچ مطلب عامّی نیست مگر آنکه تخصیص می‌خورد). درست است که روز قیامت همه‌ی نسبها از بین می‌رود، امّا با استدلالی که در قبل کردیم، نسب پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله همان گونه که دینش، قرآنش و حکومتش بر جهان تا روز قیامت باقی است و از بین نمی‌رود، نسبش هم از بین نخواهد رفت و اگر منظور امام سجّاد علیه‌السلام از استدلال به آیه برای از بین رفتن نسب قریشیها باشد، مانعی ندارد

و تردیدی نیست که نسب آنها هم مثل سائرین روز قیامت از بین می‌رود، ولی با بحث ما هیچ ارتباطی نخواهد داشت.

٤ـ جمله‌ای که از قول حضرت امام سجّاد علیه‌السلام نقل شده که فرمود: «هیهات هیهات» اگر این کلمه ردّ این است که آیه‌ی تطهیر در شأن آن حضرت نازل شده و او را شامل نمی‌گردد که درست نیست و اگر منظور این است که معنی آیه را اصمعی اشتباه فهمیده، پس چرا آن حضرت او را متوجّه اشتباهش نفرموده است؟

٥ـ آیا اساساً اصمعی کیست؟ مگر ممکن است که به خاطر نقل قضیّه‌ای از یک راوی غیر شیعه آن هم با این همه اشکال، یکسره خطّ بطلانی بر تمامی روایات و آیاتی که در آنها تصریح شده که فرزندان حضرت فاطمه علیهاالسلام به جهنّم نمی‌روند، کشید؟ و یا مگر ممکن است با قصّه‌ی اصمعی اثر آن همه صلوات و درخواست مردم مسلمان از خدا و طلب رحمت آنها برای سادات را نادیده گرفت؟

بنابراین یا باید معتقد شویم که حدیث، کاملاً مجعول است و یا بگوئیم منظور امام سجّاد علیه‌السلام جواب اسکاتی و تنبّه اصمعی بوده و مطلب را طوری ادا کرده که او را به اهمیّت عذاب الهی متوجّه سازد.

دوست محقّقم گفت: پس معنی روایتی که از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که آن حضرت فرمود: ای بنی‌هاشم! نکند مردم با اعمالشان نزد من بیایند و شما تنها با انسابتان در قیامت بر من وارد شوید،[1] چیست؟

من در جواب گفتم: اوّلاً این خطاب به بنی‌هاشم است، نه به اولاد حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام . ثانیا این آگهی بسیار خوبی برای سادات است که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بگوید: مبادا ببینم که مردم بهتر از بنی‌هاشم به دستورات اسلام

۱ـ بحارالانوار جلد ۷ صفحه‌ی ۲٤۱ روایت ۱۱ و جلد ٤٦ صفحه‌ی ۱۷۷.**قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله لبنی عبدالمطلب ائتونی باعمالکم لا بانسابکم و احسابکم قال اللّه تعالی فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتسائلون فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنّم خالدون.**

عمل کرده باشند و حال آنکه آنها لازمتر است به این دین حقّ و آباء و اجدادی خود عمل کنند، اگر چه مطمئن باشند به جهنّم نمی‌روند.

دوست محقّقم گفت: آیا هیچ یک از اولاد حضرت فاطمه علیهاالسلام به هیچ عنوان به جهنّم نمی‌روند؟

من پاسخ دادم: از روایتی که شیخ صدوق رحمه اللّه در «اعتقادات» خود نقل می‌کند: کسی که ادّعای امامت بکند و امام نباشد، خدا او را به جهنّم می‌برد. زیرا از امام صادق علیه‌السلام از معنی این آیه‌ی شریفه سؤال شد که خدای تعالی فرمود:

﴿وَيَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ تَرَى ٱلَّذِينَ كَذَبُوا۟ عَلَى ٱللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ ۚ أَلَيْسَ فِى جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ﴾[1]

و روز قیامت می‌بینی آن کسانی را که بر خدا دروغ بسته‌اند، صورتهایشان سیاه است. مگر نیست جهنّم منزلگاه متکبّرین؟

امام صادق علیه‌السلام فرمود: متکبّرین آن کسانی هستند که گمان می‌کنند، امامند، ولی از جانب خدا امامت آنها تأیید نشده باشد.

از آن حضرت سؤال شد: اگر چه از اولاد علی و فاطمه علیهماالسلام باشند؟

فرمود: اگر چه از اولاد علی و فاطمه علیهماالسلام باشند.[2]

۱ـ سوره‌ی زمر آیه‌ی ٦٠.

۲ـ بحارالانوار جلد ۷ صفحه‌ی ۱۷٦ روایت ۱۰.**قوله و یوم القیامة تری الذین کذبوا علی اللّه وجوههم مسودة فانه حدثنی ابی عن ابن ابی عمیر عن ابی المعزا عن ابی عبداللّه**

و نیز کسانی که مردم را به امام باطل دعوت کنند، آنها هم به جهنّم می‌روند، چنانکه در شرح و تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی **((ثُم أَوۡرَثۡنَا ٱلۡكِتَـٰبَ))** خواهد آمد.

دوست محقّقم گفت: آیا آن صلواتها شامل حال این دسته از سادات نمی‌شود و یـا آنکه اینها در عذابشان تخفیف داده می‌شود؟

در جواب گفتم: بدون تردید کلمه‌ی «آل محمّد» شامل آنها هم می‌شود و بلکـه بـه خاطر پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمود: «بدهای از سادات را به خاطر مـن اکـرام کنید» باید مردم در صلواتها به خاطر آن حضرت این دسته از سادات را منظور بنمایند. امّا چون گناه ادّعای امامت بسیار بزرگ است، آن صلواتها تنها در تخفیف عذاب بـرای این دسته از سادات اثر می‌گذارد.

و لذا شاید عذاب کسانی که ادّعای امامت می‌کنند مخلّد بودن در آتش جهنّم باشد، ولی این دسته از سادات به خاطر همین دعاها و صلواتها در آتش جهنّم مخلّد نخواهند بود، چنانکه از روایتی این معنی استفاده می‌شود.

سوّم:

یکی از آثار صلواتها و دعاها و درخواستهای پی در پی مـردم مـسلمان از رحمـت خاصّه‌ی الهی برای سادات این است که خدای تعـالی آنهـا را ولـو آنکـه امـام شـناس نباشند و ظالم به نفس خود در دنیا باشند، به بهشت می‌برد، زیرا ذات اقدس متعـال در قرآن می‌فرماید:

((ثُم أَوۡرَثۡنَا ٱلۡكِتَـٰبَ ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَيۡنَا مِنۡ عِبَادِنَاۖ فَمِنۡهُمۡ ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ وَمِنۡهُم مُّقۡتَصِدٞ وَمِنۡهُمۡ سَابِقُۢ بِٱلۡخَيۡرَٰتِ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَضۡلُ ٱلۡكَبِيرُ ﴿٣٢﴾

علیه‌السلام قال من ادعی انه امام و لیس بامام و قلت و ان کان علویا و فاطمیا قـال و ان کـان علویا فاطمیا.

جَنَّٰتُ عَدۡنٖ يَدۡخُلُونَهَا يُحَلَّوۡنَ فِيهَا مِنۡ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٖ وَلُؤۡلُؤٗاۖ وَلِبَاسُهُمۡ فِيهَا حَرِيرٞ ﴿٣٣﴾ وَقَالُواْ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِيٓ أَذۡهَبَ عَنَّا ٱلۡحَزَنَۖ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٞ شَكُورٌ ﴿٣٤﴾ ٱلَّذِيٓ أَحَلَّنَا دَارَ ٱلۡمُقَامَةِ مِن فَضۡلِهِۦ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٞ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٞ))[1]

پس ما به ارث دادیم کتاب را به کسانی که آنها را از میان بندگانمان برگزیدیم. بعضی از آنها ستمکار به نفس خودند و بعضی از آنها میانه‌رو هستند و بعضی از آنها پیشی‌گیرنده‌ی به همه‌ی خوبیها با اذن پروردگار می‌باشند. این همان فضیلت بزرگ است.

در بهشت عدن که همه‌ی آنها داخل می‌شوند پوشانده می‌شوند زیوری از طلا و لؤلؤ و لباسشان در آن بهشت از حریر است. و می‌گویند حمد خدائی را که حزن را از ما برده، خدایمان آمرزنده و شکرگزار است. آن خدائی که ما را به منزل دائمی، به فضلش وارد کرد که در اینجا هیچ رنجی و المی به ما نمی‌رسد و هیچگاه ضعف و خستگی نمی‌بینیم.

تفسیر اجمالی آیه‌ی شریفه طبق روایات:

ما علوم و معارف قرآن را بعد از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به ارث دادیم به آنهائی که از میان بندگانمان انتخابشان کردیم، یعنی فرزندان حضرت فاطمه علیهاالسلام . پس بعضی از فرزندان آن حضرت ظالم به

۱ـ سوره‌ی فاطر آیات ۳۲ تا ۳۵.

نفس‌اند، یعنی حتّی امام زمانشان را هم نمی‌شناسند و بعضی دیگر از آنها امامشان را می‌شناسند و بعضی از آنها که ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام‌اند، به هر چه خوبی است به خواست خدا از سائرین پیشی گرفته‌اند. این بزرگترین فضیلت فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام است.

هر سه دسته را خدا وارد بهشت می‌کند و آنها را در آن بهشت جمع می‌فرماید و آنها بدون استثناء زیور طلا و لؤلؤ می‌پوشند و لباسشان در بهشت از حریر است.

فرزندان حضرت فاطمه علیهاالسلام می‌گویند: حمد خدا را که حزن را از ما برطرف کرد (یعنی حزن را از ظالم به نفس که اگر فرزند حضرت فاطمه علیهاالسلام نبودند در بهشت جائی نداشتند و به خاطر آن حضرت آنها را در بهشت جا دادند و از «مُقْتَصِد» و «سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ» به خاطر ترفیع درجه و قبولی شفاعت از آنها خدای تعالی حزن را از آنها برطرف کرد) خدایمان شکور است در مقابل اعمال صالح ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام از فرزندان حضرت فاطمه علیهاالسلام و غفور است برای ظالمین و امام نشناسان از اولاد آن حضرت.

معنی فوق که تفسیر اجمالی این آیه‌ی شریفه می‌باشد، از دهها روایتی که در تفسیر این آیه از ناحیه‌ی معصومین علیهم‌السلام رسیده، گرفته شده است و ما به خاطر اهمیّت مسأله‌ی بعضی از روایات در تفسیر این آیه که مناسب است به یاری خدا نقل می‌کنیم و سپس تفسیر تفصیلی آن را تکرار می‌نمائیم:

حدیث اوّل:

در کتاب «عیون اخبار الرضا» از ریان بن صلت نقل شده که گفت:

حضرت رضا علیه‌السلام در مجلس مأمون حاضر شد و علماء اهل عراق و خراسان هم جمع بودند.

مأمون به علماء گفت: به من بگوئید معنی این آیه چیست؟ ((ثُم أَوْرَثْنَا ٱلْكِتَـٰبَ))

علماء گفتند: منظور از این سه دسته، تمام امّت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند.

مأمون گفت: شما چه می‌فرمائید ای ابوالحسن (یعنی حضرت رضا علیه‌السلام)؟

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: من آنچه را که آنها می‌گویند نمی‌گویم، بلکه این سه دسته همه از عترت پاک پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشند.

مأمون گفت: به چه دلیل منظور خدا عترت پاک پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است و تمام امّت منظور نیست؟

حضرت علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام فرمود: اگر منظور خدا از این سه دسته تمام امّت بودند، طبعا می‌خواست همه‌ی آنها در بهشت باشند، زیرا خدای تعالی می‌فرماید: «بعضی آنها ظالم به نفس‌اند و بعضیشان میانه‌رو هستند و بعضی از آنها پیشی‌گیرنده در خوبیها به خواست خدا می‌باشند» این است فضیلت بزرگ. سپس خدای تعالی همه‌ی آنها را در بهشت جمع می‌کند و می‌فرماید: ((جَنَّـٰتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا ۖ وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِير))[1]

۱ـ سوره‌ی فاطر آیه‌ی ۳۳.

بحارالانوار جلد ۲۵ صفحه‌ی ۲۲۰ روایت ۲۰.

حدیث دوّم:

در کتاب «اصول کافی» از احمد بن عمر نقل شده که گفت:

من از علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام از معنی آیه‌ی **((ثُم أَوۡرَثۡنَا ٱلۡكِتَـٰبَ))** سؤال کردم، حضرت فرمود:

منظور از این آیه اولاد فاطمه علیهاالسلام هستند.

«**سَابِقُۢ بِٱلۡخَيۡرَٰتِ**» امام است.

«**مُّقۡتَصِدٌ**» آن کس از آنها است که امام را می‌شناسد.

((ظَالِمٌ لِّنَفۡسِهِۦ))آن کسی است که امامش را نمی‌شناسد.[1]

عن الریان بن الصلت قال حضر الرضا علیه‌السلام مجلس المامون بمرو و قد اجتمع فی مجلسه جماعة من علماء اهل العراق و خراسان فقال المأمون اخبرونی عن معنی هذه الایه ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فقالت العلماء اراد اللّه عزوجل بذلک الامه کلها فقال المأمون ما تقول یا ابا الحسن فقال الرضا علیه‌السلام لا اقول کما قالوا و لکنی اقول اراد اللّه عزوجل بذلک العترة الطاهرة فقال المأمون و کیف عنی العترة من دون الامة فقال له الرضا علیه‌السلام انه لو اراد الامه لکانت باجمعها فی الجنة لقول اللّه عزوجل فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن اللّه ذلک هو الفضل الکبیر ثم جمعهم کلهم فی الجنة فقال جنات عدن یدخلونها یحلون فیها من اساور من ذهب و لباسهم فیها حریر.

۱ـ اصول کافی جلد ۱ صفحه‌ی ۲۱۵ حدیث ۳.**عن احمد بن عمر قال سألت ابا الحسن الرضا علیه‌السلام عن قول اللّه عزوجل ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا الایه قال فقال ولد فاطمه علیهاالسلام و السابق بالخیرات الامام و المقتصد العارف بالامام و الظالم لنفسه الذی لایعرف الامام.**

حدیث سوّم:

در کتاب «مجمع البیان» از امام صادق علیه‌السلام در تفسیر این آیه نقل شده که فرمود:

((ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِۦ)) آن کسی از ما خاندان است که حقّ امامش را نمی‌شناسد و «**مُّقْتَصِدٌ**» از ما خاندان کسی است که عارف به حقّ امامش هست و «**سَابِقٌۢ بِٱلْخَيْرَٰتِ**» امام است. اینها همه را خدا می‌بخشد.[1]

حدیث چهارم:

در «تفسیر برهان» از ابی اسحق سبیعی نقل شده که گفت:

به قصد حج از خانه بیرون رفتم، با امام باقر علیه‌السلام ملاقات کردم. از آن حضرت از معنی این آیه **((ثُمَّ أَوْرَثْنَا ٱلْكِتَٰبَ))** پرسیدم، فرمود: رفقای تو، یعنی اهل کوفه درباره‌ی این آیه چه می‌گویند؟

گفتم: آنها می‌گویند که این آیه هم مال آنها است، یعنی شامل آنها نیز می‌شود.

حضرت فرمود: پس چه چیز آنها را می‌ترساند وقتی اطاعت خدا را نکنند، وقتی همه‌ی آنها اهل بهشت باشند؟

من گفتم: شما در معنی این آیه چه می‌فرمائید، قربانتان گردم؟

فرمود: این آیه مخصوص ما است. ای اباا‌سحق! منظور از «**سَابِقٌۢ بِٱلْخَيْرَٰتِ**» علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام و هر امامی از ما است و منظور از

۱ـ مجمع البیان جلد ۸ صفحه‌ی ۵۰۹.

«**مُّقۡتَصِد**» کسی است که روزها را روزه بگیـرد و شـبها را نماز بخواند و منظور از **((ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ))** در او آنچـه در توبه کنندگان هست می‌باشد و او بخشیده می‌شود.

سپس امام باقر علیه‌السلام فرمود: ای اباسحق! بوسیله‌ی ما خاندان، خدا شما را از عیوبتان جدایتان کرد و خدا طـوق بندگی و ذلّت را از گردنتان برداشت.

خدا بوسیله‌ی ما خاندان گناهانتان را بخشید و بوسیله‌ی ما خدا درهای رحمت را بـاز کـرد و بوسـیله‌ی مـا درهـای بدبختی را بست نه بوسیله‌ی شما مردم و ما پناهگاه شـمائیم مثل پناهگاهی که اصحاب کهف داشتند و ما کـشتی نجـات شمائیمماننـد کـشتی نـوح و مـا وسـیله‌ی غفـران شـمائیم آنچنانکه باب حطه وسیله‌ی غفران بنی‌اسرائیل بود.[1]

شاید این جملات آخر روایت را حضرت امام بـاقر علیـه‌الـسلام بـرای آن جهـت فرموده که مردم نسبت به سادات حسادت نکنند و آنها را در این جهت ذیحق بدانند.

۱ـ بحارالانوار جلد ۲۳ صفحه‌ی ۲۱۸.**عن ابی اسحاق السبیعی قال خرجت حاجا فلقیت محمّد بن علی فسألته عن هذه الایه ثم اورثنا الکتاب الایه فقال مـا یقـول فیهـا قومـک یـا ابـا اسحاق یعنی اهل الکوفه قال قلت یقولون انها لهم قال فما یخوفهم اذا کانوا من اهل الجنّـة قلـت فما تقول انت جعلت فداک فقال هی لنا خاصة یا ابـا اسـحاق امـا الـسابق بـالخیرات فعلـی بـن ابی‌طالب و الحسن و الحسین و الشهید منّا اهل البیت و اما المقتصد فصائم بالنهار و قائم باللیـل و اما الظالم لنفسه ففیه ما جاء فی التائبین و هو مغفور له یا ابا اسحاق بنا یفک اللّـه عیـوبکم و بنا یحل اللّه رباق الذل من اعناقکم و بنا یغفر اللّه ذنوبکم و بنا یفتح اللّه و بنـا یخـتم لا بکـم و نحن کهفکم کاصحاب الکهف و نحن سفینتکم کسفینة نوح و نحن باب حطتکم کباب حطة بنـی اسرائیل.**

حدیث پنجم:

در کتاب «ثاقب المناقب» از ابی‌هاشم جعفری نقل شده که گفت:

خدمت حضرت ابی محمّد، یعنی امام حسن عسکری علیه‌السلام بودم، از آن حضرت سؤال کردم: معنی این آیه ((ثُم أَوۡرَثۡنَا ٱلۡكِتَـٰبَ)) چیست؟ فرمود:

همه‌ی اینها از آل محمّد هستند:

((ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ))کسی است که اقرار به امام زمانش نکرده باشد و «مُّقۡتَصِدٞ» کسی است که امامش را بشناسد و «سَابِقُۢ بِٱلۡخَيۡرَٰتِ» خود امام است.

ابی‌هاشم گفت: من اشک شوقم جاری شد و پیش خود فکر می‌کردم که خدا چه لطفی به آل محمّد دارد. امام عسکری علیه‌السلام به من نگاه کرد و فرمود: موضوع از اینهائی که در عظمت شأن آل محمّد به تو گفتم بالاتر است. تو خدا را ستایش کن که جزء متمسّکین به ریسمان ولایت خاندان عصمت قرارت داده است. خدا روز قیامت تو را با آنها می‌خواند و تو با آنهائی. آنگاه که هر کسی را با امامشان می‌خوانند به تو بشارت می‌دهم (ای ابی‌هاشم) که در راه خیر هستی.[۱]

۱ـ بحارالانوار جلد ۲۳ صفحه‌ی ۲۱۸ و جلد ۵۰ صفحه‌ی ۲۵۸ روایت ۱۸.**روی عن ابی هاشم انه سأله عن قوله تعالی ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن اللّه قال کلّهم من آل محمّد الظالم لنفسه الذی لایقر بالامام و المقتصد العارف بالامام و السابق بالخیرات الامام فجعلت افکر فی نفس عظم ما اعطی اللّه آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله بکیت فنظر الی و قال الامر اعظم مما حدثت به نفسک من عظم**

حدیث ششم:

در کتاب «احتجاج» شیخ طبرسی رحمه‌الله از ابی‌بصیر نقل کرده که گفت:

از امام صادق علیه‌السلام از تفسیر این آیـه **((ثُمَّ أَوْرَثْنَا ٱلْكِتَـٰبَ))** سؤال کردم، فرمود: نظر تو چیست؟

گفتم: من معتقدم که این آیه درباره‌ی فرزندان فاطمـه‌ی زهراء علیهاالسلام نازل شده است.

آن حـضرت فرمـود: ولـی کـسی کـه از اولاد فاطمـه علیهاالـسلام شمـشیر بکـشد و مـردم را بـه طـرف خـود و گمراهی دعوت کند، داخل این آیه نمی‌شود.

گفتم: پس چه کسی در این آیه داخل است؟

فرمود: ظالم به نفس آن کسی است کـه مـردم را نـه بـه گمراهی دعوت کنـد و نـه هـدایت نمایـد و مقتـصد از مـا خاندان کسی است که امام شناس باشد و سابق بـه خیـرات همان خود امام علیه‌السلام است.[1]

شأن آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله فاحمد اللّه ان جعلک متمسکا بحبلهم تدعی یوم القیامة بهـم اذا دعی کل اناس بامامهم انک علی خیر.

۱ـ تفسیر صافی چاپ بیروت جلد ٤ صفحهٔ ۲۳۹ و بحـارالانوار جلـد ٤٦ صـفحهٔ ۱۸۰.

عن ابی‌بصیر قال سألت ابا عبداللّه علیه‌السلام عـن هـذه الایـه ثـم اورثنـا الکتـاب الـذین اصطفینا من عبادنا قال ای شیء تقول قال اقول انها خاص لولد فاطمه فقال علیه‌السلام امـا مـن سل سیفه و دعا الناس الی نفسه الی الضلال من ولد فاطمه و غیرهم فلیس بداخل فی هذه الایـه قلت من یدخل فیها قال الظالم لنفسه الذی لایدعو الناس الی ضلال و لا هـدی و المقتـصد منـا اهل البیت العارف حق الامام و السابق بالخیرات الامام.

حدیث هفتم:

در «اصول کافی» از سلیمان بن خالد نقل شده که گفت:

از امام صادق علیه‌السلام از این آیه‌ی شریفه ((ثُم أَوْرَثْنَا ٱلْكِتَٰبَ)) سؤال کردم

فرمود: شما چه می‌گوئید؟

گفتم: ما می‌گوئیم این آیه در شأن فرزندان فاطمه علیهاالسلام نازل شده است.

فرمود: این طور نیست! در این آیه کسی که از اولاد فاطمه علیهاالسلام به وسیله‌ی شمشیر مردم را به طرف گمراهی بکشد و به سوی خلاف دعوت کند، وارد نمی‌شود.

گفتم: پس ظالم به نفس کیست؟

فرمود: آن کسی که در خانه‌اش بنشیند و حقّ امام زمانش را هم نشناسد، مقتصد کسی است که حقّ امامش را بشناسد و سابق به خیرات همان امام علیه‌السلام است.[1]

حدیث هشتم:

در کتاب «خرائج» از امام عسکری علیه‌السلام نقل شده که وقتی این آیه‌ی شریفه را تلاوت کرد، فرمود:

همه‌ی اینها از آل محمّدند. ظالم به نفس آن کسی است که به امام علیه‌السلام اقرار ندارد، مقتصد کسی است که

۱ـ اصول کافی جلد ۱ صفحه‌ی ٢١٤ حدیث ۲.

عن سلیمان بن خالد عن ابی عبداللّه علیه‌السلام قال سألته عن قوله تعالی ثمّ اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فقال ای شیء تقولون انتم قلت نقول انها فی الفاطمیین قال لیس حیث تذهب لیس یدخل فی هذا من اشار بسیفه و دعا الناس الی خلاف فقلت فای شیء الظالم لنفسه قال الجالس فی بیته لایعرف حق الامام و المقتصد العارف بحق الامام و السابق بالخیرات الامام.

امام‌شناس است و سابق به خیرات خود امام علیه‌السلام است.[1]

حدیث نهم:

در کتاب «اصول کافی» به سند صحیح از سالم نقل شده که گفت:

از امام باقر علیه‌السلام از این آیه‌ی شریفه **((ثُم أَوۡرَثۡنَا ٱلۡكِتَـٰبَ))**سؤال کردم.

فرمود: منظور از «**سَابِقٌۢ بِٱلۡخَيۡرَٰتِ**» امام علیه‌السلام است، منظور از «**مُّقۡتَصِدٞ**» آن کسی است که امام علیه‌السلام را می‌شناسد و منظور از **((ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ))** آن کسی است که امام علیه‌السلام را نمی‌شناسد.[2]

حدیث دهم:

در کتاب «تفسیر برهان» به سند معتبر روایت شده که از امام صادق علیه‌السلام از این آیه **((ثُم أَوۡرَثۡنَا ٱلۡكِتَـٰبَ))** سؤال شد. فرمود:

۱ـ تفسیر صافی چاپ بیروت جلد ٤ صفحهٔ ۲۳۸ و بحارالانوار جلد ۵۰ صفحهٔ ۲۵۸ روایت ۱۸.

روی عن ابی هاشم انه سأله عن قوله تعالی ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن اللّه قال کلّهم من آل محمّد الظالم لنفسه الذی لایقر بالامام و المقتصد العارف بالامام و السابق بالخیرات الامام.

۲ـ اصول کافی جلد ۱ صفحه‌ی ۲۱٤ روایت ۱.**عن سالم قال سألت اباجعفر علیه‌السلام عن قول اللّه عزوجل ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن اللّه قال السابق بالخیرات الامام و المقتصد العارف للامام و الظالم لنفسه الذی لا یعرف الامام.**

ستمگر و ظالم آن کسی است که هر چه دلش می‌خواهد همان را می‌کند، مقتصد کسی است که هر چه قلبش می‌گوید همان را انجام می‌دهد و سابق به خیرات آن کسی است که هر چه پروردگارش می‌گوید آن را انجام می‌دهد.[1]

حدیث یازدهم:

در «تفسیر برهان» از ابی جارود در معنی آیه‌ی شریفه **((ثُم أَوۡرَثۡنَا ٱلۡكِتَٰبَ))** نقل شده که امام علیه‌السلام فرمود:

منظور از اینها آل محمّدند که برگزیدگان خدا هستند. پس بعضی از آنها به خود ستم کرده‌اند که آنها هلاک شده‌اند و بعضی از آنها مقتصدند که آنها نیکوکارانند و بعضی از آنها پیشی‌گیرندگانند به خوبیها که آن علی بن ابیطالب علیه‌السلام است. **((ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَضۡلُ ٱلۡكَبِيرُ))** یعنی قرآن. **((جَنَّٰتُ عَدۡنٖ يَدۡخُلُونَهَا))** (بهشت جاویدان) که آن را داخل می‌شوند، یعنی آل محمّد داخل می‌شوند در قصرهای بهشت.[2]

۱ـ و تفسیر برهان جلد ۳ صفحه‌ی ٣٦٣.**فقال الظالم یحوم حوم نفسه و المقتصد یحوم حوم قلبه و السابق یحوم حوم ربّه عزوجل.**

۲ـ تفسیر برهان جلد ۳ صفحه‌ی ٣٦٤.

قال هم آل محمّد صفوة اللّه فمنهم الظالم لنفسه و هو الهالک و منهم المقتصد و منهم الصالحون و منهم سابق بالخیرات باذن اللّه فهو علی بن ابی‌طالب یقول اللّه عزوجل: ((ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَضۡلُ ٱلۡكَبِيرُ)) یعنی القرآن. یقول اللّه عزوجل: ((جَنَّٰتُ عَدۡنٖ يَدۡخُلُونَهَا)) یعنی آل محمّد یدخلون قصور جنّات.

در کتاب «فضائل السادات» از ابوحمزه‌ی ثمالی نقل شده که گفت:

من در مجلسی خدمت امام زین العابدین علیه‌السلام بودم که دو نفر از اهل عراق خدمتش رسیدند و گفتند: ای پسر پیغمبر! تفسیر آیه‌ی **((ثُم أَوۡرَثۡنَا ٱلۡكِتَٰبَ))** چیست؟

فرمود: ای اهل عراق! شما معتقدید که این آیه در شأن امّت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده، پس طبق این اعتقاد لازم است همه‌ی آنها وارد بهشت شوند.

ابوحمزه می‌گوید: وقتی من این جمله را از آن حضرت شنیدم گفتم: ای پسر پیغمبر! پس این آیه در حقّ چه کسانی نازل شده است؟

آن حضرت فرمود: به خدا قسم در حقّ ما اهل بیت نازل شده؛ به خدا قسم در حقّ ما اهل بیت نازل شده؛ به خدا قسم در حقّ ما اهل‌بیت نازل شده؛ (یعنی سه بار این قَسم را تکرار کرد).

من پرسیدم: ای پسر پیغمبر! در ذریّه‌ی علی بن ابیطالب علیه‌السلام آنکه ظالم به نفس خود است، کیست؟

فرمود: کسی که اقرار به امام زمانش نکرده باشد.

گفتم: مقتصد چه کسانی هستند؟

فرمود: کسانی که در منزل خود به عبادت ملک علاّم مشغول باشند و به تلاوت قرآن وقت خود را صرف کنند تا روزی که از دنیا بروند.

گفتم: ای پسر پیغمبر! منظور از سابق به خیرات چه کسانی هستند؟

فرمود: کسانی که در راه خدا جهاد کنند و مردم را به راه راست دعوت نمایند مانند امیرالمؤمنین علیه‌السلام و فرزندانش که معصومند.[1]

حدیث سیزدهم:

در کتاب «بحارالأنوار» از تفسیر فرات بن ابراهیم نقل شده که جهم بن حرّ گفت:

روزی وارد مسجد مدینه شدم و دو رکعت نماز خواندم و دعا کردم و گفتم:

«اللّهمّ آنس وحدتی و ارحم غربتی و ائتنی بجلیس صالح یحدثنی بحدیث ینفعنی اللّه به».

خدایا، تنهائی مرا به انس مبدّل کن و به غربت من رحم کن و برای من همنشین صالحی بفرست تا مرا به چیزی حدیث کند که برایم مفید باشد.

در این موقع ابودرداء آمد و پهلوی من نشست. من جریان دعا را برای وی گفتم، او گفت: من از تو به خاطر

۱ـ تفسیر برهان جلد ۳ صفحه‌ی ۳۶۳ به مضمون حدیث فوق از ابی حمزه‌ی ثمالی روایات متعدّدی نقل شد که منجمله در بحارالانوار جلد ۲۳ صفحه‌ی ۲۱٤.

عن الثمالی قال کنت جالسا فی المسجد الحرام مع ابی جعفر علیه‌السلام اذا اتاه رجلان من اهل البصره فقالا له یا بن رسول اللّه انا نرید ان نسألک عن مسئلة فقال لهما سلا عما اشئتما قالا اخبرنا عن قول اللّه عزوجل ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن اللّه ذلک هو الفضل الکبیر الی آخر الایتین قال نزلت فینا اهل البیت قال ابوحمزه فقلت بابی انت و امّی فمن الظالم لنفسه منکم قال من استوت حسناته و سیئاته منا اهل البیت فهو ظالم لنفسه فقلت من المقتصد منکم قال العابد للّه فی الحالین حتّی یأتیه الیقین فقلت فمن السابق منکم بالخیرات قال من دعا و اللّه الی سبیل ربه و امر بالمعروف و نهی عن المنکر و لم یکن للمضلین عضدا و لا للخائنین خصیما و لم یرض بحکم الفاسقین الا من خاف علی نفسه و دینه و لم یجد اعوانا.

استجابت دعایت خوشحالترم، زیرا معلوم است که خدا آن همنشین صالحی که تو خواسته‌ای مرا قرار داده که از راه دور به سوی تو مسافرت کرده‌ام و من حدیثی برای تو نقل می‌کنم که از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم، ولی این حدیث را برای کسی قبل از تو و بعد از تو نقل نکرده‌ام و نخواهم کرد.

از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که آیه‌ی **((ثُم أَوۡرَثۡنَا ٱلۡكِتَٰبَ))** را می‌خواند و می‌فرمود:

«**سَابِقُۢ بِٱلۡخَيۡرَٰتِ**» داخل بهشت می‌شوند بدون حساب.

«**مُّقۡتَصِد**» حساب آنها بررسی می‌شود ولی خیلی آسان.

((ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ)) حبس می‌شود در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است تا آنکه حزن در قلبش وارد می‌گردد، سپس خدا به او ترحّم می‌کند و داخل بهشتش می‌نماید.

در اینجا پیغمبر اکرم می‌فرماید: حمد خدای را که حزن و اندوه را از ما برد، آن حزنی که در طول محشر، باطن ما را فرا گرفته بود، بدرستی که خدا بخشنده و شکرگزار است، یعنی عمل کم آنها را تشکّر می‌کند و گناه بزرگ آنان را می‌بخشد.[1]

۱ـ بحارالانوار جلد ۷ صفحه‌ی ۱۹۹ روایت ۷۵.

سليمان بن محمّد معنعنا عن جهم بن حر قال دخلت فی مسجد المدينة و صليت الركعتين الی ساريه ثم دعوت اللّه و قلت اللّهمّ آنس وحدتی و ارحم غربتی و ائتنی بجليس صالح

حدیث چهاردهم:

مرحوم قطب راوندی در کتاب «خرائج و جرائح» از حسن بن راشد نقل می‌کند و می‌گوید:

من در خدمت امام صادق علیه‌السلام نامی از زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام بردم و از او عیبجوئی کردم. آن حضرت به من فرمود: این کار را نکن! (تا آنکه می‌گوید:) فاطمه علیهاالسلام دامنش پاک بوده و خدا ذریّه‌ی او را بر آتش جهنّم حرام کرده است و در شأن ذریّه‌ی فاطمه علیهاالسلام این آیه ((ثُم أَوۡرَثۡنَا ٱلۡكِتَٰبَ)) نازل شده است. بعضی ظالم به نفس‌اند و بعضی میانه‌رو هستند و بعضی پیشی‌گیرنده به خوبیها می‌باشند. پس ظالم به نفس از سادات آن کسانی هستند که امامشان را نمی‌شناسند و مقتصد کسانی هستند که امامشان را می‌شناسند و منظور از سابق به خیرات

یحدثنی بحدیث ینفعنی اللّه به فجاء ابو الدرداء رضی اللّه عنه حتی جلس الی فاخبرته بدعائی فقال اما انی اشد فرحا بدعائک منک ان اللّه جعلنی ذلک الجلیس الصالح الذی سافر الیک اما انی ساحدثک بحدیث سمعته عن رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله لم احدث به احدا قبلک و لا احدث بعدک سمعت رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله تلا هذه الایه ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن اللّه فقال السابق یدخل الجنّة بغیر حساب و المقتصد یحاسب حسابا یسیرا و الظالم لنفسه یحبس فی یوم مقداره خمسون الف سنة حتی یدخل الحزن فی جوفه ثم یرحمه فیدخله الجنّة فقال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآلهالحمد للّه الذی اذهب عنا الحزن الذی ادخل اجوافهم فی طول المحشر ان ربّنا لغفور شکور قال شکر لهم العمل القلیل و غفر لهم الذنوب العظام.

خود امام علیه‌السلام است (تا آخر روایت که ما مشروح آن را در «یکی از بزرگترین فضائل سادات» ذکر کرده‌ایم).[1]

اینها بعضی از روایاتی بود که ما در تفسیر این آیه‌ی شریفه نقل کردیم و روایات بسیاری به همین مضامین در تفاسیر وجود دارد که آنچه را ما مدّعی هستیم ثابت می‌کند و برای آنکه خوانندگان محترم بتوانند از این احادیث بهتر استفاده کنند، همه‌ی آنها را به فارسی ترجمه کردیم و نتائج زیر که استنباط ما از آیه‌ی شریفه و احادیثی است که آن را تفسیر کرده از این قرار می‌باشد:

در سفری که برای عمره‌ی مفرده به مکّه رفته بودم، روزی در گوشه‌ای از مسجدالحرام دیدم پیرمردی به منبر رفته و برای عدّه‌ای از طلاّب درس تفسیر می‌گوید و اتّفاقاً آیه‌ی **((ثُم أَوْرَثْنَا ٱلْكِتَـٰبَ))** را عنوان کرده بود و می‌گفت: منظور از این آیه تمام امّت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اند، زیرا آنها هستند که وارث تمام کتابهای آسمانی می‌باشند.

من اجازه گرفتم که اشکال کنم؛ خوشبختانه اجازه داد و لذا گفتم: آیا منظور از «مصطفین»، امّت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اند، یا از کلمه‌ی «عباد» امّت آن حضرت قصد شده‌اند؟

۱ـ بحارالانوار جلد ٤٦ صفحه‌ی ۱۸۵ روایت ۵۱. **روی عن الحسن بن راشد قال ذکرت زید بن علی فتنقصته عند ابی عبدالله فقال لاتفعل رحم الله عمی اتی ابی فقال انی ارید الخروج علی هذا الطاغیه فقال لا تفعل فانی اخاف ان تکون المقتول المصلوب علی ظهر الکوفه ا ما علمت یا زید انه لا یخرج احد من ولد فاطمه علی احد من السلاطین قبل خروج السفیانی الا قتل ثم قال الا یا حسن ان فاطمه احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار و فیهم نزلت ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقصد و منهم سابق بالخیرات فان الظالم لنفسه الذی لا یعرف الامام و المقتصد العارف بحق الامام و السابق بالخیرات هو الامام ثم قال یا حسن انا هل بیت لا یخرج احدنا من الدنیا حتی یقر لکل ذی فضل بفضله.**

گفت: یقینا منظور از «مصطفین» (برگزیدگان) امّت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اند و از کلمه‌ی «عباد» تمام مردم دنیا قصد شده‌اند. و خلاصه معنی آیه این است که «به ارث دادیم کتب آسمانی گذشته را به امّت پیغمبر که آنها را برگزیده‌ایم از میان مردم دنیا».

گفتم: بنابراین همه‌ی امّت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به بهشت می‌روند و حتّی یک نفر از آنها هم به جهنّم نمی‌رود؟

گفت: چرا؟

گفتم: به خاطر آنکه در آیه‌ی بعدی می‌گوید:**((جَنَّٰتُ عَدۡنٖ يَدۡخُلُونَهَا))** (همه‌ی آنها داخل بهشت جاویدان می‌شوند).

فکری کرد و گفت: درست است، ولی این تفسیری است که ابن مسعود و عبداللّه بن عبّاس کرده‌اند.

گفتم: آیا ابن مسعود و ابن عبّاس داناتر به علوم قرآن بودند یا علی بن ابیطالب علیه‌السلام ؟

گفت: بدون تردید علی بن ابیطالب علیه‌السلام از آنها به حقایق قرآن داناتر بوده است. و اضافه کرد و گفت: مگر علی علیه‌السلام در معنی این آیه نظر دیگری دارد؟

گفتم: تنها من سی روایت در معنی این آیه از پیغمبر اکرم و علی بن ابی‌طالب و اهل بیت پیغمبر علیهم‌السلام دیده‌ام[1] که معنی دیگری غیر از آنچه شما فرمودید، کرده‌اند. ولی تعجّب می‌کنم که شما با گفته‌ی ابن مسعود قرآن را تفسیر می‌کنید.

گفت: آنها در معنی این آیه چه فرموده‌اند؟

گفتم: همه‌ی آنها متّفق‌اند که منظور از برگزیدگان خدا از میان خلق، اهل‌بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اند.

گفت: درست است! در احادیث دیگری هم از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که فرمود: «اهل بیت من برگزیدگان خدا از میان خلق‌اند». و در احادیث متعدّدی

۱ـ در چاپهای قبل از این کتاب سی روایت در تفسیر این آیه شریفه نقل شده بود ولی در این چاپ به خاطر اختصار بعضی از آنها حذف شد.

هست که تمام فرزندان حضرت فاطمه علیهاالسلام از جهنّم آزادند و وارد بهشت می‌شوند.

این بحث و گفتگو همین جا پایان یافت، ولی یکی از طلاّب که در آن جلسه حضور داشت و مثل اینکه راضی نبود استادش به این زودی در مقابل سخن من کوتاه بیاید، شب همان روز مرا در مسجدالحرام دید و گفت: من در تفسیر این آیه سه روایت پیدا کرده‌ام که برخلاف گفته‌ی شما است.

اوّل: از عایشه نقل شده که گفت: اینها همه در بهشت‌اند، امّا سابق به خیرات که در آیه هست، منظور کسانی هستند که در عهد رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله از دنیا رفته‌اند و آن حضرت درباره‌ی آنها شهادت داده که وارد بهشت می‌شوند. و امّا مقتصد کسی است که پیروی از آثار او می‌کند و از اصحاب آن حضرت بوده تا به آنها ملحق شده است. و امّا ظالم به نفس مثل من و مثل شما است.

دوّم: ابن عبّاس و ابن مسعود گفته‌اند: منظور از این آیه ـ یعنی کسانی که کتاب را به ارث برده‌اند ـ امّت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اند، زیرا آنها هستند که کتب انبیاء گذشته را به ارث می‌برند، ظالم از امّت آن حضرت بخشیده می‌شود و مقتصدشان، حسابی آسان از آنها گرفته می‌شود و سابق آنها وارد بهشت بدون حساب می‌گردند.

سوّم: باز از عایشه نقل شده که گفت: سابق در این آیه کسی است که قبل از هجرت، اسلام آورده باشد و مقتصد کسی است که بعد از هجرت، اسلام آورده باشد و ظالم ما هستیم.

من گفتم: اوّلاً اینها روایت و حدیث نیست، بلکه اظهارنظری از عایشه و ابن مسعود و ابن عبّاس است و از گفتار پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نبوده تا حدیث محسوب شود.

و ثانیا: اشکالی که امروز به استادتان کردم، باقی می‌ماند، بخصوص که در این اظهارنظرها هم تصریح شده که همه‌ی این سه دسته اهل بهشت‌اند. بنابراین شما در جواب این اشکال چه می‌فرمائید؟

گفت: اگر خدا همه‌ی مردم را به بهشت ببرد، به شما ضرری می‌زند؟!

گفتم: نه، ولی اگر چنین باشد باید خدا بسیاری از آیات قرآن را که درباره‌ی ظالمین از امّت حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و عذابهای آنها و حتّی مخلّد بودن آنها در جهنّم نازل فرموده، حذف کند.

گفت: راست است، این اشکال قابل حل نیست، ولی عینا این اشکال در صورتی که منظور از آیه، اهل بیت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد هم وجود دارد.

گفتم: آیا تصدیق می‌کنید که در مرحله‌ی اوّل اشکال تا حدّی تخفیف پیدا می‌کند و در مرحله‌ی دوّم اگر این موضوع، اکرامی از طرف خدا به خاطر پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بر آنها باشد، باز هم اشکال دارد؟

در اینجا دیدم نمی‌خواهد قانع شود، به او گفتم: در عالم چند نفر مسلمان وجود دارد؟

گفت: می‌گویند یک میلیارد مسلمان در عالم هست.

گفتم: آیا می‌دانید که آنها در هر شبانه روز نُه میلیارد مرتبه واجب است که دست به دعا بردارند و برای محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و آل او طلب رحمت از خدا بکنند؟

گفت: در کجا؟

گفتم: در تشهّد نمازهای واجب مگر شما نمی‌گوئید «اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد»؟ آیا این درخواستها و دعاها و تقاضای رحمت از خدا برای آنها نباید اثری داشته باشد؟ بنابراین اقلّ فائده‌اش این است که خدای تعالی به درخواست امّت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آنها را وارد بهشت می‌کند و از آتش جهنّم آنها را محفوظ می‌دارد.

او قانع شد و بحث در همانجا خاتمه یافت و ما دانستیم که چگونه متمسّک بودن به اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درهای معارف حقّه را به روی انسان باز می‌کند.

بنابراین از احادیث فوق نکات زیر به حدّ تواتر استفاده می‌شود و برای احدی از شیعیان، کوچکترین تردیدی در مطالب زیر باقی نمی‌ماند و حتّی وقتی این روایات را به یکی از علماء اهل معنی نشان دادم، گفت: این نکات از ضروریّات مذهب شیعه است.

امّا نکات قابل توجّه که از آیه‌ی شریفه به ضمیمه‌ی تفاسیر اهل بیت علیهم‌السلام استفاده شده، اینها است:

یک: فرزندان حضرت فاطمه علیهاالسلام از برگزیدگان خدا از میان خلق خدایند.

دو: به خاندان آنها کتاب یعنی قرآن به ارث رسیده و متعلّق به آنها است و تنها آن خاندان ـ یعنی معصومین آنها ـ حقّ بیان حقائق قرآن را برای مردم دارند.

سه: «ظالم به نفس» از اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کسی است که حقّ امام زمانش را هم نمی‌شناسد و اعتقاداتش صحیح نیست.

چهار: «مقتصد» کسی است که امام زمانش را می‌شناسد، ولی معصوم از گناه نیست و بلکه ممکن است گناهکار هم باشد.

پنج: «سابق به خیرات» امام علیه‌السلام است که یقیناً منظور دوازده امام از اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اند.

شش: این بزرگترین فضیلت برای آنها است، زیرا خدای تعالی آنان را از برگزیدگان خلق خود قرار داده و کتاب را به ارث به آنها عنایت فرموده است.

هفت: همه‌ی فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام و سادات وارد بهشت می‌شوند و خدای تعالی حزن و اندوه را از آنها برطرف می‌سازد.

دوست محقّقم پرسید: شما چه دلیلی دارید که منظور از کتاب در این آیه‌ی شریفه، قرآن است؟

من پاسخ دادم:

اوّلاً: ظاهر خود قرآن بر این ادّعا گواه است، زیرا در آیه‌ی قبل از آیه‌ی **((ثُم أَوۡرَثۡنَا ٱلۡكِتَٰبَ))** خدای تعالی می‌فرماید:

((وَٱلَّذِى أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ هُوَ ٱلۡحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ))

آنچه ما وحی کردیم از کتاب به تو ای پیغمبر! همان حقّ است و تصدیق‌کننده است آنچه را که قبل از تو بود.

و قطعا آنچه از کتاب به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وحی شده همان قرآن است. پس آیه‌ی بعدی هم که می‌گوید: «به ارث دادیم آن کتاب را»، مقصود قرآن است.

ثانیاً: از احادیثی که نقل شده کاملاً استفاده می‌شود که منظور از کتاب در این آیه، قرآن است. و حتّی فخر رازی می‌گوید: اجماع بر آن است که منظور از کتاب در این آیه، قرآن است و از نظر ما آنچه گفته شده که منظور تورات و انجیل و یا جمیع کتب آسمانی است، مردود می‌باشد، زیرا علاوه بر سیاق آیه، وقتی در قرآن لفظ کتاب به طور مطلق ذکر می‌شود، جز بر قرآن بر کتاب دیگری اطلاق نمی‌گردد.

دوست محقّقم پرسید: چه دلیلی دارید که می‌گوئید برگزیدگان الهی از میان خلق، اولاد حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهم‌السلام هستند؟

من در جواب گفتم:

اوّلاً: ما قبلاً شرح دادیم که سادات از برگزیدگان خدا از میان خلقند.

ثانیا: روایاتی که همین آیه را تفسیر می‌کنند مکرّر آنها را جزء «مصطفین» و برگزیدگان قرار داده است.

ثالثا: در قرآن مجید خدای تعالی برگزیدگان خود را معرّفی کرده که اوّل انبیاء علیهم‌السلام اند و بعد حضرت مریم و آل عمران و آل ابراهیم هستند و بدون تردید، انبیاء و حضرت مریم و آل عمران (یعنی موسی و هارون) نمی‌توانند وارث قرآن باشند، زیرا آنها قبل از نزول قرآن از دنیا رفته‌اند. پس تنها آل ابراهیم (که همان آل محمّدند) در این آیه منظور است و کسانی که می‌گویند امّت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله هم از برگزیدگانند، ادّعائی است که مثبت ندارد.

دوست محقّقم پرسید: چه دلیلی دارید که سه دسته‌ای که خدا آنها را تقسیم کرده و فرموده بعضی از آنها ظالم به نفس و بعضی مقتصد و بعضی سابق به خیراتند، همه از «مصطفین» و برگزیدگان باشند نه از «عباد»؟

من جواب دادم:

اوّلاً: اکثر مفسّرین گفته‌اند این تقسیم‌بندی مربوط به «مصطفین» و برگزیدگان است.

ثانیا: روایاتی که به حدّ تواتر نقل شده، بر این مطلب کاملاً گواه است.

ثالثا: از سیاق آیه کاملاً استفاده می‌شود که خدای تعالی در مقام توصیف برگزیدگان خود بوده و می‌خواهد نعمتهائی که به آنها عنایت کرده مثل قرآن و فضل کبیر را به آنها تذکّر دهد و اگر نامی از «عباد» می‌بَرَد، تنها می‌خواهد بگوید که اینها را ما از میان «عباد» برگزیدیم، و یقینا خلاف فصاحت و بلاغت است که اگر به مناسبتی اسم چیزی را کسی در بین کلماتش ببرد و از اصل مطلب صرف نظر کند و به توصیف آن چیز بپردازد که البتّه با مراجعه به معنی آیات و دقّت‌نظر بیشتر، مطلب ما کاملاً روشن می‌شود.

دوست محقّقم گفت: چرا ظالم به نفس را در روایات به کسی که امام را نمی‌شناسد تفسیر کرده‌اند؟

من گفتم: بدون تردید پیروی از امام و پیشوای معصوم از چیزهائی است که عقل بر لزوم آن گواهی می‌دهد، زیرا اگر فردی او را نشناخت و طبعا از او پیروی نکرد، مسلّما در گمراهی و ضلالت است و لذا گفته‌اند کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ زمان جاهلیّت مرده است.

بنابراین قدر مسلّم و درجه‌ی اعلی، ظالم به نفس آن کسی است که امام علیه‌السلام را نمی‌شناسد و از او پیروی نمی‌کند.

دوست محقّقم پرسید: آیا ظالمین به نفس از اولاد حضرت فاطمه علیهاالسلام مطلقا به بهشت می‌روند یا عدّه‌ای از آنها استثناء می‌شوند؟

من در جواب گفتم: از بعضی روایات استفاده می‌شود که بعضی از آنها مدّتی در قیامت عذاب می‌شوند و سپس وارد بهشت می‌گردند.

اوّل: کسی که ادّعای امامت کند، یعنی بگوید من امام معصومم و تمام عالم باید در همه چیز از من پیروی کنند. زیرا در «اصول کافی» به اسناد خود از سورهٔ بن کلیب نقل شده که گفت:

> به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم: معنی کلام خدای تعالی چیست که می‌فرماید:

((وَيَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ تَرَى ٱلَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى ٱللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌۚ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ)) [1]

روز قیامت می‌بینی کسانی را که بر خدا دروغ بسته‌اند صورتهایشان سیاه است. آیا در جهنّم مثوائی برای متکبّرین نیست؟

فرمود: منظور کسی است که بگوید من امام هستم و امام نباشد.

گفتم: و اگر چه آن شخص علوی و فاطمی باشد؟

فرمود: اگر چه علوی و فاطمی باشد.

گفتم: اگر چه از اولاد علی بن ابیطالب علیه‌السلام باشد؟

فرمود: اگر چه این چنین باشد.[2]

و در روایت دیگر، عین این تفسیر از امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی این آیه نقل شده است. بنابراین، مدّعیان امامت ولو آنکه از اولاد حضرت علی بن ابیطالب و حضرت فاطمه علیهماالسلام باشند، منزلگاهشان در جهنّم خواهد بود، ولی با جمع سائر روایت که ذکر شد، آنها در جهنّم مخلّد نخواهند بود و بعد به بهشت می‌روند.

۱ـ سوره‌ی زمر آیه‌ی ٦٠.

۲ـ اصول کافی جلد ۱ صفحه‌ی ۳۷۲ حدیث ۱. **عن سورة بن کلیب عن ابی جعفر علیه‌السلام قال قلت له قول اللّه عزوجل و یوم القیامة تری الذین کذبوا علی اللّه وجوههم مسودة قال من قال انی امام و لیس بامام قال قلت و ان کان علویا قال و ان کان علویا قلت و ان کان من ولد علی بن ابیطالب علیه‌السلام قال و ان کان.**

دوّم: کسی که مردم را به طرف امام دروغین دعوت کند و آنها را گمراه نماید، چنانکه در روایت ابی‌بصیر در تفسیر آیه‌ی **((ثُم أَوۡرَثۡنَا ٱلۡكِتَـٰبَ))** امام صادق علیه‌السلام فرمود:

ولی کسی که از اولاد فاطمه علیهاالسلام شمشیر بکشد و مردم را به گمراهی دعوت بکند، داخل این آیه نمی‌شود.

و مثل این مطلب را سلیمان بن خالد از امام صادق علیه‌السلام در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی **((ثُم أَوۡرَثۡنَا ٱلۡكِتَـٰبَ))** نقل می‌کند.

دوست محقّقم پرسید: آیا در قرآن آیه‌ی دیگری هم دلالت بر ورود تمام فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام به بهشت می‌کند یا خیر؟

گفتم: بله، خدای تعالی می‌فرماید:

((وَلَلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ لَّكَ مِنَ ٱلۡأُولَىٰ وَلَسَوۡفَ يُعۡطِيكَ رَبُّكَ فَتَرۡضَىٰٓ))[1]

آخرت برای تو بهتر است از دنیا و در آخرت خدا آن قدر به تو عنایت می‌کند تا راضی شوی.

از ابن عبّاس نقل شده که رضایت حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله در این است که خدا اهل بیت او را وارد بهشت کند.

در «تفسیر برهان» از زید بن علی علیه‌السلام در تفسیر کلام خدای تعالی که می‌فرماید: **((وَلَسَوۡفَ يُعۡطِيكَ رَبُّكَ فَتَرۡضَىٰٓ))** نقل شده که فرمود:

رضایت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در این است که خدا اهل بیت و شیعیانش را وارد بهشت کند.

۱ـ سوره‌ی ضحی آیات ٤ و ٥.

چرا این چنین نباشد و حال آنکه خدا بهشت را خلق نکرده مگر برای آنها و آتش را خلق نکرده مگر برای دشمنان آنها.

چهارم:

میرداماد رحمه اللّه در کتاب «تقویم الایمان» از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که فرمود:

یا علی! وقتی روز قیامت شود، دست من به دامان الطاف الهی است و تو دستت به دامان من است و اولاد تو دستشان به دامان تو است و شیعیان اولاد تو، دستشان به دامان اولاد تو است. آنجا است که می‌بینی به کجا امر می‌شود که ما برویم.[1]

در کتاب «ذخائر العقبی» از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده که به حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام فرمود:

آیا خشنود نمی‌شوی اگر تو با من در بهشت باشی و ذریّه‌ی ما پشت سر ما باشند و زنان ما پشت سر ذریّه‌ی ما و شیعیان ما از طرف چپ و راست ما وارد بهشت گردند؟

در تفسیر این آیه‌ی شریفه که می‌فرماید: **((وَٱلَّذِين ءَامَنُواْ وَٱتَّبَعَتۡهُمۡ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَـٰنٍ أَلۡحَقۡنَا بِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَمَآ أَلَتۡنَـٰهُم مِّنۡ عَمَلِهِم مِّن شَيۡءٍۚ كُلُّ ٱمۡرِيِٕۭ بِمَا كَسَبَ رَهِين))**.[2]

(و کسانی که ایمان آورده و ذریّه‌ی آنها در ایمان از آنها پیروی کرده‌اند، در روز قیامت ذریّه‌ی آنها را به آنان ملحق می‌کنیم و از اجر عمل پدران به این خاطر چیزی کم نمی‌کنیم. هر کسی در گرو عمل خود است)، از ابی‌بکر حضرمی نقل شده که امام صادق علیه‌السلام فرمود:

۱ـ فضائل السّادات صفحه‌ی ۳۷.

۲ـ سوره‌ی طور آیه‌ی ۲۰.

وقتی فرزندان از کارهای خوبی که پدرانشان انجام داده‌اند، کوتاهی کرده‌اند، خدای تعالی آنها را به پدرانشان ملحق می‌کند به خاطر آنکه چشم پدران روشن گردد.

در کتاب «جوامع الجامع» در تفسیر این آیه‌ی شریفه از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود:

مؤمنین و اولادشان در بهشتند.

و در کتاب «مجمع البیان» از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که فرمود:

روز قیامت اطفال مؤمنین به سوی پدرانشان هدایت می‌شوند.

بنابراین ذریّه‌ی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز قیامت با پیغمبر خواهند بود و این امتیاز بزرگی است که خدا به آنها داده است.

دوست محقّقم گفت: اگر این آیه اطلاق داشته باشد و شامل ذریّه‌ی همه‌ی اهل ایمان بشود، طبعاً هیچ فردی نباید به جهنّم برود، زیرا هر کسی لااقل یکی از پدرانش مؤمن بوده و اگر بر فرض هیچ یک از آنها هم مؤمن نباشند، حضرت آدم که پدر همه است، مؤمن بوده پس نباید احدی از افراد بشر به جهنّم برود؟

من در جواب گفتم: اوّلاً در آیه‌ی شریفه، جمله‌ی **((وَٱتَّبَعَتۡهُمۡ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَـٰنٍ))** (ذریّه در ایمان و اعتقادات، باید از پدرانشان متابعت کنند) که این شرط اوّل الحاق ذریّه به پدران در روز قیامت است و چون افراد بشر بیشتر در ایمان از پدران متابعت نمی‌کنند و کافرند، به پدران ملحق نمی‌شوند. امّا ذریّه‌ی حضرت فاطمه علیهاالسلام پس از آنکه در گذشته ثابت کردیم که هیچ یک از آنها از دنیا نمی‌روند مگر با ایمان کامل، پس همه‌ی آنها طبق مضمون این آیه به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ملحق می‌گردند.

ثانیا طبق آیات قرآن مثل آیـه‌ی **((فَلا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ))**[1](نسبی بین مردم باقی نمی‌ماند) و کلام پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله (هر سبب و نسبی روز قیامت قطع می‌شود) کاملاً دلالت بر این معنی دارد و اگر هم منظور، فرزندانی که از مؤمنین در همین دنیا فوت شده‌اند، باشد، بیشتر از یکی دو پشت و به حسب مقام علم و ایمانشان بیشتر یعنی تا چند پشت را شامل نمی‌شود، ولی درباره‌ی ذریّه‌ی پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله چون طبق روایات متواتره‌ای تا روز قیامت نسبشان قطع نمی‌شود، شامل تمام ذریّه‌ی آن حضرت تا پایان عمر دنیا می‌گردد.

در کتاب «عیون اخبار الرّضا» از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که فرمود:

وسط بهشت به من و خویشاوندانم تعلّق دارد...[2]

و در کتاب «جوامع الجامع» از حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام نقل شده که فرمود:

> در بهشت دو لؤلؤ که تا زیر عرش کشیده شده وجود دارند: یکی از آنها سفید و دیگری زرد است و در هر یک از آنها هفتاد هزار غرفه است. امّا آن لؤلوئی که سفید است، وسیله نام دارد و متعلّق به حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و فرزندان و خویشاوندان او است. و آنکه زرد است متعلّق به حضرت ابراهیم علیه‌السلام و اهل بیت او است.

۱ـ سوره‌ی مؤمنون آیه‌ی ۱۰۱.

۲ـ بحارالانوار جلد ۸ صفحه‌ی ۱۷۸ روایت ۱۳۱ و جلد ۲۳ صفحه‌ی ۱۴۵.**قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: وسط الجنّة لی و لاهل بیتی.**

و شیخ طوسی در کتاب «امالی» نقل می‌کند که بشیر دهان گفته است:

به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم: قربانت شوم، چه نگینی روی انگشترم سوار کنم؟

فرمود: ای بشیر! تو چه خبر داری که عقیق سرخ و زرد و سفید چیست؟ آنها سه کوهند در بهشت.

عقیق قرمز بر خانه‌ی رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌سایه انداخته و عقیق زرد بر خانه‌ی حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام سایه انداخته و عقیق سفید بر خانه‌ی حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام سایه انداخته است.

ولی دامنه‌ی این سه کوه یکی است. از زیر این کوه سه نهر یعنی از زیر هر یک، نهری جاری است از یخ سردتر و از عسل شیرین‌تر و از شیر سفیدتر. از آنها جز آل محمّد و شیعیان کسی دیگر نمی‌نوشد، و این سه نهر در یک محل می‌ریزند و از کوثر جاری می‌شوند و این سه کوه، خدا را تسبیح و تقدیس و تمجید می‌کنند.

و این سه کوه برای دوستان و فرزندان پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله استغفار می‌کنند. کسی از شیعیان که انگشتری از آن در دست داشته باشد، جز خیر و خوبی و نیکی و وسعت رزق و سلامت از جمیع انواع بلا چیزی نخواهد دید و این فرد از شرّ سلطان ستمگر و از هر چیزی که از آن بترسد، در امان است.[1]

۱ـ بحارالانوار جلد ۳۷ صفحه‌ی ٤۲ روایت ۱۷.

عن بشیر الدهان قال قلت لابی جعفر علیه‌السلام جعلت فداک ای الفصوص ارکبه علی خاتمی فقال علیه‌السلام یا بشیر این انت عن العقیق الاحمر و العقیق الاصفر و العقیق الابیض فانها ثلاثة جبال فی الجنّة فاما الاحمر فمظل علی دار رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و اما الاصفر

آخرین و بالاترین فضیلت

یکی از امتیازاتی که فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام و آل محمّد دارند، این است که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برای هدایت و راهنمائی آنها دو مرتبه مبعوث شده ولی برای سائر مردم یک مرتبه مبعوث گردیده است.

توضیح آنکه خدای تعالی رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را یک مرتبه بخصوص بر سادات و اهل بیت و عشیره‌اش مبعوث کرده و یک مرتبه هم در ضمن سائر مردم، بر آنها مبعوث فرموده است، و این از بزرگترین امتیازاتی است که خدای تعالی به آنها لطف نموده است.

برای اثبات این معنی به چند آیه از قرآن استدلال می‌شود.

اوّل: پروردگار متعال می‌فرماید:

((وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ ٱلْأَقْرَبِينَ))[1]

اقوام نزدیکت را از عذاب الهی بترسان.

فمطل علی دار فاطمة صلوات اللّه علیها و اما الابیض فمظل علی دار امیرالمؤمنین علیه‌السلام و الدور کلها واحدة یخرج منها ثلاثة انهار من تحت کل جبل نهر اشد بردا من الثلج و احلی من العسل و اشد بیاضا من اللبن لا یشرب منها الا محمّد و آله و شیعتهم و مصبها کلها واحد و مجراها من الکوثر و ان هذه الثلاثة جبال تسبح اللّه و تقدسه و تمجده و تستغفر لمحبی آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله فمن تختم بشیء منها من شیعة آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله لم یر الا الخیر و الحسنی و السعة فی رزقه و السلامة من جمیع النواع البلاء و هو فی امان من السلطان الجائر و من کل ما یخافه الانسان و یحذره.

۱ـ سوره‌ی شعراء آیه‌ی ۲۱۴.

طبق روایات متعدّده که از شیعه و سنّی نقل شده وقتی این آیه‌ی شریفه نازل شـد، پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بنی‌هاشم را که در آن روز چهل نفر موجود بودند، جمـع کرد و برای آنها غذائی تهیّه فرمود. آنها غذا را خوردند. وقتی سیر شدند، پیغمبر اکـرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای بنی عبدالمطلب! من مبعوث شده‌ام بـر شـما و مـی‌ترسـانم شما را از خدای عزّ و جل. پس اسلام بیاورید و اطاعت کنید تا هدایت شوید. خدا امر کرد تا بترسانم عشیره و خویشاوندان خودم را. آیا اگر به شما خبر بدهم بر اینکه صبح یا شب دشمنی بر شما هجوم خواهد آورد، از من باور می‌کنید؟

همه گفتند: بله.

فرمود: من می‌گویم بترسید از عذاب شدیدی که در پیش دارید.[1]

حضرت علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام در مجلسی که مأمون بـر پـا کـرده و آن حضرت را با علماء عراق و خراسان به بحث وادار نموده بود و در موضوع فـرق بـین «آل» و «امّت» و امتیازات «آل» بحث می‌نمودند فرمود: اوّلین آیه‌ای که (در فـضیلت آل بر امّت نازل شـده) کـلام خـدای عزّوجـل اسـت کـه مـی‌فرمایـد: **((وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ))** این منزلت و مقام بسیار بالا و فضیلت بـسیار بـزرگ و شـرافت بـسیار عالی است که مقصود خدای تعالی از این آیه آل پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اسـت و ایـن اوّلین آیه از امتیازات و فضائل آل محمّد می‌باشد.[2]

۱ـ ما در کتاب «رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله» این بحث را مفصّل شرح داده‌ایم.

۲ـ بحارالانوار جلد ۲۵ صفحه‌ی ۲۲۳.

فقال الرضا علیه‌السلام فسر الاصطفاء فی الظاهر سوی الباطن فی اثنی عشر موطنا و موضعا فاول ذلک قوله عزوجل و انذر عشیرتک الاقربین و رهطک منهم المخلصین هکذا فی قراءة ابی بن کعب و هی ثابته فی مصحف عبداللّه بن مسعود و هذه منزله رفیعه و فضل عظیم و شرف عال حین عنی اللّه عزوجل بذلک الال فذکره لرسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله فهذه واحدة.

دوّم: این آیه‌ی شریفه که می‌فرماید:

((وَأۡمُرۡ أَهۡلَكَ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱصۡطَبِرۡ عَلَيۡهَا))[1]

امر کن اهلت را به نماز و بر نماز صبر کن.

علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام در مجلس مأمون با علماء عراق و خراسان فرمود:

دوازدهمین آیه (در فرق بین آل و امّت و برتری آل بر امّت) قول خدای تعالی است که می‌فرماید: **((وَأۡمُر أَهۡلَكَ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱصۡطَبِرۡ عَلَيۡهَا))** خدای تعالی ما خاندان را یعنی آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله را به این خصوصیّت اختصاص داده که ما را یک مرتبه با امّت به اقامه‌ی نماز دستور داده و یک مرتبه هم بخصوص در این آیه به نماز امر فرموده است.

وقتی این آیه نازل شد، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآلهنُه ماه همه روزه در وقت نماز پنجگانه به درِ خانه‌ی حضرت علی و حضرت فاطمه علیهماالسلام می‌آمد و می‌فرمود: نماز، خدا شما را مورد رحمت خود قرار دهد.

سپس علی بن موسی الرّضا علیه‌السلام فرمود: خدای تعالی به مانند اکرامی که ما را فرموده، احدی از ذراری و اولاد پیغمبران را اکرام نفرموده و خصوصیّتی که برای ما در این جهت قائل شده، برای هیچ یک از اهل بیت انبیاء علیهم‌السلام قائل نشده است.

مأمون و علماء همه گفتند: خدا جزای خیر به شما اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بدهد که ما شرح و بیان مجهولاتمان را جز نزد شما جای دیگری پیدا نمی‌کنیم.

۱ـ سوره‌ی طه آیه‌ی ۱۳۲.

سوّم: این آیه‌ی شریفه که می‌فرماید:

((وَإِنَّهُۥ لَذِكۡرٞ لَّكَ وَلِقَوۡمِكَۖ وَسَوۡفَ تُسۡـَٔلُونَ))[1]

این قرآن از برای تو و برای قوم تو یادآوری است و زود است که سؤال شوند.

در روایات متعدّده بلکه متواتره‌ای ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام فرموده‌اند که منظور از قوم آن حضرت ما هستیم، یعنی منظور اهل بیت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و سادات و ذریّه آن حضرت است.[2]

از این آیات استفاده می‌شود که خدای تعالی نسبت به سادات و فرزندان حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام اصرار بیشتری برای هدایت آنها داشته است. سادات باید دو برابر به اسلام اهمیّت بدهند و به دستورات آن عمل کنند چون آنها را خدای تعالی دو مرتبه دعوت به اسلام کرده است.

سادات باید با این همه الطافی که خدا به آنها کرده و امتیازاتی که برای آنها قائل شده، با تقواترین مردم باشند.

سادات باید به خاطر آنکه خدا آنها را به بهشت و کمالات یک مرتبه دعوت خصوصی کرده و یک مرتبه دعوت عمومی فرموده، بیشتر از هر کسی طالب کمال و ترقّیات باشند.

سادات باید بدانند که چون در فطرت، پاکتر از دیگرانند، اگر آلودگی روحی پیدا کنند، وانمودش بیشتر از سائرین و افتضاحش بدتر از دیگران است.

سادات باید بدانند که اگر آنها روز قیامت به محضر عدل الهی با گناهان زیاد حاضر شوند، پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و معصومین علیهم‌السلام بیشتر از دیگران

۱ـ سوره‌ی زخرف آیه‌ی ٤٤.

۲ـ برای دیدن این روایات به تفسیر «نور الثقلین» مراجعه کنید.

خجالت می‌کشند و هیچ فرزند جوانمردی حاضر نیست پدران به این خوبی را در مقابل دیگران شرمنده کند.

سادات اگر قدر خود را بدانند بیشتر و سریعتر از هر کسی به حقائق معنوی و کمالات روحی می‌رسند و از فهم حقائق لذّت بیشتری می‌برند. زیرا خدای تعالی دو برابر به آنها پاداش و اجر و درجه می‌دهد.

کدام سیّد بی‌وجدانی باشد که این همه امتیاز بوسیله‌ی مادرش حضرت فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام کسب کند و مرتّب قلب نازنین او را برنجاند؟ و خود را در ردیف ظالمین و غاصبین حقّ فاطمه‌ی مظلومه‌ی شهیده قرار دهد؟

کدام سیّد بی‌عاطفه‌ای باشد که خدای با این همه لطف و مهربانی را به غضب در بیاورد و نافرمانی او را بکند؟

کدام سیّد دور از انسانیّتی باشد که دستش را از دست اجدادش بکشد و به دست شیطان و یا شیطان سیرتان بدهد؟ و با آنها در اعمال و رفتار و گفتار دربیاید؟

ای سادات! دین مقدّس اسلام با خون اجداد عزیزتان آبیاری شده، نگذارید دشمنان اسلام آن را پایمال کنند و شما مانند آنها با اعمال و معصیت با دشمنان آنها هماهنگ شوید.

ای سادات! شما باید به دو جهت از این دین مقدّس پیروی کنید:

اوّل: به خاطر آنکه حقّ است، مایه‌ی کمال است و اطاعت خدای محبوب لازم است.

دوّم: به خاطر آنکه آورنده‌ی این دین، اجدادتان بوده‌اند، آثار آنها را باید حفظ کنید و نگذارید نام آنها از بین برود.

من فکر می‌کنم اگر سادات از خواب غفلت بیرون آیند، حتّی نباید کوچکترین عمل مکروهی را هم انجام دهند، زیرا اگر به حقیقت حرام و مکروه توجّه شود به خوبی در می‌یابیم که انجام آنها اطاعت شیطان و دشمنان اسلام و ترک آنها اطاعت خدا و پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

در پایان به ساداتی که این کتاب را مطالعه می‌کنند، توصیه می‌شود علاوه بر آنکه خدای نکرده نباید به غروری مبتلا شوند، باید شکر پروردگار متعال را که در حقیقت همان عمل کردن به دستورات او است بنمایند و از خدای تعالی درود و صلوات و رحمت و عظمت برای اجداد بزرگوارشان پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت فاطمه‌ی زهراء و حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیهماالسلام بخواهند.

در اینجا ممکن است کوتاه فکری بگوید که: اگر بهشت رفتن سادات قطعی باشد پس چه چیز آنها را وادار به عمل می‌کند؟ در جواب می‌گوئیم: محبّت، محبّت به خدائی که این همه به آنها لطف کرده، محبّت به اجدادشان محبّت به مادر مهربانشان فاطمه‌ی زهراء علیهاالسلام که به خاطر او این همه موفّقیّت پیدا کرده‌اند. یک انسان شریف هیچ گاه دستورات ولی‌نعمت و محبوب خود را به خاطر ترس از عذاب و طمع به ثواب انجام نمی‌دهد، بلکه هر مقدار به او محبّت بیشتری بشود او جدّیتر به اعمال و دستوارت می‌گردد. و لذا ما معتقدیم که سادات یا اعتقاد به این حقائق که در این کتاب آمده دارند و یا آنکه به آنها معتقد نیستند: اگر معتقد باشند، محبّتشان به خدا بیشتر می‌شود و از روی محبّت دستورات الهی را بهتر عمل می‌کنند و اگر معتقد نباشند که اثری طبعاً در آنها نمی‌گذارد و این کتاب آنها را مغرور نکرده است.

ضمناً چاپ اوّل این کتاب در شب میلاد مسعود جدّ بزرگوارم حضرت موسی بن جعفر الکاظم علیه‌السلام یعنی شب هفتم صفر ١٤٠٢ قمری مطابق با ١٢ / ٩ / ١٣٦٠ شمسی پایان یافت و به خاطر استفاده‌ی زیادی که در این کتاب از کتاب «فضائل السّادات» مرحوم **افضل المحقّقین و المحدّثین شریف العلماء من السّلف و الخلف آیةاللّه السیّد محمّد اشرف سبط جلیل سیّد الحکماء و المحقّقین آیةاللّه میرداماد رحمهماالله** بردم، ثواب این نوشته را به روح پر فتوح آن عالم جلیل اهداء می‌کنم، به امید آنکه روز قیامت مرا نزد جدّ بزرگوارش شفاعت کند.

در خاتمه به منظور افتخار و سربلندی و تشکّر از ذات اقدس متعال و به منظور امر الهی که فرموده: **((وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ))**[1] شجره‌ی نَسَب خود را در اینجا درج می‌کنم که «خطامه مسک» گردد:

و انا الأحقر سیّد حسن ابطحی (۱) بن سیّد رضا (۲) بن سیّد حسن (۳) ابن سیّد جعفر (٤) بن سیّد حسن (٥) بن سیّد حسین (٦) بن سیّد رجب (۷) ابن سیّد قاسم (۸) بن سیّد حسین (۹) بن سیّد نورالدّین (۱۰) بن سیّد میر کلان (۱۱) بن سیّد میر گنگ (۱۲) بن سیّد احمد (۱۳) بن سیّد علاء الدّین (١٤) ابن سیّد حسین (١٥) بن سیّد محمّد (١٦) بن سیّد صلاح الدّین (۱۷) ابن سیّد فیروزالدّین (۱۸) بن سیّد شرف الدّین (۱۹) بن سیّد شمس الدّین (۲۰) ابن سیّد قطب الدّین (۲۱) بن سیّد جعفر (۲۲) بن سیّد محمّد (۲۳) بن سیّد صالح (٢٤) بن سیّد اسماعیل (٢٥) بن سیّد علی (٢٦) بن سیّد نورالدّین (۲۷) بن سیّد صالح (۲۸) بن سیّد احمد (۲۹) بن سیّد ابراهیم المرتضی (۳۰) بن حضرت امام موسی (۳۱) بن جعفر (۳۲) بن محمّد الباقر(۳۳) بن علی السّجاد (٣٤) بن (حسین الشهید بن فاطمه الزهراء بنت محمّد ابن عبداللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله بن عبدالمطلب) حسین الشهید (٣٥) بن علی (٣٦) بن ابی‌طالب (علیهم الصلوات والسّلام) (۳۷) بن عبدالمطلب (۳۸) بن هاشم (۳۹) بن عبدمناف (٤٠) بن الیاس (٤١) بن مفر (٤٢) بن نزار (٤٣) بن معد (٤٤) ابن عدنان (٤٥) بن ادد (٤٦) بن یسع (٤٧) بن سلاما (٤٨) بن نبت (٤٩) ابن جمل (٥٠) بن قیداد (٥١) بن اسماعیل (٥٢) بن ابراهیم الخلیل (٥٣) ابن تارخ (٥٤) بن ناجور (٥٥) بن شروع (٥٦) بن هود النبی (٥٧) بن فالغ (٥٨) بن عابر (٥٩) بن شالح (٦٠) بن ارفحشد (٦١) بن سام (٦٢) بن نوح النبی (٦٣) بن مالک (٦٤) بن متوشح (٦٥) بن ادریس النبی (٦٦) بن بارض (٦٧) بن مهلائیل (٦٨) بن قینان (٦٩) بن انوش (۷۰) بن شیث (۷۱) ابن آدم علیهم‌السلام.

اولئک آبائی فجئنی بمثلهم ...

۱ـ سوره‌ی ضحی آیه‌ی ۱۱.



بخشی از تألیفات
آیةالله سیّد حسن ابطحی

سیر الی اللّه
انوار صاحب الزمان عليه السلام
رسول اکرم صلی الله علیه و آله
امیر المؤمنین عليه السلام
انوار زهراء عليها السلام
امام مجتبی عليه السلام
پرواز روح
مصلح غیبی
مصلح آخر الزمان
توضیح آیات قرآن کریم
ملاقات با امام زمان عليه السلام
در محضر استاد (جلد اوّل و دوّم)
عالم عجیب ارواح
شبهای مکه
عوامل پیشرفت
اتحّاد و دوستی
راه خدا
پاسخ ما
دو مقاله
پاسخ به مشکلات فلسفی و اعتقادی
پاسخ به ۷۷ سؤال دینی
حل مشکلات دینی
سؤال شما پاسخ ما
جواب مسائل دینی
پاسخ به مشکلات جوانان

انتشارات بطحا
ISBN: 964-6331-32-7
WWW.ABTAHI.COM
E-mail: Iran_Batha@noavar.com